



3 ACKU 00032394 8

صحنه زندگانی

تالیف

سید محمد ابراهیم عالمشاهی

غز نوی

برنده جائزه خوشحال خان



خپه لك

در سال

کابل

۱۳۴۷

دولتی مطبعه

د مطبوعاتو مستقل رياست

نمبره (۱۸۶۹) (د داخلې نشراتو لوی مدیريت) تاريخ ۱۶ عقرب ۱۳۲۰

شاغلي سيد محمد ابراهيم عالمشاهي

کتاب صحنه زندگاني تاليف شما در سال ۱۳۳۲ باخذ جائزه درجه
(خوشحال خان خټک) موفق شده است رياست مستقل مطبوعات بالاين تص
رسمي موفقيت شما را در تاليف اين اثر بشما تبريك ميگويد. با احترام .
صلاح الدين رئيس مستقل مطبوعات

اهداء
اين اثر که مجموعه از افکار و نظريات عده کثيري از بزرگان و مؤ
دان شمنند و نتیجه مشاهدات و تجربيات تلخ و شربين مؤلف است
جواناني که با ذهنيست پاک و خاطري بي الايش قدم بصحنه زندگاني مي
تقديم و اهدا ميشود
سيد محمد ابراهيم عالمشاهي ۷/۳/۳

صحفہ زندگانی

مقدمہ مؤلف

باید اعتراف نمود که قواعد اخلاقی و اجتماعی همچنین اقتضای از ضروریات سعادت زندگی بشر بوده و مخصوصاً در ذیانت مقدسہ اسلام راجع بہ اصل مذکور اوامر بس متقن، صریح و وارد گردیده و مخصوصاً قانون اخلاقی کہ دیانت اسلام بر آن بنا نهاده شدہ و یک عدد از بزرگان و علماء اجتماعی اسلام فرع بر این اساس چہ در نشر و چہ در نظم آثار قیمت داری در عالم بشریت باقی گذارده اند کہ تعداد مؤلفین و آثار آنان از شمار بیرون است از قبیل کتاب احیاء العلوم حضرت امام غزالی و اصول کافی حضرت علامہ کلینی رحمۃ اللہ علیہما در نشر و حدیقه، مثنوی، مخزن الاسرار، ہوستان و غیرہ در نظم.

در عالم غرب یکی از طریق تلقین اینگونه مطالب تاعرصہ درازی و همان نویسی بود پس از اینکہ رومان نویسی و رومان خوانی کهنہ شد بلکہ غالباً جنبہ ہای فساد اخلاق را بن خود گرفت در اخیر قرن ۱۹ سبک تازه روی کار آوردند و در حقیقت یک انقلاب جدیدی در طرز چیز نویسی و اہمیت اخلاق عملی ظاہر گردید کہ نظر عموم را جلب و مورد رضایت عام و خاص واقع گشت چنانچہ می نویسند:

«بیشوایان این سبک در انگلستان (ساموئل اسمائلیز) در امریکا (پرتیس مولفور) و در فرانسه (ہکتور دورویل) است. اشخاص دیگر بیرون این سہ نفر هستند. این سہ نفر در این سبک مقام اول را حائزند، مثلاً ہائری دورویل د کتر ہو کلمہ

پروفسور موسلی 'دکتر ویکتور یوشه' خانم لیلی آلن از شاگردان مکتب
هکتورد ورویل هستند»

هکتورد ورویل میگوید: (کمی که خوب بشن داراست از خواندن روان و مان
های بوج و بی اساس که جز اتلاف وقت نمری دیگر ندارد دوری جسته و اجتناب
میکند) بنا بر این این اشخاص اساس تالیف خود را روی زمینه های اخلاقی
روحی و اجتماعی گذاردند همینطور بکه برق ساطع فضا را تصرف کرد آثار این
قبیل اشخاص در عالم منتشر گردید.

چون این قبیل آثار هنوز در مملکت عزیز ما عمومیت پیدا نکرده است تصمیم
گرفتم در این خصوص انری از آن چه کتبی می توانستم بدست آورم تالیف
و بنام يك هدیه اخلاقی بجوانان وطن تقدیم نمایم. چون اراده خیر بود خوش بختانه
موفق گشتم و این منظور را در خور قوه عملی نمودم. امید وارم برادران عزیز
مخصوصاً جوانان وطن که میخواهند نازم وارد صحنه زندگانی شوند از مطالعه
این صحنه زندگانی غفلت نفرمایند و خطرات و فوائد و طریق زندگانی را قبل
از آنکه خودشان به آنها مواجه شوند در این کتاب ملاحظه فرموده آنگاه قدم
پیش نهند. مورخه اول حمل ۱۳۲۰ هـ افغانان سید محمد ابراهیم عالمشاهی غزنوی
کتبیکه برای تالیف این مجموعه طرف استفاده مؤلف قرار گرفته است
بشرح ذیل است :

نمبره	اسم کتاب	اسم مؤلف
(۱)	رهبر جوانان	نوسلن (No slin) فرانسوی
(۲)	در جستجوی خوش بختی	ار داویبری
(۳)	راه خوش بختی	دکتر ویکتور پوشه
(۴)	خوشتن داری	هکتور دو روبیل
(۵)	وظیفه در دو جلد	ساموئیل اسمائیلز
(۶)	اخلاق در دو جلد	» »
(۷)	اعتماد به نفس	» »
(۸)	رهنمای تربیت جوانان	سید صادق بغدادی
(۹)	جوان بمانید	دوکتور ویکتور پوشه
(۱۰)	دستور زندگانی	لورداویبری
(۱۱)	طبيب خود باش	پریتمیس مولنورد آمریکائی (۱۸۳۴- ۱۸۹۱) موجد افکار جدید
(۱۲)	تاریخ جمهوریت آمریکا	حسام الدوله
(۱۳)	سخنان یروفیسر شا کر طورال ترک	راجع به سرگذشت خود او
(۱۴)	کتاب جریمات	تالیف یروفیسر شا کر طورال ترک
(۱۵)	نغمه خوش بختی	مارک کریس
(۱۶)	رهنمای مطالعه	بروین گنابادی
(۱۷)	راه نو	کاظم زاده ایران شهر
(۱۸)	رهبر نجات	فطرت بخارائی

نمبره	اسم کتاب	اسم مؤلف
(۱۹)	خوش بین باشید	دکتور پو شه
(۲۰)	آثار بزرگان	عزت پور مدیر نامه آزادگان
(۲۱)	درمان بدبختی	سید محمد مویلی نویسنده شهر مصر
(۲۲)	صرفه جوئی	ساموئیل اسمائلیز
(۲۳)	چگونه می توان متمول شد	رحیم زاده صفوی
(۲۴)	روحیات	علی جارم ومصطفی امین مصری

آثار دیگر مؤلف:

- (۱) مجموعه دروس مؤلف در کورس حقوق صدارت عظمی در سالهای ۱۳ و ۱۴ راجع بحقوق دول که وزارت جلیله معارف در سال ۱۳۱۶ طبع نموده است .
- (۲) مجموعه دروس مؤلف در صنف سوم فاکولته حقوق وعلوم سیاسی راجع باصول محاکمات عصری در سالهای ۱۸ و ۱۹ که از طرف نشریات فاکولته حقوق وعلوم-سیاسی در سال ۲۰ طبع شده است :
- (۳) روحیات (پسی کولوژی) ترجمه مؤلف که از طرف نشریات فاکولته حقوق وعلوم سیاسی در سال ۱۹ طبع شده است :
- (۴) رومان (شام تار بک و صبح روشن) که دریاورقی روز نامه اصلاح در سال ۱۷ نشر وعلیحده طبع شده است :
- (۵) مجموعه تاریخ سلاطین صفوی در اثر تقاضای ریاست تاریخ در سال ۱۸ .

۶) مجموعه علماء افغانستان از بدو استیلای مغول (۹۰۰ هجری) تا آغاز قرن ۱۴ هجری در اثر نقاضای مدیریت عمومی دا ئرة المعارف .

۷) رساله اغلاط ادبی که در سال های ۱۹ تا ۲۰ بروز نامه ایس نشر شده است:

۸) رساله (نای قلعه) که در شماره های (۱۰۷-۱۰۱) مجله آریا نادر سال ۳۰ نشر شده است .

۹) رساله (بست) که در شماره های ۱۳۸-۱۳۰ مجله آریا نادر سال (۳۲) نشر شده است.

۱۰) مجموعه اشعار حاوی مثنوی ' قطعات ' قصائد ' غزلیات ' فکا هیات که حصه حصه بمجلات و جراید نشر شده حاوی تقریباً ده هزار بیت .

۱۱) درام خنده تحت دربو هنی نماینداری تمثیل شده .

۱۲) درام ان-گشتر طلا " " " " " "

۱۳) درام آه نیم شب " " " " " "





فهرست مطالب

نمره	فصل	صفحه
(۱)	فصل اول	۱
(۲)	» دوم	۴۹
(۳)	» سوم	۸۵
(۴)	» چهارم	۱۳۲
(۵)	» پنجم	۱۵۲
(۶)	» ششم	۱۷۳
(۷)	» هفتم	۲۰۵
(۸)	» هشتم	۲۳۲
(۹)	» نهم	۲۶۹
(۱۰)	» دهم	۳۱۹

بر آنچه را که شنیدم و دیدم و خواندم
 بکلمات بود هر چه پیر میگرد
 در این کتاب نوشتم که جاودان ماند
 بخوشی که ترو تازد و جوان ماند
 بکشت زار ادب بخوشه چین بودم
 مگر که خوش چندی ز فرشتان ماند



نوشتم آنچه پسند دخرد در این دفتر
 دمانی بزمانه سپردم و رفتم
 که تا به نزد خردمند ارغوان ماند
 امانت هر چه بود باز در امان ماند
 روان فرسخن مای فرسخان ماند
 در آن زمان که تنم زیر خاک مذون است

محمد علی
 آشتیانی

فصل اول

اعتماد به نفس . پشتکار

هیچوقت عادت نکنید کارهای شمارا دیگران اجرا کنند هیچگاه .
 باین فکر نیاشید که زاندر کی شمارا کس دیگر اداره نماید .
 همیشه کارهای خود را به نفس و شخص خود ادا کنید پدیری که کار
 خود را در وقتی و ساعتی که خودش می تواند به سر و پایسر بیدر را گذار میکند
 سهو و خطاست اربابی که کارهای خود را که خودش میتواند به سر و پا گذار
 و اعین گذارد را غفلت است اگر کارهای شما با امید دیگران میماند نیست و
 نا بود بدانید همیشه به نفس خود اعتماد کنید و جدیت و فعالیت خویش اطمینان
 داشته باشید اگر میخواهید بدیگران و مساعدت اشخاص دیگر محتاج نشوید
 هوا و هوس و آرزوهای زائد از قوه خود را در دل نپرورانید همیشه آرزو را
 در حدود قوه و قدرت شخص خود بخواهید شخصی را می بینید که يك چیزی را بر
 داشته و از زین به لامیر و در چون با اندازه قوه اوست محتاج بیکمک دیگران نیست
 اما اگر يك باری را میخواهد بالا ببرد محتاج میشود که چند نفر از
 گوشه آن نکیه کنند

آمال و آرزو ' هوا و هوس چون زیاد شد مجرای زندگی شما از حال طبیعی
 خارج می گردد و مجبور می شوید برای ناء مین آنها با اشخاص محتاج شوید

و تملق کنید، منت بکشید، تا بتوانید یکی از آرزوهای خود را بدست آورید.
 بلی آرزو و هوا و هوس لازمًا انسان است هر کس میل دارد دفتر دایش
 از امروز بهتر شود ما منکر این نیستیم حسن اعتلا با انسان يك جا تر بیت میشود
 اما بدست آوردن آن را توسط دست دیگران منتظر نشوید به نفس خود تکیه کنید
 اگر يك نتیجه در اثر فعالیت نفس و شخص شما دیرتر و خیلی هم دیر تر حاصل
 میشود بهتر است از نتیجه که خیلی زود بدست دیگران حاصل نمایند.
 (شب هادر گوشه نشسته يك ساعت راجع به پروگرام زندگی خود فکر کنید
 فر دا وارد عمل شوید کار کنید آرزو را کو چك و سحنه فعالیت را
 قدر بجا و سعت دهید)

بقین بدانید که همان مقصود را خودتان بدست میاورید.
 بر فرض بدست نیاورید آرزو اصلاً اجرا نشود بهتر است که در اثر منت
 کشیدن دیگران بدست آورید زیرا اگر يك مرتبه این طور شده اوست میکنند
 روح تنبلی پیدا میشود آن وقت بدترین صفات و زشت ترین خصلت و خطر
 ناك ترین مانع در زندگی (تکیه به غیر) بشما پیدا میشود.
 طفل هستید، جوان هستید، پیر هستید، هر يك از این سه طبقه باشید،
 فقیر هستید یا غنی تنها به نفس خود مطمئن بوده به غیر تکیه نکنید.
 اگر طفل هستید چه در طریق تعلیم و کتاب با شید و باد در طریق تحصیل
 صنعت، سعی کنید دروس و تعلیمات خود را بقره فکر و اطمینان نفس خود
 تهیه و حاضر نموده خود را در مقابل معلم و هم صنفان خود آبرو مند و درازد
 وجدان خود سر بماند سازید.
 اگر شما در درس خود را حل کنید و زحمت بکشید و حاضر کنید لازم

نیست قلب شما بطیید و دل شما بلرزد با کمال جرئت در سنف بروید و امتحان
بد هید و بدانید که ممتحن جز آنچه بشما درس داده نمی پرسد و باید یقین
داشته باشید که معلم مهربان ترین دوست شماست *

اما بجای اینکه اعتماد به نقل کردن دروس و یا بسا عدت معلم کنید
بفکر و ایاق و ذکا و زحمت خود اعتماد کنید که آنچه حقیقت است و دروغ
نیست همین شخص و نفس خود شماست باقی چون خط روی آب بی اثر و بدون
ثمر است.

که می معلم برای تولید و بیداشدن حس تتبع و تدقیق و وظیفه میدهد
نباید آن وظیفه را برای اینکه معلم شما آفرین بگوید بکمک دیگران تهیه
کنید بلکه بکمک آن قوه تهیه کنید که تا آخر عمر شما کمک میکند. حوشی
بکمک عمر را بسرت بکند قیقه آفرین معلم تبدیل نکنید بلکه زحمت بکشید
بکمک مرتبه دوم مرتبه چند مرتبه اگر مرغوب نشد عاقبت در اثر همین فعالیت
مقتدر میشوید و حس تتبع شما تولید وادراکت شما قوی می گردد *

اطفال هستند که در فامیل های قروت مند بزرگ شده و استراحت
و آسایش فامیلی آنها را از زحمت در تحصیل اغفال میکنند باید چنین اطفال
بدانند که سرمایه و ثروت حقیقی همان است که در دماغ و فکر شماست *
آنچه از دماغ و فکر بیرون است اعتباری ندارد حوادث ناگهانی از لرزه *
حریق * و امثال این ها) ممکن است از بین ببرد اما آنچه در نفس و دماغ
شماست تا آخر عمر در زندگانی با شما رفیق و دوست بی تکلیف است اگر
ثروت و هستی هم دارید با معرفت و علم بهتر میتوانید حفظ و مصرف کنید
تا نادانی و جهالت پس به نفس و شخص خود باید مطمئن باشید نه دارائی *

اگر اطفالی هستید که در قاعیل فقیر زندگی میکنند نباید تا آخرین نقطه برو گرام تدبیری منصرف شوید بلکه بهر زحمت و سختی باشد به تحصیل خود ادامه دهید چه با اطفالی هستند که در جریان تحصیل هنوز به صنوف عالیتر رسیده فشار تنگدستی و پریشانی از طریق تحصیل بازداشته بدوائر دولتی و باکارهای دیگر مشغول میشوند و این یک خطای بزرگ است و نمی توانند قضاوت کنند که دو یا سه یا چهار سال به سختی و فقر گذراندن بهتر است از اینکه تمام عمر فقیر و بیست باشید باید بدانید که از فقر و تنگدستی هم بالا تر جهالت است *

حسام الدوله در کتاب (تاریخ جمهوری آمریکا) می نویسد (دانیل و ستر (Danielwter) که معاصر با او اشکن و یکی از اشخاص برجسته و معروف آمریکاست در آوان تحصیل طوری بفشار فقر و تنگدستی مبتلا گردید که حقیقتاً قادر با ادامه دروس نبود و تصمیم گرفت که شغلی برای خود انتخاب و از تحصیل دست برداشته معیشت خود را تأمین نماید معلم او چون مطلع شد باو گفت: (از فقر هم چیزهای بدتری است با رعایت و همراهی دیگران زندگی نکنید نانی که میخوری بگذاران استقلال باشد. حرفه خود را تعقیب نمائید و از هیچ چیز دیگر ترسی نخواهید داشت) *

من در زمستان ۱۳۱۸ نظر بر چیزهایی که شنیده بودم مائیل شدم بروم پروفیسر را که تر شا کو طورال را که در فاکولته طبی و فاکولته حقوق و علوم سیاسی معلم است ملاقات نمودم سرگذشت او را سوال و در مقابل جواب هایش را بنویسم چنانچه موفق شدم و ممکن است علیحدّه طبع شود عموم به شخصیت این انسان بزرگ آشنا شوند.

اکنون بمناسبت همین موضوع بعضی از جواب های ایشان را عیناً نقل میکنم:
(شمانمی توانید تصور کنید که من چطور پروفیسر شدم! تصور نکنید این
موقیعت با آسانی بدست آمده است. تصور نکنید در يك محیطی که لوازم
تعلیم برای من مهیا بوده تحصیل کرده ام.

در حرب عمومی با پنج همشیره و برادر و يك مادر که نان در بازار می فروختم
و از فائده آن آنها را تسکفل می نمودم در بین این طور مشکلات از طرفی
تحصیلات فاکولته طبی را ادامه داده و با کمال رساندم.

پروفیسر مذکور بعد از يك سلسله بیانات خود باز میگوید:

«ذاتاً من بطرز تدریس و تدریس علمای اسلامی حیران هستم. ما برای يك
دو کلمه خواندن میخواستیم که يك مکتب تاسیس و همه سامان و لوازم
برای ما آماده و لابراتوارها تاسیس کنند. فقط اسلاف ما که علمای اسلامی
هستید این اشخاص با انواع محرومیت ها و مشقت ها تحمل کردند و روزها
شان را با يك نان و چای و یا يك شور و امرار حیات نمودند و سال ها برای
استفاده يك - طر علم چین و ردای مدرسه ها را بر میداشتند و احترام میکردند.
در پهلوی این طور مجاهدت ثبات و تحملات من برای کوشش علمی تاريك و
ناچیز است حقیقتاً برای آنکه بدانیم عزم و اراده و تنبلی کار دادن چه
اثرات معجزه نما دارد باید شرح حال - زریگان یعنی آتهائی که
هر چه یافته اند از فعالیت و اطمینان بخود یافته اند بخوانیم
و سرمشق بکریم) (یلو تارك) مورخ شهر میگوید «در روز های اول که
ترجمه احوال رجال رانندین میکردم - منظورم این بود که دیگران از آن
اطلاع حاصل کنند ولی برورایام شخصاً با این قسمت علاقه مند شدم و همیشه

کوشش می‌کردم اعمال خود را با کسانیکه بشرح زندگانی شان مشغول و می‌نویسم - تطبیق کنم و هیکل خود را مانند تصویر خیالی آنها که در آئینه خاطر من نقش بسته بود آرايش دهم از کتاب در جستجوی خوش بختی .

لرد اوپیری موافق کتاب در جستجوی خوش بختی باز در حصه دیگر میگوید: « مطالعه تاریخ مشاهیر و دقت در جزئیات زندگانی آنها ما را در راه پر خطر زندگی از لغزش و سقوط محافظه میکند. وقتی مفاسد و رذائل که چون خارهای زهر آلود در مراحل مختلف زندگی باشکال کو تاکنون پراکنده است در معبرها آشکار میشود فکر خود را بطرف آن اشخاص بزرگ که یادگار و شایسته در قلب و روح ما جای گرفته است متوجه سازیم و سبکبار از ورطه های بی انتهای فساد میگذریم »

باید بدانیم راه زندگی پیمودن با بی اعتنائی و خون سردی صورت نمی گیرد لازم است خود را در مقابل آن محکم و رزین آماده کنیم .

« بدون تردید زندگی سخت است فوق العاده سخت ، مشکلات مادر این راه پر خوف و خطر یکی و دو تا نیست. نمایان باطنی و حوادث خارجی هر يك به نوبه خود مشکلاتی برای ما ایجاد میکند این دورا با هم توأم کشید رشته پر پیچ و تاب بی پدید آید بنام (زندگی) زندگی مقاومت و پایداری . تحمل و بردباری لازم دارد. اوپیری »

« جوانانیکه در بهار زندگانی عنان خود را بدست نمی گیرند مطمئن باشند که در روز کاریبری و ناتوانی با حسرت و ناگهانی دست بگریبان خواهند شد و برعکس کسانیکه در روز کار جوانی یا بر سر هموس های خویش گذاشته آتش هیجان باطنی را باب مقامات فرو می نشاندند و شب و روز خود را

بکار و کوشش میگذرانند عاقبت ثمر رنج و محنتی را که متحمل شده اند بدست می آورند کسی که با گریه تخم میافشاند یا خنده حاصل خود را درو میکند. سلیمان نبی میگوید: کسی که در دنیا بجای مسرت و تن پروری مقصدی ندارد بی نواست بی زحمت هیچ چیزی حاصل نشود و هیچ کس بمقصد نرسد. از کتاب در جستجوی خوشبختی

کلمات: طالع ستاره شانش اقبال و امثال اینها در نهاد بشر تخم تنبلی را کاشت و چه بسا افراد انسان را بدبخت و سیه روز گردزیرا بامید این چیزها نشستند و کار نکردند. به نفس خود معتمد و مطمئن شدند و ندانستند همان ستاره و اقبال و همان طالع فرخنده نفس آنهاست که هزارها گنج در آن نهفته است ولی متوجه نیستند.

(فردريك بولفيس) میگوید: «بیچاره و ناتوان کسی است که گمان میکند موفقیت مرهون بخت و اقبال است من اصلاً به بخت و طالع و قسمت معتقد نیستم. کسی که انتظار دارد بارقه سعادت بطور تصادف در آسمان زانده گائی او جلوه میکند بحال انتظار میماند تا موقعی که برقی سوزنده و خطرناک او را در میان گرفته بورطه هلاکت بکشانند. کتاب در جستجوی خوشبختی. «بدون تردید دنیای ما فوق العاده زیبا و دلپسند است اما در این دنیا بدون رنج و محنت هیچ چیز نمی توان رسید. کسی که اراده قوی نداشته باشد و بزودی در مقابل مشکلاتی که اطراف هر کاری را احاطه کرده است مغلوب شود نمی تواند به موفقیت و پیشرفت خود امیدوار باشد. در جستجوی خوشبختی. «بخت کار و استقامت نشانه پیشرفت و موفقیت است کما اینکه عمر خویش را به غفلت و تنبلی میگذرانند حق ندارند از روزگار شکایت کرده

فرض کنید صحت ما مختل شد یا موانع دیگری پیش آمد که نتوانستیم مثل دیگران در میدان مبارزه حیات قدم گذاشته بطرف موفقیت پیش برویم آیا در این صورت باید خود را بدبخت بدانیم؟ خیر، اگر راه‌های موفقیت در جلو ما مسدود شده و زنجیرهای ضعف و ناتوانی و سایر موانع حیاتی بما اجازه نمیدهد راه صبر و تسلیم باز است عاقل کسی است که بی فرصت بوده در موانع سخت زندگی تحمل داشته و دل و رانه قدم بزند در جستجوی خوشبختی، شما اگر جوان هستید در اولین قدم‌زندگی قدم گذارده اید باید تنها بشخص خود معتمد بوده وارد گیر و دار و غلغلۀ حیات شوید هیچوقت منتظر نباشید که مردم شما را بواسطۀ اینکه پسر فلان شخص یا برادر و یا داماد و یا اقارب و خویشان و یا دوست فلان آدم هستید احترام کنند بلکه باین فکر باشید که بواسطۀ آنچه در نفس خودتان است در جامعه محترم هستید و پیش می‌روید (ساموئیل اسمائلیز) در کتاب وظیفۀ خود - میگوید: «هر فردی باید برای ترقی خود بکوشد و بخود متوجه متکی باشد و توقع مساعدت را از دیگران نباید داشته باشد»

همیشه به فعالیت و لیاقت خود اعتماد کنید. بلی ممکن است گاهی در پیشرفت کار شما موانع تولید شود ولی چون به اراده و فعالیت خود تعقیب کنید عاقبت به نتیجه می‌رسید.

(ساموئیل اسمائلیز) در کتاب وظیفۀ خود میگوید: «انسان در ابتدای هر کاری ممکن است شکست بخورد و باز در مرحله دیگر زحمات او به‌در برود شاید شکست و مغلوبیت او چندین مرتبه تکرار شود ولی عاقبت یش

کار و مقامات کوه مشکلات و مصائب را از جا میکنند و توفیق و گه میایی را نصیب صاحب آن مینمایند کسی که خیال ترقی را در مغز خود میپرورانند و میخواهد صاحب منصب و مال شود بدون اینکه رنج و زحمت را بر خود هموار نماید چنین آدمی ضعیف النفس و تنبل است. خوشی و شادمانی از جلو تنبیلان فرار میکند و سعادت از دست رستنی پروران دور میشود. زیرا سعادت و شادمانی میوه و حاصل کار و زحمت است نه بی‌دقتی و لاف‌پودی. (ساموئل اسمائیلز) در کتاب و وظیفه خود عبارت یکمفر کشیش امریکائی را در موردیکه از اعتماد و اطمینان به نفس بحث میکند چنین نقل مینماید:

«تربیتی که نتواند جوانان را قائم به نفس و مردان را قادر به حفظ و پرستاری خود و بستگانش نماید تربیت ضعیف و ناقص است.»

هر کس را اعتماد بدارائی و هستی و ثروت خود نموده و از تحصیل هنر و غفلت کند سر نوشت با اطمینانی ندارد. خیلی اشخاص ثروتمند دیده شده است که در موقع داشتن دارائی از تحصیل هنر و غفلت نموده چون بروز گریه بختی افتاده اند و درمانده و بیچاره شده اند انگشت ندامت بدندان گزیده اند. (ساموئل اسمائیلز) بطور مثال در کتاب و وظیفه خود میگوید «اسپانیابو اسطه ثروت و ثمن و مالش هلاک شد. یعنی طلاها و نفایسی که اسپانیابان از دول مغلوب و مستملکات منکوبه امریکای جنوبی به غنیمت برد مردمان آنرا فاسد نمود و آنها را به تنبلی سوق داد. با نتیجه امروز هر اسپانیایی از کار کردن خجالت میکشد ولی از گدائی عار ندارد»

خالق ما راه سعادت را به ما نشان داده عقل و بدن سالم عطا فرموده تا

به فعالیت و جدیت و علم و هنر خود را اداره کنیم باید جز بخود به هیچ کس متکی
نشده اگر در يك موردی مضطر شوید روبه هیچ کس نروید بلکه بکسی متوسل
شوید که بدون منت کار شما را چاره کند و هر مشکلی را آسان نماید.
آن‌قا در مطلق و خالق شما ست.

(ساموئل اسمائلیز) در کتاب وظیفه خود می‌نویسد: «رابرت کل لیدر»
از اهل نیورک می‌گوید: من یکی از نقشه‌های کوچک (میله) را در ضبط خود
نگاه داشته‌ام این نقشه عبارت است از هیکل يك زنی که در میال جزر و مد
دریاستونی محکم بسته شده است. امواج در یاد اطراف پاهای او دور می‌زنند
و بخود می‌پیچند یکی کشتی هم با سرعت از کنار او عبور می‌کند ولی او اعتنائی
ندارد؛ طيور شکاری در اطراف او پرواز می‌کنند ابداً او اعتنائی ندارد
چشمان او رو به بالا متوجه است و پاهایش محکم در جای خود قرار داده. باین
وضع آن زن را می‌بیند که سر با آسمان کرده و بروح خود می‌گوید این بلاها
و درد ها هرگز ارزش ندارد که بافتنغارات آینده و جلال و احترامی که بعد از
زندگانی برای من مکشوف خواهد گردید مقابله و برابری نماید»

(ژاندارک) يك دختر دهقانی بود با اراده و عزم خود تکیه کرد و بعد از
صد سال استیلاي انگلیس‌ها بر فرانسه نهضت و قیام نمود و سبب نجات فرانسه
گردید.

(ساموئل اسمائلیز) در کتاب وظیفه خود بعد از اینکه شرح قیام و جدیت
و شجاعت او را در اصل واقعات شرح می‌دهد می‌نویسد: «مردمان فرانسه ژاندارک را
فراموش نکردند چنانچه بیاد کار او چندین مجسمه برپا کرده اند و سالاً بعد از
سر بازان فرانسوی او را مقدس و محترم شمرده و اسباب معجز و شرف

واعثلا وافتخار فرانسه دانسته اند. هر وقت صفوف عسکر فرانسه از (مرمی) میگذرند سر بازان مکث کرده و بافتخار مولدو مسقط الرأس وی سلام داده و احترامات نظامی را بعمل می آورند. اطلاع براینکه این رسم از دیر زمانی بیاد کاربرد و ستائی زاده باقی مانده و اینکه این شجاعه دوران هنوز در دلها جای دارد و نهال یاد کاری وی در مملکتی که او با ايمان کامل و صفای عقیده بیدان خدمت نموده سبز و خرم باقی مانده اسباب حیرت و شگفتی است.

دکتر و بکتور یوشه (D.V.P) در کتاب (راه خوش بختی) خود می گوید: دانشمندان امریکائی می نویسند انسان در نهاد خویش سرمایه مجهولی از نیروهای مادی و معنوی دارد که از پدران خویش به میراث برده است این نیروها سرمایه آن را دارد که به آدمی ندرستی و کامرانی و خوش بختی بدهد.

باید دانست که چگونه میتوان از این سرمایه های مجهول بهره برداشت برای بدست آوردن تند رستی باید تقویه کرد و بری خرسندی باید کارخانه بدن را بکار انداخت برای کاروائی باید در خور خوی های نیک را بپروراند. . . . برای رسیدن به خوشبختی و کامیابی هوش نیز چندان لازم نیست بلکه تنها اراده استوار کفایت میکند. پس باید اراده را پرورش دهید و در این کار ممارست کنید تا آرامش روان و نیک اندیشی و خیرش بینی بیابید.

هیچگاه دارای عزم ضعیف و اراده بیمار نباشید هر کار را قابل امکان بدانید و مقابل هر امر خود را غالب بشناسید. تفرسید و در اراده متزلزل نشوید شخصی متزلزل همیشه مغلوب و ترسو بوده اول بهیچ کاری نمیتواند اقدام کند

اگر اقدام کرد هنوز به نتیجه نرسانده شکست می‌خورد و منصرف می‌شود.
از سخن‌های (Cravalers) فرانسه باقیست که می‌گفتند: (آنکه خواست
توانست) اشخاصیکه همیشه اعتماد بمساعدت و کمک و فعالیت غیر دارند
دلیل بر اینست که از خود ما یوس می‌شوند *

(دکتور ویکتور یوشه) می‌گوید: «مسلم است که هر آدمی در خود سرمایه
از نیروهای هادی و معنوی دارد که برای کار و انبساط کفایت می‌کند تنها
بدین شرط که بداند چنین قوایی در نهاد او موجود است و برای نگاهداشت
آنها از آنچه که باید فرو نگذارد و از بی‌آرزوهای خویش آنها را پیروراند
و بکار برد *

باید دانست که هیچکس بدبخت نیست اینک کسی می‌گوید من بدبختم بهتر
است بگویم: (من تنبلم) بدبختی با تنبلی رفیق یکدیگر ندارند کثرت یوشه در کتاب
راه خوشبختی می‌گوید: «امریکائی‌ها معتقدند که بخت همیشه بد نمی‌آورد
و فرستۀ نیک بختی در دوران زندگی بهر کس سدبار خویش را نشان می‌دهد
بنابر این بدبخت کسی است که نمی‌داند توان و قوه آن را بیابد که همای
سعادت راهنمایی که در آسمان زندگی او پرواز می‌کند بچنگ آورد و با اگر
آن را بدام اندازد نگاه دارد و رها نمازد»

باید شخصی خودش خود را پرورش دهد زیر اطوری خودش می‌خواهد خودش
میداند یعنی تحت میل و آرزو و خواهش دیگری پرورش نیابد *

ژیبین (Gibbon) (۱۷۹۶-۱۷۳۷) مورخ انگلیسی مؤلف تاریخ انحطاط
امپراطوری روم می‌گوید: «آدمی را دو گونه پرورش است یکی از غیر و دیگری
از خود آنکه مهم است پرورش خود آدمیست *

همانطوریکه بدبخت عبارت از تنبیل است خوشبخت عبارت است از شخص فعال و با اراده.

مازارن (Mazarn) میگوید: «بمن مردی صاحب بخت بدهید» و منظورش فعال و با اراده بود.

سنت (Bewe) بهام لین (Fujnis Madame) گفت بود: «اگر میخواهی دولت زود گذر را بدست آوری همیشه حاضر و آماده باش. از تو حرکت از خدا برکت. اگر بیمار و بدبخت و تیره روز گری از آنست که ترازند گاهی مادی و معنوی ساز نیست. زندگانی خود را نیکو بساز و بر خود هموار کن و با اعتماد بخود جان خویش را نیکو پرورش بده» از کتاب راه خوش بختی.

دو چیز همیشه سبب میشودا شخص داخل کار نشوند و بعقب بروند و بالتبع به یک وجود بی فائده بشوند این دو چیز بیم و شرم است.

شخصی از داخل شدن کار بیم دارد کار در نظرش يك هیولای مدهش جلوه میکند. نمی تواند فکر کند که يك نفر مثل او چه کارهای عمده را بدوش دارد و بطور عادی اجرا میکند و او چرا بترسد.

شخصی از ورود در يك عمل میترسد. از اشخاص حیا میکند. از داخل شدن بمجالس و حرف زدن میترسد. حس نمی کند که کس دیگر چطور نمی شمرسد و چه قشیم حرف می زند و با مردم معاشرت می تواند.

اینگونه چیزها اثر کم جرمی و گوشه گیر بست و رنه همه افراد بشر مثل یکدیگرند برای کار کردن برای افاده مقصد نباید بترسید و نباید بشرمید جای ترس و جای شرم علیحده است البته باید در جای خودش بترسید و در محل خودش بشرمید اما نباید این دو چیز مثل سد آهنین جلو فعالیت شمارا بگیرد.

دكتور ويكتور پوشه در كتاب راه خوش بختى مى گويد: «بیم و شرم زاد کن
ودست پرورده بیکار مى هستند این خاصه نص نیروی بدن را مى خورد و عزم
را نابود مى سازد و عمل قوه فعالیت را فلج مى کند یعنی نمى گذارد اندیشه
نيك بگردار نيك پيووند»

باز دكتور ويكتور پوشه يك سلسله گفتارى دارد تا اينكه مىگويد:
(اشخاصى هستند كه از آنچه را بايد بگويند خوددارى کرده مى هراسند اين بیم
هميشه زندگانی آنان را تلخ و ناگوار مى سازد مردم بیمناك را نشویش
و اضطراب دائمى خیال فرامى گیرد و سلامت و اخلاق و شغلشان فاسد و تباہ
میشود و هر گونه خوشى و شادى از آنان مى گریزد. شرم را بايد تالی و نثانی
نرسد است.

شرم از آنجا پيدا مىشود كه شخص از نرسيدن به بر خ- و بشتن
بد گمان است چه قدر اشخاص هوشمند بزرگوار كه مستعد دانش و فطرتى
و كاميابى هستند و تنها براى آنكه بر خوبى اعتماد و وثوق نداشته اند
بد بخت و سیه روز كار ها نده اند.

اينگونه اشخاص را بنام اينكه مردمى محبوب و با شرم هستند از سر زنى
معاف مى دانند ممكن است حياء و اعتماد به نفس آنان به عنوان يكديگر بروند.
(Pasterwr) (دا نشمند معروف فرانسه كاشف مكر وب) اگر در ميان
حقائق علمى و ابتيكارات فنى شرم مىكرد بزرگترين بشر در بين مختصر عين
نمى شد مع هذا نمیتوان او را مردى شرم دانست كه دلبرى و شرم متفاوت است.
! نبايد بترسيم مكر از يك چيز و آن از خود ترسى است.

پوشه در كتاب راه خوش بختى خود در آنجا كه اعتماد به نفس و انكاء بر

نصمیم و اراده راستایش میکنند بالاخره میگویند: روزیکه شما را در زندانگی
روشن نیکو و ثابت باشد میتوانید مردم معاشر خود را پیرو خود سازید و آنچه
خواهید بدست آنان انجام دهید برای اینکه مردمان را مطیع خود سازید
در برابر آنان راست بایستید بچشمانشان خیره بنگرید. اندیشه های خود را
بایان رسا و روشن و آواز بلند و متین بگوئید آنچه خواهید بگوئید اما
خود نیکو بدارید. او امر خود را واضح و محکم بیان کنید چون چنین کردید مردم
از برای فرمان شما ناگزیرند. مردم پیرو فرمان بردار آن شوند که میل
شدید و ثبات قدم و رأی مستقیم و اعتماد به خود دارند. سخن متکلمی که
صاحب قدرت و استقامت و استقامت باشد در مخاطب آن تاثیر کند پس
فرمان دادن عادت کنید.

عادت کنید که در ناچیزترین کارهای روزانه بالحن آمرانه سخن بفرمایند
چون چنین کنید هر کس بیدریغ مطیع شما شود و شما ازین اطاعت تعجب
خواهید کرد. بنابراین در برابر دیگران روحی آمر و مثبت حاصل شود
و کس را در برابر شما ناب مقاومت نماید این تسلط روحی را نباید قوه
(مکتوم) داشت بلکه صفتی که آدمیان را در دست رس امان است و شما
می توانید از همین امروز آنرا امتحان کنید

سلسله جنابان بشر نیز دارا همین روح بوده اند و به نیروی آن مردم را
بسوی خود می کشیدند و به آردن آرزوهای می انگیخته و در محیط اجتماعی
در تمام مدت زندگی از شخصیت خود آثاری برجای می نهادند اینها جز
اعتماد به نفس و حس غلبه و اراده آهنین و عزم غیر قابل تغییر و روح آتشین نداشته اند

بهترین نمونه کسانی که اعتماد به نفس خود ندارند همیشه مغلوب هستند
گداهان و کسانی که دستشان نزد خلق دراز است می باشد این طبقه اشخاص
مغلوب و بیچاره شده اند از نفس و شخصیت خود مأیوس گشته اند و تصور میکنند
که باید به مساعدت دیگران حیات بسر برند و به غیر آن ممکن نیست بتوانند
زندگی نمایند *

باید سعی کرد که اندک رخنه تو میدی از خود و امیدواری بدیگوان در نهاد
شخص راه نیابد حتی اگر مساعدت شما بدیگران يك چنین اثر زشت دارد از
چنین مساعدت خودداری کنید خیالی بهتر است از اینکه به عقیده خود دقیقه
اورا مسرور سازید *

(لرد اویری) در کتاب (در جستجوی خوش بختی) خود میگوید: (بیش از
اینکه بتوانیم با مردم مساعدت کنیم باید آنها را بشناسیم و بقدر کافی آنها را
دوست بداریم. ممکن است ما میخواهیم کار خوبی را انجام دهیم ولی اگر بر طبق
عقل و حکمت صورت نگیرد بجای نفع ضرر خواهد داد. تنها وسیله حسن نیت
نمی توانیم برای دیگران سودمند باشیم مساعدت با مردم راهای مختلفه دارد *
معمولاً بگدایان و بی نوایان که روزه خوار خوان دیگرانند چند پول میدهیم
و گمان میکنیم با آنها مساعدت کرده ایم نمی دانیم که با این کار آنها را
بیچاره تر ورشته در یوزگی را بگردنشان محکمتر میسازیم چه خوب بود اگر
حس اعتماد به نفس و استقلال را که در آنها بخواب رفته بیدار کنیم و راه زندگی
را جلوی پایشان بگذاریم رفع حاجت دیگران کار خوب است ولی اصلاح اخلاق
آنها بهتر و لازم تر است *

صدقه دادن بموقع بدترین کارها است. خوبست مفاد این گفتار را در نظر بگیریم؛ گدای بینوائی را دیدم مختصری از اندوخته خود را باو دادم رفت و بزودی برگشت از گرسنه کی جانش پلپ رسیده بود. لباس به تن نداشت و از سرما می لرزید.

گدای دیگر را دیدم بجای پول يك اندر زو نصیحت سودمند باو دادم و مناعت و اعتماد به نفس را جلو پایش گذاشتم. رفت و دیگر پیش من نیامد هیچوقت او را گرسنه و بینوا ندیدم).

حقیقتا چه بسا مساعدتها است که باعث بدبختی میشود طبیعت انسان همیشه مائل به تنبلی و تن آسائست پول دادن به گدایان حس تنبلی را در آنها قوی تر و در نتیجه آنها را بینواتر میکند. اگر دل ما بحال آنها میسوزد باید کاری کنیم که از ناامیدی از خود نجات یابند و در دنیا پاي خود راه بروند و گرسنه از مساعدت موقتی ما چه فائده برای آنها مترتب میشود؟

چند پول بگدادن کار آسائست ولی ممکن است برای او مضر باشد باید از راه دیگر برای آنها خدمت کنیم و راه زندگی را به آنها نشان داده حس امید را تلقین و تزریق نمائیم و برای مستقل شدن مجهز سازیم.

یکی از مشاهیر میگوید: (بینوایان را محترم شمارید. تا توانان را دستگیری فاسد ان را اصلاح نمائید).

در این مورد فطرت بخاری در کتاب رهبر اجابت بعد از اینکه ثروتمندان بخارا را هلاکت و نکوهش میکنند که نسبت به موسسات خیریه و کسانی که لازم به کمک و رعایت هستند مساعدت و دستگیری ندارند اضافه میکند و میگوید: (مردمان ما اگر پنج باهفت تن که راهم میدهند در محل مناسب صرف می

نمایند مثلاً فلان مردهفت تنگه خود را نذر گویان بفلان مزار میفرستد که آن پول به کیسه یکی از خادمان غیر مستحق میدراید. و فلان آدم یازده تنگه خود را در فلان خانقاه میفرستد که بعد دو سه نفر چهری انتقال مینماید از چند تنگه که بکیسه فلان نذر خوا رومعه فلان چهری میرود البته بملك و ملت فائده نخواهد رسید بعلاوه این خدا نئی هائی که در ملك ما میکنند شرعاً حرام است بد و جهت :

اولاً :- نذر دادن جائز نیست (عن البهریر رضی الله عنه قال النبى (ص) لا تنذروا فان النذر لا یغنی من القدر شیئاً) یعنی نذر ندهید که نذر حکم و قانون الهی را تغییر نمی دهد.

ثانیاً :- نذر خواران مستحق نیستند و صدقه که بفرستد مستحق داده شود اسراف است اگر بگوئید کدبان مستحق می باشد میگوئیم دین مقدس اسلام کدائی را بدون عذر حرام کرده است و پول دادن به آنها را منع نموده است شما آنها را بکدائی تشویق میکنید و عده آنها روزا افزون شده و باین کار پست عادت میکنند و کسب خود قرار میدهند

باید شخص دارای استقلال فکر و نفس باشد اگر شخصی بچوب تکیه کرده راه میرود و بدون چوب دست میافتد و نمی تواند قدمی بردارد شما او را مریض میدانید ولی اگر شخص بدون معارفت دیگران نمی تواند کاری بکنند او را مریض نمی دانید؟ این مرض خیلی خطرناک است.

لورد اوپیری در کتاب (جستجوی خوش بختی) می نویسد: «غالب اشخاص باتداء دیگران عادت کرده و از استقلال فکری گریزانند برای آنها فوق العاده دشوار است که در راه باریک و پرخطر زندگی دائماً مراقب خود باشند. این

جهت میل دارند دیگری را راهنمای خود قرار دهند و عنان فکر خویش را بدست او بسپارند تا از پیریشانی و اضطراب که نتیجه شك و تردید است در امان باشد این طریقه برای اشخاص ضعیف النفس خوب است و آنها را با آسایش خیال که نتیجه اتکاء بد دیگران است همدوش میسازد ولی استقلال فکر لذت دیگری دارد کسی که تپای خود را می رود هیچوقت حاضر نخواهد بود بد دیگران تکیه کند و بار خویش را بدوش کسی دیگر نگذارد *

بلی اعتراف دارم که تفکر در حوادث روزانه برای تشخیص خوب و بد و تعیین راه زندگی مستلزم زحمت و پیریشانی دماغ است ولی لذت و مسرت آن را هم باید فراموش نکنیم کسی که با چشم باز راه می رود و اطراف خود را می بیند خیلی تفاوت دارد با کوری که بو-یله رهبری دیگران قدم بر میدارد و از هیچ جا و از هیچ چیز خبر ندارد دومی آسوده و اولی خوش بخت است یکی از فضایی معاصر روزی در ضمن مذاکراتی که با من نمود موضوعی را صحبت کرد که مناسب دیدم در آن مورد ذکر کنم .

گفت در یکی از شهرهای ترکیه من در یکی از ایارنمان ها منزل داشتم دو طرف کراد و ر اطاق های متعدد دی بود. و بروی اطاق من شخصی با خانم و طفل کوچکی سکونت داشت من روزی از اطاقم خارج شدم دیدم کودک آنها در مقابل اطاق من ایستاده من او را نوازش کردم در عین حال بفکر اقدام چیزی باوید هم اطاقم برگشتم فکر کردم چیزی جز یکدانه شکلات نبود در داشتم چون از در اطاق وارد کراد و رشد من جانب طفل دراز کردم مادرش در این موقع از اطاقش خارج شد چون دید با نراکت تمام اما با قیافه جدی گفت. (آقا! نکنید و راضی نشوید طفلم بدست دیگران و مساعدت سائرین عادت کند)

این جمله طوریکه بفاصل محترم تاثیر کرده بود واقعاً بمن هم تاثير عمیقی کرد و تصدیق کردم که باید از ابتدا ای ادراک و شعور و طبیعت زندگی از این خطر جلوگیری بعمل آید و باید گذاشت طفل جوان به شخص و فعالیت خود متکی بوده و اصلاً تصور این راهم نکنند که میتواند به کمک دیگران زندگی نماید.

(ساموئیل اسمایلز) در کتاب اعتماد به نفس خود میگوید: «اعتماد به نفس اساس رستگاری و هر پیشرفت است اگر اکثر افراد ملتی بدان فضیلت آرایش یافته اند آن ملت بزرگ و مقتدر می گردد و سرار ثناء هر ملت فقط همین خصلت است زیرا در این صورت عزم انسان قوی و در صورت انکسار بدیگری ضعیف میشود مساعدتهای که از خارج به شخص میرسد غالباً پشت کار و قوه مجاهدت را ضعیف میکنند. زیرا در این صورت انسان موجبی برای سعی و کوشش نمی یابد مخصوصاً در صورتیکه مساعدتهای خارجی از حد لازم تجاوز کند و این وقت بکلی اعصاب حس و روح عزم و قوه سعی در انسان می میرد بهترین شرائع و قوانین غیر از این فائده ندارد که انسان را در زندگی خود مختار و باو آزادی بدهد که بخود تکیه کرده و زندگی خود را اداره نماید».

باید فهمید که نسب و حسب انسان اعتماد به نفس و لیاقت شخصی است افتخار حقیقی خاص کسانیست که از بین طبقات عادی (آهنگر، نجار، نقاش، زارع و اعمال آنها) خود را بمقام بلندی رسانده اند.

چه کسانی و چه فرزندان بوده و دیده شده اند که به حسب و نسب بزرگی منسوب بوده اند و آنها را غرور نگذاشته تربیت صحیح و تبحر به عملی تحصیل نمایند و عاقبت همه حیثیات نام و نسب خود را داشته و لکه دار کرده اند.

کتابها و سرگذشت رجال بزرگ عالم را بخوانید (زیرا در آن کتاب ها با کمال وضوح، بخواننده نقایح درخشنده اعتماد به نفس، ثبات عزم، پشت کار، علوهمت و سایر فضائلی که اساس ارتقاء رجال بزرگ دنیا شده است نشان میدهند و می فهمانند که انسان از انکاء بخود و بوسیله خصلت های چندی میتواند در درجف رجال بزرگ دنیا در آید. مطلع میشوید که علماء و رجال فن و رئای اجتماعی از میان طبقه مخصوص بیرون نیامده از کلبه فقر و قصور اغنیاء از مدرسه و از دکان، از کارخانه و مزارع علی السواء ممکن است نوابغ علم و ادب و سیاست و فن ظاهر شوند.

چه کسی میتواند بشمارد اشخاص زیاد و نامعدودی را که از پست ترین درجات زندگی بزرگوئی و ارتقاء رسیده اند و با انکاء بقوه عزم و اراده خم نشدنی خود از مصاعب عالم نهراسیده بلکه غالباً مصاعب و متاعب بیش از هر چیزی محرک همت و عزم آنها شده فقر و کسب و تنگی آنها را، استقبال زندگانی بزرگ سوق داده و بقصود خود نائل شده اند.

(حرمی نیار شاعر معروف عصر خود که در میان انگلیس ها ملقب است به (د هن طلائعی) و سرریسار دار گویت (Sir Richard Arguit) (۱۷۹۲-۱۷۳۴) مخترع ماشین ریسمان باقی و موسس کارخانه های پنبه و مسودا نتر دن (Enterdin) قاضی القضاة انگلستان و ترنر (Turner) مشهور ترسین مصور انگلیسی در تصویر راضی (۱۷۷۵) و نقاشی مشهور همه این ها از دکان سلمانی قدم به رسته اشتهار و بزرگوئی گذاشتند بطور تحقیق اصل و نسب شکسپیر (Shakespar) معلوم نیست اما همه میگویند پدرش قصاب بوده و خودش نیز در طفولیت پشم شانه میزد و استیلا -

چنانکه میگویند در یکی از مدارس مستخدم بوده و بعد منشی شده در هر حال در این نابغه بزرگ تمام تجربیات بشر جمع شده عاقبت قریحه سرشار و مطالعه او را بنوشتن قطعاتی موفق ساخت که تا هنوز هم جزو شاهکارهای عالم ادب محسوب میشود چه اشخاص مشهور و معروف و نامدار که برای همیشه اسم آنها با آثارشان در عالم خواهد بود از بین مردمان طبقه عادی و کارگری پیدا شده است از جمله: (بوالهاسی) مهندس کسولک (Cook) از مشهورترین بحریه‌ایان انگلیسی که دور کره زمین را گردش کرد و بر استرالیا مسلط شد (۱۷۰۸ - ۱۷۹۶) (اعتماد به نفس) مؤلف اعتماد به نفس عدد زیادی را بطور مثال ذکر میکنند که از بین کارگران مختلف: بنا: خیاط: جولاژی: کفش‌دوز و غیره قدم به عرصه بزرگی گذاشته اند و فقط و فقط به فعالیت خود تکیه کرده اند.

صاحب (اعتماد به نفس) میگوید: (مشهورترین کسی که از میان صنف خیاط ظاهر شد) اندرو جکسن رئیس جمهور امریکاست میگویند وقتی نطق مفصلی را جمع بقاریخ زانده گاتی خود دروا شکستن از زمان خیاطی ناراست جمهوری و در جانی را که در این فاصله طی کرده است نمود تمام مجلس را بصدادر آورد (کاردینال ولسی بزرگ) یسر قصابی بود از جمله اشخاصیکه در اختراع ماشین بخارید طولانی داشتند (نیو کمین) و (اوت) و (سنفینسن) می باشند که اولی آهنکار، دومی نجار و سومی وقاد بود.

از جمله اشخاصیکه علم هیئت مرهون زحمات آنهاست (کوپر نیک) و (کیلر) و (المیر) و (نیوتن) و (لایلاس) است که اولی یسر ناوانی لهستانی و دومی یسر میوه فروش المانی و سومی از اطفال سرراهی بود که از روی

بله‌های کلیسای (راست‌زان) یار پس پیدا کردند و در خانه یکزن شیشه
کرتز بیت شد چهارمی و پنجمی فلاح زاده های فقیری بودند که در نهایت
در جه تنگ دستی با همی و کوشش خود شهرت و مقام بلندی را احراز کردند

که گنجهای دنیا می خواند با آنها برای بری کند.
پایه های مشهور ما مانند (ک-ر-ب-کو) 32394
(سکستوس پنجم) و (ادریا نوس ششم) از خانواده های فقیر بودند میگویند
ادریا نوس در ایام جوانی بدرجه فقیر بود که نمی توانست برای مطالعه خود
چراغ تهیه کند لذا دروس خود را در روشنائی چراغ کوچه حاضر می کرد
فیلسوف آفاقی ابونصر فارابی هم در شدت فقر زندگی میکرد و او هم مطالعات
شبانه خورا در مقابل روشنائی چراغ دارو غه شهر میکرد و انید و عاقبت در اثر
همان فعالیت به آن مقام عالی نائل گردید.

حضرت امام غزالی در اوائل زندگی فقیری زیست و بعد از اینکه تدریس
نظامیه بغداد را ترک گفت و بشام رفت در جامع اموی دمشق معتکف گردید
و مسجد را جاروب و نظیف میکرد و در همین حال کتاب انسان پرور یعنی
احیاء العلوم را تصنیف نمود که امروز در جهان بشریت قیمت بسزا دارد.

مؤلف اعتماد به نفس به مثال های خود ادامه میدهد که از بعضی بطور اختصار
نقل میکنیم (جنس طبیعی دان معروف سوپس بسرد باغ بود با امر اش بدای
که داشت سدر او را نشده و بمقام عالی رسید)

هم چنین (بطر را مس) که بسر مرد فقیری بود و در سبابت کوفتند چراغی
میکرد در اثر کوشش و فعالیت از مشهور ترین رجال عصر خود گردید.
(ولولین) شیمی دان معروف باغبان بود که از شدت فقر وقتی شامل مدرسه
شد و درس میخواند باند از او که تمام بدنش را پیو شاند لباس نداشت.

در فرانسه هیش (Hish) از مشهور ترین سرداران جهاد وری
 و امیر هیچگرد (Hishgard) به صفت یک فرد سپاهی وارد عسکری شدند
 و دستکاری و فعالیت آنها را بدرجه اعلی حربی نائل کرد.
 مارشال سورات (۱۷۶۹ - ۱۸۵۱) شش سال سپاهی بود و در اثر جدیت
 و ابراز لیاقت بوزارت رسید.

در مجلس شورای انگلیس از این قبیل اشخاص زیادند و ترنن (Brotreton)
 و کیل مجلس در نطق خود که در ریاکاران ایراد کرد
 شرح مصائب و زحمات نیکه در کارخانه پنبه و قتی که آنجا کار کرد بود
 داده گفت: من از آن وقت مصمم شدم تمام سعی و کوشش خود را در اصلاح
 شئون کارگران مصروف سازم.

همینکه نطق او تمام شد (سرژا کوپ گرایهم) برخاست و گفت من تا
 کنون نمیدانستم (برو ترنن) تا این حد از طبقات نازل است ولی امروز
 افتخار من به عضویت مجلسی زیاد گردید که اینگونه اشخاص که به سعی
 و اهتمام خود از پست ترین درجات جامعه به صفوف بزرگان دنیا وارد میشوند
 در آن هستند.

(ساموئیل اسمائلیز) در کتاب اعتماد به نفس خود اشخاص زیادی را نام
 میبرد تا اینکه میگوید: (خلاصه هیچکس بشارت و مجد نمی رسد مگر با سعی
 و زحمت هیچکس نمی تواند این مقصود را بدست آید و تسلیلی تحصیل
 نماید. دست و سر انسان، انسان را همول و دانشمند میکند تمول ممکن است
 بمیراث برسد ولی دانش و فضل و هنر جز سعی و کوشش حاصل نمی شود).

چیزی را (ساموئیل اسمائلیز) در این جا تذکر داده این است که اگر
 ثروت بمیراث نصیب شود ممکن است، اما نگاه داشتن آن جز بدانش ممکن

نیست پس نباید از آن چه گفتیم و دیدیم چنین نتیجه گرفت که کسیکه ثروت مند و متمول هستند بقدری حست و کار دماغی احتیاج ندارند بلکه باید معتقد بود که اگر اشخاص متمول و ثروتمند زحمت نکشند و تحت تأثیر ثروت تن پرور گردیده عناصر فعالیت آنهاست شود نمی توانند قوت و حیثیت خود را حفظ کنند ' ممکن است روزی چند با تکیه ثروت زیست کنند اما بزودی ثروت و مقام از کف شان می رود .

(ساموئل اسمائیلز) در کتاب اعتماد به نفس میگوید: (متمولین هم از زحمت دماغی و پیروی طریق علم و فلسفه دور نیفتاده اند (با کون) بدر فلسفه جدید و مستر یو یل (Poyle) گو و ندیش (Govendesh) تالبوت (Talbot) همه از طبقه اشراف بودند که زحمت تحصیل علم را بخود هموار نمودند .

(رس) ملقب بود به (میکائیلین اشراف) و اگر از طبقه اشراف نبود بالا ترین درجات را در بین مخترعین نائل میشد ' میگویند در آهنگری طوری ماهر بود که کمتر مانند داشت .

از جمله اشخاصیکه در کار انمیفهمیدن خستگی چیست و شایسته است ضرب المثل سعی و کوشش شود لورد برواکهام (یکی از سیاستمداران و مؤلفین مشهور انگلستان است (۱۷۷۸-۱۷۶۸) که بیش از شصت سال بد ورة معاصر از لحاظ ادبیات ' سیاست و علم خدمت کرد و آسودگی نداشت گویا آسودگی و التذاد او کار و خدمت بود .

از جمله اشخاص قابل ذکر که در زیاد کار کردن و همه کارها را خوب انجام دادن کمتر نظیر دارد سر بلور لیونول (S. Belwerlyton) است که هم شاعر هم تیار نویس ' هم مورخ ' هم نویسنده و مؤلف ' هم خطیب و هم سیاسی بود

این شخص ابداً استراحت نداشت و اهمیتی به خستگی نمی داد (از آنچه که ذکر شد معلوم میشود بیشتر وقت و رستگاری در هر کار متوقف بر سعی و عمل خود شخص است هر کس خودش را مسئول شناخت به نتیجه رسید و دارای حیثیت شد و حیثیت خود را حفظ کرد از امروز به بعد عالم و عمل بر دنیا سیادت میکند (سلفندی).

(آثار فکری و عمل مختصر عینی که از طبقات نازل به پیداشده اند از مملکت انگلیس بردارید ببینید چه باقی می ماند؟ (از تر هلس)

اعتماد کند بر عزم و اراده و نفس خود آنرا هر چه بخواهید با همین اعتماد برای شما میسر میشود میگویند یک سر باز فرانسوی در اطاق خود قدم میزد و میگفت (من باید مارشال شوم) این اراده و عزم اول تحمل بر مشقتی را برای او آسان کرد و عاقبت مارشال شد.

در کارهایی که شما گاهی علاقه دارید و میخواهید آنرا حاصل کنید ببینید که فزمانی که در راه آن بشما متوجه میشود ابداً طرف توجه شما نیست در صورتیکه جزئی ترین از همان زحمات اگر در راه کاری که اراده و عزم ندارید برای شما پیش بیاید شاکی شده و منصرف میشوید پس باید در تحصیل مقاصد عالیه و رستگاری تصمیم و عزم و اراده غیر قابل تغییر اتخاذ کنید و بروید البته حتماً میر رسید.

میگویند شخصی مریض شد و تصمیم گرفت که با مریض معاشرت کند و خود را نبندد از او همین عزم مریض او رفع شد

(مولی مولک) سردار مرا کشتی مریض شده و در بستر افتاده بود همینکه صدای غر و غرش توپ جنگ بموشش رسید از بستر خود برخاست و مریضی را

فراموش کرد و بجهتک مبادرت نمود و قشون خود را سوق داد تا بر دشمن غلبه نمود.

(بکستون) دارای براین بود که جوانان هر کبری را بخوانند میتوانند بشرط عزم و متانت.

ریشلو و ناپلیون میخواستند کلمه (مجال) را از کتاب اغت کشند بدترین سخن در نزد ناپلیون (نمی توانم) و (نمی دانم) و (نمی شود) بود همیشه در جواب اینگونه کلمات میگفت 'بخواه یاد گیر' (مقحان کن) (ساموئل اسمائلیز) راجع به ناپلیون در کتاب اعتماد به نفس خود میگوید: ممکن نیست عزم و اراده بیش از آنچه که در ناپلیون ظاهر شد در مورد کس دیگر بظهور آید.

در عین حال سرعت در کار و استفاده از فرصت و وقت مقتضی یکی از عوامل عمده موفقیت است. ممکن است شعاعکاری را بکنید 'حرفی را بنویسید ولی خارج از موقع و بعد از فرصت مناسب' در این صورت اگر بی اثر میباشد نباید از کار و عمل افسرده شوید بلکه بدانید که خودتان کار و عمل را در موقع خارج از وقت و تناسب قرار داده اید.

ناپلیون گفت: (در واقعۀ دار کولا، بایست وینچ نفر بر دشمن غلبه کردم و سپس این بود که دشمن خسته شده بود و من از فرصت استفاده کردم و با این عده قلیل حمله کردم و فایز شدم.)

اساس همه این چیزها اعتماد بر نفس و اراده شخصی است که از ازل ناپذیر است اگر بپذیری تکیه شود اراده از بین میرود و حس تنبلی و ترس است - یلا پیدا می کند.

(ملبرن) یکی مینویسد: (اعانت و مساعدت بچوانان نه تنها بموقع است بلکه سبب زبان آنها میشود باید همیشه بچوانان گفت در امر معاش و در کار رهائی که میخواهید انجام دهید جز بخود دیگری نباید اعتماد کنید اگر تنگلی کردید و از گرسنگی مرید خونتان بگردن خودتان است.)

نایلیون با اینکه در تشخیص رجال و انتخاب اشخاص معتمد در امور عسکری و کشوری مانند داشت با آنها در جزئی ترین کار خودش رسیدگی میکرد و با خبر بود.

(ساموئل اسمانلیز) حالات نایلیون را طرف استناد قرار داده تا اینکه می نویسد: اگر کسی بخواهد بخصوصیات احوال این مرد بزرگ مطلع شود (مراسلات نایلیون) را که متضمن مکانیسی است که در سرحدیو او نوشته است بخواند در آنجا خواهد دید که نایلیون کنار رودخانه (بسرک) اقامت دارد، برابر لشکر روس و از پشت سر قشون یروس و از دست راست عساکر اطریش اطراف او را احاطه کرده اند.

در این صورت و با اینکه مملکت دشمن است حتی بایستی با یاریس در امور بسیار مهمه نیز مکاتبه دائمی داشته باشد و فرانسه را آواره کند.

تدبیر نایلیون این مشکل را حل کرد که يك نامه نیز از وی کم نشد.

با نهایت مواظبت تمام جزئیات حرکات قشون را تحت دقت داشت از اقصای بلاد فرانسه و ایتالیا و اسپانیا و المان قشون می طلبید. در همین اثنا در فکر بود که راهی برای جلب آذوقه از پولونی و روس پیدا کند.

از طرف دیگر او امر صادر می کرد در خصوص ساختن زین و خریدن اسب و کفش و آذوقه با تعیین مقدار و انواع آنها. در همین وقت هم با یاریس

در ترتیب و تنظیم دارالفنون و تاسیس و تدوین قوانین و تعلیم عمومی مکانیه
داشت. همیشه بطور باجریده (موانر) مکانیه می نمود و کارگران (تولاری)
را هدایت میداد و راهنمایی های لازمه می نمود.

روزنامه جات پرسی را مطالعه می کرد و با پادشاه ایران و سلطان عثمانی
ارتباط داشت بدنش در (فنکن ستن) و عقلش در صد جای عالم: در یاریس و اروپا و غیره
مشغول کار بود. بکلی و جزئی بیک درجه اهمیت میداد مثلاً:

به (کمپرسه) می نویسد و بقدر کفایت بزودی گندم برای لشکر بفرستید
که جای «اگر» و «لیکن» نیست.

به «نای» می نویسد که تفنگ ها به موقع بوی رسیده ویراس «جیروم» را
در خصوص بیراهن و شغل و موزه و اسلحه که می خواهد بدسته جات «ورنبرگ»
بفرستد دستور می دهد «به «بارو» می نویسد لشکریان بیراهن لازم دارند
بدون «بزج» می نویسد عساکر شمشیر می خواهند کس را روانه کن
که از «بوزن» بیاورند. تا اینکه می گوید ما نمی توانیم در خواب باشیم
باید کار را انجام دهیم.

تمام این کارها را در یک وقت انجام میداد. در هر امر بزرگ و کوچک
بفراخور اهمیت آن فکر می کرد. در هیچ يك از مهم امور سلطنتی و نکات
پادشاهی بلکه در هیچ مسئله جزئی امور قشونی فرو گذاری نکرد. اغلب
اوقات برای سرکشی به قسمت ها و برای تفقد و تطفل احوال لشکر بسان
سی یا چهل کیلو راه می پیمود. شب ها به تعدیل دخل و خرج و تاسیس قوانین
وسائر امور عقلیه مشغول بود.

يك اصل کلی در این فصل باید از نظر دور نشود و آن اینست که هر فرد

باید همیشه در نظرتی باشد که استقلال فکری خود را از دست ندهد یعنی به غیر متکی نگردد. زیرا خداوند با او بدن سالم و فکر عطا کرده است و باید در مقابل هر گونه پیش آمد و مصائب منهزم گشت.

هر کس در مراحل زندگی بفشار و مصائب روبرو شده است اگر تاب مقاومت داشته بزودی ظفر یافته است و اگر منهزم گردیده هیچگاه و در هیچ کاری موفقیت حاصل ننموده است.

چه اشخاص بزرگ از ابتدای طفولیت به فقر و بدبختی روبرو بوده اند ولی ابد عفت نفس را از دست نداده اند و طریق سعادت و نیک بختی خود را تعقیب کرده اند و از یافتن آنند «انسان هر قدر فقیر باشد میفهمد در علم و تحصیل ترقی کند فقر هر قدر شدید باشد مانع نیست که شخصی لایق و معتمد به نفس و تربیت و تهذیب خود کوشش کند بسیاری از رجال دنیا با نهایت فقر و فلاکت و در عین تنگدستی به برترین مراتب کمال و دانش ارتقا یافته اند بلکه ثروت و اعمال بذات خود بیک مشغولیت و مصروفیت را بجای میکنند. بهترین دلیل ما (ولیم کوت) است که در مدت هشت ماه گرامر انگلیسی را آموخت و همین هشت ماه زحمت او باید بجوایان بفهماند که چگونه ممکن است با مصائب زد و خورد کرد و آموخت و نقل میکند «من در مدت هشت ماه نحو انگلیسی را آموختم. من سر بازی بودم که چو کی من عبارت بود از نخت خرابم و میزم و یک یار چه نغته. پول ندا شتم که چراغ تهیه کنم و شب ها مطالعه نمایم لذا وقتی که نوبت کشیک بمن میرسید از روشنائی آتش استفاده کرده در وسط را حاضر می کردم و وقتی که با من با این وضع و ترتیب بمقصود خود نائل میشوم دیگر برای کسی عذری نمی مانده و چند هم شخصی فقیر و تنگدست

باشد بدتر از آن حالتی که من در آن بسر بردم برای دیگر می ممکن نیست.
 من نه پدر نه مادر نه رفیق نه خویش و نه هیچ شوقی داشتم و قتی میخواستم
 قلم یا کاغذی بخرم مجبور بودم آن روز را گرسنه بمانم و بولم خوراك خود را
 به مصرف قلم و کاغذ برسانم این چند بول را که من به بهای قلم و کاغذ میدادم
 حقیر بشمارید این چند بول برای من بیش از هزار لیره ارزش داشت زیرا
 در هفته بیش از آن نمی توانستم از مخارج بی انداز کنم.
 خوب بخاطر دارم روزی من مالك ده شاهی بودم آن را برای غذای فردای
 خود ذخیره کرده و آن روز را چیزی نخوردم شب که لباس را بیرون میاوردم
 و از گرسنه گی نزدك بود ضعف کرده و بی حال بیفتم دست به جیب خود بردم
 دیدم آن بول هم مفقود شده است در این وقت یأس و بد بختی من به منتها درجه
 رسید بود حالت غریبی احساس کردم سرم را لای بالابوش پیچیده مثل اطفال
 زانوار گریستم آیا با آن فقر و تنگدستی که من متحمل شدم و در خلال آن
 استقلال اراده و اعتماد به نفس را از دست نداده به تهذیب خود قیام کردم
 دیگر هیچ جوانی میتواند از فقدان وسائل شکایت کند (اعتماد به نفس).
 چیزی را که لازم است تذکر دهم اینست که بسی اشخاص هستند که صحنه
 فعالیت و موقع اعتماد به نفس را آخر تحصیل هنر و تهذیب خود را منحصر بایام
 و زمان جوانی میداند و همیشه که از این مرحله گذشتند ناگهان استقلال نفس
 و اعتماد بخود را از دست داده یأس و نومیدی آنها را محجوب و مغلوب میکند
 حال آنکه باید انسان بداند که تا آخرین لمحۀ حیات فرصت فعالیت و کار
 موجود است و انسان برای کار آماده است تنها جزئی فرقی که دارد اینست
 که در هر موقع عمر طرز و شیوه کار و طریق فعالیت فرق میکنند و نه دقیقه

وساعتی که باید کارر تعطیل نمود و دیگر عقب هنر و کمال نباید در تمام طول حیات بشر وجود ندارد

در این زمینه (سمائل اسمائیلز) در کتاب اعتماد به نفس خود شرحی دارد که ملاحظه میفرمائید «انسان هر چند یا بسن گذاشت هنوز وقت تحصیل و دانش از وی نگذشته است و ما میتوانیم شواهد بسیاری برای ادعای خود ابراد کنیم از آن جمله هانری (سیلمن) است که بین سن پنجاه و شصت به تحصیل علوم مشغول است (فرانکلین) امریکائی و وقتی به فلسفه طبیعی شروع نمود که عمرش پنجاه سال بود. (فیرمی) چهل و شش سال داشت هنگامی که بخواندن و نانی شروع و استفاده کرد.

(جمنوت) در چهل سالگی زبان فرانسه آلمانی و ایتالیایی را تحصیل کرد سبب آن هم این بود که کتب چندی بزبان های مذکور را جمع به فلسفه تالیف شده بود و میخواهد آنها را شخصاً بفهمد.

(نوما سکوت) پنجاه و شش سال داشت وقتی که بخواندن زبان عبری شروع کرد (روبرت هل) درگیری به تحصیل زبان اطالیا اقدام نمود تا ببیند که مقایسه و مقابله که اما کولی) مشهور بین (ملتن) شاعر انگلیسی و (دانته) شاعر ایتالیایی نموده است درست است یا نه.

(هندل) قبل از اینکه کتاب های مشهور خود را منتشر نماید ۴۸ سال داشت ما میتوانیم هزارها اشخاصی دیگر را ذکر نمائیم که پس از بیری راه تازه برای خویش در سحنه فعالیت و زندگی باز کرده اند کس نباید بگوید وقت تحصیل من گذشته و سن من برای تحصیل مقصودی نیست.

کسانیکه باین معاذیر متمسک میشوند یا قنبل هستند یا ترسو. باز گفته‌های
سابق خود را تکرار نموده میگوئیم: در جای ای که نقشه‌ها لم‌ما تغییر دادند
و گوی سبقت از همکنان ربودند صاحبان موهبت فوق‌العاده نبوده بلکه
صاحبان کوشش و ثبات بودند. چه بسیار نیزه‌و شانی که در طفولیت نذ کاو
و خوش فهمی مشهور شدند اما شهرت در کوچکی مستلزم اشتیاق در بزرگی
نیست.

چه شدند اطفالی که همیشه جاگزین مدرسه را می گرفتند؟
اطفالی که معزای از آنان است تر بودند اینک هر يك دارای مرتبه و
منصبی هستند و از آنان بدرجات پیش افتاده اند بجای اینکه مدرسه جـائز
را به تیزهوشان بدهد بهتر بود که با اطفال سعی بدهد و لوا اینک در امتحان
همرد شده باشند.

میتوانیم فصل بزرگ موسیم در خصوص اطفال کند ذهن و ما فهم که
بواسطه بشت کار و قوت تبدیل شده و ترقی نموده و مردم ن دانشمندی شدند
ولی بر عکس جوانان تیزهوش که بخود معزور شده و اعتنا به کار و فعالیت
و ایات نکردند و عاقبت لایابالی و وجودی فائده‌بار آموخته اند.

مقصود ما این بود که ثبات و جهد و فعالیت معینی ندارد که مریض
یا ناتوان و یا پیر میشود اما بدجنبه منفی را تصور کند بلکه باید عزم خود را
قوی نموده و خود را برای هر کاری شایسته و لایق بداند.

اگر تصور میکند مریض است بقیه کند و ورزش خطر است بلکه او سالم
و قوی بوده که کلتی دارد و باضعف و ناتوان شده است همین تصور را حیل
و اندیشه سروشت هر کس را معین و تثبیت میکنند در این
خصوص (پرنتمیس م. لفورد) امر یکسانی را در کتاب معروف او (طبعیت

خود باش) گفتار است که اینك ذللاً آنقل و اقامت می شود (۵)
(اگر شما گمان می کنید که توانا و نمدرست و فعال هستید با این عقیده
و فکر و اعتماد به نفس جانب توانا می و نمدرستی می روید و با این داروی نامرئی فکر
شخصیتی روح و توانا بدست می آورید.

همیشه روح شما در سر و تن جسمی مداخلت دارد و حاکم است. اگر
معدۀ شما ناخوش و نادرست است هیچگاه راضی نشوید که فکر و خیال آرا
بخود راه را بدهید بلکه بزرگ روحیه قوی توانا بخود بگوئید معدۀ من قوی
و توانا است. تبارر کنید که قوی و توانا می شوید و در سلامت می روید.

اگر همان اندازه که به تن درستی خود علاقه دارید بکوشید که به
نمدرستی خود علاقه پیدا کنید بیشک از هر قسم مرض رهایی و نجات می یابید.
اگر به چیزی زیاد فکر کنید و فکر را بر آن تمرکز دهید و بالاخره زیاد
به چیزی عقیده پیدا کنید آنرا بدست می آورید و آن چیز در برابر شما
پدید می آید چنانکه اگر در شب تاریکی ترس بخود راه دهد و زیاد ترسید

(۵) موجد افکار جدید (پرنسپس مولفورد) در آوریل ۱۸۳۴ در نواحی نیواورک بدنی
آمد و تا سال ۱۸۹۱ زندگی کرد. این شخص یکی از رجال معروف جهان است و اثبات کرد
که میتوان امراض زیادی را بوسیله تقویت روحی معالجه نمود و او موفق گردید نتیجه درخشانی
را حاصل نماید چنانچه بیاد گسار او در شهر بوستون (جاییکه معبد علوم نفس و تدای روحی)
بنیاد داشت که در این معبد بزرگ بیش از پنجاه زن و راندریک زن بوسیله تدای روحی
و نفسی بشار اصول تدای مولفورد و افکار جدید او معالجه میکنند.
عامۀ مردم از کشورها و شهر و اطراف جهان بدانجا رو میاورند و به نتیجه مثبت رسیده
معالجه میشوند.

نمونه این عفاخانه و معالجه بوسیله تقویت روح روز بروز در ممالك جهان رو به یاد
است چنانچه در شهر (زامب سورموز) لژیک هم بنام معبد (انتوال) تأسیس گردیده است.

از آنچه میترسید بشکل هیكلی در برابر چشم های تان پدید می آید و اگر
چنان سلاحت ببرید برای دوستان تان بگوئید: (خودم بچشم دیدم)
دیگر نمی دانید که بچشم فکر و خیال بود.

کسی که از ناخوشی میترسید و نتوانی و ضعف را بخوابش میخوانند
و هی تلقین به نفس میکند عاقبت جسم خود را برای قبول مرض و نتوانی
آماده میسازد تا بمقاومت را از خود دور میکند. هر فکری را که بگوئید
يك مایه حقیقی دارد که تزریق آن در شدت ضعف ناخوشی شما تغییراتی
وارد میکند. چنانکه وقتی که فکر بکنید که معده را با کبد شما ناتوان است
در حقیقت با بن فکر و عقیده مایه ناتوانی را بخود تزریق کرده اید و در معده
وزانوها و کبد خویش آن مایه را نشر داده اید.

شما خیالی اشخاص را تصادف میکنید مخصوصاً آنهایی که قدری یا مرحله
دوم و سوم عمر نهاده اند این شکایت که همیشه از ضعف بدن و سوء هاضمه
و دردی بالاخره از اعصاب خود شکایت دارند این شکایات و همین خیالات
باعث حدوث و تقویه امراض میگردد.

شما اگر دوائی را که کمتر میدهد برای رفع مرض میخورید اگر به نیت
شفاء و با خیال اینکه مرض شما را رفع میکند بخورید اثرات همین دوا شیمیائی
فوق العاده زیاد میشود زیرا واضح است که روح و جسم که را کبد و هر کوب
یکدیگرند بستگی بهم دارند. شك نیست که ضعف و سستی روح در ناخوشی
بدن خیلی زیان بخش است.

اگر میخواهید خود را قوی نمائید گرچه ناخوش هم هستید از وضع ناخوشی

دوری جسته میجوقت خود را بمثل افتادگان 'عاجز و ناتوان' که و شه
 کبر و کوشه نشین نسو ده و در روی بسته - ر نیفته - ید و
 نامیتوانید خود را سالم و استه و مثل شخص سالم خود را نگه دارید پس فکر
 و خیال بیکه میتواند شما را از خود بیخود کند و عوا لم دیگری را که
 حتی وجودش محال مینماید در نظر شما مجسم کند چگونه قدرت و توانیر آن عقیده
 ندارد و چگونه نمیخواهد در بهم بودی خوش از آن کمک و یاری جوئید؟
 فکری که میتواند شما را از خود بیخود کند و در عوا لم دیگر سیر دهد
 و با بیخودی از خود هستی و نیستی شما را یکسان کند چگونه مورد توجه شما
 نیست؟

انسان های اولیه از ماقوی تر بودند نه این قدر دکتور بودند و نه این قدر
 در او نه این قدر ناخوشی و نه این قدر مکروب را می شناختند چه بود علت سلامتی
 آنها؟

آیا جز زاعتماد به نفس و بی اهمیت تلقی کردن مراض چیز دیگر بوده است
 حیلمی واضح است برای اینکه وقتی درد و ناملائمی به آنها رومی آورد زانوی
 غم در بغل نمی گرفتند و این همه فکر و خیال و ناخوشی بخود راه نمیدادند
 میدانستند که با بد قوی باشند تا بتوانند زانگی کنند میدانستند که اگر
 خود را ناتوان جلوه دهند و بکوشه بیفتند طعمه حیوانات دیگر میشوند.

شما همیشه میل دارید خود را ناخوش دانسته و حتی اگر ناخوشی هم داشته
 باشید می کوشید که برای بیان درد و اندوه خویش 'نام های بزرگتر و پند تری
 بیابید که ناخوشی خود را به آن نامها بد بگران بگوئید و بخود بخوابید و تلقین
 کنید دیگر نمیدانید که ایتما همه مایه درد و ناخوشی را به شما از ربق می کنند

مخصوصا کسانی که بعیادت مریض می آیند بجای اینکه او را تسلیم داده
روحیات او را تقویه کنند برعکس اینقدر در اطراف اهمیت مرض گفتگو میکنند
که مریض را مغلوب و مقهور نموده در چنگ مرض اسیر مگذارند .
بعضی مریضان هم هشت که اگر دوستان و غیر دوستان او بعیادت میروند
اینقدر از شرح کسالت و مریضی خود صحبت میکنند و شرح میدهند که بالاخره
دوستان را کسل و متنفر میکنند و غیر دوستان را از عیادت بیزار میسازند .
چه لطیفی دارد که در موقع ناخوشی این قدر خود را ضعیف و ناتوان نشان
دهند؟ خیال میکنید که عزیز و محبوب میشود یا؟ و با نرحم مردم بحال شما سودی
خواهد داشت نه اینطور نیست . دلسوزی مردم دردی را دوا نمی کند . سعدی
میکوید؟ شخصی همه شب بر سر بیمار گریست چون روز بشد او بمرد و بیمار نزیست
بلکه چون شما از ناخوشی خود برای ایشان گفتید آنها هم عموماً میگویند
من هم چند وقت پیش اینطور شده بودم؛ یا میگویند: فلان آدم این طور شده بود
و مرد یا هنوز مبتلاست یا اگر خیلی مهربان باشد یکی دودوای عامیانه میگوید
و شما را از دکتور و معالجه آن اومید نموده میروند و هزارها تشویش برای
شما دوست میانند زیرا مردم همه طبیب هستند مخصوصاً زنهای محترمه بعضی
مردم هستند که همیشه بصد دکتورها و دواها پویاگند میکنند اگر از
آنها پرسید که شما بجه دلیل و مطابق کدام اصول و قاعده علمی چنین اظهارهای
میکند حاضر نیستند جوابی بدهند و ممکن است مکرر هم شوند این را خیال
نمیکند که ممکن است در اثر هدایت غیر صحیح و اغفال مریض از دواوی
جانی او در خطر اندازند .

بنابر این وظیفه کسانی که در نزد مریض میروند اینست که بگویند :
(ا شاء الله عز و جل شفا می یابی چیزی نیست . اگر آن نباشد . نزدی رفع میشود

و از این قبیل کلمات...

اگر بدانید مردم از عادت خود دست بر نمی دارند و گفتار آنها قطعاً سبب
تزلزل فکر و سلب اعتماد از نفس مریض بوده بهتر است از قبول عبادت اشخاص
خودداری کنید.

خیال وادیشه نباید شمار ازیر تاثیر بگیرد که پیر شده اید و دیگر نمی توانید
برای هیچکاری مؤثر شوید. شما اگر درختی را کهن می شمارید در همان درست
آثار جوان و شاخ های تازه می روید و روی پایه ای و بنیاد همان جسم کهنه
و قدیم قوه نو می ریزد. پس از سالها زانگی دوباره جوانی از سر می گیرد.
در زندگانی حیوانات می بینیم که تجدید قوا می کنند و اصلاً جهانی در
زندگی و تجدید آن دیدمی آورند. چنانکه بارها - خرچنگ ها پوست
مرا اندازند کرم ابریشم با تغییر شکل هائی که میدهد چند بار زندگی
از سر می گیرد.

خیلی چیزها که ممکن است مطلع نباشیم چند گاهی استراحت میکنند
تا در طی آن تجدید قوا کنند همه دستور ها و بیشتر قانون هائی که در زندگی
موجود های پست حکم فرماست و مؤثر است در زندگائی موجود های عالی
و کامل هم وجود دارد. همان قوانین در زندگانی ما هم هست و مؤثر است.
همه گمان می کنیم که تنها حد و اندازه فعالیت و توانائی ما ناچهل و یا
پنجاه سالگی است و از آن پس بتدریج روبه ناتوانی و ضعف می رویم. در صورتیکه
بیشتر ضعف و ناتوانی در این سالها سلب اعتماد از نفس و ناشی از همین فکر
و خیالها است و اگر نه این سالها هم از این قانون طبیعی و تجدید قوا دور نیست.
فکر پیری و مرادف آن ورن آن با ناتوانی و فرسودگی در فرسودگی و ناتوانی

شما خیلی مؤثر است و اثرهای بدی در روحیه شما دارد .

«پیری مرحله دیگر است برای تجدید قواء» قدری در این گونه حالات در هوای آزاد بیلافتات و کوهستان و مقابل آبشارهای طبیعی گردش کنید و استراحت نموده باز خود را به فعالیت بیندازید و ببینید که آیا در پیری هم میتوانید کار کنید یا نه!

شما اگر بگوئید که «دیگر پیر شده ام با پیری را علاج نیست و این ها همه از پیریست» و مانند این حرف ها با فکر و خیال و اندیشه اعتماد را از نفس خود سلب کرده شکمی نیست که مقدمات ناتوانی را فراهم میآورد و دیگر یابند آن میشوید و آنچه گفته اید پنداشته این و صورت وقوع و حقیقت پیدا میکند در تمام عمر هر ساعت و هر روز و هر سال باید کار کرد زیرا زندگی بسته بحرکت است اگر چند صباهی برای استراحت از کار دست کشیده در دره های سرسبز و شاداب تفریح میکنید باید برای این باشد که تجدید قواء نموده باز در صحنه کار وارد شوید و اگر نه برای بیکاری و تن آسائی نباید استراحت را آنها نه قرار دهید .

باید بدانیم که «جای همه امراض و ناخوشی ها در حصار سرور و حیه شماست ناتوانی و ناخوشی تن همه از فکر و خیال و افکار پراکنده و روحیه ضعیف است» اگر قفس و نومیدی در روح شما جای گرفت همه اعضای تن افسرده و ناتوان میشود چشم ها کم نور گوش ها نمی شود معده کار نمی کند زانوها بی قوه و دست میشود کبدا ز کار می افتد بنابر این در ناخوشی و رنجوری و در صحت و سلامتی بایاری و مقاومت روح و اعتماد به نفس تجدید قواء کنید هیچوقت نگوئید این در دچاره ندارد و از تحمل شما خارج است .

(اگر وقتی دوام میخورید، بگوئید (سرداست) یا (گرم است) یا گرمائی و یا سرمائی
هستم زیرا این فکر اثرهای بد دارد و با تزریق همین فکر گرمائی و سرمائی
میشود.

اگر از کوچکی هر وقتیکه فلان غذا یا دوا را که خوردید و انتظار ناخوشی
از آن داشتید دیگر به مزاجتان نخواهد ساخت هر وقت آن را خوردید ناخوش
و مریض میشوید پس از همان آغاز کار باید از اینکه نه چیزها جلو گری نموده
و چنین نلزل و وسواس و خیالات را در دماغ خود پیروز آیند و نفس خود را
ضعیف نسازید.

و با مقاومت و پایداری میتوانید در هر کاری زیست کنید و هیچ تغییری شمارا
نیاید پس همیشه راضی و اطمینان بخود و اعتماد به نفس خوبش داشته باشید تا در
کارهای دشوار و آزمایشها موفقیت یابید و در دقائق تیره و تبا، کارراندگانی
شهادت بخرج دهید و از دل بترسید چیزیهای عادی بسیار است که مردم
میکوبند دل دیدن و با طاقت شنیدن آن را ندارم گمان نکنید این ترحم با از
شفقت است بلکه از بزدلی و کم جرئتی است بخاطر این است که در اثر ترس
و بیم و کم جرئتی چه رولهای را با ختمه اید و چه قدر اشخاص روی منظور خود
شمارا فریب داده است؟

همیشه بخود و جرئت خود و فکر خود اطمینان داشته باشید و به غیر از خود
و خارج از خود تکیه نکنید.

ملاحظه کرده اید کسانی که همیشه شب و روز عینک چشم زده و عادت
میکند مثل اشخاصی هستند که از یالک و زبر بفل چوب دارند همان طوری
که آنها بی چوب نمی توانند راه بروند اشخاص معتاد به عینک هم نمی توانند
بدون عینک درست ببینند حال آنکه عینک را در کنور برای خواندن و

نزدیک بینی یا دور بینی اجازه میدهد ولی اشخاص همیشه آن را استعمال و عاقبت چشم اعتماد خود را از دست داده و به چیز دیگر متکی میشود که اگر نباشد قادر نیست جائی را تشخیص دهد.

همینطور اگر شخصی بکسی دیگر تکیه کرد در صورت نبودن آن و یا او میدی از آن که در جریان زندگی خیلی عادی بوده و حتی الوقوع است آن گاه هیچکاری را نمی تواند از پیش برد.

(پرتیمس مولفورد) مطالب خرد را ادامه داده تا اینکه در کتاب خود میگوید «ممکن است بگوئید از هیچ کسی تا کنون شنیده ایم که حتی پیرها نیز میتوانند امیدوار بوده و با تکیه خود کار کنند. بلی خیلی چیزها را ممکن است و شخصی نشنود ولی اصل است که روح پیری ندارد بلکه هر قدر معجز میشود و در صحنه عمل وارد میگردد قوی تر و فعال تر میشود ولی چون همیشه لغت پیری با ناتوانی و فرسوده گی، عصا بدستی ناله و زاری و تاسف و زگار گذشته، مرادف تعبیر کرده اند از این رو تقصیری ندارند که در پیری روز و شب چشم براه مرگ و مردن بگذرانید»

سیر و قدرت و توانائی بقوای فکری و روحیه اشخاص مربوط است نه بزور و فربهی و تنومندی و جوانی، هزاران اشخاصیکه پیوسته بفکرزندگانی حقیقی می باشند و میگویند که حقیقت زندگانی جسمی و انسانی در روح و فکر است همه آنها از کسانی هستند که سه دوره زندگانی: جوانی، بلوغ و پیری را طی میکنند و اگر کسانی عمر طبیعی کنند و بیش از صد سال عمر نمایند بیشک ازینها و ازین مردمان می باشند که روح خود را خود تقویه و به نفس خویش اعتماد داشته اند.

(هکتور دوز ویل) در کتاب (خوشن داری) از مولفورد نقل میکند:

(گذشته خود را فراموش کنید و از خاطر محو سازید برای اینکه بهتر بتوانید برای آینده خود فکر کنید)

تنها تقویه روح و اعتماد به نفس موجب طول عمر است اگر شما میخواهید زیاد عمر کنید باین حقیقت معتقد شوید و عمل کنید تا بزندگانی واقعی برسید و از هر رنجوری روحی و جسمی نجات یابید و فریبی و زیادی گوشت هیچ مصنوعیتی از ناخوشی و بیماری ایجاد نمیکنند و در تندرستی هیچ مؤثر نیست بلکه فکر و روحیهتان باید فربه و توانا و معتدل باشد تا از بیماری و رنجوری مصون باشید.

همیشه خود را جوان بدانید تا جوان بماند. دکتور ویکتور یوشه در کتاب (جوان بمانید) میگوید: ((برای اینکه جوان بمانید باید فکر جوان باشید باید با تصورات و افکار جوانی زندگی کنید باید با جوان معاشرت کنید و در رفتارشان دقت کنید. مانند کسی عمل نکنید که ضعیف و از حال رفته و بی عشق و میل است بلکه برعکس چنان رفتار کنید که گوئی سالیان دراز در پیش دارید و بسیار کارهای مفید را باید هنوز انجام دهید)) وقتی شما به نفس خود اعتماد ندارید همیشه متزلزل هستید همیشه اضطراب دارید همیشه مشوش بوده و راجع بکارهای جزئی متلون، متغیر و متأثر میشوید زیرا در صورتیکه اعتماد به نفس نبود اراده شما ضعیف است فکر و اندیشه خود را ضعیف می بینید. بهر عزم و تصمیم متردد میشوید عزم شماروی يك موضوع محکم نمی شود باید علل اضطراب را از میان برد. یکی از چارها نظم و ترتیب در امور است بی نظمی و بی ترتیبی بیشتر افکار شما را مشوش و مغلوب و بالاخره ضعیف کرده و خود را با اجرای هر کار و تصمیم هر چیزی قادر نمی بینید))

(هکتور دورویل) در کتاب (خویشمن داری) میگوید: ((هر آنکه نفس خویش را مالک نیست و اعتماد بخود ندارد و نمی تواند خود را ادا ره کند هیچگاه دیگران را هم نمی تواند اداره نماید و در برابر نامالایمات زندگانی نیز با وضع ناگواری ناتوان خواهد ماند و بدون تملک نفس و اعتماد بخود نمی تواند چرخ زندگی را بچرخ خاتمه و یا بر حوادث مقابله نموده و آنهارا مغلوب سازد چنین شخص هرگز شاد و مسرور نخواهد بود زیرا قوه لازم را فاقد است))

(هکتور دورویل) در کتاب (خویشمن داری) خود در این مورد توجه مخصوص نموده و کسانی را که دارای تملک نفس بوده و اعتماد بخود دارند و با کسانی که این صفت را فاقدند مقایسه کرده آنکاه علائم و اثرات برجسته هر دو تیپ را شرح میدهد که اکنون ذیلاً ما آن را خلاصه میکنیم :

الف :- کسی که اعتماد بخود داشته و نفس خود را مالک است :

(۱) همیشه با اطمینان خاص خون سردی خود را حفظ میکند و به هنگام خطر خود را گم نکرده عنان قوای خویش را از دست نمی دهد حتی چنان خود را قوی و باعزم نگاه میدارد که بوسیله عادت هم نمی توان چنین قدرتی در خود ایجاد کرد (یکی از اشخاصیکه بهترین ممثل این صفت بوده شخص اعلیحضرت نادر شاه افغان است که باین صفت افغانستان را از آتش انقلاب سال ۱۳۰۷ نجات داد)

(۲) به هنگام صدای ناگهانی مضطرب نمی شود رخود را نخواهد باخت.

(۳) هیچگاه ترسی و بیم بخود راه نمی دهد بی آنکه بی بالکویی بروا باشد همیشه شجاع و با جرئت است.

(۴) در میدان گفتگو پایدار است و در برابر مخالفت اشخاص با سردی

مخصوص هیچگاه خشکین نخو اهد شد همواره در عین این سردی دقیق است
(۵) آنچه میل دارد شخصاً بموقع اجرایی نهد و هرگز تحت نفوذ دیگران
واقع نمی شود.

(۶) خودرایی شناسد و هاین علو نفس بر بسیاری مردمان از حیث درستکاری
وجودان بی آنکه بر رخ آنان بسکشد برتری دارد. درستکار متواضع بوده
و همیشه آرام است. این متانت بدون اینکه نخوت و تکبر را نشان بدهد از وضع
و رفتارش بخوبی مشهود است.

(۷) همیشه شاد و مسرور است و از غم و اندوه اجتناب دارد و خود را بچنگ
الم و اندوه و نصورات حزن آورا سیر نمی کند.

(۸) برای هموعان خود دلجو و نسبت به آنها نیکو کار است بدون اینکه
عوض و جبران از آنها متوقع باشد.

(۹) همیشه افکارش بیک کسار متوجه است تا آن را بخوبی تمام کند.

(۱۰) طرز زندگی و کارهایش منظم و مرتب است.

ب: کسانی که مالک نفس خود نیست و اعتماد بخود ندارد:

(۱) در هنگام تصادف خطر خود را باخته و با اضطراب زیاد دیوانه وار داد

و فریاد میزند و برای وسائل نجات و چاره جوئی بخود موقع فکر نمی دهد.

(۲) با کمترین صدائی از جامی جهل حتی اگر صدای خوردن در چوکی بچوکی

باشد.

(۳) از هر چیزی بیمناک است مثلاً از زنبوری در پهلوی خود میترسد و از دیدن

موش فرار میکنند.

(۴) در میدان گفتگو و مباحثه در مقابل اندک مخالفتی بدون اینکه بتواند

دلائل خود را ابراز دارد فرار میکند و مغلوب واقع می گردد .

(۵) نمی داند و قتش را چگونه بگذارند بهرجا که میل ندارد بروند تحت نفوذ دیگران و رفقای خود واقع شده و او را در آنجا میکشند و اسیر اراده دیگران میشود قدا در نیست اراده و میل خود را ابراز و یا اجرا نماید .

(۶) هرگز معرفت بحال خود پیدا نمی کند میزان وجدان و درستکاری او در اثر عجز و ناتوانی روحی او از میان میرود . همیشه برای اخذ نواقص و معايب دیگران آماده است .

(۷) لجوج و خودخواه و مغرور است و گاهی بشرارت میکشد .

(۸) پیوسته از بدبختیهای متحمل الی موقع که کمتر امکان وقوع آن میرود خوفناك بوده و آنهارا احتمی الی وقوع می پندارد .

(۹) احساساتش از یکدیگر گسیخته و متلاشی بوده و محور معینی ندارد و در هر آن روی يك اصلی دور میزند و بدین جهت هیچوقت خوشوقت نیست همیشه از همه چیز شکایت دارد گویا برای او هیچکس دوست نیست و شخص خوب ابداً وجود ندارد و زندگانی گویا برای او بار سنگینی بشمار میرود .

(۱۰) هرکاری که میکند و هر مصرفی مینماید تردید دارد و پشیمان میشود که آیا این مصرف و یا این کار ممکن است هدرو پیموده باشد آیا نتیجه دارد روی این خیالات همیشه کارهای از دست رفته باعث رنج و ملالت خاطر او گردیده در تخیل او دور میزند و او را اذیت میکند .

(هکتور دورویل) در پایان مطالب فوق و اضافه میکند: (محقق است و یقین است که به محض وقوف بر این نواقص اگر در وجود شما باشد مردانه و ابررفع آن بکوشید و از خود دور کنید .)

هکتور دورویل) در این زمینه که اشخاصیکه اعتماد بر خو دو تملک به نفس ندارند همیشه محزون و شکست خورده و غمگین هستند می نویسد: (طوریکه مشاهده میکنم اشخاصیکه از نعمت تملک نفس و اعتماد بخود محرومند همیشه غمگین، متفکرو ناتوان و مریض بوده از وضع حرکاتشان در حین راه رفتن بخوبی شناخته میشوند.

اینگونه اشخاص همیشه با قدم های سست راه میر وند و سر را بیائین می افکنند چنانکه گویی میخواهند چهره خود را مخفی دارند سرشان قلو، قلو میخورد چهره شان همواره آشفته و اندوهگین است.

برخلاف آنها، مردمان توانا و شادمان و با کسانی که از وضع خود راضی و به نفس و شخص خود معتقدند با کامهای آزاد و متناسب و سرافراشته و با حرکات متین راه میروند.

مشاهده و وضع دسته اول برای ما حزن آور است در صورتیکه دسته دوم همیشه ما را مجذوب برانند، گویی خود میکنند.

از این مثال عادی طبیعی پند بگیرد و بخود روح شهادت و مسرت بدهد بهنگام راه رفتن سر را بیائین بیفکنید در کارها جز با اجرای آن و به نتیجه رساندن آن بچیز دیگر که وقت را تلف کند مصروف نشوید همواره با متانت زیاده اعتماد بخویش داشته باشید و اینگونه آداب و رویه را تکرار کنید چندی متوجه باشید کم کم در اثر تلقین به نفس برای شما عادی، شده و به چه گونه زحمتی متوجه شما نخواهد کرد.

محزون نباشید همیشه در موقع پیش آمد علت حزن، از امیدو شادمانی که حتما نصیب شما میشود استفاده کنید اگر شما بر نفس خود اعتماد و تملک دارید

باید ما بوس نبوده و علت حزن را همیشه گوی و ثابت ندایند و امیدوار باشیم.

• مارک گریسن (Mor Keyoroan) در کتاب (نغمه خوش بین) خود می‌نویسد: (اگر امید در دنیا وجود نداشت حیات انسان بوجوبی معنی بود .

گاهی اتفاق می‌افتد که شخص در دوره حیات خود زمین خورده از زندگانی سیر و از مبارزه در میدان زندگانی مایوس می‌شود ولی در همان موقع که هر چیز برخلاف آمل و انتظار ماجربان دارد فرشته امید دست خود را برای کمک مادران می‌کند .

امید جواهر مسرت است زیرا وقتی که ما امیدوار هستیم مسرور هستیم

کسی که دست از دامن امید برداشته خود را مضحل کرده است و او اتصال خود را از حیات قطع و آنچه را که باعث مسرت زندگانی و آمالی را که موجود تنویر روحیه نوع بشر است ترك گفته است .

کسی که در موقع شداید و آواره امیدوار است کیفیت که می‌تواند با انجام خدمات بزرگ موفق شود پس مسرور با جرئت باشید و بر نفس خود اعتماد داشته و نگذارید یأس بر شما غلبه کند ... هیچگاه نیاستی اجازه دهم که شکست های مابعد تو میدی شود و لا در معر که و رشکستکی خواهیم مانند تصور نمی رود که هیچ شخصی کامیابی در دنیا وجود داشته باشد که دچار شکستکی نشده باشد مگر او با آنها در آویخته و بالاخره بر آنها فاتح گردیده است .

(مارک گریسن) پس از این که در کتاب (نغمه خوش بین) عبارت (دریدون) را این طور: (فتح با کسا نیست که اطمینان ، اعتماد و اعتقاد بقوانایی خود دارند) نقل می‌کند می‌گوید: (با اعتماد نفس در مقابل همه عواملی که می‌خواهند

شمارا رسیدن بانجام کار و روبرو شدن با موانع و مشکلات مأیوس گندمقاومت
و مجاهدت کنید یقین داشته باشید که بمقصد میرسید)

باز میگوید : (اشخاص وجود دارد که میتوانند کارهای مهمی را در دنیا
انجام دهند این قبیل اشخاص غالباً دارای استعداد و دانش و تربیت بوده ولی
کامیابی و موفقیت خود را به علت سستی و عدم اعتماد بخود از دست میدهند .)
باید شخص به شخصیت و لیاقت خود معتمد بوده و تحت تأثیر عادات و رسوم
و افکار دیگران نرود یعنی يك استقلال فكر داشته در خوب و بد هر کار و
هر عادت و هر رسم تأمل و تعقل کند .

(مارك كریسن) در این مورد میگوید : (دكتور فرانك كرین ' در یکی از
خطابه های خود مؤثرانه جلب توجه مستمعین خود را با این نکته نمود که قسمت
بیشتر مردم هنوز نابالغ هستند زیرا به حقیقت و شخصیت و لیاقت خود توجه ننموده
و کور کورانه مقلد و پیرو افعال دیگرانند .)

(ساموئل اسمائلیز) در کتاب اخلاق خود گفتار (وئون) را نقل میکنند از
جمله آنها اینست : (چه خوش بخت و سعادت مند است کسی که محکوم اراده
دیگری نیست و سلاح و حربۀ او فکریا و منزه و مهارت هنرمندی وی ' صداقت
و حقیقت جوئی باشد .)

کسی که بر امیال و هواهای خود غلبه داشته ... چنین شخص از بند اسارت
و قید مذلت رسته است اگر مالک و دارای املاك و اراضی نیست در حقیقت
همه چیز دارد .)

فصل دوم

خوش رفتاری - آداب معاشرت

جوانانی که تازه بایعرصه زندگی میگذارند و میخواهند با مردم در تماس بوده و در بین جمیعت زندگانی کنند از همه اول باید طرز امور خود را مرتب نمایند و برای جریان امور خود پروگرام صحیح وضع و هر کاری را به نوبه و بوقت خودش اجرا کنند.

همیشه متوجه باشید که در طبع 'خوی و خلق' خود یک نوع مهر و محبت را فریبت کنید که طرف محبوبیب عام و خاص واقع گردد.

(نوسلن) در کتاب (رهبر جوانان) می نویسد: (فطرت نیکو و اخلاق خوش بخودی خود نماینده از مقام سعادت و ارتقاء است)

وجیه الملقه بودن و محبوبیت در بین مردم 'شمارا همیشه باخذا نتایج زندگی موفق میکند. هر کس حس موافقت با شما نشان میدهد اشکالات امور را از مقابل شما دور میکنند. این سرمایه حاصل نمی شود جز برونش و صفات پسندیده، برعکس اگر در معاشرت خود دشمن و درشت باشید قطع نظر از اینکه خود شخص در اذیت است اصلاً هیچ چیز بدتر از این برای عدم موفقیت نیست.

نوسلن در (رهبر جوانان) میگوید: (چقدر زشت است که انسان سینه خود را جایگاه بغض و کینه قرار داده و همه جا بدون پرده بی پروا اظهار خشونت و عداوت کند این قسم اشخاص که جز اذیت و آزار مردم کاری ندارند و از آن لذت میبرند همیشه منفور مردم واقع میشوند. چون اسم آنها برده شود همه کس بد گفته و از آنها دوزی و اجتناب میکنند.

نوسلن در کتاب «رهبر جوانان» میگوید: (اینطور اشخاص هیچوقت آبرو و اعتبار در جامعه نخواهند یافت. همین بغض، خشونت و کینه که در درون سینه خود می‌پرورانند، بلای جان و آفت روان آنان گشته بار فشار ناستودۀ خود مردم را منجر میسازند. البته با این رفتار هیچوقت بمقصود نمی‌رسند.

قلب پاک و اندیشه‌های خوب و رفتار نیک و موجب حیات معمور و زندگی مسرور می‌گردد. هر کس اوصاف حمیده و اخلاق نیک دارد در مجادله زندگی فاتح است. برعکس بد رفتاری و خشونت و کج خلقی لکه‌های سیاهی در دامن حیثیت و زندگی شخصی ایجاد می‌نماید.)

هر قدر سعی کنید اخلاق شما نیکو و منظره شما محبوب باشد، هما نقد و موفقیت را بخود نزدیک کرده‌اید. هیچگاه لازم نیست کسی شمارا با اخلاق و رویه زشت تذکر دهد و از آن منع نماید. خودتان در هر یک رویه زشت و خشن اثرات آن را ملاحظه کنید و در نزد نفس خود قضاوت فرمائید ممکن نیست قسای القلب. ترین فرد بشر حرکتی را برخلاف مروت و انصاف مرتکب شود و ندامت باو دست ندهد.

عمل زشت، حرف درشت اگر دارید، پشیمانی دارید، همیشه در نزد خود مقایسه کنید اگر کسی را اذیت کنید چه نفعی بشما میرسد و اگر بکسی محبت کنید چه ضرری دارد. این اصل را در هر روز و هر دقیقه زندگی در نظر داشته باشید.

مراقبت کنید که غرض شخصی شمارا از این اصل اساسی و مبنای اخلاقی دور نکرده و محکوم بمیل خود نکند زیرا هیچ غرض و مقصودی بهتر از محبوبیت شما در بین جامعه نیست در پر تو همین محبوبیت میتواند در منظوری را بسهولت بدست آورید.

شما ممکن است مافوق داشته باشید و هم ممکن است زیر دست داشته باشید
هیچگاه نمی توانید نتیجه حاصل کنید مگر اینکه طریق محبت و صمیمیت را پیش
بگیرید خود را در قلب مافوق خود و در دل زیر دستان محبوب ثابت کنید
تا يك قوه باطنی و انوما تیکی آنها را به نفع شما سوق دهد .

اگر داخل خدمات دولتی باشید نه در مقام مافوق و نه در مقابل زیر دست
اصول و قانون را تثبیت نکنید و بهانه قرار ندهید زیرا قوانین و اصول موضوعه
بشری آنقدر الاستیستی می باشد که هر کس میتواند برای خود راهی پیدا کند
اما اگر احساسات طرف مقابل در قید تسخیر محبت شماست به بهترین صورتی
نتیجه را حاصل میکنید .

باید در مقابل مافوق (چه آنهایی که اخلاقاً از شما برترند و چه آنهایی که اصول
و قانون بر شما مافوق معرفی کرده است) کمال ادب و احترام و اطاعت را امری
دارید و خود را در مقابل او امر و نظر به مشروع آنها مطیع و تسلیم بدانید .
خشونت و بد رفتاری و بهانه جوئی نسبت به مافوق و بازیر دستان باعث تنفر و
کینه جوئی و عدم اعتماد شده و ممکن نیست طوری که لازم است نتیجه مطلوب به
بدست آید .

(نوسلن) در کتاب (رهبر جوانان) میگوید: (رعایت نکردن جزئی چیزی از
قواعد اخلاقی موجب هزاران اشکال در کار روائی و گاهی باعث خطرات
بی شمار میگردد. وقتی خوب دقت کنیم هیچ علتی نداشته فقط برای این است که
رعایت ادب و احترام نشده و از ابتداء مطابق قواعد و ملاحظات صحیح رفتار و
عمل کردیده است.)

طوری که انسان میتواند از سرمایه محبت فایده بگیرد ممکن نیست از

خشونت و بد اخلاقی فائده ببرد. شما اگر میخواهید موفق باشید دل را بدست آورید که هر کاری را دل میکند اسباب و واسطه تسخیر دل جز محبت و الفت چیزی نیست.

نوسلن در کتاب (رهبر جوانان) میگوید: (بایستی از تکبر و خشونت و ترش رویی و بی اعتنائی و بدرفتاری نسبت بزرستان و اهل چمن از بیملاحظه کنی و حرکات خلاف احترام و رفتار سبک و ناپسندیده نسبت به بالادستان خودداری نموده همواره رفتار نیکو و مثنی پسندیده را همیشه خود سازیدی.) در بین فاعیل و در بین دوستان عادتی دیده میشود که میگویند: «بساط بکرانگی است» (بکرانگی است) (خودمانیست) از این قبیل چیزها و جمله ها. بعقیده نگارنده اینها و این گفته ها ضرر دارد. رفته رفته بی ادبی معمول و به نقص قواعد ادب جرئت پیدا میشود هیچگاه و در هیچوقت و در بین صمیمی ترین اشخاص نباید بی قید بود باید قواعد ادب رعایت شود.

معروف است شخصی در خانه تنها نشسته بود در عین حال «وُد ب و مقید بود خائمش وارد شد گفت کسی که نیست چرا راحت نمی نشینید؟ جواب داد مگر خودم کس نیستم!

بهر حال و در همه جا لاقید نباشید. نوسلن در کتاب (رهبر جوانان) میگوید:

«همین لاقیدی شما را از نتایج مطلوبه مسافت بعدی دور میسازد»

اگر می بینید شخصی ما فوق و محترمی نسبت بشما اظهار بکرانگی میکند نباید شما هم غنیمت دانسته بعجله و بغوریت این رویه را ساده تر بسازید بلکه باید شما از طریق ادب و وقار خارج نشوید زیرا اگر شما هم جنبه بکرانگی را تقویت نموده و بفکر جلب نفع خود بیفتید بزودی طرف مقابل از طرز رفتار خود

پشیمان شده در نتیجه مکرر و منصرف میشود.

اگر بتوانید خود را معتاد کنید و همیشه متوجه باشید تا معتاد شوید که از کسی در نزد احدی بد گوئی نکنید زیرا چون دقت کنید هیچگاه از بد گفتن شخصی دیگر فائده حاصل نمی شود چون فائده ندارد، عقلاً کاری بی فائده را نباید مرتکب شد. چه رسد که هزار^۱ حاضر و زبان اخلاقی بر آن مترتب خواهد شد.

(نوسلن) در کتاب (رهبر جوانان) میگوید: «نباید در ضمن صحبت از دیگران عیب جوئی و بد گوئی نمود زیرا این خود یکی از نمونه و نشانه های بد قلبی و خبیث طینت است.

خیلی آسان است که قلب های خود را منزله و ضمیر خویش را عصفاف و بناک نمود به جای بد گوئی از رفقا و همکاران آنها را خوب بگوئید و سعادت و موفقیت آنها را آرزو داشته باشید».

البته ممکن است انسان از اشخاص سوء رفتار و رویه بد و حرکات نا پسند ببیند و لی خیلی سهل است که دورت را از دل بیرون کرده و اصلاح کنید. کینه را در دل راه نداده و میتوان خود را محکوم غضب و تاثیر نمود بلکه چنین تلقی کرد که کاری که این شخصی نموده ممکن است سهو کرده باشد و یا اینکه (او کرده من نمی کنم)

مسلم است با این فکر شخصی همیشه در نزد نفس و وجدان خود موفق و مفتخر است و یقین است طرف مقابل هم منفعل شده و در صدد آن بر می آید که وضعیت و رفتار خود را نالایقی کند. برعکس اگر شما در صدد انتقام و کینه جوئی بر آئید اگر طرف سهوی هم کرده باشد پاسخ شده رفته رفته همان شخص را ممکن است یکی از دشمنان خود بسازید که بعد ها

اصلاح آن ممکن نباشد.

(نوسلن) در کتاب خود میگوید: « یک قسم دیگر غیبت و بد گوئی نیز است که مبتنی بر هیچ قصد و غرضی نمی باشد و آن فقط نتیجه حاصله از عادت بشوخی و مزاج و مسخره گوی است در این حال همیشه تجسس میکنند که نواقص و عیوب آشنایان و نزدیکان و نکات دقیق احوال آنان را بحالت تجسس در آورده به آنها لباس های مضحکی که باعث خنده سایرین شود بپوشا نند. »

خلاصه باید از کارهای بد احتراز کرد و این احتراز کم، کم عادت هم میشود و دیگر طبیعت از آن نفرت میکند. (زان ژاک رسو میگوید) « نخستین گامی که شمارا به نیکو کاری نزدیک میکند دست کشیدن از بد رفتار است. » باید دانست آداب معاشرت و روش گفتار و کردار خیلی نکات دقیق دارد مثلاً در موقعی که باشخص محترم ملاقات می کنید ناودست دراز نکنند مبادرت بدست دادن نکنند. اگر زیر دستان بشما سلام میکنند باید خیلی ابا ت لطف و چهره باز جواب بدهید گرچه دست ترین مستخدم شخصی و یا اداری باشد نخوت و تکبر در اینگونه امور انعکاس خیلی بدی دارد. در موقع ملاقات شخص خاص، خاصه در دوائر رسمی فقط بقدری توقف کنید که کاری که دارید و مذاکره را که لازم است تمام کنید و باید بدون فوت وقت خارج شوید.

همینطور چون باشخص مکتوب می نویسید همیشه آخرین نکات احترام و ادب را رعایت کنید و مخصوصاً سعی کنید با عبارات خیلی ساده ولی عالی و نامیتوانید کوشش کنید ادبیت داشته باشد و نیز نمیتوانید با خط روشن و قشنگ و کاغذ و پاکت مرغوب تهیه و ارسال دارید. زیرا این چیزها

ذوق و اخلاق روحی شما را معرفی نموده و از طرف دیگر در رغبت مخاطب بخواندن تاثیر مهم دارد.

مثلاً فرض کنید اگر مکتوبی بدست شما رسید گرچه از شخص محترمی باشد ولی عبارات آن عامیانه و کاغذ آن پست و خط آن بد و خراب باشد. با کمال بی میلی میخوانید.

همینطور سعی کنید مطالب مخلوط را مختصر نوشته و از پاره رسوم و عادات خیلی قدیم که نصف مکتوب را پر میگرد صرف نظر نمائید. مثلاً هیچ لازم نیست در مقدمه مکتوب احوال بررسی نموده و شرحی هم از سلامتی خود بنویسید، خود مکتوب دلالت بر سلامتی شما دارد. تنها عنوان طرف مقابل را نوشته و بلا فاصله بمطلب آغاز کنید.

اگر با کسی تلفون می کنید و می پرسد: کیستی؟ تنها نام خود را بپرسد، اگر شناخت آنکس را به و قرینه دیگری را اضافه کنید و مخصوصاً در تلفون احوال بررسی و حرف های خارج از موضوع بکلی صحیح نیست، زیرا در زمین اشتغال بکارهای ضروری، هر کس مجبور است گوش تلفون را بردارد و در این فرصت احوال بررسی و حرف های زائد و خارج از موضوع و بی موقع در قلب طرف، یکنوع از جار تولید میکنند.

یکی از چیزهایی که در معاشرت خیلی ذی تاثیر است، حفظ ظاهر است. باید همیشه مواظب باشید یا کم و تمیز و مرتب باشید ملا حظہ می کنید کسانی که بحفظ ظاهر مقید نیستند سرو موی آنها مرتب نیست لباس های آنها چرکین و غیر منظم است، کاملاً روحیات و افکار پست و عادات بی قیدانه شان را نشان میدهد و نمایندگی میکند که این شخص لا قید و دارای روحیات و احساسات

پست است، زیرا کس که بخود اعتنائی ندارد چگونه بدیگران اعتنا خواهد داشت. بپهر لباس و مسلک باشید، نظافت، طهارت، پاکیزگی و آراسته گی آن را مراعات نمائید

بر فرض اشخاصی باشند که دارای افکار بلند و سچیۀ نیک و لیاقت کافی هستند ولی آنرا بحفظ ظاهر علاقه ندارند باید بدانند که از موفقیّت در جامعه دور هستند.

(نوسلن) در کتاب (رهبر جوانان) در این مورد می نویسد: «ما هنوز در دوره واقع نشده ایم که فقط مراتب قابلیت باطنی و شایستگی و رونی ما را ممتاز نماید و از مراتب و وسائل ظاهری بی نیاز سازد. فضائل باطنی و رجحان حقیقی بدبختانه هنوز در تاریکی عادات و رسوم عمومی مدفون میماند و کسی در صرافت تجسس آن نمی افتد».

(نوسلن) در حصۀ دیگر به کلام خود ادامه داده آید: «ما می نویسد: کسیکه حفظ شئون و رعایت احوال ظاهر را نمی کند و نسبت به مراتب لازمۀ مراسم معموله لاقید و بی اعتنا است بزودی طرف تنفر و از چار مردم واقع شده و مورد سرزنش و نکویش خلق قرار می گیرد».

شبهه نیست اشخاصیکه رعایت حفظ ظاهر را نمی کنند همیشه بفلاکت و عدم موفقیّت دچار بوده و تارفع عیوب ظاهری و حفظ نزاکت و نظافت اثر آن دوام دارد بنابراین اگر کسی بشما متذکر میشود که باید بخود متوجه شوید متنفّر و رنجیده خاطر میگردید البته باید این گونه تذکرات بکلی صمیمانه و در خلوت و عاری از طعن و توهین باشد.

امروز مادر دوره زندگی میکنیم که باید خود را با قواعد محیط مطابق

و مساعد كننيم

باز (نوسلن) در كتاب خود مي نويسد: « رعايت آداب، ابراز احترام، حسن معاشرت، لطف محضر، حفظ ظاهر، گرمي صحبت، در عداد مسائل ضروري حيات واقع گشته و يكي از مسائل مهم ترقي و موفقيت بشمار ميرود »
گرچه بايد در زينت و خود آرائي بي اندازه صرف دقت نمود و با اهميت زيادي بيش از حد لزوم باين قيد توجه داشت ليكن در هر حال تميزي و پا کيز گي انسان براي وصول مقصدي که در نظر گرفته و در پي تحصيل آن ميرود بلا شك حتمي و ضروري است.

هر کس خواه مستخدم اداره خواه اعضاي يک کارخانه و خواه مقصدي يک شغل آزاد (تجارت، فلاح، کار گرهوتل و سينما وغيره...) بايستي سر و وضع آنها آراسته و طرز لباس و نظافت و پا کيز گي آنان خيلي دقيق و مخصوصاً متناسب باشغلي که دارا هستند باشد.

وضعيت ظاهر ممثل احساسات باطن است، نمي خواهيم مرغوبي جنس و پارچه و سنگيني قيمت آن و تزيينات گرانبهاي ديگر را در اين بحث موقع داده و کوچک ترين توجهي بدان معطوف داريم، بلکه مقصود ما قطعاً پا کيز گي، منظمي لباس و ويوش متناسب و احترام از ژوليد گي و بي قيد بست لباس هاي سبک و ارزان که با کمال دقت و مواظبت و نظافت پوشيده ميشود خيلي بهتر است از لباس هاي گران قيمت و البسه فاخره که بي ترتيب و کثيف تکمه شکسته، يا افتاده و غير منظم باشد.

بايد هميشه از پريشاني و بي ترتيبي لباس جلو گيري شود -

همینکه ببینید جزی یا رگی با خرابی بلباس شما پیدا شده است فوراً در صدد ترمیم و رفع آن برآیید زیرا هیچ چیز مثل بدی ظاهر اثر بد ندارد بی ترتیبی لباس مخصوصاً عدم نظافت بینندگان را متنفّر و شخص را خفیف و ناچیز معرفی میکند.

همه روزه لباس های خود را که میخو اهید بپوشید یا ک کمید و متوجه باشید هر شب که لباس های خود را از تن خارج می کنید دقت کنید عیب و نقصی نداشته باشد که صبح متوجه نشوید. مثلاً حتی تکه های آن سست نباشد لکه سیاه بلباس نیفتاده باشد حتماً موقع خارج شدن از منزل سرو وضع خود را باینه ببینید آنگاه خارج شوید.

در عین حال نباید حفظ آداب و رسوم ظاهر از اندازه معمولی تجاوز نموده و تمام هوش و توجه شخص را بخود مصروف به چیزهاییکه ابدأ تا نیر عاقلانه ندارد مشغول دارد چنانچه در این مورد (هکتورد و رویل) در کتاب (خوشتن داری) خود می نویسد:

« مردمی که از مدهای مضحک و ناپسند پیروی میکنند و اصرار زیادی در رعایت آنچه روز پسند است دارند این کار شان هیچ سودی جز برای چند تنی از صفتگران ندارد بلکه بجای سود از زیرو و توانائی خویش خواهند کاست و وقت خود را هم بیهوده تلف میکنند .

همیشه در باطن خمود و فرسوده هستند و هیچگاه از وضع صحت و حقوق خویش راضی نبوده و از کمی معاش شکوه دارد .

مثلاً دستکش بر ای حفظ دست از سرما درست شده است، لیکن در وقت تابستان ما دستکش بدست میکنیم در حقیقت بدان میماند که عیب خود را

خواسته ایم باین وسیله پنهان کنیم و بیوشانیم .

عطرهای بسیاری که زنهای بعضی از مردها که با ایشان گرویده اند بکار میبرند در حقیقت وسیله ایست که خود را با آن فریب میدهند زیرا استعمال عطر باعث سردردی های شدید میشود و هم چنین واضح است که این اشخاص میخواهند با عطرهای تند و زننده بوی نامطبوع بدن خود را بپوشان کنند و میخواهند در رفع آن بویها بخود زحمتی نداده باشند .

مثلاً خانم ها باید از زیاده روی در استعمال پودر که رنگ چهره را تغییر میدهد و از رنگ های که موی سر را سست و خراب میکنند پرهیز کنند . و خانم ها بخوبی میدانند که هر گونه عطری برای ایشان پیرایه زشتی بر جمال طبیعت است آنچه آنکه اگر ایشان تندرست و شاداب هستند بی هیچ پیرایه و آرایش زبیا و دلربا میباشند و اگر در واقع طول ایسام و رنجسوری طراوت و خرمی جوانی را از دست شان ربوده است هر گر باین وسائل مصنوعی نمی توانند طراوت و جوانی از دست رفته را دوباره بدست آورند و ظاهر فریبی کنند .

منظور من از این تذکر اینست که راجع بحفظ ظاهر باید افراط نکنید تنها بقدر لزوم خود را با آن مشغول نموده بیشتر از آن با زبچه هوس و تخیل قرار نگیرید .

تا اینجا عبارات (هکتور دورویل) بود . بطور کلی باید از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفت که مسئله نظافت را باید حتماً تا انتها درجه رعایت نمود و لی از یک سلسله تجملات و تزئینات زائد از ضرورت

باید دوری کرد .

در این خصوص و راجع باین موضوع (فطرت بخاری) در کتاب (رهبر نجات) خود گفتاری دارد از جمله چنین می نویسد : « باید شخص حسن هیئت داشته باشد »

حسن هیئت آنست که خود را بقدر طاقت پاکیزه نگاه دارد و تا اندازه زینت دهید که مردم از مصاحبت شما نفرت نکنند .

پاکیزگی یکی از اوامر مهمه دین مقدس اسلام است . شریعت ما است که در شبانه روزی پنج مرتبه شستن دست و روی بتابعان خود فرض گردانیده است .

فائده پاکیزگی نه آنقدر است که بگفتن و نوشتن تمام گردد :
اولاً : - صحت آدمی را محافظه و عمر آدمی را دراز میکند . امروز در مملکت ما هزار رنگ بیماری موجود است که سبب اصلی آن چرکینی است .

ثانیاً : - طبع آدمی را روشن مینماید . وقتی که نظافت رعایت نمی شود و بدن و لباس چرکین است قلب محزون و گرفته و ادراک ضعیف است .
ثالثاً : - اعتبار و عزت آدمی را زیاد میکند . اگر صاحب مال و جاه و دارائی و علم و فضل باشید باز هم اگر چرکین باشید خلق از صحبت شما می گریزند .

رابعاً : - شکر نعمت است زیرا هر عضوی از اعضای بدن ما یک نعمت الهی است که بمانع و مرحمت شده است و ما را لازم است که او را رعایت کنیم و پاکیزه اش داریم . ملت های متمدن پاکیزگی را هم معیار حیات میدانند

اولین کاری که بگوید کان خود می آموزند، یا کیز گiest .

در دین مبین اسلام درین خصوص اوامر ائیده موجود است. چنانچه خداوند کریم (ج) میفرماید: (ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولا کن یرید ان یطهرکم -) یعنی خداوند نمی خواهد که شما را در زحمت گذارد لیکن میخواهد که شما را پاکیزه دارد (و یتابک فطهر) لباس خود را پاکیزه دارد .

حضرت رسول اکرم (ص) میفرماید: (الطهور شطر الايمان - مسلم کتاب الطهاره) یعنی پاکیزگی جز ایمان است و باز میفرماید: (الاسلام علی النظافه) (فطرت بخاری) در این موضوع شرح مبسوطی می نویسد تا اینکه میگوید: «این است احکام قطعیه اسلام» را جمع بین پاکیزگی و طهارت حالا بیائید تا قدری احوال خودمان را بدقت ملاحظه نمائیم که همین فرمایشهای دین خود را عمل میکنیم یا نه ؟

بد بختانه می بینیم که باین فرمایشها مخالفت داریم، چیست این حالت یریشان و خرابی که داریم؟ بیچاره صحرائی های ما سالانه هزارها نفوس خود را قربان چرکینی میکنند. در ایام تابستان هر گوشه مملکت ما (بخارا) بشکل یک مجروح خانه میدراید. یک قسم از افراد ملت عزیز ما سر تا پیا غرق قریم و چرکاب می گردند طبعاً ثابت است که قسم اعظم جرائم را باشت و شوی میتوان چاره کرد .

یک قسم از مردمان ما چرکینی لباس را باعث افتخار خود میدانند. یکدفعه بحال حاجی های ما نظر کنید. این جنابان بزیرت کعبه معظمه و بحضور حضرت رسول (ص) میروند. در تمام راه یکبار لباس های خود را میکشند که آنهم

به بهانه احرام بستن است. در هر شهری که دوسه روز می ایستند مردم آن شهر را بحال خود می خندانند بالخصوص زبان طعنه بیگانگان را بدین مقدس اسلام دراز میکنند.

همین طور حاجی ها سبب شده اند که هزارها انتقاد بر مسلمین وارد شد و تصور میکنند بدیانت اسلام او امر نظیفی ندارد، حتی بعضی از دول بیگانه گفته اند که بواسطه اجتماع حاجی های مسلمین وعدم نظافت آنها امراض تولید بعمله عالم سرایت میکنند زیرا هر ساله هزارها آدمیان چرکین در یک شهر تنگ آمده اجتماع میکنند از اجتماع این قدر آدم های چرکین امراض ساریه تولید و بعد با خود منتشر می سازند.

انصاف کنید آیا نمی شرمیم که این همه ملامت بیگانگان را بدیانت مقدسه خود روا میداریم؟ چگونه راضی میشویم که مردم عالم همیشه از ما فرت داشته باشند؟

با این وضعیت در بین ملل عالم و اقوام جهان چگونه میتوانیم زندگی کنیم؟ با این همه رسوائی در روز جزا بحضور حضرت رسول (ص) چنان خواهیم رفت؟ بهیچ يك از او امر الهی عمل نکردن و خود را مسلمان دانستن چه معنی دارد؟ امروز در میان ما بعضی هستند که با پاکیزگی مخالفت دارند و اقاعاز هی جهالت، خداوند کریم میفرماید: «یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا ولا تسرفوا ان لا یحب المسرفین. قل من حرم زینته الاله الی - اخرج لعباده والطیبات من الرزق؟ - اعراف»

یعنی ای آدمیان در هنگام هر مسجد رفتن لباس های خوب بپوشید و بخورید و بنوشید لیکن اسراف نکنید زیرا خداوند اسراف کاران

را دوست نمی دارد.

بگو ای پیغمبر که لباسهای زیبا و پاکیزه و خوراکهای لذیذ را که خدا برای بندگان خود آفریده است کدام کس حرام گردانید؟ یعنی هیچکس نمی تواند حرام کند.

وضعیت منزل خود را نیز باید خیلی دقت کنید که هر چه دارید منظم باشد و در نظافت آن باید خیلیها زیاد مراقبت کنید.

مشرش بودن اثنائاً منزل و گردو خاک آن دلالت بر پستی روحیات صاحب منزل میکند.

اگر می بینید شخص در بین اثنائاً منزل نشسته و اطراف او را کتابها و اشیاء دیگر همیشه احاطه نموده است دلالت بر تنبلی او دارد، همین بی ترتیبی و بی نظمی رفته رفته عادت شده همه کارها را بلاقیدی می نکرده.

مسلم است کسی که منزلش ترتیب و اساس مرتب و منظم ندارد اداره اش اگر مستخدم حکومت باشد و کارهایش اگر شغل آزاد دارد درهم و برهم است خیلی چیزهای جزئی در طرز معاشرت موجود است که ممکن است رعایت نکردن آنها شما را با همه اوصافی که دارید منفور و پست نماید مثلاً زیاد حرف زدن و موقع ندادن بکس دیگر. همیشه مراقب باشید کم حرف بزنید. بگذا رید دیگران هم حرف بزنند. تصور نکنید شما خیلی خوب میدانید و خوب تکلم میکنید زیرا چون خیلی پر گفتید نه تنها اشخاص از همان مجلس بقصد فرار می افتند بلکه همیشه از یک جاشدن با شما دوری و در هر جا که اسم شما برده شده میگویند خیلی حرف میزند.

آیا هیچگاه گرفتار اشخاص پر حرف شده اید یا خود شما هم از این صفت

مذموم دوری کنید که هر قدر سخن گفتن شما مرغوب و مطلوب باشد ممکن است
برای دیگران کسالت آور شود.

(لرداویری) در کتاب (در جستجوی خوش بختی) مینویسد: ((خیلی اشخاص
بو اسطه پر گوئی خویشتن را در انظار بی اعتبار میکنند. اگر ساکت می نشستند
و کمتر سخن میگفتند اهمیت شان بیشتر بود. حتی آنها کسی که شیرین زبانند
و گفتارشان مایه مسرت خاطر دیگران است باید کم حرف بزنند بسا میشود که
سکوت بهتر از تکلم میتواند مقاصد ما را بفهماند. گذشته از این تکلم دائمی هر قدر
هم شیرین باشد شنونده را ملول میکند))

مسلم است هر کسی از صحبت خودش خوشش می آید بنابراین اگر کس
دیگر زیاد حرف میزند شخص چون برای حرف زدن خود حقوقی را قائل است از
زیادروی دیگران نفرت میکند باید همیشه بد دیگران موقع داد و از هر دری و با
هر کس سخن گفت و سخن آنها را شنید.

اگر در مجلسی اشخاص مختلف الطبع موجود باشند نباید بایک نفر صحبت
کرد و دیگران را در شکنجه و حبس نگاه داشت. باید تا آن موقعی که در آنجا
باشید با هر کدام جدا جدا در حدود میل و رغبت آنها صحبت نمود
و آنها را نیز برای سخن گفتن موقع بدهید.

کسی که نطق میکند. سخن میگوید افکار و نیات او را سایرین گوش
میدهند البته گوینده هم باید ساکت شود تا دیگران سخن بگویند و افکار
دیگران را گوش بدهد و بفهمد.

(لرداویری) در کتاب (در جستجوی خوشبختی) می نویسد: ((برای همه کس
اتفاق افتاده که در جائی پیش از حد لزوم سخن گفته و پس از آن خود را ملالت

کرده ولی کیست که از اختصار در کلام بدی دیده و بدین جهت پشیمان شده باشد؟

چه خوب است که مردم از گفتارهای بیجا دهان فرو بندند و بجای دهن چشم و گوش بکشایند و در اطراف خود چیزها را ببینند و بشنوند و عبرت گیرند مثل معروف است که (همیشه متوجه اطراف خود باشید) يك مثل فرانسوی است میگوید: (کسی که کم فکر میکند زیاد حرف میزند).
عرب میگوید: "پر کوئی اشانه حماقت است".

ولی ما گوش شنوایند آریم * هر قدر ازین گونه سخنان حکمت آمیز را بشنویم باز هم فراغش میکنیم * اشخاص زیاد است که هزارها بار شنیده اند و خوانده اند که بر حرفی خوب نیست باز هم طوری بر حرفی میکنند که با بن صفت معروف میشوند و مردم از مجالست و معاشرت آنها قرار میکنند و نفرت دارند.
داور کنی در روزی شخصی در مجلسی آنقدر حرف زد که جمعی کم کم خارج شدند و جمعی را با گردش چشم جانب آنها در دایره نظر خود محفوظ و بیامحبوس نگذاشته بود و مخصوصاً در حصه های اخیر کلمات خود از پر کوئی تنقید میکرد و موضوع مذاکره خود را همین موضوع قرار داده بود بدون اینکه بخود متوجه باشد *

(یلونارخ) میگوید: آدم پر گومی خواهد کاری کند که او را دوست بدارند برعکس کاری میکنند که منفور عامه واقع میشود * میخراهد بر دیگران منت بگذارد و توفیق حاصل نمی کند میخواید خود را محبوب بسازد و مورد اعجاب دیگران واقع گردد برعکس آلت مسخره قرار میگیرد * و سقان خود را از خود دور می سازد و بدشمنان خود فائده میرساند و بدین وسیله با محباء

خوبش میگوید»

(لایرویر) میگوید: «همچنان که آدمی باید بداند چگونه حرف بزند باید بداند که چه گونه سکوت اختیار کند. خیلی کم اتفاق می افتد که از سکوت خود پشیمان شوی و از زیاد گفتن خود افسوس نخوری»

از امثله عرب است که: «نصاحب اختیار کلماتی هستی که هنوز تلفظ نکرده ای و محکوم آن گفتاری هستی که از دهنت خارج شده است».

(لا مکرر در) میگوید: «کم بگو تا زیاد بشنوی» سه مرتبه گفتار و هفت مرتبه نوشته های خود را تحقیق کنی. طبیعت از برای حرف زدن يك عضو بمارزانی داشته و از برای شنیدن دو گوش بمعطای فرموده تا زیاد بشنویم و کم بگوییم. اگر از غائبین سخن میگوئی سخن خیر بگو و اگر سفتی ندار ند سکوت اختیار کن» در بین حرف های خود هیچگاه کلمات، جملات و قصه های رکیک و بست و بر خلاف اخلاق بزبان نیاورید زیرا دلالت بر پستی فکر و طبیعت شما میکند صدای خود را زیاد خشن و درشت نکنید. دست و ابروی خود را زیاد حرکت ندهید. در هیچ حال نه در خلوت و نه در نزد اشخاص دست بگوش و بینی خود نبرید. ذهن خود را در حضور دیگران خلال نکنید.

(هکتورد ورویل) در کتاب (خوبستن داری) میگوید. (از سر جنباندن در وقت تکلم شانه بالا انداختن چشمک زدن بسیار، بر زمین گفتن باها و عادات لب گردیدن و امثال این ها اجتناب کنید)

در بین جملات خود عادت به تکرار يك کلمه مخفوف نکنید. بعضی هستند در بین هر جمله يك مرتبه میگویند (فهمیدی) از این قبیل کلمات که (تکیه کلام) میگویند که خیلی عادت زشت است دوری جوئید در حرف زدن دست به تن و شانه دیگری نزائید

اگر میخواهید کسی را نصیحت کنید نباید نصیحت شما بر ای او فضااحت
باشد در خلوت و با بیان شیرین آن چه لازم است بگوئید اشخاصی هستند میگویند
من درباره فلان شخص دلسوزم و خیر او را میخواهم آنکا مدرن در دم و با
حضور و غیاب او همیشه عیوبات او را می شمارد و تنقید میکنند چنین نصیحت
عین فضااحت و چنین دوستی عین دشمنی است.

بالاخره نباید هر کس را صمیمی دانست و خصوصیات و رازها و اسرار زندگی
و گله ها ئیکه از منسوبین خودد آرید مطرح ننمایید که با هر کسی قرار ندهید
مگر کسانیکه یقین کنید دوست حقیقی و صمیمی شما بوده و در عین حال
صاحب شرافت معنوی می باشند و این قبیل اشخاص خیلی کم تشخیص میشوند
چون تصادف و با تشخیص این قبیل اشخاص خیلی مشکل است.

هکتور دورویل در کتاب (خوبستن داری) خود اصلاً ابراز امور مربوطه بشخص
را بطور مطلق منع میکنند و میگوید (هر گراز آرزو و امید واری ها و امیال و نیات
و خصوصیات منسوبین خود نزد مردمان گفتگو نکنید و از نقشه کار هائیکه
با کمال علاقه مندی میخواهید تعقیب کنید و بدانها اطمینان دارید بدید بگران
چیزی نگوئید از اعتمادی که با اشخاص دارید و با از منافعیکه میخواهید
بدست آورید هیچ در مجلس ها سخن نرانید زیرا باید تا کنون دانسته باشید
که دوستان حقیقی بسیار کمیاب می باشند)

یکی از چیز هائیکه در معاشرت لازم است در نظر بگیرید موقع شناسی است
باید برای ابراز مطالب با هر کس و هر مقام موقع را تشخیص دهید زیرا تشخیص
نکردن موقع در عدم موفقیت رول مهم را بازی میکند.

هیچگاه بی موقع و بدون تعین وقت بدیدن اشخاص نروید و لای اگر میروید

کارت بفرستد اگر شمار برای ملاقات نپذیرد میباید افسرده و مکدر شوید.
 (نوسلن) در کتاب (رهبر جوانان) می نویسد: (شنا سائی مو اقع مقنا سب
 و بکار بردن مراسم ادب و رعایت نزاکت و تقوی و احترام نسبت به حیثیات
 هر کس به تناسب سن و شئون و درجات بسیار لازم و حتمی است زیرا با هر طبقه
 و صنف بطور مخصوص سلوک و با هر درجه و مرتبه باید به نحو خاص رفتار شود
 مثلاً خوش اخلاقی و نیکو رفتاری نسبت به همه کس حتی زبردستان و طبقات
 پائین لازم است ایکن نسبت با ولیا و رؤسا و محترمین و بالادستان خود بعلاوه
 بایستی تکریم و احترامات شایسته را نیز بخوش اخلاقی خویش اضافه نموده
 بار رعایت ادب رفتار شود)

اشخاصی بودند و هستند که باز حیات زیاد در سال های دراز برای فامیل خود
 شرافتی حاصل نموده اند باید هر جوانی که با این سرما به در محیط جامعه
 وارد میشود این گوهر بی بهار را اهمیت داده و مراقب باشد که بر این بگمان
 از دست ندهد.

(نوسلن) در کتاب (رهبر جوانان) میگوید: (جوان ها بایست دقت های لازمه
 را بکار برده و همواره رعایت مقامات اصالت و شرافت فا میلور انمود و به
 نحو مطبوعی که هیچگاه منافی با مراتب و شخصیت شان نباشد رفتار نمایند.
 اگر بشنوید که کسی در غیاب و حضور شما نسبت بشما حرف زشتی گفته
 و خشونت کرده است سعی کنید خود را متاءثر نشان ندهید و در صد دانتقام
 نباشید زیرا در این صورت یعنی اگر شما هم در مقابل او خشونت کردید
 و یا از او در نزد مردم بدگویی کردید در نتیجه همان شخص برای شما دشمن
 شده و یک معاندی بر خلاف خود ایجاد میکنید برعکس اگر شما در صد انتقام

بر نیا مدید بلکه اگر حسن نیت و سجدیه عالیۀ شما موافقت کند بر خلافه
با و از راه ادب و احترام در آمد کرده و در غیاب توصیف کنید طرف مقابل
شرمنده و خجیل شده و حتماً بهترین دوست شما خواهد شد.

هکتور دورویل در کتاب (خوشبین داری) میگوید (هر بدی و ناشایستی
که مردمان فرومایه در حق شما کرده اند فراموش کنید و در حق کسانی که
جز خطا کاری و کینه ورزی از آنها چیزی ساخته نیست غبر از نیکی کار
دیگر نکنید زیرا این مردمان باز مانند کانی هستند که از عهدۀ آنها فکر
و عمل هر دو خارج است).

مردقت راجع به کسی قضاوت می کنید باید متوجه باشید که اگر غرض
شخصی شما از طریق انصاف میخواهد شما را منحرف کند مرا قبت داشته
تحت تأثیر غرض نفسی خود قرار نگیرید و آنچه حق و حقیقت است درباره
دشمن خود مضائقه ننمائید.

همیشه در مورد قضاوت اشخاص شرافت نفس حیثیت و مقام عقل و درایت خود را
مقدس بشمارید. در نتیجه نه تنها برخلاف حقیقت چیزی را نگفته اید بلکه همان
شخصی که از او مکدر هستید مرهون امتحان شما گردیده همیشه در صد در صد تحصیل
رضایت شما خواهد بود.

بالاخره باید حسن سلوک و جلب محبت را از نظر دور نکنید و همیشه مراقب
این نکته باشید.

(کنفسیوس) که یکی از ا عقل عقلای چین بوده (در سال ۴۷۸-۵۰۶) قبل المیلاد
میزبست و بانی طریقه ایست که اکنون معروف است بشاگردان خود تعلیم
داده بود که (حسن سلوک و خوش رفتاری را سه ربع از قسمت صیانت
بشمارند.)

(سمائل اسمائیلز) در کتاب (اخلاق) خود می گوید: «تنها ضامن سعادت
دنیوی و اخروی انسان رفتار و کردار است که با اخلاق توأم باشد»
بونیک (Vaung) شاعر و حکیم انگلیسی (۱۷۶۵-۱۶۸۱) می گوید:
«بزرگترین سرمایه آدمی توانگری نیست بلکه خوی خوش است»
(از کتاب راه خوش بختی)

(ساموئل اسمائیلز) می گوید: «سودمندترین کار آنست که از دماغ
ودست کسی برآید که دل او نیک اندیش باشد»

(از کتاب راه خوش بختی) نه تنها در مقابل بزرگان نباید به خشونت رفتار
کرد بلکه با طفلی که هنوز حرکاتش با عقل توأم نیست باید با
نهایت چشم پوشی و ملایمت رفتار نمود.

(لرد اوپیری) می گوید: «هیچوقت نباید از کودکن دلتنگ شویم و همیشه
باید با آنها سهل انگاری کنیم و کودک آن که چکند و دایره ادراک شان آنقدر
وسعت نیافته که مورد مؤاخذه واقع شوند».

(سنکا) می گوید: «باید همه کس را معذور بدانیم. اطفال را برای اینکه
کوچک هستند، زنان را برای اینکه ضعیف هستند، نیکان را برای اینکه
قصه بدی ندارند. بدان و برای آنکه بیچاره اند»

(در جستجوی خوش بختی)

مخصوصاً باید بامریضان و کهن سالان نهایت تحمل و احترام را مری داریم
زیرا اینها دل شکسته و محتاج به تسلی و تکیه دیگرانند. من مکرر دیده‌ام
که کسان مریض بواسطه بدبختی و آرزوی علاقه بامریض خلق تنگی کرده
اند حتی بدرجه مریض را ملامت و اندوه ناک کرده اند که گر به کرده

است و بعد از فوت مریض همان اشخاص به گناه خود متأسف بوده اند .
اشخاص پیر از مریض و کوره که کمتر متأثر نیستند خیلی خاطره آنان سازگ
و اندک رنج هستند باید در مقابل آنها بطور مطلق مطیع بود و چون و چرا
نباید کرد . زیرا توقعات آنها از همه مردم خیلی زیاد است و خالق مستعال هم
آنان را محترم و عزیز فرموده است .

مخصوصاً فرزندان و اقارب آنها که باید بقدر ذره سبب رنجش آنها را
فراهم بیاورند و همه مراقبت شان متوجه تحصیل رضایت سالخورده گان
و تأمین منظور آنها باشد .

(لورد اوپیری) در کتاب (در جستجوی خوش بختی) می گوید : " باید
مریضان و ابچشم دیگر بمکریم و قرضاً اگر نسبت بما خطائی مرتکب میشوند
از آن صرف نظر کنیم . سالخورده گان را باید بخوار بشناسیم هر چه می گویند
اطاعت کنیم و رضایت خاطر آنان را اهمیت دهیم " .

همانطوریکه يك حرکت خیلی جزئی ولی زیشت کما فیست که بکنفری
بمادشمن شود همانطوریک رفتار کوچک ولی خوب میتواند شخصی را دوست
بسازد و بالا اقل خوشبین نماید .

مخصوصاً حفظ دوستان مربوط بخوش رفتاریست اگر درین خصوص غفلت
میشود دوستان شما کمتر میشوند پیدا کردن يك دوست صمیمی که او آسانی
نیست اگر پیدا کردید قدر آن را بدانید و به چیزهای جزئی که سهل است
بخیلی چیزهای مهم نیز مبادله نکنید زیرا هیچ چیز مطابق دوست صمیمی
برای شما ارزش ندارد .

فقط بدوست خود هیچگاه قرض ندهید که حتماً سبب رنجش میشود اگر

لازم است هر قدر میخواهد مجازاً بدهید، بهتر است دگمور پوشه در کتاب
(جوان بمانید) میگوید: (بدوست قرض ندهید که اجبار بایفای آن
دوستی شما را بهم خواهد زد).

بهر حال نگاهداری دوست خیلی اهمیت دارد و باید خیلی هاز باد حوصله
بیکار بپیرید.

(شکسبیر) میگوید: (وقتی دوستان خود را امتحان کردید و از بیکری
و صمیمیت آنها مطمئن شدید قدرشان را بدانید که دوست بیکر رنگ و وفادار
خیلی کمیاب است).

دوستان بیکر رنگ را چون جان عزیز بدانید و باسانی از دست ندهید
و از هر گونه حوادثی که ممکن باشد بدوستی شما لطمه وارد کنند دفاع
و یا تحمل کنید دوستی نعمت خیلی گران بهائیت * خوش بختی شما را
دو برابر میکنند و دوست خوب اندوه و غم را تخفیف و مشکلات فکری
معنوی و مادی را رفع مینماید.

باید دوستان را محترم شمرده تا آنجا که ممکن است نباید از مساعدت
بلا عوض، بگ کرد * دوستی تنها به حرف نیست باید غیاب و حضور گفتار و کردار
جانی و مالی باشد باید برای تأمین آسایش دوست تحمل رنج و تعب را
نمود و به هنگام لزوم از آنها مدافعه کرد و اگر روز کارشان سخت شد باید
به بهلولی شان ایستاده و کمک کرد. در موقع خوشی آنها مسرور گردید
اگر به مصیبتی مبتلا شدند باید خود را شریک قرار داده موجبات رفع مصیبت
و بالا اقل تخفیف آنرا فراهم کنید.

همیشه متوجه باشید که با دوستان حتی آشنایان بلکه بیگانگان بالا خره

هر که باشد در موقع مکالمه بر سر يك موضوعی مجادله ننموده و رشته صحبت را روی اختلاف نظر و عقیده دوام ندهید زیرا در این حال غالباً یعنی در مجادله احساسات به هیجان می آید و آن هنگام صحبت هر قدر ملایم باشد باز در دلها اثر بدی بجای میگذارد. • به علاوه هر قدر هم سعی و کوشش شود طرف مغلوب و قانع نمی شود بلکه در اینگونه موارد بیشتر به لجاجت و اصرار وارد شده و حس مقاومت و نقیض گوئی طرف تحریرك میشود و از مجموع این و ضمیمت خاصه اكر يك كلمه زننده بر زبان آید تاثیر بدی بر دل طرف مقابل نموده و اساس يك سكودورت و بدبینی را تولید می کنند.

بلکه در این موارد همیشه دیدید طرف مقابل عقیده مخالف دارد بعد از اظهار يك بار راجع به عقیده خود دیگر از اصرار و تکرار خودداری کنید.

(گونه) از زبان یکی از بهلولان داستان خود میگوید: «خواهر من و شوهرش با یکدیگر سازگار بودند ولی بجای اینکه در مکالمه را ملایمت را پیش گیرند همیشه اختلاف تولید و در صد بودند که همدیگر را قانع سازند و در يك مفهوم و منظور متفق گردند اما متأسفانه مردند و هیچوقت همدیگر را قانع نتوانستند.»

(ارد اوپیری) در کتاب (دستور زندگی) می نویسد: «جدال و مناقشه اغلب بسوء تفاهم و دشمنی منجر می شود حتی الامکان باید از آن اجتناب کنید.»

باید مراقب باشید که هیچ گاه کم حوصله نشوید از حوصله و صبر پشیمان نمی شوید ولی از تندى و ستیزه فروا پشیمان خواهید شد. • دستور (پوشه) در کتاب (جوان بمانید) میگوید از جمله عوامی که انسان را بیر می کند

بد اخلاقی و سوء رفتار و عصبانیت در مکالمه و معاشرت است. چنانچه می نویسد:

« از دست های طفلی باید پرهیز کرد مثلاً وقتی تلفون چی جواب دیر تر میدهد یا یای بر زمین نگویند وقتی که بلیت سینما بشما دیر تر میرسد بدیگران فشار نیاورید اینگونه تأثرات هیچ فایده برای شما ندارد جز آنکه انرژی شما را به مصرف میرساند قوه عصبیت شما مفید است ولی نباید آن را در مواردی مصرف کنید که جز ضرر فائده نداشته باشد باید حرکات و ژست های خود را کنترل کنید و بیهوده قوه عصبیت خود را در معرض افراط و تفریط قرار ندهید .

برای آنکه آدمی زندگی خود را به آخر برساند يك ظرفیت مخصوصی دارد .

ا کومولاتور (Accumulator) های او را بر از الکتریسته و مخازن او را پر از بنزین کرده اند . هرگز نباید بی جهت این الکتریسته با آن ذخیره های بنزین خود را به مصرف برساند .

هر بار که شخصی بی صبری میکند و پای زمین می گویند همسایه خود را هول میدهد عصبانی میشود این ذخائر الکتریسته و بنزین خود را به مصرف میرساند و این یکی از علل عدم موفقیت در زندگی بوده و شخص را زود پیر میکند .

سخنان بیهوده نباید گفت ' تنها نظارت بر کردار کافی نیست آدمی باید ناظر بر گفتار خویش نیز باشد ' نباید سخنان غیر مطبوع و کلمات بی فائده ای بر زبان براند ' نباید ناسزا بگوید و مردم را مسخره کند ' نباید کسی را آزار دهد ' نباید غیبت کند ' نباید بد دیگری تهمت و افتراء نماید ' .

بر زبان خود نظارت کنید اگر نوکری خطائی کند نباید زیاد او را سرزنش کنید و زبان بسدی برای ملامت او بکار ببرید * باید با کمال آرا می عیب و خطای او را بوی شما یابید به قسمی که دوست شما بشود نه دشمن شما *

هیچوقت کلام زنده و زخم کننده ای نباید بر زبان جاری ساخت هرگز نباید هیچکس را استهزاء کرد حتی اگر برای شوخی هم باشد کلمات بی ادبان را نباید استعمال نمود *

(هکتور دورویل) در کتاب (خوشتن داری) میگوید: «باید دیگران را محترم بداریم تا طرف احترام ایشان واقع شویم * *
دکتور (یوشه) که در کتاب (جوان بمانید) عوامل پیری را شرح میدهد و موجبات بقای جوانی را می شمارد یکی طرز معاشرت و خوش اخلاقی را متذکر شده و ناکید میکند که همیشه متبسم باشید و تبسم نباید هیچگاه از لبان شما دور شود و آنگاه مثالی را ذکر میکند که عیناً ملاحظه میفرمائید:

«در باز شد و پنجه کوچکی بحرکت درآمد و با صدای ملیح و نرم گفت:

رفیق سلام! مشار الیه الفونس دوده بود * همه چیز روشنی گرفت
آفتابی بمیان آمد و صاحب این حرارت منور که با خود رانحه حیوانی همراه داشت آدمی کوچکی بود که اگر تکیه بمازوی دیگری نمی داشت بر پای نمیتوانست ایستاد * فقط شخصی مانند (الفونس دوده) که از اهالی جنوب فرانسه

بود و در وجود خویش نشانی از مولد خویش داشت می توانست درجه حرارت
این جمع را بالا ببرد.

بیش از ورود او محیط درون خانواده پراز آبر و مه غلیظ بود اما همینکه
او وارد شد هوای محیط چنان صورت مساعدی بخود گرفت که حتی برای
پرورش کرم ابریشم نیز مستعد گردید شوق دوستی بمیان آمد. شاد مائی
همه را فرا گرفت.

(الفونس دوده) بزبان آمدو، الهجه مخصوص خویش گفت: بیابا با یکدیگر را
بیوسیم. این مرد که نمونه از حرارت آفتاب بود در کنار اعضا که می
کنکور که از فرط خستگی مانند يك قطعه یخ در گوشه نشسته بود قرار
گرفت و کم کم در اثر حرارت کلمات خود بیخ های او را به تدریج
ذوب کرد.

حقیقتا دیده میشود بعضی از اشخاص هستند طوری گرفته و مقبض بسر میبرند
که هم خودشان محبوس و هم اگر در مجلسی باشند دیگران را در عذاب دارند
این قبیل اشخاص گویا در همه دقائق عزادار هستند دائما در چرت و چشم ها
بزمین دوخته باقیافه محزون در گوشه می نشینند.

ممکن است در محیط و کشور ما بیشتر چنین اطوار در اثر همان تربیت قدیم
فامیلی باشد که از کودکی اطفال را عادت میدادند که در نزد کسی حرف نزنند
و باید در مجلس مثل موجود بیجان باشند و این رویه طوری اطفال را تحت
تأثیر قرار میداد که حتی در پیری هم آقای بزرگوار خجالت میکشید
که در مجلس حرف بزنند.

مخصوصا در همین دوره هم هنوز آثار همین عادات در بین يك حصه مردم دیده

میشود و خیلی از جوانان هستند که با اینکه نه تربیت بزرگ شده و اگر اینطور
بمانند هیچگاه امیدی نیست بتوانند در صحنه کارهای مفید و بزرگتری
وارد شوند زیرا جرئتشان ضعیف است این تقبیل اشخاص همیشه
کوچک و حقیر بوده مصدر اندک کار فیمستی در چاه نمی توانند
واقع شوند.

طفل جوان پیر هر چه میخواهد باشد باید با جرئت حسن معاشرت اطوار
مطالوب زبان شیرین داشته باشد تا بتواند با هر کسی معاشرت کند و خیلی ها دیر
پیر شود و برای دیگران مفید و مفرح باشد.

اما باید متذکر گردید که منظور این نیست که شخص هر لطائلی و بی
معنی که در خاطرش آمد بگوید شرط اساسی نکلم اینست که باید موقع را
تشخیص دهند آنچه میگویند منجیده باشد و در موقعیکه لازم است باید حرف
زد اما در هر جا نباید به پر گوئی آغاز نمود.

خلاصه با کمال نیکه خوش حال و شاد مانند معاشرت کنید و از بد بینان
و افسرده دلان که دنیا را زشت و جهان را زندان میدانند کنار بکنید که
همانطوری که روح امید و حسن نشاط را در نهاد خود خاموش کرده اند
شمار اهرم تحت اثر خود می آورند.

اگر تندی و عصبانیت در خود مشاهده میکنید در رفع آن بکوشید رفته رفته
رفع و بر طرف میشود. این چیزها با فطرت تخمیر نشده است همه چاره دارد.
شمار در تصادفات زندگی خیلی اشخاصی را می بینید که در يك عرصه زمان
فوق العاده تند و عصبی هستند يك موقع دیگر و بعد از چندی چون ملاقات

میکنید می بینید عوض شده پس باید یقین کنید که روحیات انسان برای تحول و انفعال مستعد است .

(هکتورد ورویل) در کتاب (خویشمن داری) خود می نویسد :

«عصبیت که یکی از علل مهم ضعف و اتلاف قوای حیاتیست مزاج ما را از اثرات سوء خود برای ابتلاء بیشتر امراض مستعد و آماده میسازد . اشخاص عصبی که بسیار حساس و متاثر اند بد خوی و تند خاکی نیز هستند . از کمترین اثرانی که در مخیله شان پیدا آید مضطرب و اکران میشوند حتی از خواب راحت محروم میگردند .

در انتظار یکوا قعه که ممکن است خوب باشد از فرط تعجیل را حت از ایشان سلب میشود و از کمترین تعجبی از جایی جهند و بیمناک میشوند . شما اگر بخود عصبیت را آنچه گفته شد حس میکنید میتوانید با اندک وقت و توجه از خود دور کنید . برای نیل باین منظور در انتظار وصول خبر یا اطلاع جدیدی خونسر و پربار باشید زیرا در غیر این صورت کاری از شما ساخته نیست .

در هر پیش آمدی که حس شما را تحریک میکند خود را مجبور کنید حوصله نمائید . در موقع رسیدن به مطلوب مرا قبت کنید که اثرات ناگهانی در وجودتان نداشته باشد روی این اساس شما میتوانید عصبیت و این ضعف نفس را از خود دور کنید .

موفقیت شما در این مرحله بسته به ثبات و متانت بلکه مربوط به نیروی شهادت شخصی شماست و استعداد دیگری لازم است که بتواند بوضع و هستی و اوصاف غیر مطلوب و زیان آور خود تفکر کنید .

عصبیت 'خشم و غضب خیلی از موفقیت ها را سلب میکند و اخلاق اشخاص را
لکه دار میسازد و او صاف بر جسته و نیکوئی های شخصی را با مال و نیست میکند بلکه
دوستان اقارب و منسوبین خود را از اطراف خود دور میسازد. و هیچ منظوری را
نمی تواند بطور مطلوب و عاقلانه بدست آورد فرصت های متناسب را از کف میدهد.
(هکتورد و رویل) در کتاب (خویشتر داری) می نویسد: "خشم حالتیست
که در اشخاص قدرت مخرب عجیبی پدید می آورد. خشمناک نه تنها موجب
هلاکت و فرسودگی میشود بلکه بسختی اعتدال مزاج را نیز برهم میزند
باید دانست که خشم و عصبیت با اضطراب های شدید سلامت و آرامش بدن را
دچار اختلال و اثرات سوء و ارتعاش میکند و قوای ضعیف مینماید و بیش از پیش
شخص را در معرض حمله امراض جدیدتری قرار میدهد که به تدریج در تمام
اعضای بدن ریشه می دواند.

این حالت پیوسته سلسله اعصاب را تهدید میکند زیرا اثر عصبیت و خشمناکی
گردش خون را معشوش میسازد. هاضمه را از کار می اندازد و گاهی اثرات فلج
عضوی و گاهی بمرگ ناگهانی منجر میشود.

دانشمندان بر افروختن چهره و زود رنجی را علامت خشمناکی میدانند
پس لازم است که برای خود داری از خشم و نجات از این مرض مددش مجاهدت و
مجاهدت کنید تا این مرض تخفیف یافته و رفته رفته بر طرف شود مثلاً در اطراف
کاری که بسته به نفع شخصی شماست اگر با شخص عصبی بمباحثه و گفتگو مواجه
شدید سعی کنید گه در برابر خشم و تند خوئی او به اندازۀ توانائی خود خوشتن
دار و متحمل باشید. و اگر اتفاقاً گفتگوی شما به مجادله کشید هیچگاه

آرامش خود را از دست ندهید - بلکه با کمال آرامی و متانت طرف خویش را مخاطب دارید و بگوئید:-

«عزیزم ما نمی توانیم با این وضع موافقت یکدیگر را حاصل کنیم بلکه این رفتار حصول موافقت ما را بقا خیر میاندازد»

آیا درین صورت از رفتار بیهوده خود دست نخواهد کشید؟ و بهتر نیست که وضع ملاطفت آمیزی برای خود اتخاذ کند تا با دوستی و مهر بانی موافقت یکدیگر را به آسانی جلب کنید و به آرامی بگفتگوی خویش ادامه دهید تا نتیجه عاقلانه ای بدست آورید.

پس چه خوب است که این عیب بزرگ را هم بوسیله القاء به نفس و بخود خواندنیهای بسیار از خود دور کنید و از شر آن بگریزید.

یکی از چیزهایی که در معاشرت و مصاحبت عامل خیلی بزرگ است قدرت تکلم و طرز بیان است ممکن است شخصی دارای احساسات خیلی نیکو و عالی باشد و اما اگر طرز تکلم او خشن و درشت و بی اغیر فصیح باشد همیشه برخلاف سنجیدگی و اراده و افکار انعکاس می کنند. اگر اصلاً به تکلم قادر نباشید باید بدانید که عیب خیلی بزرگ است و باید باین عیب مهم متوجه شده و آن را چاره کنید زیرا این موضوع یعنی عدم قوه تکلم چاره پذیر است. باید بخود جرئت بدهید و خود را مجبور کنید که مطالب و عقیده ذهنیه خود را حتماً ابراز کنید و بدانید که هر عقیده صحیح و مطابق میل دیگران نیست و از این بیم نداشته باشید و درین حال یقین کنید که عقیده شما بهترین رأی و ثابت ترین مشوره بوده و قائله دارد روی این یقین آنچه به خاطر شما می آید ابراز و اظهار دارید رفته رفته قوه تکلم شما خوب میشود.

علت منحصر بفرد نداشتن قوه تکلم گوی جرئت است همینطور طرز
 ادا و بیان خود را ملیح کنید بطور کلفت و خشن تکلم نکنید زیرا بمخاطب
 شما تاثیر دارد و اگر می خواهید بدانید که صدای تکلم شما خشن و درشت
 است می توانید اثرات آن را موقعیکه با طفل دوالی سه ساله حرف میزنید
 بفهمید غالباً دیده می شود که اطفال دو و سه ساله اندازۀ عمر از حرف زدن
 اشخاصیکه در تکلم شان خشونت صدای درشتی لهجه دارند میترسند باید سعی
 کنید که در ادای کلام ملائمت و ملاحظت بکار برید.

راجع بمکالمه (مارک گرین) (Mark Garreison) در کتاب (نعمه خوشبین)
 خود می نویسد: «موضوع مکالمه از مهم ترین صنایع بشری محسوب میگردد
 زیرا به وسیله مکالمه محاور است که ما خود را معرفی و افکار و احساساتی که
 داریم بمعرض مشاهده دنیا قرار میدهم ولی خیلی از اشخاص عمل مکالمه
 را در ردیف صنعت و علم محسوب داشته و قسمت عمده وقت را لازم میدانند
 که در تمرین این فن بمصرف برسند»

موقعیکه ما دارای بیان عالی و طلاق لسان باشیم مقام موثر و سودمندی را
 احراز میکنیم زیرا مقاصد و افکار صائبی را که داریم بطوری تقدیم دیگران
 مینمائیم که باعث ایجاد و تقویت فکر و روحیه جدیدی در آنها شده و منظور
 شخصی کاملاً تأمین میشود.

یک نفر چاهل که طلاق لسان و جرئت مکالمه دارد خیلی بهتر از یک نفر
 عالم که نتواند تکلم کند در جامعه موفقیت یافته حتی مفید واقع میشود
 باید برای تأمین این منظور از ابتدای طفولیت در محیط فامیلی بجای این که
 با طفال بگویند: حق حرف زدن ندارید آنها را موقع دهند حرف بزنند و چون در

محیط مکتب داخل شد. باید از همان صفوف ابتدائی معلمین اطفال را بدادن کفر انس در حضور متعلمین و معلمین و ادار کنند و در تمام مراحل گناه باید این وضعیت ادامه باید مسلم است چون معلم با این ادامه تمرین از مکتب فارغ التحصیل میشود دارای جرئت و طلاق انسان خواهد بود.

عمیقطور لازم است گمانیکه دارای احساسات و افکار عالی هستند و به خود جرئت حرف زدن را نمی بینند بموسسات عرفانی از قبیل کلوپ رادیو و مجامع علمی شرکت ورزیده و با اظهار رأی و عقیده و دادن کفر انس اشتراک و زنند و -
بدین وسیله این عیب بزرگ را از خود بر طرف و در نتیجه خویش را یک وجود مؤثر و مفید ثابت کنند ورنه آنها تنها در اثر این عیب نمی توانند روی احساسات خود خدمات مهم برای جامعه و دیگران بنمایند و اما حقوق خودشان نیز از بین رفته و تضییع میشود.

بالاخره باید در طرز معاشرت بطور کلی دو چیز را در نظر بگیرد:

اولاً: - با قیافه مسرور و شادمان با اشخاص حشر کنید.

ثانیاً: - در طرز ادای تکلم ظریف و فصیح باشید.

(ماک کریسن) در (انگه خوشبینی) میگوید: " صحبت خود را با قصص و حکایات مختصر و شیرین مزوج کنید و موجب مسرت و تسمیه دیگران را در معاشرت خود فراهم آورید وضعیت مکرره و خشن و قیافه گرفته را از صورت خود زایل نمائید زیرا از چنین قیافه و طرز معاشرت اشخاص متنفر شده دوری میکنند، ناعیت و اید همیشه از اغلاط، خطا و قصور اشخاص، فرزندان افراد عاقله مستخدمین و غیره غمض عین و تغافل کنید بهر جزئی که بیچید گد هم و قارشما کم میشود و هم جرئت طرف مقابل کم کم افزوده شده و از کلمات شما ناآیر میرود.

(مارك كرىسن) در كتاب خود ميگويد: «شما كه داراي روح بزرگ اغماض چشم پوشي و بردباري هستيد پس شما مستحق تاج و حلقه مجلل و باشكوه گل و شكوفه مي باشيد شما هستيد كه معني حيات را درك و ضمير دروني شما بذل محبت را در قابوب بيچارگان و درماندگان زرع ميكنند شما كه غمض عين و چشم پوشي ميكنيد بحقيقت تربيت شده نجيب واصيل هستيد»

اگر شما در مقابل قصور ديگران چشم پوشي نمود، و برخلاف انتظار او متبسم ميشويد و با فياقت مهر با ناله با طرف رفتار ميكنيد بر اي تمبيه او مجازات بسيار شديد ميما شد.

(مارك كرىسن) راجع باینكه همیشه شادمان باشيد و مجازات اشخاص را هم با تبسم ايفا كنيد و بايد هيچوقت مسرت را از خود دور انمائيد اضافه ميكنند و ميگويد:

«چه مسرت و سعادتى مهمتر از اينكه انسان ميتواند در موقع خشم و غضب و در زمان بأس و زحمت متبسم بوده خودش شادمان و هم مسرت را در قلب ديگران ايجاد و خير خواهي واقعي با تبسم انجام دهد؟

چرا صحنه حيات خود را مثل صحنه جشن نگاه داريم كه همیشه مسرور باشيم؟ حيات خود را ميتوانيم در نغمه و طرب نگاه داريم چنانچه بفكر باشيم كه با لسان گرم و محبت آميز با يكديگر مكالعه کرده و با مهر با اين نسبت بهمد بگر معامله نموده و تبسم را از صورت خود دور نكنيم در اين حال همیشه صحنه حيات ما عبارت از مسرت و تفريح خواهد بود»

(اردو بيري) در كتاب (دستور زندگاني) خود ميگويد:

«هر وقت توانستيد مسرتي يکسې برسانيد از مسرور نمودن او خودداري ننمائيد با تمام مردم با ادب و حسن خلق رفتار كنيد.
(موتاچ) اميگويد ادب شخصي را زحمت نميدهد ولي فوائد بيشمار

باو میرساند مقاصدی را که بواسطه زور و سیم نمی توان بدست آورد بواسطه
حسن معاشرت و اخلاق نیکو و حفظ و تعمیل ادب میتوان به سهولت بدست آورد
باز در همین زمینه (لرد آویری) در کتاب فرقی اندک مینویسد :
« همیشه گوشش کفید قلوب را بخود جلب کنید و جلب قلوب جز با اینکه
آنها را شاد سازید راه دیگر ندارد (لرد بیرسی) در همین خصوص ملکه
الیزابت را نصیحت کرده میگوید : اگر بنا خوشی رفتن و حسن سلوک قلوب
رعایای خویش را مالک شدید دارائی آنها را هم صاحب شده اید »

بسیار این باید در کوچک ترین طرز رفتار دقیق شد زیرا اندک چیز
ممکن است خیلی زحمات و صفات خوب شما را در نظر طرف مقابل هدر کند.
سعی کنید در اظهارات شما دروغ و مبالغه نباشد حتی « اگر
خبر تازه ای دارید بطور ناگهانی نگویند زیرا ممکن است اشتباه کرده
باشید زیرا با اتفاق می افتد که حافظه اشتباه میکند و در اثر آن طرف
مقابل نسبت بطرز تلقیات شما بدبین میشود »

خیلی از مردم دیده میشوند که چون راجع به موضوعی عقیده مفراط
و علاقه زیادی دارند زیاد روی و مبالغه میکنند طوری که در اثبات آن دچار
زحمت بوده و رفته رفته بدین صفت طوری مشهور میشوند که دیگر اظهارات
راست و مطابق با واقع آنها هم کسی اعتبار نمی کند

همیشه باید مراقب بود که بدین گونه اوصاف مشهور نشده و در محیطی که
زندگی باید کرد طرف نفرت واقع نشویم بلکه باید به قسمی حیات بسر برد
و معاشرت نمود که چون در غیاب اسمی از شخص برده شود حتی الا مکان
یک نفر هم بداند که در صورتی میشود که شما همیشه مراقب کردار
و گفتار عقیده خود باشید .

فصل سوم

خودخواهان بدبینان

یکدسته از مردم هستند که در طریق حیات تصادف کرده اند و با خواهید کرد که خود را طوری جامع ولایق و برجسته می دانند که در مقابل خود سایرین را کم و ناقص دیده هیچگاه مائل نیستند دیگران بر خلاف میل و خواهش آنها کاری کنند و با اظهار عقیده نمایند.

نه تنها چنین شخصی عقیده و فکر دیگری را قبول نمی کنند حتی حاضر نیست اصلاً بشنود. پیوسته می خواهد عقیده خود را بد دیگران تحمیل و سایرین را روی هوس و میل خود سوق دهد.

اگر جزئی مخالفت عقیده از کسی بیند کینه و دشمنی می نماید. طوری متأثر میشود که گویا بین آنها از دیر زمانی عداوت بوده به همین سبب همیشه انتظار دارد بمحاله زیاد هر کاری را که می خواهد به نتیجه برسد زیرا این قبیل اشخاص دائماً محکوم اراده و فکر ناقص خود بوده و تطبیقات خارجی را تصور نمی توانند.

حاجه طلبی و برازندگی در نهادشان بوفرت موجود است. اینطور اشخاصی خود خواه، جاه طلب و طماع هستند تفاوتی که بین این قبیل اشخاص در حاجه وطنی نمودن مراتب از تقاضای شخصی شریف موجود است اینست که اینها تنها منظور خود را تعقیب دارند به هر وسیله و بهر قیمتی که بدست آید

اهمیت نمی دهند و از اقدام به هر کار بست و یا اذیت و خرابی اشخاص دیگر برای رسیدن به منظور خود معافانه ندارند بشرطی که اندك امیدی برای بدست آوردن منظور داشته باشند بر عکس اشخاصی که در عین حال و البته میل باو نفع دارند اما همیشه مواظب هستند که بواسطه آبرو مندر با عرافتی بدست آرند اگر تصور کنند که برای رسیدن بیک منظور اندك بی نوا کستی ممکن است تولید شود دیگر اصلاً بیبرامون آن نگشته و از آن منظور که اگر چه خیلی بر نفع هم باشد صرف نظر می کنند .

اما نماید کوشش و جدیت و تشبث را بطور مطلق بست بدانیم باید دقت کرد که تشبث و کوشش روی يك منظور با شرافت خیلی بستیده است مثلاً اگر شما تشبث میکنید پلی را بسازید ، معدنی را کشف کنید ، ملک را اجاره کنید بین دو نفر را صلح دهید و امثال این ها ... البته تشبثات شما بستیده است و باید از هر گونه جدیت فرو گذاری نکنید ولی اگر يك شخصی برای اینکه علاقه دار شود یا مخصوصاً باید مأمور کمرک و یا مأمور بطرول شود هزارها در خانه را میگوید و بصد ها و سائل تشبث می شود مسلم است در نظر دارد بالاخره در (علاقه داری) و حکومتی يك مشت رعیت بیچاره و نادان را بچنگ آورده و این زحمات را از طرق غیر مشروع جبران و تلافی میکند .

باید بدانیم که کسی انکار ندارد که بشر همیشه مائل است ارتقاء مالی

و معنوی نماید و هستی و ثروت بدست آورد ما نمی خواهیم کسانی را که از جامعه منزوی و بطور کم نام زنند کی می کنند تمجید کنیم خیر باید انسان در میدان سعی و عمل باشد تا بتواند بین دوروز گذشته و آینده تفاوتی بوجود آورد ولی هر شخص باید عزت و ثروت را همیشه از طریق آبر و مند و با شرف بدست آورد *

این دسته مردم که جز شخصی خود فردی و غیر عقیده خویش فکری را نمی شناسند کمتر می توانند در کساری بین يك جامعه مدنی بسر برند غالباً می طینند و چون گنجشك از این شاخه به آن شاخه می پرند هر روزی با کسی و هر ماهی بکاری و هر سالی بجائی هستند و چون موفقیت کمتر دارند رفته رفته حس بدبینی پیدای می کنند . گاهی از روزگار و مردمی از جهان و مردمی که در جهان زیست دارند شکایت میکنند آنکاه چنین اشخاص را (Passimistad) یعنی بدبینان و کوتاه نظران می نامند .

(نویسن) در کتاب (رهبر جوانان) می گوید: «بسی ملیت ها عقیده اصلی شان برین است که همه چیز در دنیا بد سیر میکنند همه کار بد است نتایج هر عملی را بیک نحو غیر مثمر بلکه مضرو مهلك و مشوم میدانند و همیشه از نصیب این عیب و نقیبه از این حال خود داری دارند آیه یأس و ما به دلسردی و سموئه حرمان و اشان نومیدی محسوب می شوند *

اگر شما با این اشخاص راجع بکاری مشوره کنید اولین چیزی را که می گویند به منع از آن کار و بدی های آن شروع نموده آنقدر اشکالات

و موانع برای آن می شمارند که غیر ممکن تلقی می شود (چگونه ممکن است
با این عقیده های بدویأس آور که موانع پیشرفت در هر کار است به مقصود و مقام
شایسته ناقل شوند) . (رهبر جوانان)

این قبیل اشخاص اگر جزئی مانعی در کار ببینند و با یکوچک ترین مقاومتی
بر خلاف میل خود تصادف نمایند از کار دست کشیده و طوری آن مانع جزئی و
مقاومت کوچک را بزرگ جلوه میدهند و در این راه عبا لفه گوئی را بجای
میرسانند . که بالاخره باید مخاطب قبول کند که او در فرار از آن کار
و در ترک آن عمل و تصمیم حقیقتا مجبور بوده است .

اوسان در کتاب خود می گویند : « این قبیل اشخاص خودشان را دچار
بد بختی و ساختگی می کنند و هیچکاری دست نمی زنند ، که عبا دا ساختگی
بر خورده و با اشکسالانی مواجه شوند . این حامر دمان هستند که در میدان
جنگ زندگانی خیلی زود شکست می خورند و به همان زودی مضطرب
میشوند . این عناصر با اسلحه های بدو و استوار خود قابل هزاران ملامت
و تکهوش می باشند این موجودات ناچیز اغلب دست خوش حملات یأس و
نومیدی واقع می گردند و کوچکترین پیشرفتی ز خود بر روی نمی دهند . این
اشخاص از مزایای استقلال و مقارمت دور مانده و فاقد شجاعت و نهی و
زندگی می باشند »

وقتی درست فکر کنیم فقط همین عقیده بد بینانه است که عدم
استقامت را در کارها به پیشگاه بعضی از جوانان عرضه می دارد و بهمین
سبب است که آن ها برای خود بزودی شغلی انتخاب نمی کنند در صورت
انتخاب نیز بزودی و با کمال رنجش و کسله گذازی دست می کشند

و کار دیگری بیشه میکنند که آن هم بدبختانه زودتر از اولی آنسان
را مأیوس و از ذوق میاندازد .

شما میتوانید علامت موفقیت را با اشخاص از این جا بدانید که اگر شخص
به نتیجه عمل خوش بین باشد قوای فکریه او فعال بوده و با او مساعدت
و همراهی میکنند . عزم او قوی و هر قدم که جانب منظور نزدیک شود گویا
مانند این است که مفرزه های مسلح در میدان حرب برای قوماندان
اردو برسد در هر دقیقه روحش قوی و عزمش راسخ و اراده او محکم می گردد
برعکس اشخاصیکه در هر کار مایع و مشکلات در نظر شان مجسم میشود
بیوسه مشوش ، مغموم و مغلوب بوده و برای هیچکاری مقاومت نمی توانند
و دائماً در تبدل و تحول شغل و کار " رفتارند در نتیجه نه صفات معنوی
و نه ثروت مادی را مالک میشوند .

بدتر از این که اشخاص بدبین و مایوس مانند امراض ساریه در یک
فامیل ، در یک قبیله ، در یک طایفه و در یک ملت مضر بوده و همیشه بروج
جوانان و کسانی که در زندگی تجربه کمتر دارند تاثیر میکنند و هر کس
تماس کنند عقیده خود را تحمیل و آنها را از کار باز میدارند .
اگر باین اشخاص پیشنهاد کنید : آفتاباید فلان کار را قبول کنید از این
قبیل جوانانها میدهند :

(بچه درد میخورد شما ها نمی دانید ، هنوز بوی شیر از دهن تان میاید
چه فائده دارد ، هنوز بچه هستید ، من از شما بیشتر پیرهن پاره کرده ام .)
بدبینان چون کار و نتیجه را بد می بینند از اول کاری که فرضاً اختیار کنند
خستگی و غرغر و تنقید را شروع نموده و بزودی از کار فرار میکنند .

(نو سلن) در کتاب خود میگوید: «یکی از حالات بد بین ها تنبلی و فرار از کار و سعی و عمل است»

تنبلی ها همیشه جملات مخصوصی دارند که در مقابل سائرین استعمال میکنند از این قبیل برای چه بخود زحمت بدهیم؟ ای برادر دست بردار دیگران که زحمت کشیدند چه شدند؟ این کار بسیار سخت است!

دنیا که در روز بیش نیست ما که برای همیشه زنده نیستیم خدا بزرگ است مگر تا حالا روزی نخورده ایم؟ بعد از این هم در ست میشود. این طور کلمات در اثر فقدان همت و نیز بواسطه حس تنبلی است که نباید بپیر هشتاد ساله بگوید. انسان باید به عاقبت عمر و دوره افتادگی خود نظر کند و يك مشت اطفال و کودک کن خود را در اطراف خویش ببیند و برای تامین آینده خود و آنها اندوخته تهیه نماید. برای اینکه اخلاف او در بین جامعه سر بلند زیست کنند حیات خود را بر پایه همت و تلاش بنا کند.

«تأمو قعی که مغز انسان دارای حس و اندام شخص قادر بر حرکت است باید در پی کار باشد و از اثر زحمت و کوشش خویش نزدیکان و هموعان خود را راحت و خوشنود سازد» (رهبر جوانان)

چه پیرانی هستند که دوره عمر را به غرور و تنبلی و اخوت و بدبینی گذرانده اند و در آخر میگویند ای کاش جوان می بودیم تا امید انستیم چه کنیم. شاعر عربی چه خوب میگوید:

(فيا ليت الشباب لنا يعود
فأخبره بما فعل المشيب)

ای گداز ایام جوانی بر کرد تا باوشکایت کنم آنچه را که پیری بمن میکند.
شاعر دیگر میگوید :

(مبادا که درد هر دیر ابدی مصیبت بود پیری نیستی)

نوسلن در کتاب (رهبر جوانان) میگوید: «بد بینی و سهل انگاری
دغدغه و تنبلی ، فقدان اراده و استقامت و عدم سعی و کوشش هر يك از
شوم و دام های مرگ آوری هستند که از عصر جوانی و ابتدای زندگی یعنی
همان موقعی که بگانه فصل قدرت و نیکوترین هنگام بروز همت است شمارا
تهدید می کنند. و مانند غفلتی نکبت و ندامت می سازند»

بایستی با کمال احتیاط خود را حفظ نموده ز رنگ و چابک از رفته ها و
و حلقه های دام بگذرید. در ایام جوانی در بر تو درخشان سعی و عمل سخن هائی
بکار برید که ثمرات آن در دوره پیری و افتادگی بشمارانند شود و آن محصول
همین اصل مهم یعنی دقت در کار و تعیین شغل و استقامت و پایداری در آن
و خوش بینی در کار است و بس .»

باید در امور و عملیات خوشبین بود خوش بینان (Les-optimistes) همه کارها را
از جنبه خوبی می گیرند و برخلاف بدبینان دارای قلب سلیم و اقدار و عقائد
روشنی میباشد و در هر کار امید کامل بر مظفریت و موقعیت خود دارند و
واز اینکه در هر کار به دغدغه و تردید و سوسه و چار نشو وند مراقبت دارند و از
همه این گونه خواطر خطرناک که باعث لرزش و تزلزل باشد جداً دفاع
می کنند .

نوسلن در کتاب (رهبر جوانان) می گوید : «آنکس که در کارها

خوشبین و مآل اندیش است و خود را از اول بدفع اشکالات و موانع تشجیع می کند بر کزیده افتخار و شایسته ترقی و تعالی خواهد بود.»

خوشبینان ممکن است در يك کاری دیر تر هم به نتیجه برسند و این خلاق تنگی و ترش روئی نکرده بلکه همه توجه خود را بجدیت و فعالیت برای رسیدن بمنظور مصرف می کنند تا به نتیجه برسند.

به بینان رفته رفته طوری بعبادت بدبینی معتاد میشوند که دیگر با عیال و اطفال برادر و پدر هم دائماً در ضد و نقیض کوئی و ایراد گیری و خلاق تنگی می گذرانند.

بر عکس خوشبینان جنبه گذشت و چشم پوشی آنها بجائی میرسد که نه بکسی عیبی را می بینند و نه دائماً با کسی به خلق تنگی می گذرانند.

بعضی هستند که از جنبه بدبینی و حسادت همیشه اشخاص را انتقاد می کنند مثلاً اگر يك شخصیکه در رتبه از او باین تر بود با اتفاقاً يك وقتی زیر دست او بوده ترفیع کند آتش درونی او شعله ور شده و در نزد هر کس شروع میکند از اظهار تعجب و ذکر یکسلسله دلائل بوج و علل بی معنی برای ترقی او ولی غافل است که با العموم هر کس ترقی و ترفیعی حاصل میکنند در اثر فعالیت و دقت و زحمت است.

دو عوضی این بدبینی و حسادت به تر است چنین شخصی اخلاق خود را عوض کرده خودش هم به فعالیت آغاز و ترفیع و عزت حاصل نماید.

او سلبن میگوید (اساساً در میان حسود و کونا ناظر خیلی نادر و کم باب جوانانی هستند که رفعت مقام و اشتها و پیشرفت و عظافت رفقای خود را به نظر احترام و استحقاق نگریسته با وسعت فکر و علو اخلاق و کرامت نفس

حس رقابت را از خود دور نمایند و به موفقیت رفقای خود تهنیت گویند .
این طبقه عموماً از اشخاصی هستند که لیاقت و جدیتی در کارها ندارند و در
میدان مبارزه حیات نمی توانند وارد شوند .

شاعر فرانسوی می گوید: - به خوشبختی و شاد کامی اقربان و همگنان
خود هیچگاه حسادت نوزیم . ترقی و تعالی آنان راهمواره استار و از
موفقیت شان قلباً خوشنود باشیم پس حسادت و تنگ چشمنی را از
خود دور کنیم و به جای این حس مذموم و ناستوده . . . سعی کنیم که
خود را لائق و مستحق همان گونه ترقیات نموده بنوبت خود سعید و کامیاب
شویم .

حقیقتاً حسادت و بدبینی بیشتر به درد شخص اثرات سوء دارد هر کس
دارای چنین حس باشد همیشه به عذاب مبتلا و خو در اذیت دارد .
چنانچه حضرت سعدی در این خصوص می گوید :

نوانم آنکه نیازم اندرون کسی حسود را چکنم کوز خود برنج دراست
اهکتور دورویل) در کتاب (خوبستن داری) خود مینویسد: (اگر شخصی
را کوچک بشمارید و مردمی را تحقیر کنید خود را کوچک کرده اید و به حقارت
و پستی خود افزوده اید زیرا کسی که از دیگران عیب جوئی میکند خود این
کار عیبی است که از هر عیبی بزرگتر (هارتمان لا مازی) .

اشخاصی بدبین همان تنبیل هاست که هیچگاه نمی خواهند خود شان کار
کنند آن گاه کار و فعالیت را هم بی نتیجه تلقی میکنند . ما موئل اسمائیلین
در کتاب وظیفه میگوید (جوانان تنبیل و فاسد اخلاق و هرزه چیزی معتقد

نیستند و بهیچ مبدء و مر کزی امید ندارند. حتی عقیده ندارند که خوبی و نیکو کاری مردمان خوش قلب و فرشته خصال منتهی بموفقیت و کامیابی میگردد در عالم بسیاری هستند که در هر کاری میگویند چه فرق می کنند اهمیت ندارد همه یکسان است .

این قبیل اشخاص نمی دانند که همه یکسان نیستند و یکصد سال دیگر هم یکسان نمی شوند. زائد گاهی هر فردی در زندگی اجتماعی تا آنجا که در هر شخصی موظف بادای تکلیف مخصوص است . اگر در ادای وظیفه قصور نماید و از زیر بار کار و مسئولیت بگریزد دهم خودش دچار خسارت و زحمت خواهد شد. دهم دیگران را دچار زحمت خواهد ساخت .

تنهایی او مانند مکر و با امراض مسری بد دیگران نیز سرایت می کند و وجود او برای دیگران سر مشق بدی می شود . بنابراین شخصی که عمر خود را به بطلات بگذراند و بحال هیچ کس مفید نباشد مردنش بهتر از زیست و زندگی کردن است .

ساموئل اسماعیلز در جای دیگر کتاب (وظیفه) خود چنین می گوید :
(این قبیل اشخاص پیوسته از وضعیت خود شاکی هستند مانند کلاغ یا قور بقه داد و فریاد دارند در عوضی اینکه برای تحصیل آن مقام و با چیزی که در خواب می بینند مشغول کار شوند دائماً نواقی می کنند و همواره شکوه از زمان و این آن می نمایند و یک قدم بطرف مقصود بر نمی دارند)

دکتر چارلیننک عقیده دارد اشخاصی بدبین اگر مطالعات هم داشته باشند بی نمر است : (بجای خوبی تخم رزالت را در دماغ شان می کارد زیرا اشخاصی تنبل با اسواد طوری تربیت شده اند که خرد سرد و فاقد احساسات

می باشند باین جهت شما جوانانی را می بینید که پیوسته نق نق می کنند و همه چیز بی اعتنا و لاقید هستند و دماغ شان از سوهان علم و معرفت فقط آشفته و متزلزل و تمیز و حساس گردیده است که می توانند از اعمال و افعال دیگران خورده گیری نمایند و رفتار و کردار سایرین را هدف آماج ملامت و توبیخ قرار دهند ولی خود بهیچ وجه کاری نکنند و قدمی بطرف کمال برندارند این قبیل اشخاص با اخلاق جدی می خندند و اشخاصی جدی را مستحق ملامت می دانند.

یک اصل روحی دیگر است و آن اینست که بر فرض شخصی بد باشد اگر شما او را بد بدانید بدتر میشود و اگر او را خوب ببینید بروحیات او نافعتر دارد و خوب می شود.

در این خصوص ساموئل اسمائیلز شرح حال (رابت) را که با حسن عقیده زندگانی بسر برده و اعمالش زیادی را جمع باخلاق پسندیده و فعالیت از این شخص بیان می کنند بالاخره چنین می نویسد:

(رابت چنانچه قبلاً اشاره شد به جنایات کاران اعتماد و اطمینان می نمود و باین وسیله موفق باصلاح اخلاق آنها گردید زیرا دریر توان اعتماد خصلت هائیکه در وجود بشر کامن می باشد ظاهر و آشکار می گردد. قلب هر فردی از افراد بشر در اثر اطمینانی که از شما مشهود می افتد متاثر می گردد و تحت نفوذ شما واقع می شود حسن اطمینان در همه جا (مگر در بعضی موارد که اشخاص از روی بی دقتی و برخلاف اصول شرافت و درستکاری بار آمده باشند) موجب جلب اطمینان می گردد.

هر که بد دیگری اطمینان کند او نیز متقابلاً خود را نسایم طرف مقابل
می‌کشد و با او اعتماد مینماید. همیشه باید در خوبی اشخاص تفکر کنیم :
لرد بور نیک یراک می‌گوید : (کسی که در باب دیگری بهدی تفکر
کند قسماً در وجود او یک روح رذل و افکار پست و فرومایه ای گمان
میباشد .

ممکن است گاهی هم فریب بخورید و دیگران از اعتماد شما سوء استفاده
نموده و به شما خدعه نمایند ولی فریب خوردن بهتر از بی انصاف بودن و حق
شکنی کردن است .

اگر شخصی دقت کند غالباً علت بدبینی درباره اشخاص حسد و بغل
است باید خود شخص منصف باشد و حسد خود را خاموش کند و خود را
مفلوب حس حسادت و بغالت قرار ندهد و این حالت را از خود دور سازد زیرا
اگر چنین کسی قوی می‌گردد خود شخص را در عذاب داشته روز بروز ماء یوس
می‌سازد .

در این خصوص هکتور دورویل در کتاب (خوبشتر داری) می‌نویسد :
(حسادت را باید سر کرده بزرگ ترین معایب خویش دانست زیرا پیروان
خود را بگرداب بد بختی و بیچارگی میکشد به علاوه کمترین نتیجه‌ای هم که
تصور کنید در این صفت وجود ندارد .

دو نفر حسود که بپهلوی یکدیگر نشسته اند پیوسته مردمان را بی
آرامی سازد و از او باشند ملالت می‌کنند و هم چنین است زن و شوهری که
هر دو حسود باشند دیگران را هم بی آنکه بداند .

سرچشمه خرابی هادر نهاده خودشان است متهم میکنند »

دکتور و کتور پوشه (P.V.P) در کتاب (راه خوشبختی) میگوید :
« کینه و مشقات آن که حسد و خشم باشد در بدن سمومی پدید می آید و در
که تن درستی را تباه میسازد و قسمت مهم از نیروی حیات و فعالیت شما را
که برای انجام فکر و عمل مفید است از بین میبرد »

حسد نه تنها بر شما چیزی نمی افزاید و از دیگران چیزی نمی گشاید
بلکه آن نیروی را که برای بدست آوردن مقام مطلوب لازم دارید سست
میکند. این صفت شما را ترش رو و غمگین دل و پریشان خاطر میسازد و وجود
شمارا باطل و همه کس را از شما بیزار میکند »

تا حسد در دماغ شما راه یافت باید بیدار نگ آن را بیرون کنید آنچه
که دیگران دارند و شما آرزوی آن را دارید میتوانید پس از پرورش اراده
و عزم خود بدست آورید »

بکوش و دل خود بخوانید که همیشه از شادی دیگران شاد شود این بهترین
وسيله ايست که ميتوان بدان آرامش خيال و تندرستی و کاميابی بدست
آورد. حسودان نه خوش بختند و نه خوش وقت »

دکتور پوشه در کتاب خود راجع به بدبینان چنین می نویسد « بدبینان
اصولا بدی اشخاص و اشیاء را می بینند » اگر مردم بدبین بکنار دریا بگردش
روند بر رنگ و صفای آسمان را که مخالف رنگ های تیره و متغیر دریا و صخره های
ساحله است نمی بینند »

اینان اگر خانه پر از نقش و نگار را ببینند بجای آنکه بر هنر مندی دست
های چالاک چهره نگاران و نقاشان آن آفرین بگویند ذوق کسانی را که آن

تصاویر را بر کزیده و آن نقوش را رسم کرده اند سرزنش میکنند . و دیده
آن در میان آن همه شاهکار صنعت تنها بچند تصویر ناچیز و بی ارزش خیره
و نگران میمانند .

مردم بدبین اگر هنگامی بیاریس در آیند آن را بر جمعیت یافته از آن
حیث انتقاد میکنند و اگر از خانواده سخنی بمیان آورند تنها برای آنست
که بگویند کود کان آنها درشت خو و نکوهیده رفتار و عیب ناک هستند چون
از مجلس مهمانی باز آیند مهمانان و میزبان را بد گوئی میکنند .

به چشم بدبینان نوا نگران ستمگر و آبله . متوسط الحالان مزور و مفسد
و بینوایان بیکار و بدبختند . بدبینی و مشقاتش که بد خوئی خرده گیری
کله گذاری و بداندیشی باشد نتیجه خود بسندی و نفس پرستی و اراده ضعیف
و اختلافات مسلم بدن است .

بدبین باموجودات جاندار و بیجان جهان مخالف است . مابین او و محیط
او توافقی یافت نمی شود . او میخواهد که جهان و مردم جهان خود را با او یک
نواخت و مؤفق سازند در حالیکه او است که علم مخالفت را برافراشته و باید
خود باروزگار هم آهنگ و هم رنگ سازد

بدبینی شخص را از پیشرفت و فتح و ظفر نو مید میسازد و بواسطه همین ها
بود که جنگ بین المللی بطول انجامید و مردم بسیاری را بـخاک هلاک افکند .
مردمی که با افکار ناسزا و ناشایست خو گرفته اند چون بسا یکدیگر
بیامیزند و حس بدبینی شان بحر يك شده بدشنام گفتن و بد گوئی کردند
می پردازند و کتب و چرائیدی میخوانند که در آنها قسمت بد و زشت هر چیزی

نشان داده شده و بر خطا از همه چیز خرده گیری شده است و ازین رو حس بدبینی در آنها برانگیخته میشود .

مردنندخو و ترش رو از بی هر حاجتی رنج میبرد و آنچه را که نقشه خیال او را بر هم میزند سزاوار دشنام و ناسزا میداند و در مزرع ضمیر خود تخم صفاتی را میکارد که نفرت بار میآورد و بسا نیروی مادی و معنوی را که برای برآوردن آرزوها و بلندنام ساختن خود لازم دارد از دست میدهد و آشنا بآن و دوستان را از کرد خود پراکنده میکند و نمیخواهد بداند که سبب آن جدائی خود اوست .

دکتر یوشه میگوید: «خوش بین همه چیز را اصولاً خوب می بیند برعکس بدبین که آنها را زشت مینگرد. بدبین با محیط خود مخالف و خوشبین با آن موافق است .

اولی بر آن است که همه خود را با او وفق دهند اما دومی آسان ترین راه را جسته و آن اینست که خود را با همه وفق میدهد .

خوش بین به ترقی و امور روح و بدن خود خدمت میکند در حالی که بدبین سموم را در بدن نگاهداشته آن را برای ابتلاء بسرطان و فرسودگی و پیری بی موقع آماده میکند .

دکتر یوشه در فصل دیگر کتاب (راه خوشبختی) خود چنین میگوید: «برای اینکه مجاهدات شما در نبرد و با محیط خود متناسب و متعادل شوید . برای بدست آوردن این تناسب و توافق بدین دستور رفتار کنید زندگانی را بهر گونه و مردم را هر که باشد دوست بدارید

دیگران را انتقاد نکنید بر مردمان و گزارش جهان و مملکت و روزگار

خود خرده نگیرید - از بزرگان خویش هر چند خطا کنند عیب جوئی نکنید
اگر روزگار خود را باروزگار پیشین بسنجید خواهید یافت که اجتماع
در اثر کوشش افراد ترقی یافته و پیشرفت کرده است .

شماراتوان و قدرت آن نیست که جهان و مردم آن را از بی آنکه (بهتر
کنید) زیرو زبر سازید اما میتوانید و برای شما امکان دارد که به پیشرفت
تکامل بشر جنبشی دهید . . بدانید که علوم و بالاخص معرفت آدمی ناتوان
و بیچاره تر از آنست که تا کائنات و جهانی را تغییر دهد . تصادفات و اتفاقات
امور جهان بیشک برای خود (دلایل و جودی) دارد که در شمار اسرار
خداوندی بوده و از دائره فهم و ادراک بیرون است . اما بر روی اساس باید
هر تغییر و تبدیل و پیشرفت طریق خود را طی کنید .

با این وصف بر جهان خوش بین باشید و بزنند گمانی خود دل بیندید
و باراده و عقیده ثابته بکار کردن کوشش کنید و خود را با محیط توافق دهید .
بالاخره بیندیشید که ممکن است خطا کنید زیرا به علل حقیقی امور جهان
نمی نگرید . خوی خود را دگرگون کنید و جهان را بجای ملامت و سرزنش
ستائید و در روزگار تنها با آنچه سزاوار تحسین است بنگرید و این - سختی را
بپذیرید که آن در جهان خلق شده هر يك در محل خودش نیکوست .

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکوست
دکتور و بکتور یوشه در جای دیگر کتاب (راه خوشبختی) می نویسد :
« تمام صفات منفی مانند : کینه ، رشک ، بیتابی ، کله گذاری و امثال این ها
اعتدال و سازش نیرو های مادی را بر هم میزنند و بنای سلامت را است و ویران
میسازد اما دل نیک خواه و چهره خندان مهر مردم را بسوی خود میکشاند

و نیز و مندان را بحمايت شخص برانگيخته بالاخره بكامراني هدايت و وسايل
آن را فراهم ميآورد .

دكتور ويكتور پوشه سرگذشت دان كيوير يولو (Danquiriolo) جوان
اسپانوي كه در قرن يازدهم در شهر والادوليد (Valadolide) با حزن و اندوه
زندگي ميكرد بيان ميكند كه شبى كسي با و چنين گفت «بدان كه جهان چون
آئينه است و آنچه را با و بنمائيم بما باز مينمسايد» تراز آن شكايه داري
كه جهان بتو چهره غمناك نشان ميدهد و بخويشتن بنگر آيا ترا چهره خندان
و محبت انگيز است ؟

تو خندان باش تا جهانتي نيز خندان بماند . هر بامداد در برابر آئينه
بخند و تمام روز خندان باش تا بتواني خودو ديگران را مسرور و بخنداني .
« بدانيد كه در وجود شخصي شما دو موجود مختلف جاى دارد يكي (منفي)
و ديگري (مثبت) اولي بدبني است . در هر كار و سوسه و شك ميكشيد . اميال
ناپسنديده دارد كه شخص را بسوي تنبلي و شكم خواره گي ميكشاند . از كوشش
ميگريزد . هميشه بر آنست كه از قدر و قيمت ديگران بكاهد . خود را به
بد كاري و بدخواهي پرورش ميدهد و پيچسد و رز يدن و غبطه خوردن و كينه ور
ساختمن نزديك ميسازد .

بر خلاف دومي بحقيقت ايمان و برخويشتن اعتقاد دارد . نيكخواه و با ذوق
است . همواره ميخواهد خدمتگذار ديگران باشد . اين موجود مثبت است
و شما بايد آنرا پرورش دهيد . چون شما صفات قوي و مثبت خود را تربيت
كنيد عيوب ضعيف و منفي شما ناتوان و نابود ميگردد .

بايد : خوشبين - با ذوق - نيكخواه - نوع دوست - معتمد به نفس - منظم - باعزم

ثابت قدم، دلیر باشید و روز بروز در پیشه خود آزموده و کار آگاه تر شوید. اگر این سخنان را بکار ببندید باز روی خود میرسید، (راه خو شبختی) لرد اویری در کتاب (در جستجوی خوشبختی) خود میگوید: «خیلی از اشخاص با استقبال مصائب و آلام میروند یعنی پیش از وقت از تصور آن میترسند و مضطرب میشوند آرامش روحی خود را بهم میزنند و بدین وسیله به بدبختی خود کمک میکنند».

ممکن است این مصائب ضیای خود را بدبخت و سیه روز کنم با این ترتیب مصیبت را دوبار تحمل نمائیم بیک بار در عالم خیال و باز دیگر در عالم واقع ماسماً اولی از دومی سخت است. حال اگر مصیبت اصلاً وقوع نیافت زهی نادانی که بی جهت خود را بدست خیالات تالم انگیز سپرده ایم. متأسفانه وقتی حوادث روزگار برخلاف میل ما جریان پیدا کنند نمی توانیم از اضطراب و پریشانی خود داری کنیم و همه به نظر ما منفور میشود این نیز از جهالت و نادانی ماست.

اضطراب و پریشانی و حس بدبینی برای ما چه فائده دارد اگر میتوانیم جریان حوادث را تغییر دهیم چرا نمی دهیم و اگر نمی توانیم چرا بیموده نأسف میخوریم و بدین وسیله بدبختی خود را سخت تر میکنیم بسیاری از متاع زندگانی ایست که ما را امتحان میکند و خوب است درین میدان آزمایش ثابت و استوار باشیم. ممکن است در میان همین متاع فرست ها خوبی پیش بیاید باید آن مفتنم بشماریم.

(لرد اویری) میگوید:

«مانمی توانیم چرخ زمان را از رفتار بازداشتن روزگار را باختیار

خودمان درآوریم که پیشانی ما را بررور ایام برچین نکند ولی میتوانیم در مقام آرام و رنج ها مقاومت نموده و آنها را چاره کنیم و نگذاریم اثر آن در صفحه خاطرمان آشیانه کند .

غالباً مردم بدون جهت از بدبختی می نالند گویا نمی دانند که تصور بدبختی مولد بدبختی است . لب خندی که در مقابل مشکلات حیات میزنیم بهتر از هزار آه و ناله بیجاست که در جریان حوادث اثری ندارد فقط اضطراب ما را سخت تر و اراده ما را ضعیف تر میکند .

در یکی از داستان های شکسپیر یکی از پهلوانان میگوید : « مدتها در اقطار دنیا سفر کردم و تجربیات زیادی اندوختم در نتیجه نجر بیسات خود همیشه محزون و غمگین هستم . »

دیگری در جواب او گفت : « چطور تجربیات تو مایه غم و اندوه شده من ؟ حماقتی را که موجب سرور و سعادت باشد از تجربیاتی که مرا محزون کند بهتر میخواهم . این همه مسافرت و تحمل رنج و مشقت برای این بود که خودت را بدبخت کنی ؟ »

(هومر) میگوید : « خوشبختی و بدبختی را با هم ریخته اند ما نباید بیهوده انتظار داشته باشیم که در جام ما جز جرعه نیکبختی چیزی نباشد . خوشبختی و بدبختی علی التو الی ما نندسایه و آفتاب یکی پس از دیگری فرامیرسد بدون تردید برای تکمیل خوشبختی وجود بدبختی هم لازم است . ما باید اگر خوشبختی میخواهیم بزحمات و فشار بدبختی بسایند تن در دهیم اگر ناریکی نباشد اهمیت و لذت روشنی معلوم نمی شود . برای آنکه میتوانیم از خوشبختی چنانچه باید بهره ور شویم لازم است گاهی در

بندغم و بدبختی گرفتار باشیم تا قدر و اهمیت خوشبختی را بدانیم
(در جستجوی خوشبختی).

یادۀ عقاید با تعبیرات دیگر اصطلاحاتی است که عادت شد است مثلاً :
گاهی اشخاص را نصیحت میکنند و بکار و زحمت تر غیب میکنند بعد از
ساعتی که حرف میزنید جواب میدهند: هر طور باشد دنیا در گذر است .
اهمیت ندارد .

این ها جملاتیست که خیلی ها را بدبخت کرده است . این ها حرفهائیست
که بوسیله آنها خود را فریب میدهند و روح تنبلی را قوی میسازند و نه دنیا
این قدر هازود نمی گذرد تا دنیا بگذرد و بالا اقل تا عمر شما تمام شود خیلی
کار دارد .

يك دقیقه بیچاره کی و مشقت برای بشر خیلی گران تمام میشود . تا این
دنیا و روزگار مطیع شما شود نباید منتظر و چشم بر اه و بچنگ بینوائی
محبوس نشست . باید دنیا را برای خود و خود را برای دنیا دانست خداوند
معال دنیا را برای ما خلق کرده و بما قوه را غایت فرموده که از همه چیز
آن استفاده کنیم مادر این دنیا بیگانه نیستیم بلکه این يك مرحله و منزل
و آرامگاه ما بشمار میرود مجبوریم بروفق مرام کار کنیم و بمحور آن
دور بزنیم طوری که انبیاء علیهم السلام دستور داده اند .

بدبینی و شکایت و بایست خوابیدن عملیست خیلی مذهب و در هیچ دین
و آئین مجاز و روا نیست .

(ارداویری) میگوید : «چه لازم است که ما خور شید درخشان رایش سر
گذاشته و در جلو روی خود جز ظلمت بدبختی چیزی نه بینیم . چرا روی

خود را بر نمی گردانیم و مسرات و مواهب زندگی را مورد توجه قرار نمی دهیم ؟

(سیسرون) راست میگوید که احقاق سعادتهای زندگی، یعنی اگر هم عوامل سعادت برای او جمع شود نمی تواند از آن استفاده کند و هم او درد تباله این قسمت میگوید: شخصی عاقل و هوشیار بد بخت نمی شود.

مقصود اینست که شخصی عاقل در میان عوامل بدبختی، خوشبختی را جستجو میکند و عاقبت جوینده یا بنده است. غالب مردم بشکایت سعادت دارند و هیچوقت راضی نمی شوند (ایمپتاس) میگوید: انتظار نداشته باشید که چیزی موافق دلخواه شما همیشه موجود شود بلکه همانطوریکه است راضی شوید نازندگی شما به آسایش بگذرد (در جستجوی خوشبختی) حقیقتاً جمله فوق خبلی مهم است زیرا انسان اگر بهمان وضعیت حاضره خود راضی نیست و همیشه بارزوی مقام، مال و شغل بهتر است نتیجه این میشود که مادامیکه به منظور برسد (یا ممکن است ابداً بارز و نرسد) دائماً شکنجه و عذاب روحی مبتلاست.

باز (اردایبری) میگوید: چه خوب است راه زندگی را که چون وی باریک است با دقت و متانت طی کنیم و مواظب خود باشیم و بی جهت دنیا را گرداب حوادث و زندگی را بازیچه خیال نشماریم مصائب ما آنهاست که خود ما ایجاد کرده ایم و نه مواهب حیات را خداوند برای ما فراهم آورده است.

کرونتس می گوید کدام يك از مواهب زندگی را بوط شما بوده که از آن استفاده نکرده اید؟ اکنون که قدر نعمت خودتان از آن استفاده کرده اید چرا کفران نعمت می کنید.

کنند (کودون) می گوید: «مصائب زیادی برای من اتفاق افتاده که غالب آن وقوع نیافت. یعنی در انتظار وقوع آن در اضطراب بودم ولی صورت نگرفت.»

(لرداو بیری) می گوید: «خیلی اشخاص از فرط نادانی مصائب خود در اسه بار بزرگتر می کنند. پیش از وقوع از انتظار آن در اضطراب هستند. در حال وقوع صدمات آن را متحمل می شوند و بعد از آن هم تاملات های دراز به نفع کار آن روز کار خویش را تیره می سازند. بدین طریق يك مصیبت را سه بار احیاناً چند بار تحمل می کنند.»

غالباً مردم خیال میکنند اگر هر چه هوس دارند میسر شود خوشبخت هستند ولی متوجه نیستند فضای هوس لایقتهای بوده و رسیدن به هوس ممکن نیست و خوشبختی در این صورت مطیع امر و هوم است اما خوشبختی بقناعت و مسرور بودن به آنچه میسر است می باشد و بس.

باید در امور مادی همین قدر که ضروریات اولیه شما آماده شد قانع بوده شود و طریق نيك نامی و اوصاف انسانیت بر آئید که راه خوشبختی بدان شخص است.

(لرداو بیری) می گوید: «ضروریات حیات را از قبیل نان و لباس و مسکن به آسانی نمیتوان پیدا کرد ولی مردم نظر خود را فراتر برده مازای احتیاجات حیاتی و سائل شکوه و تعجب را جستجو میکنند: میخواهند عمارت های زیبا انو مبیل های عالی و سرمایه های گزاف داشته باشند و در طلب آن خویش را بسوزانند و بزرگترین فکری و عملی می اندازند و معلوم نیست که در صورت وصول به آن باز چیز دیگر نمی خواهند؟»

بهر حال نباید توقع وهوس آرزو و خواهش را از دنیا و مردم و رفیق و دوست و آشنا بقدری زیاد و بی موقع کرد که اگر نتیجه مثبت نداد زبان شکایات باز کنیم بخت روزگار طالع و همه این چیزها را بد بسکونیم.

(لرد اوپیری) می گوید: «اگر هر چیز را که می خواهیم و ممکن نشود نباید از روزگار شکایت کنیم که نمی توانیم ناموس ابدی دنیا را تغییر دهیم پس بهتر است به آنچه ممکن است خوش باشیم».

(توماس اکمیس) می گوید: «یکی از عوامل بدبختی ما اینست که از روزگار انتظار بیجا داریم گمان می کنیم دنیا فقط برای ما ساخته شده که هر چه ما می خواهیم فوری و بدون زحمت بدست آید».

حقیقتاً اگر منظره زیبا و دلکش و فضای روح پرور جهان به نظر ما کریمه و ظلمانی می آید تنها به سبب غفلت ها خطاها، گناهان خود ماست که نتیجه آن پیش پای ما آمده و لذا تذکر دنیا را بر ما تلخ می کند در این صورت بخت و طالع را نباید بیاد دشنام بگیریم و همیشه از بخت شکایت و بر روزگار دیگران حسد ببریم و مردم را دائماً تنقید و بد گوئی کنیم.

(لرد اوپیری) می گوید: «بهتر آنست که هر کس بجای شکایت از روزگار و بد گوئی دیگران باصلاح عیب های خود متوجه شود و از معایب دیگران چشم ببوشد. نسبت به همه کس متین و سهل انگار باشد ولی با خود نا آنگا که میتواند سخت گیری کند و گفتار و کردار خود را زیر اداره بیاورد و دقیقه از مر اقبیت خود غافل نماند. دقایقی را که به عیب گیری دیگران می گذرانیم اگر بتأمل در معایب خویشتن صرف کنیم هزارها فائده می بریم که کوچکتر بن آنها خودشناسی است» . (در جستجوی خوش بختی)

{نوماسا کمبس} می گوید: "وقتی شما نمی توانید معایب خود را اصلاح کنید از دیگران چه توقع دارید و چگونه می خواهید حرکات آنها مطابق دلخواه شما باشد. با دیگران سهل انگاری کنید تا دیگران باشما سهل انگاری کنند. دیگران را دستگیری کنید تا شما را دستگیری نکنند."

غالباً از معایب دیگران اظهار ملالت میکنیم در صورتیکه از معایب آنها ضرری متوجه ما نمی شود و ما از فرط خود پرستی عیب جوئی را شعار خود ساخته ایم برعکس معایب خود را که برای ما موجب وبال و بد بختی میشود به چیزی اهمیت نمی دهیم. بسا میشود بوسیله معایب خود مورد تحقیر و توبیخ واقع می شویم و هزار قسم رنج و عذاب را تحمل می کنیم و با وجود این هیچوقت در صدد رفع آن بر نمی آئیم.

خوب است اقللاً برای آسایش خیال خویش این قدر نسبت بد دیگران بد بین و خرده گیر نباشیم و اشتباهات آنها را بدیده علم و متانت بنسکریم. اعمال و اقوال شان را از نظر دور داشته در عین حال موقعیت آنها را بخاطر بیاوریم تا گناهان شان کوچک و ناچیز و خوبی های شان بزرگ و قابل توجه شود. (در جستجوی خوشبختی) ما باید در رفتار و عادات خود وضعیت بزرگان و سیاستمداران را در نظر بگیریم می بینیم اشخاصیکه سر و دست امور بگم مملکت و بگ ملت را در دست میگیرند همیشه با دیده اغماض و چشم پوشی بحالات اشخاصی می بینند عیب او را نادیده میداند و بگ خوبی او را اهمیت میدهند. در نتیجه هر شخص در صدد برآمده و خودش عیب های خود را اصلاح و رفته رفته همان شخص بگ نفر فرد میفید تربیت میشود.

۱- اگر اشخاص بزرگ و سیاستمداران مثل بعضی از مردم خرده گیر و عیوب مردم را با نظردقت ببینند باید از صد نود و هشت نفر را با اعدام و با از قلمرو مملکت خارج کنند .

پس باید بدانیم که غمض عین و چشم پوشی بذات خود تنبیه بزرگ است برای اصلاح جامعه . عیب جوئی بدگروئی ، بدبینی همه این چیزها سبب کینه و عداوت و کماهی سبب اصرار اشخاص بکارهای بد میشود .

(ارداویری) میگوید : « هیچوقت از طوفان و باران عصبی نمی شویم برای اینکه میدانیم این قبیل چیزها تحت تأثیر عوامل طبیعی صورت میگیرد و آنچه مشیت و امر صانع کل قرار گرفت اجرا میشود . عصبانیت شدن ما تأثیری در تغییر جریان آن ندارد .

بر فرضی هم خشمگین شویم کاری از دست ما ساخته نیست معائب اشخاص نیز غالباً مربوط به چیزها نیست که ما از تغییر آن عاجزیم . بلی وقتی معاصیب کسی را می بینیم و خشمگین میشویم آب را گل آلود میکنیم و او را با حاجت و امیداریم همیشه باید این نکته را مد نظر داشته باشیم که اذیت کشیدن بهتر از اذیت رساندن است .

اذیتی که از دیگران بر ما میرسد هر قدر هم سخت باشد زود میگذرد و زود وقتی دیگران را اذیت میکنیم آنها نیز در صدد تلافی برآمده . مدتهای دراز زندگانی ما را دچار اضطراب و پریشانی میکنند .

بارها میشود که برای انتقام از توهین و اذیتی که ممکن است اصلاً موهوم باشد سر رشته خصومت را می گیریم و این رشته را چندان میکشیم که آخر کار خودمان هم از کوتاه کردن آن عاجز میشویم . ممکن است

دیگران نیز در این قسمت دخالتی داشته باشند ولی در هر حال مسئولیت
بهمه دست و نباید متئات و حوصله خود را از دست بدهیم، (در جستجوی
خوشبختی)

بدبینی و بدگویی گرچه خیلی سهل و آسان اجرا میشود ولی خیلی زود
دوستان از شخصی آزرده شده و غیر دوستان دشمن میشوند.

اگر دقت شود همین يك کار خیلی بی اهمیت است اساس دشمن ها
و گرفتاریهای بزرگ شده است. هر کسی خیال میکند طرف مقابل نمی تواند
کناری کند ولی باید بداند که اگر يك نفر از کسی مکدر شد کفایت که
او را در بین يك شهر و يك محیط بدنام نماید چه رسد اگر چند نفر و یا
جمعی از يك نفر مکدر باشد.

همیشه باید دقت کرد که از اشخاصیکه از شما مکدر باشند تخفیف
دهید تا رفتار فقه تمام شود. ببینید و فکر کنید که چه اشخاص و چند نفر
از شما آزرده و یا مکدر و یا با شما دشمن هستند آنکله برای هر يك چاره
ببیندیشید و راه صلح و صفار با آنها کشف کنید چه مستقیم و چه غیر مستقیم بلا واسطه
و بلا واسطه سعی کنید کدورت را رفع نمائید حتی نخوت و تکبر را از خود دور
کنید. چه بسا اوقات تصور می رود که اگر شما فروتنی و یا اظهار صلح
و آشتی کنید ممکن است دلالت بر خوف شما کنند این طور وسوسه ها
که از نخوت و تکبر ناشی میشود مانع می گردد از اینکه بکنفر دشمن شما کمتر
شود و بر دوستان شما بیفزاید. باید با کمال جرئت این قبیل وسوسه ها را
از دل دور کرده و در راه تحصیل رضایت و رفع کدورت اشخاص از آخربین
فروتنی و شکسته نفس و تواضع فرو گذاری نکنید زیرا اثرات آن باعث
عزت نفس و شرافت شماست نه باعث پستی.

بنسایرین باید بدانیم که بدگویی و بدبینی سبب عمده فساد و موجب ضرر
و زیان مادی و معنوی میگردد.

(لرد آلبیری) میگوید: «برای اینکه بتوانیم در حق دیگران بخوبی
قضاوت کنیم خوب است خود را بجای آنها فرض کنیم تا بتوانیم کوشش
کنیم تا شمه از احساسات آنها را در ذهن خود دیدند آوریم»

کسی که نخواهد بتواند با احساسات دیگران آشنا شود نباید انتظار
داشته باشد که دیگران با احساسات او شریک باشند و قتی شما با دیگران
بسر دی و بی اعتنائی رفتار میکنید آنها نیز نسبت بشما سردی و بی اعتنا خواهند
بود. شما که از دیگران تقاضای محبت و دوستی دارید و تا میتوانی نسبت
به آنها مهربان و وفادار باشید تایر تو محبت آنها که در حقیقت انعکاس
محبت شماست روحشان را روشن و دلشان را از آلاش رنج و غم پاک سازد.
اگر محبت دیگران را در دل نپرورانید محبت آنها نمی تواند روح تشنه
شما را سیراب کنند بلکه چون شعله آتش بر سرشان فروزان خواهد شد همیشه
کوشش کنید همه را دوست داشته باشید و دامنه محبت خود را چنان بزرگ بگیرید
که همه جهانیان بتوانند در آن جای گیرند.

تنها بدین وسیله میتوانید خوشبختی حقیقی را دریابید زیرا در این صورت
احساس میکنید که جهان و هر چه در آن است زبیا و دلفریب و قابل ستایش
است این حس عالی و مقدس را در خود پرورش دهید و تا میتوانید خود را از
پرنگاه بغض و تنفر برکشاده دارید که زندگانی شما را تاریک و بی رونق
و صفا میکشد.

اشخاص بدبین و آتفاقی که زندگی را منفور دانسته موجودات را با چشم

بغض و دشمنی نگاه میکنند - سیم های خارداری د ر اطراف خود بر آورده
و روابط معنوی خویش را بادیائی که در آن زندگی میکنند بریده اند با
دیگران دوستی و محبت ندارند و طبعاً نمی توانند از کسی تمنای محبت
داشته باشند بادیای ما چون کم - اریست که هر کس در آن با نگر زندان عکاس
صوت خویش را می شنود .

کس که روحش از مهر و محبت سرشار باشد از دیگران جز محبت و صفای
نمی بیند زندگانی مادی بر اساس مبادله قرار گرفته است ولی ما نمیخواهیم
اعتراف کنیم که زندگی نیز بر روی این پایه استوار است .
چطور شما که باید با دیگران وفا ندارید از آنها انتظار و فادارید و بچه
جهت شما که بر دوستی دیگران استوار نیستید . بیهوده از آنان تمنای محبت
دائمی دارید .

خود پرستی ما را چنان گمراه کرده که گمان میکنیم جز ما کسی درد نیاحق
حیات ندارد این مثال معروف را فراموش کرده ایم میگویند : با هر دستی که دادی
از همان دست میگیری .

کسی که تخم ناکشته باشد هیچوقت برای درویدن حاصل خود در بصره را
نمی رود اگر هم برود مورد تمسخر خواهد شد . در این صورت کسی که
تخم و وفا در گشتزار دلها نیفتاده چگونه میخواهد حاصل درستی بر دارد .
ممکن است ما اقوام دیگران را دوست بداریم در این صورت باید آنهارا مانند
خود فرض کرده از آنان انتظار بیجا نداشته باشیم وقتی از نعمت محبت
دیگران برخوردار نشویم روح مانند یخ سرد و جامد شده عواطف پاک
از آن تراوش نمی کند و عاقبت همچون یخ در تابش آفتاب آب میشود .

و کی حرارت در آن اثر نمی کنند چه سخت است زندگی هنگامی که احساس کنیم در زیر آسمان کسی نیست که ما را دوست داشته باشد یکی از مهم ترین راه های خوش بختی اینست که از (من) گذشته خوشتن را زیر پا گذارده به (ما) برسیم ، یعنی از خود پرستی صرف نظر کرده نوع پرستی را وجهه همت خود قرار دهیم .

مساعدت با دیگران و خوشبین بودن در باره اشخاص فقط وظیفه ماست بلکه در ردیف بهترین لذائذ حیاتی بشمار میرود (در جستجوی خوش بختی) کینه جوئی و دشمنی یکی از چیزها نیست که افق زندگی را تیره و تار میکنند . ما غالباً از دشمنان خود شکایت میکنیم و حق هم داریم زیرا زندگی ما را دچار اضطراب میسازند ولی باید دید دشمنان ما از کجا پیدا شده اند و بچه جهت با ما دشمنی میکنند اگر در این زمینه تفکر کنیم اعتراف خواهیم کرد که گناه از جانب ماست و بدست خود برای خود دشمن تراشیده ایم زیرا يك سر رشته در دست ما بوده و آن را رها نکرده ایم و کشیده ایم .

بدبینی و بدگمانی پرده ایست که میان ما و دیگران حائل میشود و هیچوقت نمی گذارد رشته دوستی خود را با آنها محکم ساخته از نعمت وفا و محبت بهره مند شویم .

مادام (و ساوین لی) میگویند : (وقتی از کسی پرهیز میکنید و نسبت با او بدبین میشوید و او را در ردیف دشمنان خود میشمارید عجیبی نیست اگر دشمن حقیقی شما میشود زیرا همین رفتار کافیست که نخم کینه را در قلب او برویاند) .

دشمنی و کینه جوئی جز بدبختی و خانه خرابی نمی دارد ، چه آنکه آیا بدبختی بالاتر از این نیست که شما گروهی دشمن داشته باشید که دائماً از آنها بایستی پرهیزید گویا در راه تان خار ریخته اید که ناچار پابرهنه از روی آن باید بگذرید و یاد خانه پر از عرق جای دارید که همیشه باید خود را مواظبت کنید هیچوقت خواب راحت ندارید و روی آرامش نمی بینید .

(لرد اوپووری) می گوید : « بچه جهت ماهمیشه از بدی های دیگران جستجو می کنیم ؟ و چرا معایب شان را از آنچه هست بزرگتر وانمود می سازیم ؟ چرا از خوبی های شان 'ابداً حرفی بزبان نمی آوریم ؟ آیا جز از حسادت چیزی دیگر مانع نیست .

اگر بخواهیم بجای بدی اشخاص خوبی های آنها را ببینیم خیلی آسان است اگر خود پرستی بگذرد .

ما نباید روی بدبینی و کینه در صدد اذیت و آزار دیگران باشیم زیرا ممکن است موفق باذیت دیگران نشویم ولی خود شخص در اضطراب و خیال افتاده از همان دقیقه در اذیت است .

بر عکس باید باشخاص خوش بین بوده اگر دشمنی هم موجود باشد باید بحسن نظر و حوصله تلقی نمود . بعضی مردم در کینه جوئی اصرار غریبی دارند وقتی خطائی از دیگران دیدند و روح شان جریحه دار شد نمی گذارند آن جراحت التیام و آن رنجش فوamوش شود .

علاقه غریبی دارند که دائماً آن زخم را تازه کنند گویا از این راه لذتی می برند حتی چنین اشخاص بجای آنکه رفع کنند همیشه کینه

و عداوت خود را بفرزندان خود وصیت می نمایند و بفکر و خا طره آنان
تأمین می کنند و تخم فساد دیگری بعد از خود نیز می پاشند باید کینه
از دل بیرون کرد - باید سعی کرد با هر کس محبت تولید نموده خاطر انسان
مقدس تر از این است که کدورت و کینه در آن جای گیرد. خود را
از لذت محبت و خوش بینی محروم نکنید. خود را بشکنجه عذاب بد دلی
و رنجش اسیر و گرفتار نسازید.

«دریغا که بوسیله بغض و حسد زندگی خود را تباه می نمایم. حسد از
زهر مار خطرناک تر است. زهر مار فقط برای دیگران ضرر دارد ولی
شخص حسود پیش از دیگر کس و بیش از دیگران خودش را نج می برد
و ممکن است عاقبت این حس شوم که در سینه اش جوش می زند کارش
را بهلاکت بکشاند.

چه خوش بود زندگی اگر از خطاهای یکدیگر چشم می پوشیدیم
و محبت را در نواحی زندگانی نفرز می دادیم - و همیشه در همه جا و نسبت
به همه کس از قانون مهربانی پیروی می کردیم» (در جستجوی خوشبختی)
باید سعی کنید برای خود دشمن زیاد نکنید بلکه کم کنید و بتعداد
دوستان بیفزائید همان قدر که دشمنان زیادند دوستان کم و انگشت نما
است بهمین جهت خطرات زندگی زیاد و غم و اندوه و فکر و ماغ را اذیت
می کنند.

(لرد اوپیری) می گوید: «کشاده روئی و مهر با نی خوش بینی و نیک
اندیشی اشخاص را بطرف ما جلب و برعکس افسرده گی و بدبینی مردم را از ما دور
می سازد.»

یکی از اسباب و علل بدبینی تفتین و شیطنت یکدسته مردم است که
دائماً در صد این هستند که بین مردم دوئی و نفاق تولید کنند البته
به جای اینکه کلمات زهر آلود و خطرناک يك نفر مفتن و سخن کش را باید
از اول موقع ندهید و بگوئید :

این حرفها حتماً دروغ است و من باور نمی کنم بر عکس با خوشی و
اصرار و علاقه زیاد می شنوید .

اگر می خواهید امتحان کنید که اگر راجع بیک نفری که شما
او را صد درصد با خود دشمن میدانید در مقابل خبر کش و مفسد بگوئید
که من آن شخص را آدم خوبی می دانم و غالباً این حرفها دروغ است .
ملاحظه خواهید کرد که فوراً سخن چین مذکور هم سر را تسکان داده
خواهد گفت : بلی واقعا مردم هم مبالغه گوئی زیاد می کنند بعقیده من هم
آدم بدی نیست .

این است طبیعت این قبیل مردمان پست فکر و دنی اطبع که همیشه وقار و
حيثيت خود را از دست داده تنها برای يك دقیقه خوشحال ساختن يك نفری
حاضرند صد ها حرف دروغ را بدیگری نسبت دهند .

از این عجیب تر اخلاق غریب و عجیب مردم است که اگر کسی از آنچه
که مردم در حق او نزد کسی دیگر گفته است منکر شود و بگوید من
این طور نگفته ام یا فلان کس را منکر ده ام هر کس به شما گفته دروغ
است اصلاً طرف مقابل باور نمی کند بلکه حرف سخن چین بی حیثیت
و بی شرف را قبول می کنند و حرف خود او را باور نمی کنند حتی اگر
قسم هم یاد کنند که من نگفته ام بی سبب از من آزرده شده اید هر کس

گفته بامن مواجهه کنید باز هم سر را نکان داده می گوید: (خوب نیست این وضعیت، از شما توقع ند آرم.)

این رویه خود بخود کدورت را ایجاد و تولید می کنند و يك زمینه سرد پیدا می شود.

بلکه اول نباید بکسی موقع داد که چنین فسادى روشن کنند. باید هر کس که میخواهد حرف های دیگران را بر ضرر شما خبر بیاورد از خود او نفرت و دوری کنید. بعد هم اگر طرف مقابل تکذیب میکند باید طوری قبول کنند که او مطمئن شود که شما یقین کرده اید و بحرف او اطمینان حاصل نموده اید.

در این حال اگر هم واقعاً گفته باشد در نزد نفس خود منفعل و در آینده مرتکب عمل برخلاف شما نخواهد شد.

(لرد آو بیوری) میگوید: « فرض میکنیم کسی در حق ما بدل گفته باشد همین قدر که انکار میکنند کافیست. که عذرش را بپذیریم و اگر هم بد گفته گناهش را ببخشیم که ما را محترم دانسته خطای خود را بوسیله انکار می پوشاند. مگر ما کیستیم که دیگران نباید هیچگونه خطائی نسبت به ما مرتکب نشوند ».

باید از خود پرستی و خود خواهی بکاهیم (هر اندازه از خود پرستی بکاهیم به خوش بختی نزدیکتر میشویم. رنجها - بیچاره گی ها، بدبختی ها دشمنی ها و تمام چیز هایی که افق حیات را تیره میکند مود خود پرستی و نخوت و تکبر ماست.

یکی از بزرگان میگوید (انسان تا موقعیکه خود را فراموش نکند

آسوده نمی شود ، چه لازم است که درون ما از شعله حرص ، حسادت ، بدبینی چون تنور تافته باشد و علی الدوام در جستجوی او هام خویش بسوزیم) (در جستجوی خوش بختی) ،

هر قدر حس خود پسندی و خود خواهی قوی میشود هما نقدر در مقابل دیگران زود خشمگین و متغیر میشویم در صورتیکه هر کس نتیجه عمل خود را خود بخود می بیند يك مثل معروف است : که میگویند

ثمره جهالت خجالت است ، ثمره غضبندامت

کسانیکه در اثر هر پیش آمد خشمگین می شوند هیچوقت آسایش ندارند و همیشه روحشان در عذاب است . حوادث نا چیز در زندگی آن قدر زیاد است که اگر انسان تحمل نکند و نا چیز نپندارد کافیهست که سرزندگی را به تلخی بگذارند و علت اینگونه تأثرات و اندوه بی سبب هما نا حس خود بینی و خود خواهی است

(دکتور جونسن) میگوید : (اگر دیگری بحدود احترام شما تجاوز کند خشمگین نشوید چشم ببوید و پرده فراموشی بر روی آن بکشید هیچکس حماقت را بوسیله غضب پاداش نمی دهد بهترین انتقام ها فراموش و بخشش است) (تومائی اکبس) می گوید : (اگر مردم را به حال خود وا گذارید مردم شما را به حال خود شما و امید گذارند) و هم او می گوید : (اگر انسان سخنان مردم را در دل نگیرد و اعمال آنها را ندیده پندارد و به کنار های شان کاری نداشته باشد همیشه با آسایش و فراغت روزگار میگذراند و لی آن فضول سبکسری که می خواهد در همه چیز مداخله کند بیهوده رجستجوی

آسایش رنج می برد برای چنین شخص فراغت و آسوده گی مثل سمیرغ
و کیمیا است .)

اگر شخصی به خود چنین احساسات را مشاهده کرد که هیچکس بمیل
او رفتار نمی کنند و هر کس برخلاف او بوده و هیچکاری مطابق آرزوی او
صورت نمی گیرد باید بداند که در افکار او يك نوع علتی موجود است .
پروفسور دکتر شاکرطوران در یادداشت های درسی خود در فاکولته
حقوق و علوم سیاسی این گونه اشخاص را مریض می داند و او در این زمینه
نوتهای داده است که اکنون ذیلاً ملاحظه می کنید :

(داعیه کاران ' این اشخاص جرائم زیادی را مرتکب می شوند و این قبیل
اشخاص خود خواه و صاحب ادعا هستند . در این اشخاص عزت نفس بسیار بزرگ
شده و هر کس را دشمن خود می دانند و دائماً از تلف شدن حقوق خود شکایت
می کنند . و همیشه در هر مسئله اگر بی حق هم باشند مدعی حق میشوند
در رايك ذره از حق خود از احتراق عمارتی مضائقه ندارند .

اینها تنها خود را دوست دارند و رفع خود را می خواهند و برای تأمین جزئی
منفعت خود کس دیگر را اهمیت نمی دهند و دائماً با اقارب و اولاد ها و
زن و استاد های خود در حال کدورت و مجادله هستند و نوکر های خود را
لاینقطع تبدیل می کنند . بهیچ کس اعتماد ندارند .

هر کلام را با شبهه تلقی می کنند از هر سخن و وضعیت جزئی میرنجند
و به آنها بر می خورد . دائماً اطرافیان خود را بسوء استعمال امنیت و بی
نراکتی متهم و هر واقعه را به بدی تعبیر می کنند .

هر کس از چنین اشخاص اجتناب می کند چون نزد یکی با چنین

اشخاص بالای عظیم می باشد. چنین اشخاص همیشه از اجتماعات گمنامه گوری می کنند زیرا تصور می نمایند از طرف اشخاص تعقیب و زیر مراقبت هستند با این ضلالت ذکاء و ذهن شان سالم و مخیله شان بسیار منکشف است. این قبیل اشخاص ذم 'تحقیق' افتراء 'ضرب و قتل را مرتکب میشوند و اینگونه حرفها را مدافعه نفس تلقی مینمایند.

يك دسته از این قبیل اشخاص ژلو (Jalao) (رشک بر) هستند اینها مخصوصا در حیات زناشویی حقیقت خود را ابراز میکنند اینطور اشخاص چهرن و چه مرد بازوجه یا زوج خود حیات جهنمی بسر می برند. تمامی توانند طرف دیگر خود را زیر مراقبت خود قرارداد اعمال و گفتار او را بسوء و بدی حمل و تعبیر میکنند هر حرکت اشخاص دیگر را نسبت بزوجه خود و بازوجه خود به نظر بد تصور می کنند.

از همین دسته اشخاص بد بین و مریض کسانی هستند که دائما به همسایه ها شبهه و بد گمانی دارند و آنها را نسبت بهمسر خود مظنون می دانند. اکثر این اشخاص در جامعه همسر خود لکه هامی دارند.

این اشخاص تنها باین اندازه اکتفا نمی کنند و با فعالی هم آغاز مینمایند. مثلا رجوع بطلاق کرده و با ولادهای خود به نظر صحت نسبت نمی بینند و آنها را از میراث محروم مینمایند.

ایده آلیست ها (alealists) محترمین.

این اشخاص بیک عقیده اجتماعی 'سیاسیه و یا ماورای طبیعی با شدت غیر طبیعی ایمان می آورند. اینها در تمام احزاب افراطی یافت می شود احصائیه نشان میدهند که (فیصد ۹۰) قاتلین سیاسی جوانان کمتر از ۲۰ ساله هستند.

برای تثبیت باصلاحات اجتماعی لازم است که باید با تابغه شد و یا میجنون بود. نوابغ بسیار نادر است اشخاصیکه از اصلاحات اجتماعی بحث میکنند بسیار زیادند بناءً علیه از این استخراج میتوانید که همه تابغه نبوده بلکه بی موازنه ها هستند.

آگریش نهاد این ها هذبان است و این ها اکثرأ در عین حال دارای داعیه هستند. یعنی قبول نشدن پیشنهادات خود را به خصوصت جمعیت عطف میکنند ولی این ها در فکر اصلاح کاری ریاضت میکنند. مثلاً آحیات زاهدانه و مقبول عامه میگذرانند. شراب نمی خورند و متقیانه و باقناعت زندگی میکنند همین اشخاص دیده میشوند که مرتکب قتل سیاسی می شوند. مردم متحیر میشود که این شخص زائد و متقی چرا چنین جرمی را مرتکب شد و در بین آثارشیت ها مردم زیادی از این قبیل اشخاص وجود دارند.

يك قسمت مردمان دیگر هستند که اعراض آنها جزوا مرض جنون بشمار میرود. در اقطار آنها توازن وجود ندارد. بعضی ملکات را فاقد هستند یکی یاد و ملکه فکر به در آنها بطور فوق العاده عجیبی منکشف میگردد و مخیله درخشان و نطق پردازی بلند و حافظه بسیار خوب و تسلسل منطقی را دارا هستند.

این ها را مردم اشخاص عجیب مینامند و با آنها به نظر علاقه نگاه نمی کنند زیرا در این اشخاص تلون مزاج بوده در اثر علت جزئی به هیجان آمده و متعرض میشوند و نواقص را نه به خود بلکه در خارج از خود تصور میکنند.

این قبیل اشخاص پر گوئی می کنند. اسرار دیگران را تجسس و آنرا

نشر میکنند و در بین رفقا اتفاق می افتد از این سبب چنین اشخاص دائماً با هم نوع خود رفیق میشوند.

وقتی چند نفر بی توازن جمع میشوند چون مشوره خوبی نمی توانند لذا مرکب اعمال بد می گردند و اکثراً نتیجه آن در ساحه جریمات ظهور میکند. این ها از جنبه مخیله هرا ندازد در خشان باشند از جنبه اراده ضعیف هستند. حرکات شان بیشتر فوری و بی تأ صورت میگیرد. جهاز شان خوب کار نمی کند از آن جهت آرزو و افعال و احساسات خود را عندالاجاب نهی، منع و توقیف نمی توانند.

این ها بسیار مغرورند بناءً علیه و بواسطه همین غرور و خود پسندی که در کلمات و در تحریر خود از خود راضی و نخوت دارند در کلمات شان غلط و در تحریر شان خطاهای املائی بظهور میرسد و بواسطه ضعف اراده و عزم نمی توانند مسلک مهم را اشغال و با آن را محافظه کنند. (اقتباس از جلد دوم کتاب جریمات لمبر (۹) نشریات فاکولته حقوق و علوم سیاسی)

خلاصه منظور ما این است که هر قدر حس بدبینی و یأس بیک شخص قوی میشود باید بداند که او در مقابل پیش آمدها مقاومت ندارد.

(رو) میگوید: ((حکما و صاحبان عزم بر مصائب غلبه مینمایند اما ابلهان و نافهمان به محض مشاهده رنج و خطرو بیم و وحشت بر آنان مستولی شده و برای خود مصاعب و یأس خلق می نمایند. «

(پرتیس. مولفورد) در کتاب (طبیعت خود باش) میگوید: «رنجها و ناسازگاریها و مصائب زندگی را یکجا زیر پا بگذارید و به هیچ نشمرید اینها همه بدست خودتان است. اگر شما خودتان غم و غصه، فکر و خیال، خجلت

و ناراحتی را بخود راه ندهید هیچکس و هیچ عاملی نمی تواند شما را پای بند
اینها کند .

زندگی برای مردم بسیاری مثل هر چیزی پست و بلندی دارد لیکن
اگر شما نیرومند باشید و مغلوب نگردید . کم دل نباشید همه آنها برای شما
يك نواخت می شود یعنی نه به پستی و نه به بلندی اهمیت می دهید وقتی
این طور شد حس بدبینی شما از بین رفته تأثرات شما کم و تند رجا
از بین می رود .

مولفورد می گوید : اشخاصیکه بدنیادبین هستند همیشه چهره شان عبوس
و گرفته و جهنمی می باشند زیرا این يك مسئله روحی است چون مسموم شد
از چهره و رخسار نمایان می گردد . مثل آنکه اشخاص خوشبین از چهره و
رخسارشان شناخته میشوند که مسرور و شادمان هستند .

اگر حال روحی شما نومید و غمگین باشد چشم های تان زیبایی و خوبی
اشیاء را نمی تواند تشخیص دهد و همه چیز را بد می بیند . وقتی دنیا را
زشت و ناپسند دیدید این فکر تان در چهره منعکس می شود و دنیا شما را
زشت و ناپسند می بیند .

مسلم است که افکار بد و نومید و خشم آلود بر چهره و صورت اثر انداخته
و از دور معلوم می شود .

(دکتر رویکتور پوше) در کتاب (جوان بمانید) میگوید : «هر قدر
در پیشگاه مردم شرمند و با شرم و طرف حلاوت عموم قرار گرفته باشیم
حس بدی ما را از فعالیت باز دارد هر شخص می تواند شهرت نيك را برای خود
حاصل نموده و با حیثیت از بین رفته خود را اعاده کند .»

(هکتورد واوریل) در کتاب (خوبستن داری) خود می گوید: ما همگی برای سعادت و خوش بختی دلدادۀ لذت و شادمانی هستیم و بدیهی است که هر چه در طلب شادمانی بیشتر کوشش کنیم زودتر می توانیم کما میاب شویم اما در تعقیب این مطلب هر کس آنچه می خواهد میتواند با سعی و کوشش خود بدست آورد یعنی عبارت دیگر رستگاری هر شخص بدست خودش است .

مسلم است سعی و کوشش فراغ براینست که در کنار و منظور خوش بین باشیم اول باید بدانیم که چیزی که می تواند حس ما را برای کار و سعی تحریک نماید خوش بینی است. اگر شخصی بهر چیز بدبین باشد جز با این حس بیخود کردی و تنبلی از او مشاهده نمی شود .

(هکتور دور ویل) را در این خصوص در کتاب (خوبستن داری) سخنانیست که ذیلا اقتباس می شود: « مردمانی هستند که بی هیچ اختلاقی همه چیز را خوب و زیبای می بینند زیرا ایشان زشتی و پلیدی را بسیار ناچیز میدانند. همچنین مردمان دیگری گوئی در چرکی و پلیدی بوجود آمده و در آن محیط نشو و نما یافته اند بطوری که دیگر نمی توانند از این محیط چرکین خارج شوند .

این مردمان هر چه مشاهده می کنند چرکی کمی و کاستی است هیچگاه بارزش مطلق و حقیقی اشیاء توجه نمی کنند بلکه همیشه کج بین و عیب جو هستند. در هر محیطی که داخل می شوند در نظر اول دیده عیب جوئی می کشایند و بکشف نواقص آن می پردازند هیچگاه از عیب بینی هنری بدست نمی آورند و به نیکی و زیبایی نمی نگرند. از مشاهدات خود مسرت و التذاذی

ندارند. زیرا همه چیز به نظر ایشان تیره و نامطبوع است «در همه چیز و هر جا زیبایی است. فصل هشتم تربیت نفس کتاب خانم لیلی آلن» گوید و اول که خوش بینند همه جا شاد و خندانند زیرا از آنچه دارند رضایت خود را فراهم می نمایند.

برعکس دسته دیگر که بدبین می باشند ناچیزترین چیز را بر بدبختی خود حمل می کنند و پیوسته از وضع خود و دیگران خوف نا کنند. از وصول پیروزی و خوشبختی شادمانی نمی کنند زیرا هرگز تمایلی در مشاهده اینگونه منظورها ندارند.

(هکتور دورویل) باز در حصه دیگر کتاب خود می گوید: «شادی و لذت همیشگی زندگانی را قهرین سعادت می کند و برای این منظور باید اول در گفتار و کردار و آنچه می خواهید بگوئید و یا عمل کنید شادمان باشید به هنگام غذا خوردن، کار کردن، تفریح و استراحت و هر کاری سرور و شادمان باشید».

اساس زندگانی را باید روی این دو اصل قرارداد که شما دیگران را دوست داشته باشید و با عسرت استقبال کنید. غیر از این هر روشی را که اختیار کنید حتماً موجب پشیمانی است.

(ساموئل اسمائیلز) در کتاب اخلاق خود عبارات (و نیام) را چنین نقل می کند: «هر چه انسان از سرمایه نشاط و خوشبختی خود ب دیگران سهم برساند بر میزان اصلی آن می افزاید زیرا مهربانی مولد مهربانیست و خیر خواهی دیگران موجب سعادت و آسایش خود شخص می باشد».

حرف خوب و ملاطفت آمیز زحمت گفتارش بیش از حرف زشت و دشنام

نیست فقط حرف خوب بحال گوینده و شنونده هر دو مفید است و نفع آن مشترکاً عائد می‌گردد.

گاهی اتفاق می‌افتد که انسان قصه‌نیکی در حق دیگران دارد لیکن نفع آن بجای این‌که بطرف عائد شود بخود شخص می‌رسد ممکن است دیگران در مقابل دوستی و خوشی رفتاری مظهر اعمت‌ان و تشکر نکنند لیکن این فقدان قدردانی از بهاء و قیمت حقیقی نیکی‌کاری نمی‌گاهد و بر انسان فرض واجب است که تخم مهربانی و احسان را در اطراف خود بیفشاند تا شاید برخی از آن در زمین مساعد و حاصل خیز افتاده و ثمره‌خو شبخشی و سعادت بار آورد.

(ساموئل اسمائیلز) باز عبارات (دژرز) شاعر را در کتاب خود بشرح ذیل نقل می‌کند:

«شاعر قصه دختر خورده سالی را نقل می‌کند که هر کس او را میدید فریفته او میشد و محبت او را در دل میگرفت روزی از او پرسیدند که به چه سبب تو این قدر محبوب القلوب شده‌ای و همه کس ترا دوست میدارند؟

گفت برای آنکه من خودم همه کس را دوست دارم. این افسانه کو چک متضمن معنی و مفهوم وسیعی است زیرا سعادت و نیک بختی نوع بشر بطور کلی عبارت از آنست که انسان چه عده اشخاصی را دوست دارد و چه عده اشخاص او را دوست میدارند. پیشرفت و کامیابی انسان در زندگی هر قدر سریع و وسیع باشد باز مصدر صلاح و سعادت او نخواهد شد مگر آنکه آمیخته حسن احسان و شفقت در باره مردم باشد.

محبت و مهربانی صاحب قواء عظیمی درین عالم می‌باشد (ساموئل اسمائیلز)

گفتار (بی هونت) را نقل میکنند و میگویند: «این نکته را صحیح بیان کرده است که: قدرت و عظمت دارای تصفا قنطار ملاطفت و مهربانی هم نمی باشد» و اضافه میکنند که بهترین حاکم اداره کنندۀ زندگانی انسانی محبت و دوستی است ضرب المثل فرانسوی میگوید: «انسان بوسیله عشق زندگی میکند» و ضرب المثل انگلیسی میگوید: «مکس را با عسل بهتر از سر که میتوان گرفت».

باز (ساموئل اسمائیلز) عبارات (وینام) را چنین نقل میکند: «هر اظهار ملاطفت و مهربانی در حقیقت اعمال نفوذ و قدرت است و به منزله سنگ هائی میباشد که کاخ مستحکم را بوجود می آورد بنا بر این چرا انسان قوای خود را صرف کاری نکند که بجای رنج و زحمت سرور و شادی از آن عاید گردد».

مهربانی تنها بذل و بخشش نیست و بیشتر عبارت از حسن رفتار و ملاطفت و خوش خوئیست پول از جیب بیرون می آید اما محبت از دل و قلب مهربانی و محبتی که منحصر بدادن پول و منافع مادی باشد ارزش و قیمتی ندارد و گاهی هم متضمن شروشر برای هر دو طرف میشود لیکن محبتی که عبارت از تفاهم و توافق روحی و کمک و مساعدت معنوی باشد هیچوقت بدون اجر و نتیجه نمی ماند».

مزاج معتدلی که با ملاطفت و مهربانی مانوس باشد نباید آن را بایی حالی و لا ابالی گری اشتباه نمود زیرا این قبیل امر چه بقوه اخلاق با کمال شدت بر دیگران حکومت مینماید.

اشخاص مهربان و خوش قلب همیشه مردمان ساعی و فعالند در صورتیکه

اشخاص خود خواه و بدبین عمر خود را به بیکاری و بطالت میگذرانند .
 (ساموئل اسمائیلز) میگوید: (بوفن) همیشه میگفت جوانی که بیا یک
 نوع شوق و شور و حرارت وارد مراحل زندگی نشود به هیچ چیز ارزشی
 نخواهد داشت. مقصود او اینست که هر کس خاصه جوانان باید لا اقل ایمان
 به شجاعت و کرامت و نیکوکاری داشته باشد و فرضاً هم که در طی زندگی
 خود با انجام آنها نائل نگردد ولی آنها را مقصد و منظور حیات خویش قرار دهند.
 ریاکاری و بدبینی و خودپرستی بدترین همراهان و مصاحبین دوره زندگی
 اشخاص مخصوصاً جوانان است. مردمان ریا کار چون همیشه مشغول به نفس
 خودشان هستند هیچوقت فکر دیگران را نمیکنند و آنقدر چشم بکارهای
 خودشان میدوزند و راجع بخودشان فکر میکنند و حالات خودشان را مورد
 دقت قرار میدهند تا بالاخره وجود حقیر و ناچیز آنها به منزلهٔ معبود حقیقی
 آنها میگردد»

(ساموئل اسمائیلز) بعد از یک سلسله حرفهائی که میگوید در کتاب
 اخلاق خود چنین مینویسد: «خلاصه آنکه زندگی را هر طور بگیریم
 همانطور میگذرد. و دنیا را بهر رنگی بخواهیم میتوانیم رنگ آمیزی کنیم.
 منتهی باید همیشه این نکته را در نظر داشت که دنیا متعلق یکساست که
 از آن استفاده و لذت میبرند و مردمان مسرور و شادمان و خوشبین صاحبان
 و مالکین حقیقی آن بشمار میروند»

خودخواهان همیشه دیگران را پست دیده و بوسائل مختلفه از قبیل شوخی
 و کنایه و هرزه گوئی تحقیر میکنند. در این خصوص (ساموئل اسمائیلز)
 در کتاب اخلاق خود میگوید:

« اشخاص خودخواه و بی تربیت غالباً رفیق صمیمی خود را از دست میدهند و جلوزبان و شوخی را نمی گیرند و واقعاً انسان چقدر جاهل و احمق میشود که برای یکدقیقه خنده و شوخی دل دیگری را می آزارد و او را از خود آزرده میکنند دکتور جانسون وقتی به شخصی گفت آقا همانطور که کسی حق ندارد رفتارنا معقولی بکند همانطور هم حق ندارد حرف نا معقولی بزند. هم چنانکه حق ندارد کسی را بزمن بزند همچنان هم حق ندارد حرف کلمه زشت و یاوه بگوید ».

اشخاص عاقل و مؤدب هرگز خود را از دیگران عاقل تر و متمول تر قلمداد نمیکند و باصل و نسبت و شان و مقام خود نمی بالند. بادیگران با دیده خفت و تحقیر نمی نگرند. از کارهای مهم و رشادت ها و موفقیت ها لاف نمی زنند و رجز نمی خوانند و تفاخر نمی کنند زیرا اگر کار خوب کرده و دارای مزایای است مردم میدانند بلکه به عکس همیشه در رفتار و گفتار خود عقیف و متواضع و بی مدعا هستند و اخلاق و صفات خویش را در اعمال و فعال خود ظاهر می سازند نه در رجز خوانی و لاف زنی.

(ساموئل اسمائیز) در این خصوص میگوید: « بی احترامی با فکار و احساسات دیگران و به نظر تحقیر دیدن سائرین و لاف زدن از اعمال و مزایای خود ناشی از بی ادبی و حس خودخواهی است و کسی که دارای این عادت زشت باشد در میان مردم بسوء اخلاق معروف می گردد ».

کسی که میخواهد محبوب باشد باید تواضع و فروتنی را در کردار و گفتار خود تعقیب نموده و از مراعات بعضی نکات کوچک و نا قابل که باعث خوشنودی و یا آزرده گی خاطر دیگران میشود غفلت نکند »

بالاخره در اخیر این فصل باز تکرار میکنیم که باید بدنیا و بمر دم
و محیط و به جامعه و بفامیل خوشبین بود تا دیگران نسبت به شخص خوشبین
باشند .

باید دیگران را دوست داشت تا دیگران دوست دارند. باید عوامل محبت
و محبوبیت را بدست آورده و با تزیین حس خوش بینی روح و بدن را تقویت
کرد .

باید حاکم بود نه محکوم. باید غالب بود نه مغلوب. باید نفس را مطیع
اراده کرد نه اراده را مطیع نفس. باید قواء خود را دستخوش یأس ، الم
و اندوه نسازید و بر هر کار خود را موفق بدانید .

آرزوها و تخیلات زائده را مقصود حقیقی ندانید که اگر میسر نشود
خود را بدبخت بدانید بلکه آنچه را معقول است تعقیب کنید و خود را
موفق بدانید حتما موفق می شوید .

دکتر پوشه در کتاب (خوش بین باشید) می نویسد: «باید که در
زندگانی خوش بین و خوش خلقی و شادمانی . حالت دائمی روح شما
باشد . اگر روح شما بی عیب و نقص و بدن شما سالم باشد . در دوره های
تاریک روزگار آن سیاه یعنی در زمان بحران و در آن هنگام که افراد
آدمی از سختی زندگانی ناامند این عواطف زیبا از شما دور نخواهند شد
و راه دیگر اختیار نخواهند کرد .»

دکتر پوشه در کتاب فوق الذکر اضافه می کند: «برای خوش بین
شدن و مسرور بودن لازم است که تمایلات منفی خود را از قبیل : تنبلی
غمگینی ، حسد ، غبطه ، خشم ، غضب ، کینه ، شک ، اضطراب ، ترس و واهمه

را خفه کنید باید زمین فکر خویش را از این علف های هرزه پاک و منزّه گردانید و جز دانه های تقوی و خوشبینی نگارید .

مسلم است که محیط شخص خندان ، خندان و محیط شخص بد خلق و گره در ابرو همیشه کدر و منقبض است . دستور پوشیده در کتاب مذکور میگوید : « هیچوقت فراموش نکنید که قضا و قدر به آدم خندان لبخند میزند فراموش نکنید که ظاهر شما دلالت دارد به آنچه در باطن دارید .

جواب غیض و ترش روئی همان غیض و ترش روئیست . سزای تبسم و خنده همیشه تبسم و خنده است . هر کسی که دانه های زیبای عشق با خود داشته باشد و آنهارا در همه جا بکار دهد در اطرافش غنچه ها و شکوفه های قشنگ پدیدار خواهد شد آنوقت زندگی خود را در باغستانی پر آب و هوا و روشن بسر خواهد برد . آدم خوشبین و متبسم را همه جا با شادی و خوشی می پذیرند . همینکه از دور پیدا میشود چهره ها روشن میگردد گوئی نور و روشنائی و خورشید تا بان و خوشبختی همراه اوست .

از آدم منقبض و گرفته هر کس دوری میکند . اگر میخواهد همیشه شادمان باشید دوست رفیق و معاشر خوش بین و خوش خلق و متبسم انتخاب کنید و هیچگاه با کسانی که برخلاف این اوصاف متصف می باشند نزدیک نشوید و دقیقه خلق خود را تلف نکنید .

خوش بین کسیست که همه چیز را زیبا می بیند بد بین کسیست که همه چیز را بد می بیند .

دواند ز زفر مود در روی آب	مرا یسر دانی مر شد شهاب
دوم آنکه بر خلق بد بین مباش	یکی آنکه بر خویش خود بین مباش
مصلح الدین سعدی .	

فصل چهارم

بدن سالم

اگر بدن سالم نیست قدمی نمی توان در راه خوش بختی و رسیدن به مقصود برداشت لذا يك فصل این کتاب را راجع باین موضوع تخصیص داده و آنچه در این خصوص لازم و مناسب دیده شد استفاده گردد.

طبیعی است هر کس میل دارد و علاقه مند است بدنش سالم باشد اما غفلت هایی در جزئیات می شود که رفته رفته صحت را بخطر افکند و عاقبت لاعلاج می گردد.

ما در این فصل مناسب دیدیم که از کتاب (راه خوش بختی) تالیف (دکتور هکتور پو شه) جراح فرانسوی و از کتاب (خوشتن داری) (هکتور دورویل فرانسوی و بعضی متفرقات دیگر آنچه در این خصوص نوشته اند اقتباس و استفاده نمایم:

تندرست کسی است که او را مرض نباشد. آنانی که از آغاز تولد تندرست نیستند و یا بنیه قوی ندارند می توانند آنرا بدست آورند. آنکه از پدران بنیه قوی را بمیراث برده است باید با دقت نگاه داشته بر ای حیات خویش ذخیره کنند. تندرستی روح و جسم لازمه یکدیگرند.

برای کامرانی باید از گفتمان بگردار وارد شوید. آن کس مر دعمل است که دماغش سالم باشد. دماغ هنگامی سالم می شود که از خون پاک تغذیه کند. برای اینکه خون پاک شود باید با اصول صحی و تربیت بدنی پرداخت

برای بدست آوردن تندرستی نیرو، شادمانی، آسایش، صحبت و خوش بختی باید بدانتها میل و عشق شدید داشت .

سلامتی بزرگترین نعمت است. اگر تندرست نیستید آنرا بدست آورید تا ذوق حیات یابید و برای کار مقتدر شوید و در دیگران نفوذ کنید .

هر قدر بیشتر تندرست و توانا باشید بیشتر محبوب خلق و مورد عمل می شوید . بآبدن مریض روح شما افسرده است و همیشه در مقابل هر کاری شکست خورده و منهزم هستید .

عهد کنید که تندرستی خود را نگاهدارید این جمله را همیشه تکرار کنید «زندگانی باسلامتی چقدر شیرین است اگر بدن سالم نیست حیات تلخ می گذرد» .

در هر عضو بدن شما قوه نمو و تکامل موجود است فقط شما مواظب باشید وسیله اختلال آن موجود نگردد. ساختمان بدن شما هر چه باشد روز بروز بر تندرستی شما افزوده میشود چون قوه موروثی طبیعت شما همیشه بسوی کمال میرود «تندرستی و قوت بیش از بیما ری و ضعف از اسلاف با خلاف انتقال می یابد» .

شخص بالغ باید خودش حافظ صحت خود باشد. هیچ مرض ناگهانی و بر حسب اتفاق و تصادف بر آدمی چیره نمی شود بلکه بطور خفیف مدتی در بدن پنهان است و بعد ظاهر میشود .

حفظ الصحة مادی بحفظ الصحة معنوی وابسته است شما باید خوش بین دلشاد آسوده خاطر معتمد به نفس، نیکخواه باشید و گرنه تعادل و توازن پیکر و جسم

تان دستخوش انقلاب و اختلال میشو د .

«نیکو بنوشید. غذا را به آرامی بجوید. در هوای آزاد نفس بکشید. تن را
بسورزش وادار بسازید. گاه بگاه روزه بگیرید بعلاوه ایسمان
داشته باشید .
نوشیدن .

میان تناول غذا آب بنوشید یا اندك بنوشید بعد از غذا آب خوردن مفید
است. از نوشیدن قهوه وچای خودداری بهتر است. تنها برای اشخاص عصبی
مزاج آشامیدن قهوه بد نیست .

اگر از کار و کوشش خسته شده اید از غذا خوردن بکلی امساک کنید
میتوان در روزدوالی چهار لیتر آب آلو، چای، فشرده میوه، شوربای سبزی دار
آب لیمو، شربت نارنج صرف کنید. بدین طریق کبد پاک و گرده ها شسته
و منسوج بدن پاکیزه و خون مصفا می شود. و زهرهائی که شمارا فرسوده و لاغر
میکند از بدن بیرون میریزد .

جویدن :

(Montenwliis) می گوید : «دهان آلت طبخی است که خداوند (ج)
به آدمی داده است» بیشتر بیماریها از تخمرات معوی است. و این تخمرات
نتیجه اختلافات معدویست که خود آنها نیز بواسطه خوب نجویدن غذا
بروز میکنند .

پس باید با آرامی بسیار غذا بخورید تا اجسام جامد بمایع مبدل شود (دهان
تنها عضو دستگاه هاضمه است که بکار بردنش بدست اراده شماست از این
اختیار فائده بگیرید چه اگر غذا را خوب بجوید آنرا خوب هضم و جذب
خواهید کرد .»

دندان های خود را خوب نگاه دارید هر چند هم سالم باشد در سال یکبار دوبار بد کتور دندان مراجعه کنید هر شش ماه یک بار دندان ها را پاک کنید و اجرام و رسوباتی را که در اطراف آن موجود شده برطرف کنید. هر صبح و شام سه تا چهار دقیقه دندان ها را بسختی مالش دهید و پارچه نازک و لطیف برانگشت سبابه پیچیده و با آن پشت و روی دندان ها را صابون زده بشوئید. نضح آهسته غذا شمارا به آرامش و خویشتن داری خو میدهد بنابراین از این کار نه تنها تن شما سود میبرد بلکه جان شما نیز بهره مند می گردد.

نفس کشیدن :

باید از بینی آن گونه عمیق نفس بکشید که تمام حبابچه های ریوی از هوا پر و متسع شود برای عادت کردن باین قسم نفس کشیدن بدستور ذیل رفتار کنید.

« هر روز سه تا چهار بار و هر بار پنج دقیقه دهان را ببندید و از بینی آنقدر که میتوانید هوا را بدرون سینه فرو برید و پس از آن یک لحظه هوای فرو برده را حفظ کنید و بعد اندک اندک آن را از سینه بیرون کنید. بکوشید تا ممکن است هوای فرو برده را بر آورید.

بطور کلی باید زمان شهیق و زفیر و فاصله بین آن دو هر یک پنج دقیقه باشد چون به هوای آزاد رسیدید بدینگونه که گفتم چندین بار نفس بکشید تا رفته رفته بدان عادت کنید. نفس کشیدنی که اینطور انجام یابد مقدار زیادی اکسیژن در بدن داخل میکنند. این اکسیژن سموم بدن را فاسد و تباه میسازد سلسله عصب را پرورش میدهد و بر قوت زندگی می افزاید. زفیر عمیق طویل بمراتب از شهیق طویل بهتر و سودمندتر است.

« اکسیژن هوا بهترین دارو هاست. میداند چرا مردم تمند رست و بیمار بی وسیله

اکسیژن هوا خود را تقویه و معالجه نمی کنند؟ برای این که مفت و بی قیمت است» .
ورزش و عرق کردن .

اگر وقت دارید در هوای آزاد و اگر وقت ندارید هر روز با مداد که از خواب برخاستید پنچ تا پانزده دقیقه ورزش بپردازید هنگام ورزش تابستان برهنه شوید و زمستان جامه نازک بپوشانید ، محلی که در آن ورزش میکنید باید داری هوای پاک و آزاد باشد .

ورزش باید از روی قاعده و اصول باشد زیرا اگر بطور بیقاعده هر گونه حرکات سپورتی را پانزده دقیقه اجرا کنید بقدر پنچ دقیقه ورزش مرتب و با قاعده فائده ندارد .

از بازی ها و حرکت آن را اختیار کنید که عضلات شما را ورزید .
و نیرومند و ریه ها را به نفس عمیق مجبور سازد مانند شناوری ، بکسو ، بالا رفتن ، پیاده رفتن از طناب جستن ، توپ بازی و غیره .

سود ورزش توانا ساختن اندام ناتوان و با اعتدال ساختن مزاج و حفظ سلامتی و نیرومند ساختن قوای شماست .

روزه گرفتن بهترین وسیله از بین بردن سموم بدن است .

دراثر روزه دستگاه هضم اندکی از کار می آساید و چون در جهاز گردش خون مقدار مواد غذایی نمی رود این جهاز نیز از خستگی آسوده میشود .
پس هر کسی که مرض حاد دارد باید روزه بگیرد .

در همان پاره از امراض مزمن نیز در آغاز روزه گرفتن است « هرگاه در بدن کسالت و نفاختی یافتید روزه بگیرید و از خوردن امساك کمید تا اعضای بدن شما با سایش گذرا ند » .

د کتورپوشه در تعقیب گفتار سابق میگوید: « مراد از این روزه نجر به
بسیار است و همیشه بمریض های خود که میخواهم آنان را عمل جراحی بکنم؛
سفارش هم مینمایم که آنان را اگر فریبند ۴ تا ۸ روز و اگر لاغرند از ۲ تا ۸
روزی پیش از عمل از خوردن غذای میبکنم و در این مدت تنها نوشیدن آب
و شربت نارنج و لیمو و فشرده میوه را برای آنها دستور میدهم .

اگر بمریض بجای این مشروبات میوه های شاداب رسیده بدهید نیز زیان
ندارد تنها بشرط اینکه آنها را خوب جویده خرد کند و بعد بخورند . همیشه
این بند را فراموش نکنید (تا اگر سینه نشوید غذا نخورید) .

خواب :

مدت خواب هر کس ، بدن و مزاج و اشتغال و فعالیت وی مربوط است .
باید خواب نیکو و سنگین رفت . همیشه چند ساعت قبل از خفتن غذا بخورید
تا پیش از خفتن بدیستر خواب عمل هضم در معده و امعاء بپایان رسیده باشد
اگر ناچارید زودتر بخوابید غذا کم بخورید .

عادات و ضروریات را منظم یعنی در ساعات معینه انجام دهید . شب زودتر
بخوابید تا روز زودتر بیدار شوید . هر روز چون از خواب بیدار شد بد در هوای
آزاد تن را بورزش بگمارید . برای اینکه شب را به آسودگی بخوابید باید
آنچه ممکن است شما را از خواب بیدار کند از خود دفع کنید . اگر از
ساعات و اوقاتیکه برای خواب شما لازم است بکاهید و بکار روز
بیفزائید بجای نفع ضرر میکنید خواب راحت شما را برای کار
و فعالیت آماده می کند .

اگر شما را کارهای دماغی بسیار است و مزاج و یا اعتدال فکری شما موازنه

نداشته و غلبه دارد از تأثیرات ورنجش های عصبی بهره یزید. این تأثیرات عصبی زاده و دست پرورده گوشه نشینی، نارسائی تنفس، عدم ورزش، زیاد بکار انداختن قواء فکری، تحریک حواس، افراط در شهوت را نی، با شتاب غذا خوردن، خستگی، اندوه و الم است.

بنا بر این درزندگانی شغل آرام اختیار کنید و نیکیو بخوابید. اگر خوب خواب نروید با آب نیم گرم سروتن را بشوئید یا پارچه مرطوب بر شکم نهید یا پیش از غذای شب یک فاشق آتش خوری شربت بر مسوردو سدیم (Bomuced Sodium) یا سی قطره تعفین ابسمن (Daulepum uelinture) بیا شامید.

باید ساعات خوابیدن را چون اوقات غذا خوردن منظم سازید. برخو یشتن هموار کنید که در ساعات معین بیدار شوید و در آن ساعت هر چند شب را به بی خوابی و خستگی گذرانده اید از بستر برخیزید و در عوض اگر توانستید بعد از ظهر بیست دقیقه بخوابید یا شب دیر زود تگر بخوابید تا جبران شود. ولی تصمیم خود را برای بیدار شدن صبح تغییر ندهید تنبلی و خواب صبح شمارا از صکار باز داشته و بایک روح کدر و بدن کسل در تمام روز مبتلا می شوید.

تغذیه :

سبب نود و سه درصد بیماریها سوء تغذیه است زیرا آدمی را بسوی اغذیه مخر که استعمال تنباکو و گوشت خواری و شکم پرستی می کشاند و بدان عادت میدهد. راست گفته اند که (آدمی نمی میرد بلکه خود را می کشد) و همینطور درست است که می گوید (انسان بادنهای خویش از برای خود

کور می کنند) اگر اعمال هضم شما طبیعی و نیکو انجام یا بد نباشد پس از خوردن غذا در خود سنگینی بدن، در سر ناآسوده گی معده و شکم، غمگینی، ترشروئی خواب آلوده گی بیا بید و نتوانید هر گونه کار دماغی و بدنی انجام دهید. بهتر آنست که بعد از غذا فوری بکار دشواری مشغول نشوید.

اگر می خواهید بداند غذا زیادخورده اید این تجربه را بجا آورید: بدن را به پیش خم کنید بدینگونه که سر انگشتان دست بزمین برسد آنگاه بلند شوید و تاهیتوانید پس برگردید و شکم را در ناحیه کبد بادست بفشارید اگر یکی از این اعمال شما را ناخوش آمد و آزار رسانید بدانید که قوه ها ضمه آنگونه که باید ساز نیست. صبح زبان شما اگر سفید و زرد بار دارد نشان آنست که معده یا روده خوب کار نمی کنند.

باغذا هیچگاه ادویه محرکه مانند نمک زیاد، مورچ، خردل، سماق، نخورد. آب را تنها بهترین مشروب بدانید. چون بر دستر خوان نشستید طبع را مسرور دارید سخنان شیرین بگوئید از بحث و احتجاج زبان نسگاه دارید. خوی خوش و چهره خندان قوت دهنده اشتهاست.

میوه های خام یعنی غیر مطبوخ عموماً برای شما خیلی مفید است همچنین سبزی حتی الا مکان پاره از میوه ها را پست نکنید و تخم آن را نیندازید زیرا فوایدی که در پست و تخم است در مغز آن نیست. همیشه برای خوردن میوه های خوب و رسیده انتخاب کنید. اگر میوه تازه

نیاید میوه های خشك از قبیل آلو، انجیر که بعلاوه تغذیه ملین و رافع
یموست است بخورید .

تا اینجا مطالب دكتور و ينكتور يوشه بود که برای خوانندگان محترم
نقل و اقتباس گردید تا مختصری از جنبه فنی حفظ الصحه اطلاعی حاصل شود.
مسلم است هر کس راجع به ضرر و زیان غذا تجربات شخصی دارد و در
تذهر کس یقین است غذای خراب و یاز یاد تولید مرض نموده و موجب این
میشود که شخصی برای باردوم توبه کند اما متأسفانه هزار ها بار توبه را
شکسته خود را به مصیبت امراض معدوی که اساس همه امراض است
مبتلا میکنیم .

شعب تر از همه این است که دعوتها و موافقیکه شخص در خانه یکی
از دوستان و آشنایان خود مهمان است در بین ملل شرقی از جمله کشور عزیز
ما چنین معمول است که اگر خود شخص بالاخره از خوردن غذا خسته شود
و دیگر قادر نباشد لقمه را فرو برد حتی بدرد معده مبتلا شده باشد باز تازه
میزبان شروع باصرار میکند اگر اصرار هم اثری نکرد شروع میکند
اول بقسم های عادی و متعاقباً بقسم های بزرگ بیچاره مهمان را در هر حله
مرگ و نیستی و حالت انتظار قرار میدهد که ناچار دست از جان بشوید .
یا باید خود را هلاک کند و یا توبه کند دیگر بخانه او نرود .

حقیقتاً عادت خیلی خطرناک و بدتر از آنست که شخص خودش شکم پرست
و بی باک باشد زیرا اگر خود شخص هر چند شکم پرست و بی قید باشد با زهم
یک حد و اندازه طبیعی دارد مثلاً عاقبت شکم بدرد آمده و یا میداند که تا کلو
شکم پر شده مجبور است دست میکشد اما صاحب خانه و میزبان که از درد شکم

و پیرشدن معده اطلاعی ندارد تازه شروع باصرار و قسم میکنند که اگر طرف مقابل قدری کم او باشد محکوم بمرگ میشود.

این رویه ها خیلی خارج از تراکت بلکه خارج از عدالت و مروت است زیرا ممکن است بواسطه يك لقمه دیگر بیچاره را بخطر اندازند بعلاوه اینگونه اصرار دلیل بر این است که تهیه و تدارک را که دیده است به نظرش خیلی اهمیت دارد طرف مقابل هم که بچنگ او افتاده تصور میکند که اگر باصرار او چیزی نخورد شاید خیال شود که غذا مطلوب نیست این چیزها سبب میشود که سلامت و صحت شخصی دچار مخاطره شود.

هر کسی هر قدر و هر چیزی میل دارد میخورد نباید بکسی گفت چه میخوری یا چرا نمی خوری معلوم نیست این عادت زشت و مضر تا کی در بین مردم حکمفرماست همینطور عادات دیگر راجع باسراف و مصارف گزاف در دعوت ها و اوقات عادی که در بین مردمان شرقی معمول است که باید اگر چه یک نفر باشد چندین قسم خوراك و مقدار زیاد اغذیه و اقسام و انواع حواشی تهیه شود که خود سبب ضرر و زیان مالی و جانی بود و با اصل اقتصاد و اساس حفظ الصحه مخالف است.

چه تفاوت میکنند این رویه با عادتى که بین قبائل و مردمان کوه نشین و صحرائى معمول است که اگر یک نفر بر آنها وارد شود حتماً جزو تعظیمات و تشریفات پذیرائی آنهاست که باید يك گو سفند بکشند تا مهمان از آنها راضی و ممنون شود.

مصارف بی معنی و بی ربط شهرها و مراکز نسبتاً متمدن هم از همین قبیل است باید این رسوم و عادات دست از گریبان ما بردارد و مجبوریم این

چیزها را ترك كنيم و با آنچه آئين و احكام ديني و عقل امر کرده است رفتار كنيم و مادر فصل خطرات زندگانی تحت عنوان (خطر اسراف) در این خصوص بحث خواهيم كرد.

ميدانيم حفظ صحت و سلامت ما بچه چیزها احتياج دارد ولی عادات سوء مانع است که در صدد تهیه آنها بر آئيم؛ ميدانيم نقاط کثيف و خارج از نظافت بمنزاج مضر دارد. می بينيد اشخاص سالهاست در يك کوجه متعفن و در يك محله خطرناک و مخالف اصول حفظ الصحة زندگی دارند و اگر با آنها میگوئيد آخر از چنين محل چرا تغير مکان نمی دهيد اين جا بشما و فسا ميل شما مضر است جواب می دهد: خوب است. تا حال گذشته بعد از اين هم میگذرد. پدريهای ما در همین جا ها عمرها گذرانده اند ما هم هر طور باشد میگذرانيم.

بلی پدرهای شما با روغن چراغ شبها گذرانندن ولی شما اکنون با برق زندگی میکنيد پدريهای شما با درد کمر و دردا عصاب و کسالت چشم عمرها با آخر رسانده اند ولی شما نبايد آنطور زندگی نمائيد - پدريهای شما با اسب پياده منزلها را طی کردند ولی شما راه های دور و نزديک را با موتور ميرويد و حتی با طياره مسافرت میکنيد.

بالاخره شما با چنين مقتضياتی روبرو شده ايد که آنها مواجبه نشده بودند والا اصول زندگی خود را اصلاح میکردند و ممکن است وضعیت آنها هم با اسلاف شان فرق کرده بود و زندگی بشراز مغاره کوه ها و جنگلها و علف بیابان شروع شده است. در طبیعت همه چیز روبه نمو و پیشرفت است هیچ نمو کننده بيك حال نمی مانند شما اگر روزی نهالی را می بينيد با چند روز

بعد فرق دارد. این تغییر و تبدل 'تعالی و تکامل' رشد و نمو لازمه مکنونات عادات، اخلاق، علوم، فنون بالاخره همه چیز است.

بعضی ها ممکن است جواب دهند که بشمار بطلی ندارد ما در زندگی شخص خرد آزاد و همین گوشه کنارها و همین طرز و وضع زندگی خوب است. باید جواب داد این طور نیست شما با ما و ما با شما خیلی ربط داریم هر کس بتدار و روش زندگی خود بطور مطلق آزاد نیست. شما يك عضو جامعه هستید شما اگر مریض میشوید سائرین مریض هستند. صحت و سلامت شما مورد علاقه دیگران است. از این گذشته اگر شما بواسطه محل و موقع و عدم نظافت مریض میشوید ممکن است مرض شما بد دیگران سرایت کند و همه را مبتلا نماید هیچ نه اگر قیافه شما گرفته و خشن و دوزخی باشد و آثار مرض و کدورت ظاهر باشد با هر کس تصادف کنید باعث اذیت او میشوید در نتیجه يك مرض عضو مضر جامعه بشمار میرود.

دیگر اینکه شما ممکن است سرسلسله يك جمعیت شوید زیرا امکان دارد بعد از يك قبيله از نسل شما بر جامعه بیفزاید و خود شما باید سالم باشید و نیز يك مشت عائله چون اسیر تحت تصویب و تنظیم زندگی شما مقید هستند. نباید راضی شوید آنها را تحت اثر خوی و عادت فرسوده خود قرار داد و در تمام عمر با مراض و گرفته گی قلب مبتلا سازید.

این طور زندگی ها (مردن تدریجی) است شما موظف هستید که زندگی خوب را استقبال کنید و خود را يك عضو سالم و مفید جامعه بسازید و آینده فرزندان و روزگار عائله خود را به ظلمت و دل شکستگی نگذارانید.

شما خیلی به عمر خود علاقه دارید اگر کسی هزارها و لك ها بپوشد شما

بدهد که يك روز عمر خود را بفروشید راضی نمی شوید ولی هستی و ثروت خود را ذخیره کرده در يك كوپه و خانه تنگ و تاریك در يك محل متعفن و مخالف حفظ الصحة بسر می برید و نمی دانید چه قدر از عمر خود را بخطر افکنده اید. مردان از چهل سالگی بعد پیر میشوند زنان از سی سالگی بعد ننه کلان هستند از همشیره ها عفو می خواهم آیا اینها غیر از همین عوامل چیز دیگر دارد؟ قلب شکسته. دل افسرده. چهره عبوس. خلق تنگی و و سبب پیری و زوال عارضی میشود.

روح روشن - خاطر شاد. بدن سالم جوانی را ادامه میدهد. دکتور پوشه میگوید: (بروزگار ما مردان و زنان برانند که زمانی بیشتر جوان بمانند در صورتیکه پیش از این مرد - ۴۵ و زن ۳۵ ساله چنان مینمود که دوران جوانی را گذرانده و پیراست. اسلوب خود آراستن و جامه پوشیدن آنان بر این سخن گواه می باشد.

اکنون پیدایش اتومبیل. دستگاه بی سیم - گردش ها. مسافر تنها - حفظ قواعد صحت. نقل و انتقال بسیار. آمیزش محبت آمیز با دوستان. موسیقی. مساوات اجتماعی. تربیت عمومی. شغل های سودمند. زندگی را بر همه مطبوع و لذیذ نموده که در همه عمر مرد و زن جوان زیست میکنند و جوان می میرند و کسی پیر نیست)

(لرد او بیوری در کتاب در جستجوی خوش بختی) خود می نویسد:

متأسفانه غالب ما از این قسمت غفلت داریم. اگر اتومبیلی خریده باشیم برای مراقبت آن دقیقه راحت نمی بینیم و نی این ماشین بدن را که سالیان درازد رمعب - پر خوف و خطر دنیا را کب ما می باشد با چشم بی اعتنائی نگاه

میکنیم معده خویش را بیش از آنچه تحمل دارد از غذاهای مختلف پرمیکنیم از این بد تر بود سیله مشروبات مضره و خطرناک جسم خود را مسموم میسازیم. در موقع کار از حد لزوم تجاوز کرده اعضای خود را خسته و فرسوده میکنیم و پس از آن خویشتن را مدت های دراز بدست تنبلی و بیکاری سپرده چرخ های ماشین بدن را بدست زنگ می سپاریم. بدین طریق گاهی افراط و زمانی تقریباً میکنیم. نیشه بریشه خود میزنیم و بیکلی از حفظ صحت خویش غفلت داریم. طولی نمی کشد که نتیجه غفلت خود را می بینیم جسم ما ضعیف میشود و امراض مختلف از چهار طرف ب ما هجوم می آورد ما بواسطه خطاهای خود مستحق این مجازات هستیم و به هیچ وجه حق شکایت نداریم.

هیچکس نمی تواند قد خود را یک بند انگشت دراز تر کند ولی همه کس میتواند با کمی غفلت خویشتن را با آلام و امراض جسمی مبتلا ساخته وسیله بدبختی و سیه روزی خویشتن را برای همیشه گم فراموش آورد.

بهمین طریق غالب مردم میتوانند خویشتن را با مختصری مواظبت و دقت از امراض مختلف حفظ کرده در سایه صحت و سلامت زندگی را با مقاومت بگذرانند. بای بعضی مردم از همان روزهای اول که بدنیا می آیند ممکن است علیل و مریض باشند ولی عده آنها خیلی ها نادر و کم است. غالب مردم اگر غذا را با دویی ترتیب بخورند. دخانیات و مشروبات بکلی استعمال نکنند خود را به هوای آزاد و ورزش و تفریح روحی و جسمی عادت دهند میتوانند از نعمت عافیت بهره مند شوند.

واقعاً اگر تصور فرمائید ثروت زیادی دارید همه چیزها برای شما فراهم است ولی مزاج شما اگر سالم نباشد همه آن لذائذ هیچ است.

((باید اعتراف کنم در دنیا هیچ چیز گران بها تر از صحت و عافیت نیست اگر ما سالم نباشیم نمی توانیم از مواهب زندگی بهره مند شویم در این صورت برای ما چه فرق میکند که لذات و مسرات در دسترس ما باشد یا نباشد))
(در جستجوی خوش بختی).

لذت های جسمانی هر قدر فریبنده و جذاب باشد باز موقتی است صحت بدن نعمت همیشه کی است. نباید لذات و استراحت دائمی را بذلت موقتی مبدل کنیم و خود را در خطر بیندازیم. همیشه باید مراقبت کنیم جسم را بیش از قوه بار نکنیم که در نتیجه باعث کمالات و مرض جسم و خستگی و تنبلی روح گردد. دکتور ویکتور پوشه در کتاب (جوان بمانید) خود می نویسد: ((شما میتوانید جوان بمانید. پیری نتیجه مسموم شدن خون و تسممی مزمن و تصاعد است پیری عموماً شکست است باید چاره آن را پیش بینی کنید و بکوشید که عقب رانده شود)).

دکتور پوشه در این کتاب نفیس خود منابع تسمم را تحت دقت و تشریح قرار داده و میگوید: ((منابع تسمم متعدد است: یکی عدم پاکیزه گی بدن و دیگری غذای ناسالم و تنفس غیر کافیست و منبع دیگر معائب روحی است:

۱: منابع روحی از قبیل خشم و غضب، کینه حسد، غبطه، ترس.

اضطراب و تمام این چیزهایی که ناشی از خون ناپاک و تسمم وجود است.

۲: از نقطه نظر جسمانی باید بدن را کاملاً پاکیزه نگاه دارید تا از شر

میکروب ها برکنار بمانید. غذای پاکیزه و سالم میل کنید.

بطور کافی تنفس نمائید خون خود را تهویه و تصفیه نموده تقویت کنید يك

زندگانی فعال و ورزش های تربیت بدنی لازم است تا فعالیت بدن شما را حفظ

کنند و از تولید چربی و بیه در بدن شما جلو گیری نماید در عین حال دائماً باید بر علیه یبوست مزاج بکوشید .

۳: از لحاظ روحی باید زنده گانی شما منظم باشد و از اضطراب و تشویش روحی و بدنی دوری گزینید و عواطفی را که وجود شما را مسموم میکند حذف کنید و برای نیل باین مقصود سعی کنید خود را برای حصول آرامش و صبر و خیر خواهی و خوش بینی و شادمانی و نظم و اسلوب و انضباط آماده کنید (دکاتور پوشه در جای دیگر مکتوبید : (شما هم مانند کسانی رفتار کنید که در سواحل دریاها بطرز مرغوبی ورزش میکنند و قدرت زنده گانی از برای خود خیره مینمایند . در تحت تابش اشعه سوزان آفتاب غد دروی کلبه خود را - بحر پاك میکند مزاج و طبیعت خود را استحکام می بخشند در نتیجه قوی سالم و صحیح المزاج و با عمر طولانی زنده گی میکند :

شما دریاها میکه برای تفریح در سواحل دریاها چشمه سارها میروید چه میکنید؟ آیا آن استفاده که لازم است میتوانید ؟

موقعیکه در ساحل دریای میروید شناوری کنید . بازی کنید . بد و بد - بایسکل - سواری کنید . چون از آب خارج شوید با بدن برهنه در مقابل آفتاب روی رینگ ها دراز بکشید حتی الامکان ساعات طولانی بدین نحو بگذرانید اگر پوست بدن شما گندمگون میشود چرب کنید تا از آفتاب محفوظ بماند)) .

دکاتور پوشه میگوید اگر از من بپرسید چرا اینقدر جوان مانده ام جواب میدهم ! (برای اینکه همیشه در صحرا و در هوای آزاد زنده گانی کرده زنده گانی را با فعالیت گذرانده ام تا بستان ۸ ساعت شش صبح و زمستان ۸ ساعت هفت

از خواب برمی خیزم از همان آوان صبح باغچه ام را آب پاشی میکنم و يك پيالۀ شیر می نوشم - غذای اصلی من ساعت ۱۲ است کمی گوشت بانسری زیاد میخورم ولی شراب اصلاً - نمی خورم فقط آب می آشامم. شبها آتش و میوه میخورم تمام باغ من پر از میوه است و درست از آن استفاده میکنم. هیچوقت از بیوست اطلاعی - حاصل نکرده ام. بعد از هر غذا بمستراح میروم. همیشه فعال هستم. راه زیاد میروم. بالاخره همیشه روحیه ام نیز خوب بوده و هر فکر غمناک را از خود دور میکنم) دکتور پوشه بعد از تاکید و شرحی که راجع به تنفس می نویسد و انواع و اقسام آن را ذکر میکند بالاخره اضافه مینماید ((دقائقی را که صرف تنفس میکنید ساعاتی است که بر طول عمر خویش اضافه مینمائید. بهمان اندازه که بر ظرفیت سینه شما افزوده میشود منتقل خواهید گشت که اعضاء بدن شما بهتر کار میکنند قوه حیاتی شما بیشتر میشود و ملالت خواهید شد که هر چیز بیشتر نفس می کشید بیشتر خوش خلق میشوید و بیشتر از لذت زنده گانی بهره مند میگرددید)

دکتور پوشه در جزو عوامل مریض و تذکر از جلوگیری اسباب و علل شرحی راجع به عکس مینویسد که از نقطه نظر ابتلای عمومی و بی اهمیتی که عموماً حکم فرماست اینك عیناً نقل میکنم:

((جانور خطرناک دیگر هم هست که بقدر کفایت از آن احتراز نمی شود و آن مگس است و اگر دو این حشره که به جهت عادتی که کرده ایم بدان اعتنائی نداریم شاید خطرناک ترین ناشر مرض می باشد که در دنیا وجود دارد. مگس در همه جا دیده میشود و نه فقط در کیف ترین جاها است بلکه در پاکیزه ترین محل های منزل ما نیز راه می یابد و همین امر است که تولید

خطر میکنند و او از صندوق خاک روبه بمستر ارج (ضروری) میروند. از آنجاها
بمطبخ سر میزنند و بعد بگوشتها و خوراکها و شیر و امثال آنها خرطوم میمالند
و از دایق غذا خوری میشود و یکسر و بسر اغ مری و امثال آنها میروند.
از اطاق بکنفر مریض که زیرو بالای آنرا گشته است خارج شده بنزد قناد
میروند و از قناد که به دکان قصاب سر میزند در بین راه لابد بر روی بعضی کثافات
یا بر روی آب دهن بکنفر مسالول که آنرا در پیاده روی تقدیم هم نوعان خود کرده
شسته و همینطور بگردش خود ادامه میدهد.

این خطر مجهول طور است که برای مجذوب کردن مردمان و برای آگاه
کردن اغلب ایشان این تشبیه ذیل را کرده ام:

اگر شما خیر دهند که شیر یا بلنگی از یکسرک فراد کرده و در فلان نقطه
پنهان شده فوراً وحشت کرده از آن نواحی عبور نخواهید کرد؛ ولی محتمل که
این حیوانات در نده که اکنون که ملا میترسید بکسی گزندی نرسانند اما وقتی می
بینید که مگس بر روی طفلی که بخواب رفته است گردش میکند یا در يك بیاله
شیر و یا جای میافتد هیچ نوحهی نمیکنید و وحشتی بشما دست نمیدهد.

بدانید که این مگس که در بیاله شیر و چای افتاده و شما بیرونش آورده اید
بشت سر خود مایوتهها مکروب که از جایهای کثیف و خطرناک بر میدارد
گذارده است.

خودتان میتوانید حدس بزنید طبق آنچه فوقاً گفتیم که این مکروبها از کجا
و چه کیفیتی دارند و دارای چه خطرات مدهش و ویران کننده هستند. غالباً

مکروب‌های مکس یا از اخلاط سینه مسلول که در گوشه و کنار میریزند و با از مدفوعات مریض‌هاست.

شاید بگوئید که چگونه میتوان مکس‌ها را رفع کرد؟ امروز وسائل متعدد و تا اندازه مؤثر موجود است که بکار میتوان برد. جای غذای خود را با پارچه فلزی بپوشانید و سرپوش‌های فلزی اغذیه و اطعمه خود را از دستبرد همگس‌ها محفوظ بدارید چیزی نپاشید که جالب مکس‌ها باشد.

بالاخره کاغذ‌های مکس کش و چند ماده دیگر است که بسیار خوب کار میکند اگر مقدار ازین دوا را بوسیله بمبه در اطاق بپاشید فی الفور مکس‌های يك اطاق را خوار و کشت.

هکتور دورویل در کتاب (خو بشتن داری) خود می‌نویسد که از جمله چیزهایی که شخص را مریض میکند اینست که قواء حسیه شما در مقابل چیزهای اندوهناک متأثر میشود. مثلاً. هیچ گاه مناظر تأثر آور و حزن انگیز را دقت و با حتی الامکان خود را به چیزهایی که متأثر میشوند عادت ندهید مثلاً (برای اینکه صداها اثر ناپسندی در وجود شما نداشته باشد باید خود را با تمام صداها که ممکن است از شنیدن آنها ترس و هراس ناگهانی بشمار دست دهد آشنا کنید). برای سلامتی بدن باید همانطور بکه بقواعد حفظ الصحة مجبورید لازم است که در مسرور بودن روح هم مراقبت کنید این هر دواز یکدیگر جدا نیستند مسلول بودن یکی باعث مریضی دیگریست چنانچه افلاطون در (نغیب) (مجموعه مناقشات افلاطون) می‌نویسد: «سرور و خرمی و هر چه شبیه باین دو تا است بهترین اسباب خوشبختی بشر است».

«لرداویموری» در کتاب (دستورزندگانی) می نویسد: «اسباب سرور حقیقی محدود نیست و از آن جمله است دوستان و کتاب و آواز دلنواز، شعر، صنعت و رزق، شکار، صحبت یاران، مشاهده مناظر طبیعت و آثار قدرت الهی، دقت در اختلاف فصول، تغییر شب و روز، تماشا، نور آفتاب و مهتاب، مناظر جنگل و مزارع، رودخانه ها، دریاها و سائر چیزهای دیگر که هر يك باعث مسرت روح و سلامتی جسم شماست».

(سید مویاجی) نویسنده شهر مصر که اورا سرآمد فضلا و نویسندگان مصر میدانند در کتاب (درمان بدبختی) خود مینویسد: (برای نابود کردن اندوه و حفظ صحت و سلامتی باید تن را توانا کرد؟ توانائی روح دست یافت و بدین وسیله اندوه را مغلوب نمود و صحت جسم را ثبات مین کرد ممکن است خواننده محترم بی رسد توانائی تن چیست؟

جواب میدهم که:

اول باید از افراط در شهوت رانی خود داری کرد و از آنچه سبب تحریک و اضطراب اعصاب میشود مانند استعمال الکل و دخانیات و غیره دوری جست و همیشه بدستورهای صحی رفتار نمود.

باید در هوای آزاد تنفس کشید و از خورشید استفاده نمود با آب سرد شست و شو کرد و پیما کیزگی خو گرفت. بعمل هضم انتظام بخشید. از راه رفتن زیاد غفلت نکنید. حرکت را اساس زندگی قرار دهید زیرا هنگامی که بسراپای جسم خود نظر کنیم خواهیم دید که تمام اعضا بوسیله حرکت حیات را ادامه میدهند». ختم فصل چهارم

فصل پنجم

اخلاق

هیچ سفتی بدون اخلاق مفید نیست، هر هنری که انسان داشته باشد تنها می تواند در سایه اخلاق به نتیجه برساند تحصیل اخلاق از داشتن اخلاق بکلی مستقل و متفاوت است (مستر استی فن) مینویسد: «مفتاح ورمو زعالم اخلاق است» (ساموئل اسمائلیز) میگوید: «ما بین تعلیمات مدرسه و اخلاق ارتباطی موجود نیست یا اگر باشد خیلی کم است»

باید اساس اخلاق را در مدرسه فامیلی بنهاده اخلاق اساسی و محکم در مدرسه فامیلی تعلیم داده میشود: «خانه محلی است که در آن بذرتقوی و فضیلت میرود» کیفیات و حوادث خانه بما خیلی نزدیک تر و چسبیده تر از حوادث و جریانات مدرسه و موسسات معارفی است اخلاق راقی و حقیقی و آرزوها و امیدهای آتی را باید از تحصیلات خانه فراهم آورد ساموئل اسمائلیز: «سر نوشت و آینه هر کس مربوط وضعیت محیط فامیلی بوده از همین جا بنیاد آن گذارد میشود» (هوگموار) میگوید: «یکی از اندیشه های باطل و توهمات بی اساس این عصر است که میخواهند وضعیت عمومی و پایه زندگی نوع بشر را بوسیله تعلیم و تربیت بالا ببرند مقام و موقعیت ملل را بداند و سیله رفح ارجمند سازند. این انتظار و توقع مردمان این عصر از تعلیم و مثل توقعات و انتظاراتی بود که کیمیا گران قدیم از فن کیمیا در تبدیل پول سیاه بمسکوک تمام عیار طلا داشتند

رو بهمرفته بهترین مدرسه برای یاد گرفتن و اخلاق خانه است و زندگانی

خانوادگی طریقه است که خداوند خودش برای تربیت جوانان در پیوش گرفته است و تربیت و انتظام خانه هم به زنهای مربوط است سقف متوقفای (آرلین) میگفت فرانسه بمادران چشم امید دارد. (کتاب و طیفه سماءل اسمائیلین) جوانی که در بین منزل و در محیط خانه خود تحت انتظام و دیسپلین نبوده و تربیت صحیح نداشته باشد کمتر ممکن است که تعلیمات و تربیت مکتب حتی قیودات و تعلیمات عسکری تاثیر بی او وارد کند.

(ساموئل اسمائیلین) میگوید: (قبل از جنگ اخیر که بین فرانسه و پروس بوقوع پیوست) بارون استوفل مامور شد که افکار و اخلاق در رو حیات اهالی مملکت پروس را در نظر از وی انتقاد و سنجش گذارد و با روحیات و اخلاق فرانسیسیها مقابله نماید. بارون استوفل در طی ملاحظات خود میگوید: حسن انتظام و دیسپلین در میان قشون متوقف بر حسن انتظامات جامعه و خانوادههاست جوانان پروس طوری تربیت یافته اند که نسبت بمافوق خود مطیع و نسبت با اولیاء متواضع می باشند و بالاتر از همه اینک وظایف خود را انجام میدهند ممکن است این حسن انتظام و دیسپلین در میان قشون فرانسه حکم فرما باشد در صورتی که در خانواده های فرانسیسیان اصلاً وجود ندارد):

(بارون استوفل) در این زمینه که اخلاق و صفات پسندیده ممکن است تصنعی باشد اما حقیقی همان است که از محیط فامیلی اساسی گذارده شده باشد اوصاف اخلاقی که بطور تصنع و خود بسته گی مشاهده میشود زود از بین میرود کلام را بگذارد و چنین میگوید.

(نظام و نادیات تصنعی و غیر طبیعی که در يك موقعی جاری میشود ممکن

است مدت قلیلی تحت فشار و نصیقات حوادث دوام کند ولی مطمئن باشید که همان دمی که در معرض محک و سنجش حقیقی واقع شود بنیادش منهدم خواهد شد و اناری از آن نخواهد ماند.

واقعا هر يك در تصادفات با اشخاصی مشاهده میکند مثلا جوانی را در اول آشنائی می بینید خیلی مبادی آداب و با اخلاق است قدری که معاشرت شما زیاد تر شد رنگ دیگر میشود قدری که با او نزدیک شدید بکلی به نظر شما تبدیل میشود اشخاصی را برای دوستی انتخاب میکنید همینکه با او وارد معامله شدید بابا او هم سفر شدید با بوسائل معاشرت شما با او زیاد تر شد می بینید صد در صد در تشخیص خطا کرده اید.

این ها در آنچه چیست؟ برای این است که اینگونه اشخاص تر بیت قامیلی و اخلاق طبیعی ندارند بلکه در اول آشنائی و تصادف با کمال مهارت تصنع میکنند و چون کرگی لباس میش می پوشد ولی با ندرت مدت خوی طبیعی آنها از پرده خارج و حقیقت ظاهر میشود.

(ساموئل اسمائیلز) میگوید: آنچه ما بدان احتیاج داریم اخلاق قابل اعتماد است اخلاق بعبارت دیگر محل و ثوق و اطمینان واقع شدن است یعنی هر که امتحانات کافی داده و دیگران را بحسن سیرت و سلوک خویش معتقد سازد بطوریکه همه کس او را محل اطمینان و ثوق خویش بشناسد آن شخص با اخلاق است.

باید متوجه بود که هر کس در جامعه مقام شامخ و برجسته تر دارد بیشتر موظف بداشتن اخلاق نیک است زیرا این چنین اشخاص پیشوایان عمومی هستند آنچه آنها میکنند به نظر عموم مطبوع و قابل قبول اثبات میشود.

همه مزایای اخلاقی را باید آنها را را بوده از حرکات و ذیلاته و رفتار بر خلاف عقل و وظیفه و وجدان احتراز نمایند.

(ساموئل اسمائیلز) میگوید: «وقتی بداخلاقی و رذالت طبع در طبقات عالیه يك قوم سرایت نموده تاثیر مهلك و مسموم كننده ای در میان سایر طبقات می بخشد عدم انتظام با فساد اخلاق و حرکات انسانی منتج به تباهی ویرانی و اصول میگردد. صفات پست و فرومایه که در طبیعت انسانی مخمر است سلطه و تفوق پیدا کرده و قوای حیوانیه و غریزه اخلاقی را مضمحل مینماید. یونان و روم در اثر پستی و رذالت اخلاقی و تباهی و فساد روحیات پیشوایان و زعماء خود و بالنتیجه پستی و رذالت مردمانش از اوج اقبال به بچاه مذلت سقوط نمود ...»

اغنیاء و متمولین آن عملی که اسیر سر پنجه هوا و هوس و مغلوب شهوت خویش گردیدند و ضعفا و بیچارگان به بد بختی خود گرفتار و محتاج بدستگیری دیگران شدند، آری در بین یکدسته مردمان پست که از اخلاق عاری هستند ممکن است زندگی کردن و معاشرت با آنها مطابق اخلاق قدری مشکل باشد ولی اگر تحمل شود و مشقت و زحمت را شخص بخود هموار کند رفته رفته آنها را تحت تاثیر گرفته و بهترین مری آنها خواهد شد :

«هر کسی بردبار و صبور باشد فائق می آید» (مثل اسکاتلندی)
(ساموئل اسمائیلز) میگوید: «صاحب این خصلت تحمل میکند مصیبت میکشد طاقت می آورد و باز هم امیدش باقیست. با داشتن این فضیلت میتوان بالاب متبسم و جبهه کشاده با مشکلات مواجهه شد و دارنده این صفت در عین

حال سعی میکنند که در زیر سنگین ترین بارها راست بایستند و خم بابر و نیاورد
بار مصیبت را با شکیبائی و تحمل کشیدن و متاعب دوران را با مقامت و طاق
تلقی کردن یکی از عالی ترین صفات انسانیت است. این صفت در میان صفات
انسانی کافی است که صاحب آن را بسرحد قهرمانی و شجاعت اخلاقی
برساند یکی از گفته های میلتن (Milton) (۱) این است: «آنکه بهتر میتواند
مصائب و شداید را بر خود هموار نماید بهتر میتواند کار کند».

اگر دنیا بملتی تعظیم میکند آنها بواسطه بلندی مرتبه اخلاق ملت آنست
(ساموئل اسمائیز) میگوید: (آن چیزی که مملکت را دارای اعتبار و اهمیت
میکند فرضی و کشاده گی و طول مساحت آن نیست بلکه سجایا و اخلاق
مردمان آن است).

شما اگر شخصی را احترام میکنید بواسطه سجدۀ نیک و اخلاق پسندیده او است
ممکن است در موقعی که يك شخص ثروتمند را هم احترام کنید ولی این
نخواضع و احترام خیلی سطحی است.

یکی از سرآمد شعرا و نویسندگان دوره رنسانس انگلیسی بعد از شکسپیر.

احترامیکه يك انسان که دارای صفات انسانیت است میکنید از يك شخص
ثروتمند که دارای صفات انسانیت و اخلاق است حمیده نبا شد هیچگاه نمیکنید
ثروت و هستی حقیقی صفات و سجایای نیک است. (لردا و بیوری) در کتاب
(در جستجوی خوشبختی) در این خصوص میگوید: «اگر نمیتوانید برای اخلاق
خود ثروتی بجای گذارید چه اهمیت دارد میتوانید در عوض نام نیک بیاد کار
گذارید که پس از شما در میان مردم نیکنام و سرافراز بماند. فضیلت برای

(۱) یکی از سرآمد شعرا و نویسندگان دوره رنسانس انگلیس - بعد از شکسپیر

رسیدن به سعادت بیشتر از ثروت اهمیت دارد. سیسرون میگوید: «بهترین میراث که پدران برای فرزندان خود میگذارند فضائل و آثار خوب است»
(ساموئل اسمائیلز) در کتاب (اعتماد بنفس) میگوید: «هر کسیکه میخواهد دولت مند باشد ناما بین همسران عزیز و محترم باشد ملامتی نیست ولی باید بداند عزت و شرف حقیقی وابسته صفات و اخلاق حمیده بوده فقیر خردمند بهتر از متمول بی شعور و نادان است» اگر چه ما بین همسران محترم باشد.

قاعده عمومی انسان در دوره زندگی قیام بتکالیفی است که بدن و عقل و وجدان و قلب و نفس وی از او خواسته است. رستگاری مسال آنکس نیست که در لذایذ و شهوت و اقتدار از سایرین گوی سبقت ر بوده است بلکه رستگار کسیست که بهر قوا و از انسانیت بیشتر است و اعمالیکه بحال بشر مفیدتر است از وی سرمیزند. تمول قوت است کسی منکر این مطلب نمیتواند بشود ولی عقل و اخلاق دو قوه ایست که به مراتب از آن عظیمتر است.

«آچه کشور را رفعت و عظمت و قوت می بخشد سلطوت مادی و ادبی آنرا افزوده ممالک و ملل متنوعه را در زیر تسلط و اقتدار آن خاضع مینماید اخلاق است که مبداء فرمان روائی و اساس عظمت و تاج ریاست و تخت سلطنت و قوت است» (تایمز)

اخلاق مایه مجد و شرف حیات و تاج زندگی و بهترین مایه ملک انسان است اخلاق سرمایه است که دارند خود را از شرور حفظ میکنند. هر آدم کم علم و کم روشی اگر با اخلاق باشد در بین هر طبقه از طبقات انسان صاحب نفوذ و محترم است

کسانیکه دارای صفات اخلاقی و سجیه پسندیده هستند حوادث و پیش آمد

ناگوار زمانه، کمترین تأثیر بر آن میتواند به ثبات و عزم آنها وارد سازد.
حسن اخلاق فرع بر ثبات و صبری و تحمل و حوصله است که هر يك صفت
بزرگ و شایسته انسان است. کسانی که دارای اخلاق پسندیده نیستند خود
شان هم از مضرات آن دور نمی مانند بلکه اول روح خودشان در عذاب است.

بر هر انسانی لازم است که محاسن اخلاق را برترین نتیجه حیات خود دانسته
و تحصیل ملکات فاضله را محیط نظر خویش قرار بدهد. هیچ چیز واجب تر از تخلق
با اخلاق حمیده نیست. اخلاق حمیده از عاوم و فنون هم لازم تر است. اخلاق خوب غیر
از کار درست کردن (هر قدر آکار کوچک هم باشد) چیز دیگر نیست و بهترین
میزان برای تمیز اخلاق خوب از بد حسن سلوک است. کسی که توانست با اقران و
زیردستان و اشخاص مافوق خود خوب رفتار کند و از روی انصاف و وجدان و مروت
و صداقت سلوک نماید هم خود و هم دیگران را بمسرت و خوشنودی نائل میسازد.

کسانی که بسو اخلاق اذیت کردن، تنقید های مستهزانه و کنایه گفتن
باشخاص و سخن چینی عیب جوئی عادت میکنند جز اشیاء ضربه حیوانات مذبذبه
شمار میروند. همیشه منفور مردم هستند و هر کس از آنها دوری و اجتناب میکند.
اخلاق حمیده حسن سلوک است زیرا حسن سلوک این است که انسان خود را
از صفات مذمومه خود پسنندی، جاه طلبی، لثام، حسادت، کینه ورزی و غیره. پاک
نگاه دارد و به حلم و مهربانی و جوانمردی و بردباری و انصاف و اغماز و غیره.
متصف گردد.

انسانیت و مکارم اخلاق مربوطه به فقر و عنایت، خیلی اشخاص فقیر هستند
که درست کار راستگو، پاک دامن، شجاع هستند که آبروی خود را دوست داشته
و اعتماد بقوای خود دارند. انسانیت حقیقی همین است و بس.

قهرمانان عفو و اغماض، بزرگان راستگو و درستی، بالاخره صاحبان هستی و عنایت همان مردمانی هستند که دارای اخلاق حمیده بوده و خود را متصف بصفات بزرگواری یعنی (اخلاق حمیده) نموده اند.

باید گفت که اخلاق این نیست که یک شخص بذات خود خوب باشد بلکه صفات اخلاقی همیشه از نقطه نظر دیگران مطالعه میشود یعنی کسی که دارای اخلاق حسنه است از نظر معاشرت، رفتار، سلوک، گذشت، احترام صبر، حوصله با دیگران قضاوت میکند.

اشخاصیکه متصف به صفت اخلاق هستند يك نفر دشمن ندارند زیرا از حرکات دیگران کینه در دل راه نمی دهند و همه کس را بدیده خوش بینی می بینند و اگر خدمتی با اشخاص میکند روی اغراض شخصی نیست بقول (کانت) باید از این حیث که مجبورند و موظفند کار خوبی انجام دهند میکنند مثلاً (کانت) میگوید: «اگر شما پول بيك نفر یتیم و صغیری که گردو خاک بد بختی بر چهره اش نشسته بدین خیال میدهید که او را از آن فشار بد بختی نجات بد هید این اخلاق نیست بلکه بعقیده (کانت) باید این پول را برای آن بد هید که شما مجبورید حالا هر اثری دارد یا ندارد بشما مربوط نیست.

بنابر این با بدلا اقل بدانیم که در خدمات اخلاقی خود تنها بد بطرف مقابل منت بگذاریم و با انتظار تلاقی داشته باشیم:

«احسان خود را بمنست گذاردن از بین ببرید» (قرآن کریم)
«خدمت کردن و طلب اجر نمودن باعث خوش استن از بین بردن آن خدمت و از دست دادن استحقاق خوش است» (از احادیث چینی).

«هرگز از اعمال خیر کوتاهی نکنید اگر چه طرف مقابل قدر نشناسد»

(لابروین)

«کسی که خیر میکند باید سلوک اختیار کند و کسی که با او خیر میرسد

حق سخن باوست « (از امثلة اسباب نیائی)

بعضی از فرومایگان دیده میشوند که اگر روزی در حق کسی احسان کرده اند و تا آخر عمر انتظار دارند او به تمام مطیع او باشد اگر روزی از طرف او - اندک خلاف میل رفتار میشود زبان شکایت در نزد خلق کشوده و احسان خود را در نزد هر کس ذکر میکنند، در این خصوص (سنگ) میگوید:

«تو از نمک شناسی دیگران شکوه داری پس خدمت را برای خود میکنی نه برای دیگران شکوه کردن از نمک شناسی دیگران دلیل بر بدی خدمت می است که کرده ای»

از امثلة همد بست که: «کدامی می بینی و بر تن او لباس می پوشانی اگر پوشیدن این لباس را روزی بر روی او بیاوری مثل این است که او را برهنه نمائی». احسان خردمندش دارای اثر است ممکن نیست نتیجه بر آن مترتب نگردد هیچ لازم نیست شخصی از طرف مقابل منتظر تلافی باشد و یا به دیگران آنرا اظهار روا علان نماید از امثلة همد بست که: «خیری که امر و ز میکنی خوش بختی فردای ترا فراهم خواهد کرد».

کسیکه دارای فضیلت اخلاقیست همه چیز دارد و صاحب ثروت است که ابداً از کفش نمی رود و در حفظ آن زحمت نمی کشد و صاحب منصبی می باشد که آن منصب از او گرفته نمی شود.

(ساموئل اسمائیلز) در کتاب اخلاق خود (هینر لمان) چنین نقل میکند: «ای فرزند تو نهی دست باش و بگذار دیگران در مقابل چشم تو با فریب و خیانت ممتول و مالدار شوند تو خلق نیکو داشته باش و بدون جاه زنگی کن بگذار دیگران سماجت و شوخ چشمی به مناصب عالیه برسند تو با در درونج و نا کامی بساز بگذار دیگران با چایاوسی و تملق گوئی بمقاصد و آمال خویش برسند تو از مجالست با

بزرگانی که دیگران برای نزدیکی با آنها خود کشتی میکنند چشم پیوس و صرف نظر
کنن تو بهتر است خر قه فضیلت و تقوی را پیوش و باری موافق و نیک خوب دست
آورده و در صحبت او بنیان روزانه قناعت کنن و قتی که موی سرت
سفید میشود و یک لکه سیاه بر دامن شرافت و نیک نامت نه نشسته باشد آن وقت شکر
خدا را بجای آورو با خاطر شاد و دلی خرسند تسلیم شو»

در حصه دیگر کتاب خود ساموئل اسمائلیز چنین مینوسد :

«ما را کیزدولیکرا خود را اخلاقاً ملزم بمساعدت و همراهی با سپانیوی - ما
میدید چون امرای ایتالیا از او نقاضا کردند که از همراهی با اسپانیا صرف
نظر کنند و چون عقیقه و با تقوای اردو مکتوبی با او نوشت :

(عزیزم، شرافت خود را که بادست خویش ترا بالاتر از امراء و سلاطین
رسانده فراموش نکن و بدان که عظمت و جلالی که ما دام العمر ترا از
خوشبخت و سعادت مندان سازد و بدها هم باعث سر بلندی و افتخار بازماندگان
تو میگردد در سایه شرافت مندی بدست می آید نه با پول و عنوان).

(ساموئل اسمائلیز) اضافه می کنند و میگویند : (حس شرافت مندی این
زن (ویتوریا کولونا) باین پایه رسیده بود که چون شوهرش در (یاو یا) کشته شد
با اینده خودش جوان و زیبا بود و خواستگاران بسیار داشت از جمله (Mickel-Aagl)
(۱۴۷۵-۱۵۶۴) صنعتگر معروف ایتالیا و (Csrioste) (۱۴۷۴-۱۵۳۳)
شاعر بزرگ ایتالیا می که هر کدام با افتخار او آثار بزرگی از خود
باقی گذاشتند معذالک از دنیا دست کشیده بسکوشه انزوا و عزلت رفت و در
آنجا تا زنده بود به سوگواری مرگ شوهر مشغول بود و با حیا نام او
میکوشید).

در این فصل نا گفته نگذاریم که باید هر کس مراقب باشد که دروغ
 نگوید. عیب این کار را هر کس میداند. ممکن نیست دروغ گوئی که او
 عادت دروغ گفتن دارد بعد از گفتن دروغ در نزد وجدان خود شرمند
 نشود. يك دروغ دو دروغ کم کم چندین دروغ موقعی میرسد که اعتبار
 از شخص سلب شده و چون نامش برده شود همه می گویند این آدم دروغگوست.
 این صفت همه خوبی را بر طرف می کنند و شخص منفور همه کس میشود.
 کسی که دروغ می گوید نمی تواند فرزند و فامیل خود را حتی نوکر خود
 را اداره کند. (ساموئل اسمائیلز) در کتاب اخلاق خود مینویسد: (راستی
 بمنزله رشته ویو ندیست که اگر کان جامعه را بهم متصل و مربوط میسازد
 و اگر هم گسیخته و پاره شود انتظام و ترتیب جامعه نیز از میان میرود و اغتشاش
 و آشوبی بی پایان بر آن مستولی می گردد زیرا نه ائله و خانواده ای را میتوان
 با دروغ اداره کرد و نه جامعه و ملتی را).

در جای دیگر می نویسد: (و تون در منظومه خود موسوم به اخلاق شخص
 سعادت تمند) بیان کرده میگوید: خوش بخت کسیست که سلاح او فکر پاک
 و بی آرایش و هنرمندی و مهارت وی صداقت و راست کرداری است).

یکی از اثرات شخص با اخلاق و درست کار نشاط و مسرت است. کسی که
 قلب او از آرایش و دروغ و تزویر پاک است بیشانی او هم از چنین پاک
 است هر کس پیوسته در صدد تزویر و خدعه و دروغ است خیلی ها زود پیر
 می شود. برعکس اشخاص صادق و خوش رو و مسرور همیشه سالم بوده و تا
 آخر پیری جوان هستند.

(ساموئل اسمائیلز) در کتاب اخلاق خود مینویسد: «طبیعت شادمان و پر نشاط

علاوه بر آنکه اساس و سرچشمه سعادت زندگی است بمنزله بهترین محافظ و نگاهبان اخلاق نیز می باشد. یکی از نویسندگان معاصر در جواب این سوال چطور می توان بر موانع و مشکلات غلبه نمود؟ می گوید:

اول بوسیله سرور و شادمانی دوم بوسیله سرور و شادمانی سوم بوسیله سرور و شادمانی.

انبساط و شادمانی یگانه زمین حاصل خیزی است که تخم فضیلت و تقوی در آن می روید و ثمره نیکو میدهد. نور تابانده ایست که قلب و روح را روشن و منور میسازد مادر مهربان و دایه مشفق است که عقل و صبر و نیکوکاری را در دامن عطوفت خود پرورش میدهد. کنور مارشال هال، یکی از مربیان خود دستور صبحی چند میدهد و از جمله میگوید: بهترین دوا و معجون برای معالجه هر درد و کسالت شادمانی و مسرت است. سلیمان پیغمبر میگوید: دل شادمان و مسرور خاصیت نوشدارو را دارد.

اشخاص صید مثل (لرد پالمرستون) بعد که هوات و پیری می رسند و قادر آخر قوای خود را از دست نمی دهند همیشه اینست که سرور و نشاط طبیعی خود را هیچوقت از دست نمی دهند و خود را طوری تربیت کرده اند که به صبر و استقامت عادی شده و هیچگاه تغیر و غضب ناک که نشده اند و از حرف های بد و ناملائمیکه در باره خود از دیگران شنیده اند آشفته نشده و معذب نگردیده اند. در جای دیگر کتاب خود ساموئل اسمائیلز عبارات دو نفر دیگر را چنین نقل میکند:

«ریشارد شارپ میگوید: با اینکه بلیات کوچک مانند حشرات صغیره و جراثیم نامرئی گاهی باعث عذاب و صدمه فوق العاده میشود در يك وقت ممکن

است تار موئی حرکت هاشین بزرگی را مختل سازد و آنرا از کار بیندازد
معذالك به عقیده من سر آسایش و نیک بخشی درین مکتوم است که هرگز
نگذاریم رنج و تشویش های جزئی موجبات اضطراب و نگرانی ما را فراهم
سازد و بلکه بعکس باید با کمال احتیاط همیشه مراقب باشیم که تخم سرور
و شادمانی را در ته دل خود پیرو رانیم.

من فرانسیس دوسالز. نیز از نقطه نظر اخلاق میگوید صفات اخلاق و
ملکات فاضله عبارت است از: تواضع، بردباری، نجابت، عفت، خوش قلبی، مسرت
احترام، ادب، نرمی و عاطفه، عفو و اِعماض، سادگی و بی آلاشی، جوانمردی و
بزرگواری، این صفات مانند گلپای بنفشه لطیف هستند که در ساقه تشو و نما
میکنند و از ژاله نشاط شادابی میگیرند و مثل آنها خود نمایی و ظاهر سازی
کمتر میکنند و اطراف خود را با روایح روح بخش معطر میسازند.

در جای دیگر میگوید: اگر بخواید در کاری رام افراط بیموده باشید بهتر است
در سلامت نفس و نجابت و اعتدال افراط کنید قلب و فکر انسانی طوری ساخته
شده است که در مقابل سختی و خشونت مقاومت مینماید و در مقابل ملاطفت و -
مهربانی خاضع و تسلیم میگردد يك - کلمه کرم و ملاطفت آمیز مانند آبی -
که بر آتش ریخته شود خشم و عصبیت را فرو می نشاند حقیقت وقتی با احترام
و ادب اظهار شود در فکر شنونده تأثیر آتش میزند و مثل آنست که گل و شکوفه
بصورت او ریخته شود راستی که انسان در مقابل دشمنی که اسلحه او از
مروارید و الماس است چه گونه میتواند استقامت ورزد.

« رفتار خوب از شکل خوب بهتر است و از مجسمه ها و تصاویر عالی
بیشتر موجب حظ و بهجت نفس میگردد. ادب خود یکی از صنایع ظریفه بشمار
میرود. امر سون »

باید سعی کرد که رفتار و عمل نیک شمار بانی نباشد یعنی در موقع لزوم مقید بقواعد ادب و اخلاق باشید و در غیر آن لاقید گردید باید رویه نیک و اخلاق پسندیده را در نهاد خود کائن نمائید و در هر حال آنرا مورد استفاده قرار دهید. طوریکه بدون لباس نمی توانید در محل خلوتی متوقف شده بسر ببرید اخلاق را هم همینطور لازمه حیات خود بدانید.

ساموئل اسمائلیز در کتاب اخلاق خود مینویسد: «مادام ها چین سون چون از اخلاق شوهر خود وصف میکنند میگوید: من نمی توانم بگویم طبیعت او متین و مو قر بود یا متکبر و مغرور فقط میدانم که نه هرگز مردمان پست را حقیر و خوار می شمرد و از آنها انزجار داشت و نه نسبت به بزرگان تملق کوئی و چا پلوسی میگرد» او فقرا را دوست میداشت و به آنها تواضع مینمود و گاهی مدت چند ساعت اوقات فراغت خویش را بایک سر باز معمولی یا بایک کارگر فقیر بسر میبرد با وجود این متانت رفتار او طوری بود که مردم همیشه او را دوست میداشتند و او را احترام میکردند.

ساموئل اسمائلیز بکلام خود ادامه داده میگوید: «رفتار شخص نا اندازۀ مهمی معرف کیفیت اخلاقی شخصی میباشد. رفتار ظاهری انسان ثمره و میوه روحیات و حالات باطنی اوست» ذوق و احساسات و خلق و محیط و معاشرت او را از روی آن پخشوبی میتوان تشخیص داد» رفتار مصنوعی که فقط در بعضی مواقع خاصی از انسان ظاهر میشود چندان مهم و قابل ملاحظه نیست تنها رفتار فطری و طبیعی شخصی چون ناشی از عادات و ملکات باطنی اوست و میزان تربیت وی را نشان میدهد مهم و قابل توجه میباشد»

اشخاص در تصادفات خود با مردم خیلی مراقبت دارند که خلاف اخلاقی از آنها ناشی

نشود ولی ممکن است حقیقت طور دیگر باشد، حقائق اخلاق اشخاص درد و مورد
بہتر ظاهر می شود!

اولاً در مسافرت دو نفر رفیق در مسافرت نمی تواند حقائق عادات و اخلاق خود
را کاملاً از یکدیگر مستور نگاه دارند کاملاً بخوبی و طبیعت و سنجیہ يك دیگر پی
میبرند چنانچه خیلی از اشخاص دیده شده کہ در حضر یعنی غیر از سفر با ہم رفیق
و دوست بوده اند و چون ہر دوروی همان اساس بمسافرت رفته اند تا کہ با ن يك
نفرت طبع بین شان ظاهر گردیده است کہ کار بعداوت و دشمنی کشیدہ است.

ثانیاً: — در بین منزل بعضی از تظاہرات دارند چون از منزل خارج شدند و با
مردم سرو کاری پیدا کردہ اند خیلی مؤدب بوده و متوجہ تراکت ہای اخلاقی
میشوند ولی ہمینکہ بخا نہ وارد شدند چہرہ شان چون زہر مار ترش و تلخ و بدخو
می باشد و لبش بہ تبسم باز نمی شود و در ہر موضوع ایراد گرفته و بنمای داد و فریاد را
میگذارند و تنقیدات بی چہت و بجا بہت را آغاز مینمایند کہ ہمہ افراد قایل او بہ
ستوہ آمدہ و در دل مرگ اورا از خداوند آرزو میکنند:

چنین شخص باید بداند کہ صاحب اخلاق نیک نیست و کارش تظاہر است و
حقیقت اخلاق او قابل اصلاح است باید بہ اصلاح خود سعی کند زیرا چنین شخص ہم
خودش — و ہم محیط او در اذیت هستند.

ہاید شخص عشق مخصوص و بی مانند و احترام و محبت و آفری با ہل بیت خود
داشته باشد زیرا تنہا جایی کہ بطور حقیقت علاقہ بزندگی او دارد قایل اوست و
باید او ہم بداند کہ تنہا جایی کہ او معشوق و محبوب خود قرار دادہ همان افراد
قایل اوست دیگر ہمہ و ہمہ خط روی آب بودہ محو میشود

(ساموئل اسمائیلز) در کتاب اخلاق خود میگوید: « فکر شخص باید

تماماً متوجه کسب و کارش باشد ولی اگر بخواهد از سعادت حقیقی بهره برد باید قلبش تماماً در خانه اش باشد

آری در خانه است که صفات و ملکات حقیقی مرد کما هو حقّه و بتمام معنی جاوید گر میشود صداقت عشق عاطفه و فداکاری تقوی مردانگی به عبارت دیگر اخلاق و روحیات وی کاملاً آشکار میگردد.

اگر عشق و محبت و فضای خوشی و روح شادمانی در خانه حکمفرما باشد زندگی خانوادگی از شکنجه های جابرانه هر حکومت مستبدی سخت تر و ناگوار تر خواهد بود و همچنین هر کادر خانوادگی اصول عدالت و مساوات مراعات نشود عشق و اعتماد و احترام که اساس و شالوده قوانین خانوادگی است از میان خواهد رفت.

(ساموئل اسمائلیز) گفتار (ارنو رهائیز) را از کتاب (دعاوی کارگران)

چنین نقل میکند:

«شما می بینید ممتول و صاحب مقام عالیست لیکن اگر خانه همین شخص نامرتب و غیر منظم باشد و روح محبت و احترام بر تمام خانواده حکم فرمائی نکند و مستخدمین او که تا کنون از نزدش رفته اند همه از مدت اقامت خود در خانه او شکوه داشته و ناراضی هستند من آن شخص را بسیار بیچاره و بدبخت می شمارم زیرا میدانم که اگر تمام درهای سعادت و اقبال عالم بر روی او گشوده شده باشد هنوز یک در بسیار مهم و بزرگ او بسته و غیر مفتوح مانده است و آن سعادت و شادمانی خانوادگی است» (ساموئل اسمائلیز) چنین بکلام خود ادامه میدهد: «عشق خانوادگی قلب مرد را منظم میکند و آن اداره مینماید. خانه بمنزله ملکات و دنیای آن است که بواسطه محبت و قهرمانی و بقوه نجات و رافت بر آن حکومت مینماید هیچ طبیعت

سرکش و سفرار مرد در انمی تواند بهتر از آن مطیع و رام کند که زنی دانشمند و با فکر شریک زندگی او باشد

آغوش زن جایگاه سعادت و رضایت مند ی و آسایش فکر و روح مرد است بعلاوه زن گاهی بهترین مشاور و ناصح مشفق مرد می باشد چه در مواردی که فکر و منطق مرد ممکن است را غلط ببیند هوش و فطانت زن از خبط و کمر اهی او جلو گیری میکند زوجة خوب بمنزله عصای محکمی است که مرد را در مواقع سختی و شدت میتواند بدان تکیه نماید و هنگام بد بختی و فقر از شفقت و غمخواری وی تسلی و دلداری یابد. در دوره جوانی زن وسیله راحت و آرامش زندگی مرد است و در روزگار ضعف و پیری معاون و پشتیبان وی، (ساموئل اسمائلیز) از (ادموند بورک) چنین نقل میکند

من هر وقت وارد منزل خویش میشوم تمام غصه ها و ملالت های خود را فراموش میکنم. ولی باید دانست که همه این نتایج در اثر محبت و خوش خوئی و احترام حاصل میشود اگر مرد نسبت بخانم خود احترام نمی کند و او را دوست ندارد باید بداند که او هم مرد را دوست نداشته و میل ندارد احترام کند و چنین بک زندگی خیلی ناگوار و برای طرفین دشوار است.

باید شخص همسر خود را محترم بداند تا از این احترام 'احترام و محبت تولید گردیده و فضای یکرنگی و خوشی ایجاد شود آنگاه در سایه آن میتواند یک حیات مسعود و مملو از شادمانی را بگذرانند.

باید مرد ها تصور نکنند که همه کس با هم سریزند گوی دارند که از عیب پری بود و دارای همه صفات هستند این طور نیست بلکه اکثر و اغلب آنها موافق آرزو و میل مرد ها نیست چنانچه مرد ها هم همگی دارای همه صفات نیستند ولی باید حوصله نموده

باهر قدر صفاتی که دارند کی نموده و اوراستایش کرده و با محبت زندگی را دوام داد در این خصوص (سامو اسما ئلینز) چنین میگوید:

«بعضی ها از تأهل کامیابی و تمتع حاصل نمی کنند زیرا انتظار زیادی از از داوج داشته اند که البته انجام همه آنها غیر میسر بوده است برخی دیگر نیز تأهل بمذاق شان خوش آیند و شیرین نمی آید زیرا اشخاصاً از شادمانی طبع و مهر بانی و صبر و شکیبائی و عقل سلیم بهره وافی ندارند

این قبیل اشخاص قبلاً در مخیله خود عالم خوشی و سعادت را محسوس مینمایند که شاید نظیر آن در زیر آسمان یافت نمیشود و باین جهت چون وارد زندگی حقیقی میشوند و به رنجها و مصائب حیات بر میخورند آن وقت يك مرتبه بخود آمده و مثل اینست که بغتاً از خواب عمیقی بیدار شده اند.

بعلاوه اینگونه اشخاص در موقع تأهل تصور میکنند زنی شر يك زندگی آنها خواهد شد که موجود کامل و بی عیب باشد بعدها در نتیجه تبحر به ملتفت میشود که حتی فاضلترین و خوش اخلاق ترین اشخاص هم از باره ای خطاها و نقایص فطری بشری مبری و منزّه نیستند.

اما باید دانست که همین نقص و فتور طبیعت انسانیت که مردم را مستحق عذوفت و رافت بکند بگر میسازد و در طبایع مهر بان و حساس ایجاد محکم ترین پیوند های شق و علاقه مندی مینماید.

دستور زندگانی اشخاص متأهل صبر و شکیبائی تأهل نیز مانند حکومت مستلزم سیاست مخصوص میباشد و شخص متأهل باید (بدهد و بستاند تسلیم شود و امتناع نماید و صبر داشته باشد و حوصله کند)

انسان لازم نیست در مقابل احساسات دیگران کور باشد و آنها را نبیند

فقط باید قوه گذشت و اغماض داشته و هر چه را دید بملا یمت و مهر بانی تحمل نماید از میان تمام صفات ملکات فاضله اعتدال مزاج درزندگانی زنا شوئی مفید تر و ضروری تر و با دوام تر از همه میباشد باید حرف درشتی را که میشنود بدحوصله کنید و بی جواب بگذارید اینها اثر خویشتن داری و تملک نفس است نباید سکوت و خاموش نشست تا طرف مقابل آرام شده و آتش خشم او منطفی گردد «جواب نرم شعله غضب افروزمی نشاند»

آنچه که تا کنون ذکر کردیم بیشتر توجه اخلاق مردهاست نسبت به خانم ها اینک لام است قدری راجع بوظایف خانم ها نسبت بشوهرشان نیز ذکر کنیم.

در این خصوص از شرحی که (ساموئل اسمائلز) در کتاب اخلاق خود مینویسد بدگر چند مثال او بطور مختصر اکتفا میکنیم 'او حالات خیلی از زنهارا با تفصیل مینویسد که چگونه در طریق زندگی باشوهران خود وفاداری و معاونت نموده اند از جمله مینویسد.

«دکتر بوکلند عیالی داشت که در همه کار معاون او بود چنانکه با قیاسم خود با وی کمک میکرد. فوسیلهائی را که او جمع آوری مینمود مرتب میساخت و برای کتابهای او گراور تهیه میکرد» پس او فراینگ بوکلند در مقدمه ای که به کتاب پدر خود نوشته است میگوید: «مشاور الیها با وجود دقت و عمرا قیمتی که در مساعدت باشوهر خود داشت هرگز از تعلیم و تربیت فرزندان خویش نیز غفلت نمی ورزید و همه روزه صبح ها را صرف آموختن مطالب مفید و لازم به آنها میکرد» او را و قدرزحمات وی را در باره خود حالا بخوبی میفهمند و خدا را شکر میگویند که بداشتن چنین مادری سرافراز و مفتخر بوده اند.

زنی که از حضور خود آلام و مصائب مرد را تسکین میدهد و با خلق خوش و لب
خندان خشم و غضب او را فرو مینشاند هم وسیله تسلی و دل‌داری خاطر اوست و هم
پشتیبان و معاون وی.

(نیپور) همیشه زوجه اش را همکار و رفیق خود خطاب میکرد و معتقد بود که طبع
ذوق او بدون آسایش خاطر و تسلیتی که از معاشرت با وی تحصیل مینماید خـمـول و
پژمرده و بی ثمر خواهد بود و در یک جا میگوید: خلق خوش و عشق او را از سطح
زمین بالاتر برده و مثل آن است که از زندگی این جهان آزاد و فارغ
ساخته است.

زوجه (جان ستوارت میل) (۱) نیز معاین شوهرش بوده و با کمک می کرد
ممکن کمک و مساعدت وی با شوهرش در یک رشته بسیار مشکل علمی چنان گسه
خود (میل) در جـسـائـی که اثر معروف خویش موسوم به (آزادی) را بنساخته
اتفاق مینماید میگوید:

این رساله را بر روح از چمن‌دزنی اهدا می‌کنم که هر چه در تالیفات و نوشته‌های
من خوب و لایق تمجید یافت میشود از برکت فکر موزون او بوده و قسمتی را هم او
خود تالیف و تصنیف کرده است این کتاب به یاد گارزنی نوشته میشود که مرا
رفیق متفق و زوجه ای غم‌خوار بود. حسن صداقت و راستی او بزرگترین پشتیبان
من و قبول و رضایت وی بهترین عشوق و یا داشم بود.

سطور ذیل که کار لایل (۲) بر سنگ قبر زوجه اش نوشته است شهادت

- (۱) فیلسوف و عالم انگلیسی (۱۸۷۳-۱۸۰۶) از جمله کتابانی دارد باسم (اقتصاد سیاسی) که مشهور است
(۲) تاس کار لایل (۱۸۸۱-۱۷۹۵) فیلسوف و نویسنده معروف اسکاتلندی که کتب و رسائل
فلسفی عمیق وی مشهور و از جمله آثار اوست کتاب (قهرمانان) و تاریخ انقلاب کبیر فرانسه

مؤثری است که ابن نویسنده بر رگ بر حسن سیرت و فضایل اخلاقی عیال خود داده است: «در طبیعت او قدری بیشتر از حد معمول عیالیم حزن و اندوه دیده میشد لیکن در عین حال قوت اراده و حسن سرعت انتقال و وفاداری و محبت قلبی داشت که نظیر آن به ندرت در دیگران یافت میشود».

در مدت چهل سال مشارالیه رفیق صدیق و مؤنس و فادار شوهرش بود و او را بازبان و رفتار خویش با انجام کارهای خوب و پسندیده تشویق مینمود در صورتیکه این کار از هیچ کس دیگر غیر از وی ساخته نبوده.

(فردای) در دفتر یاد داشت روزانه خود نوشته است:

«مزاوجت من از هر چیز دیگر به سعادت و شرافتمندی من بیشتر کمات کرده است زیرا قضیه تأهل من واقع ای بود که سعادت این عالم و آسایش فکری من مرهون آن است».

(ژاکومی) میگوید: «زنیکه مایه تسلی و سعادت و درخت بارور زندگانی من است حتی در موقعیکه افکار پربشان و مشوش نیز در مغز ما رخنه پیدا میکنند باز ما با هم یگانه و متحد هستیم».

با آنچه تا کنون ذکر کردیم معلوم شد که سعادت زن و شوهر در اثر موافقت و معاضدت و رعایت احترام هر دو طرف حاصل میگردد. خوش بخت چنین زن و شوهری که یکدیگر را احترام و دوست داشته باشند و همیشه با همه جریانات زندگی را مورد معنوی و مادی با هم کار کنند و لذت برند و از زندگی محفوظ شوند، خوش بختی غیر از این چیزی در عالم نیست.

مادر این خصوص در فصل (خطر زندگانی و در حقیقت از دواج) -

مجدداً قدری مذاکره خواهیم کرد.

(ختم فصل پنجم)

فصل ششم

انتخاب شغل و تعقیب

تنازع و کشمکش زندگانی که در سر قاسم حیات یا بشرد ست بگریبان است نمی گذارد دقیقه‌ها انسان فارغ بنشینند و به فکر تأمین زندگانی نیفتد مخصوصاً از عمر ۶ سالگی توجه با احتیاج احساس شده هر قدر سنین عمر زیاد تر میشود درك احتیاج قوی تر گردیده و شخص مجبور میشود خود را بطریق معیشت آشنا مینماید.

دوره کوچکی و آن ابامی که ممکن است پدر، مادر و اولیاء اطفال بار معشیت و خوشی او را متحمل شوند خیلی زود میگذرد، «ایام طفولیت خیلی زود سپری شده و این موسم سرعت برقی میگذرد» و موقع آن میرسد که يك نفر جوان شخصاً وارد هر حلقه بر آشوب حیات گردد، اما متأسفانه جوانان در همین ساحل زندگی غفلت نموده غرور مانع میگردد که عظمت حوادث و انقلابات حوائج را درك کنند و خود را بقوا عدو قوائین مداخله آن آشنا سازند اما چندی نمیگذرد که (نتایج این اشتباه و سهل انگاری خود را در ریافته بگذشت یا با نظر دقت و افسوس میگردند و برورهای تلف گشته عمر غبطه‌ها میخورند) (رهبر جوانان)

هر جوان در اول مرحله عمل باید از ذوق اندیشه و مناسبات خود نتیجه گرفته شغلی پیش گیرد تا بتواند آن را با آخر برساند همینکه سنجش و مرحله فکری او از هر حیث کامل و محکم شود وارد عمل گردید بازند با تصمیم و عزم تغییر ناپذیر تعقیب نماید.

فرض کنید شخصی بر ای رسیدن به شهری سر چهارراهی می‌رسد در اول امر متحیر میشود از کدام طریق روبه مقصود برود اگر در حال تردد باشد قدری

در يك راه ميرود باز بر گشته و راه ديگر و بعد بر گشته راه ديگر همينطور بهر يك از چهار راه اوقات خود را صرف ميكند تا شب پيش آمده و به مقصود خود نهي رسد. يك نفر جوان هم در قدم اول زندگي در تعيين شغل ممكن است مردد شود اما ذوق و ميل فطري خود را احاطه كند و قرار دهد همينكه معلوم شد شغل مخصوصي را مي تواند پيش ببرد و تصميم اتخاذ كرد شروع كند و هر گونه مانع را از پيش بردارند بلكه: (ميل دروني و اراده باطني به عزم و استقامت در هر كار كمك هاي شايان مينمايد و بلا تدريج موانع و اشكالات را درهم ميشكنند. رهبر جوانان) و رفته آرد آن جواني و دوره فعاليت او به سر گردي و بوالهوسي گذشته عاقبت به هيچ مقصودي نائل نهي گردد.

ممكن است شخصي باشد كه چون هر كاري در مقابل فكرش عرضه شود به هيچ يك ميل و رغبتی كه نسبت بديگري مزيت داشته باشد پيدا نكند و بدین سبب مردد بماند در اين صورت بايد چنين شخص همه كارها را يك يك از نظردقت ديده عيب و محسنات آنها را مقايسه كند بالاخره ممكن نيست اگر چه خيلي اندك باشد مزيتي تشخيص دهد در آن حال فوراً همان شغل را انتخاب كند مثلاً:

اين كار بوضعيت من مناسبتر است.

اين كار ممكن است براي من نتيجه دهد.

اين كار گرچه فائده دارد اما اين عيوب را دارد.

اين كار نسبتاً بهتر است.

بالاخره رجحان يك امر بر ديگر ملاحظه مي شود البته در تطبيق حالات

خود با کاری که انتخاب می کنید باید دقت کنید مثلاً قوه دماغی شما ممکن است برای داخل شدن بقا کولته حقوق مساعد نباشد. حسن وجدان و رأفت و تأثر شما اجازه نمی دهد جراح شوید. وضعیت صحتی و مزاج شما برای اینسکه بیلوت شوید موافقت ندارد. ضعف چشم شما در امور نقاشی و دبسگر صنایع مستظرفه تناسبی ندارد. باید صرف نظر کنید.

همینطور چون می خواهید شغل و کاری را انتخاب کنید از هر جهت بمنجید تا شما را مجبور به ترك و بالاخره معتاد بهر روزی يك شغل نسكند. گرچه گاهی همان ذوق و میل درونی و طبیعی نسبت بیک شغل و یا همان هویت عظمی که چون شاه راه سعادت و طریق روشن هر کسی را بمنزل مقصود مبرساند بر خلاف مقتضیات صحیحی و بدنی این اشخاص را بمنظور رعایای خود رسانده است.

در این زمینه [Neslim] در کتاب (رهبر جسد انسان) حکایت دو مستن (Demosthems) و سرگذشت آن مرد قوی الاراده و باعزم را چنین نقل میکند:

[او بایک استقامت عجیب و زحمات طاقت فرسا حتی لکنت زبان و عنققت تقریر و بیان خود را اصلاح و این عیب بزرگ را از خلقت خود مرتفع ساخت این مرد غیرتمند در سایه میل و استقامت بمقصود خود رسید قوت اراده و شدت اشتیاق او به خطابت و ناطقی چنان شعله در وجودش افروخته بود که ساعتی آرام نداشت و نقص خلقتی و عیب طبیعی خود را نیز هیچ پنداشت

ذوق درونی و عشق باطنی او را به مبارزه با طبیعت و ادا نمود بدو آفت
نطق و خطابت را کاملاً تحصیل کرد و سپس آنقدر بساحل دریا رفت و
امواج خروشان را مخاطب ساخت و نطق کرد و آنقدر سنگ ریزه های
مختلف در دهان و اطراف زبان خود گذاشت و بحرف زدن کوشش نمود
که این عیب طبیعی نیز برطرف شد آنگاه تاج افتخار بر سر نهاد و مشهور
عالمیان گردید.

بلی با فشاری و استقامت و تحمل در کارها آثار معجزه نما دارد. باید
مراقبت کنید که اگر کاری را که ذوق و تمایل فطری شما با آن است
و در عین حال وضعیت سچی و مقتضیات شما با او موافقت دارد تشخیص دادید
فوراً اقدام کنید و تا انجام آن بروید ولی اگر کاری را که مخصوصاً با ذوق
شما وفق نمی دهد اختیار کنید ممکن است در اثر موفقیت با اجرای آن طوری
که لازم است بشما خواهند گفت:

«یاد حقیقت لائق و شایسته نموده اید که بتوانید از عهده آن خدمت بر آئید
و در قبول آن خطا رفته اید و یاد در صورت وجود لیاقت نیز در انجام آن تعلل
و تسامح بجای آورده و در هر صورت محکوم و قابل سرزنش خواهید بود» -
[رهبر جوانان]

(هکتور دورویل) در کتاب (خوشتن داری) می نویسد (چون میخواهید
کاری و شغلی را انتخاب کنید برای اینکه موفق شوید و همیشه سرور باشید
بهتر است بتوانید بخوبی کار خود را پیش ببرید و از وضع خویش راضی باشید).
(فطرت بخاری) در کتاب [رهبر نجات] شرحی راجع به ثبات و مقاومت
در شغل و کار می نویسد و میگوید: «شخص بعد از اینکه فکر کرد و در يك امری

تصمیم اتخاذ نمود و در راه بدست آوردن يك مقصد قدم نهاد باید نه قلت اسباب نه سختی راه نه دوری مقصود بالحاصل هیچ مانعی ما را ازین راه برنگرداند بلکه بهر مشکلات مانعی که رو برو شویم او را با کمال اعتدال و همتان دفع نموده شوق خود را تازگی بخشیده بسوی مقصود روان گردیم.

ملتى که افرادش به بی ثباتی مشهورند از تیره مفاک مذلت و بی شرفی خلاصی نخواهند داشت - اگر چه این صفت هر کسی را لازم است لیکن برای ذواتیکه بخدمات و اصلاحات اجتماعیه مشغولند از هر چه لازم تر است زیرا نتیجه خدمات اجتماعیه بسی دور است سالهای بسیار و قرن های بی شمار باید تا يك ملت سر از خواب غفلت بردارد.

ملل اروپا هر چه بافته اند در سابقه ثبات یافته اند مسلمانان هر چه باخته اند از راه بی ثباتی باخته اند در صورتیکه دین مبین اسلام در این خصوص میفرماید و توبلواکم بشيء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا ان الله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمته واولئك هم المتهجدون - بقره

یعنی شما را بپیش آمد های سخت مثل نرس ، گر سنگی تلف شدن مال خطر جان ، وضیاع زراعت آزمایش میکنیم . آنها که باین سختی ها ثبات و ایستادگی مینمایند یعنی از راهی که برای ادای وظیفه خود پیش گرفته اند بر نمی گردند و بر سیدن مهیبت و سختی های عظیم مأیوس نمی شوند بلکه عیگونه بندگان خدا هستیم بود و نا بود ما را اولئك است و در راه مقصد خود دوام میکنند آنها را ای پیغمبر بشارت بده که کرم و بخشایش الهی حق آنهاست و آنها بمنزل مقصود میرسند

فطرت بخاری بعد از يك سلسله گفتار در این زمینه باز چنین میگوید: «بعضی از مردم رایك حالت ناشایسته موجود است مثلاً یقین میکنند که در فلان کار منفعت است و فوری با اجرای آن شروع میکنند لیکن بعد از چند روزی دیده می شود که دست از آن کار کشیده اند سببش را می پرسید میگویند واقعاً در آن کار فائده بود ولی ما را اجرای آن عـاجـز یـم. اینك همین حالت را تذبذب میگویند.

سبب این حالت ازدو چیز خارج نیست: بی شجاعتی یا مأیوسی حال. اینکه این دو صفت خیلی پست و مردود است و خداوند مأیوسین را در قرآن مجید بد گفته است.

راست است که هر کاری اول ممکن است زحمت داشته باشد یا پر زحمت به نظر آید چنانچه جوانان چون دارای حس تند و تیز هستند همینکه وارد عمل شدند جریان امور که خواه مخواه دارای پیچ و خم هائیتست به نظرشان بطیء آمده و با جزئیاتی که برخلاف انتظارشان می باشد نیز ممکن است مواجه شوند رفته رفته آن کار به نظرشان منفور شود ولی جوانان باید بدانند که در طریق زندگی و در مرحله تطبیقات و عمل ممکن نیست با جزئیاتی که شخص را متاثر سازد روبرو نشوند همه کشمکش حیات مملو از همین جزئیات است که اگر شخصی آنها را اهمیت داده و مانع کار بداند کافیتست به هیچ کاری نزنند. بلکه باید این چیزها را تحمل کنید تا در بجا بشواید افکار خود را در اصلاحات آنها در معرض اجراء و موقع تطبیق قرار دهید. بعلاوه اگر در کاری که بالاخره بعد از تفکر روی ذوق و میل و مناسبات خود

انتخاب کردید به جزئیاتی برخوردید که میخسود عزم شمارا متزلزل کند در همان حال چنین قضاوت کنید که «چون از اول عزم کرده ام امکان ندارد که از عزم خود برگردم من باین چیزها و موانع اعتنائی ندارم

و مقایسه و امتحان کردن و عاقبت و بزودی کار سهل شده مشکلات بر طرف میشود.
(Noslih) در کتاب (رهبر جوانان) جمله خوبی دارد میگوید:

«برای وصول به سعادت و حصول آسایش طبعاً باید خود را به تحمل سختی ها حاضر نموده و برای کشمکش بپیش آمده ها آماده سازید»

غالباً پیدایش حس خستگی از یک کاری در اثر این است که جوانان در اول کار چنین عقیده دارند که چون در این کار وارد شدم آسوده میشوم

و ابتدای راحتی من است و این یک تصور غلط و اشتباه بزرگی است و با بستی این تصور را از خود دور و این اشتباه را زودتر از همه چیز بر طرف نمائید

و بدانید که هر شغلی دارای یک نوع خستگی و زحمات مخصوص است که قبل از شروع عمل آنها را ممکن است درک ننمائید و همان ها است که در موقع عمل تولید تنفر و انزجار میکنند و موجب یأس و حزن میشوند.

«غیرت مند و شجاع کسی است که از خستگی ابدان نرسد و از موانع و مشکلات ذره اهم اسد نوسلین».

و در نه جوان هر شغلی را که پیش بگیرد زحمات اولیه آنرا که در هر کار حتماً وجود است دیده از آن کار دست میکشد بعد کار دیگر همینطور

هر روزی بکاری عاقبت با امید اینکه کار بی زحمتی بدست آورد هیچکاری نمی تواند پیدا کند همین قسم اشخاصی هستند که عمر خود را به بطالت و بیکاری

گذرانند و بار دوش دیگران و تنگ جامعه میشوند.

(Moslin) میگوید: «را جمع به تمام قسمت های زندگی نداشتن استقامت تقصیر و گناهی است که از بدو شروع بکار ابواب سعادت را

بر روی انسان مسدود می نماید و آن مانع عظیمی است که شخص را از ترقیات ممکنه باز میدارد. حتی العقدر از نشئت رأی و تردید خیال خود داری ننمائید».

يك نکته خبلی قابل توجه در انتخاب شغل اینست که در کشور عزیز ما روح توده متوجه اینست که برای تأمین احتیاجات زندگی را می جز خدمات دولتی موجود نیست و بهمین جهت هر کسی که اندک ذوق و اطلاعات و سودای دارد خود را بار دوش دوائر حکومت نموده و بوسائل مختلفه و انواع نشبث سعی می کند خود را در یکی از دوائر رسمی تحصیل نماید .

این رویه و عادت تأثیر خیلی بدی در روش کار و عمل ملی نو آید می کند در نتیجه قوه معنوی و لیاقت ضعیف مانده و صحنه عمل و فعالیت یا بهتر بگوئیم تقدیم خدمات مهم بمملکت تشنگ تر بلکه بمرحله صفر میرسد زیرا ترقیات و توسعه عمل تابع مقررات مخصوصی می باشد . در صورتی که باید اصلاح باین عزم باشیم که همیشه مصدر کارهای آزاد شده و جرئت و فعالیت خود را در انجام کار های مهم دیگر بمصرف برسانیم .

ملاحظه فرمائید امروز در مملکت ما در قسمت تجارت ، عمرانات معادن زراعت ، کارخانه ها ، و غیره هزار ها قسم کار هایی است که با اندک زحمت (بافرضاً زحمت زیاد) خدمت مهم بوطن کرده ایم و هم می توانیم معیشت و زندگی خود را بوجه احسن تأمین نمائیم .

کوه و صحرای این کشور جواهر است ولی کجا ما استفاده کرده ایم مثلاً بجای اینکه يك نفر جوان زحمت کش و فعال در گوشه يك اداره طبق مقررات سالها منتظر سر کتابت شود چه می شود کبترای مملکت را با يك کمپانی قرار داد نموده و از کوه های کشور جواهر جمع کند .

نجف قلی خان مقری (حسام الدوله) در کتاب تاریخ جمهوری امریکا (یا) پس از اینکه روش کار و فعالیت ملت امریکا را شرح میدهد می نویسد :

بدبختانه اکثریت جوانان راهی که برای نمایش معلومات و ابراز لیاقت
یا تحصیل معاش خود دیده اند فقط ورود بدوائر دولتی و اتخاذ پیشه نوکری
بوده است. بدیهی است که در توسعه دوائر و ایجاد شعب و اختراع مشاغل
هر قدر بذل جهد شود معذالك باعده داوطلبان خدمت تكافؤ نمیکردند و نخواهد
کرد.

اگر يك نظر دقیق به نهضت ها و پیشرفت های ملل بنمائیم می بینیم حکومت
جز راه نمائی در کار حصه عمده دیگر ندارد. فقط افراد ملت هر کس
بنوبه خود در صدد توسعه کار و ترقی دادن پیشه و صنعت خود بوده و در هر
شعبه بادنیا و بازارهای جهان ارتباط پیدا کرده اند.

مستمر فورد از ابتداء دارای چنین يك سرمایه نبوده فعالیت پشتمکار اعتماد
بنفس او را بدین مرحله رسانده است و هزار ها و علمای آنها نفر از همین طریق
موفق به خدمات بزرگ گردیده اند که نه تنها قریب و ملت خود آنها بلکه
دنایای بشریت را مرمون زحمات خود کرده اند. این قبیل اشخاص از ابتداء
در راس کارهای بزرگ و سرمایه های بیشمار قرار نگرفته اند بلکه از
کارهای کوچک و سرمایه های جزئی که غالباً جز همت و عزم چیزی نداشته
اند آغاز بکار نموده اند.

امروز در مملکت ما بقدری کارهای بر منفعت و باشرف موجود است که
برای مدت ها صحنه فعالیت خواهد بود بروید انرژی و قوه فعالیت خود را در
کشتن ابله سازی راه سازی فابریکه سازی کشف و به کار انداختن
معادن اعمرات اجاره املاک آبادی مزارع تجارت صناعت و... صرف
کنید تا هم ثروت بی حساب و سرشار بدست آورید و هم آزادانه و با عزت و

آسوده گی بسر ببرید. و برای وطن و برادران خود مصدر کاری و خد متی
شده باشید.

(حسام الدوله) باز در کتاب مذکور می نویسد: (اشخاصی لائق
و توانا بهر کار کوچک و بستی که شروع کنند بالاخره حائز مقام بلند و ارجمندی
خواهند شد. کرباس فروشی، باغبانی، سلما نی، کفاشی، هیچ مانع از ابراز
لیاقت و نیل بمقام شایع نیست و تحصیل معاش از آن طرق بمراتب
مطمئن تر است.

همانطور که تمام مخترعین بزرگ و هنرمندان لائق از بین مردمان
آزاد و باعزم بودند ثروتمندان و بزرگان دنیا هم غیر از عمال دولتی
بوده اند

میلیاردرهای امریکائی از شاگرد آهنگری پینه دوزی شروع کرده اند
ملاحظه میفرمائید کشور عزیز ما دارای همه گونه ثروت طبیعی میباشد
و ازین حیث با بهترین قطعات کیتی رقابت میکنند ولی چه چیز لازم است؟
اشخاص لائق و باعزم و اراده و ملت وطن دوست و با همت

حسام الدوله) میگوید: «در مملکتی که خیاط با سلیقه، نجار فهمیده
زرگر ماهر، آهنگر توانا بالاخره میکانیک مجرب نداریم آیا ظلم بجامعه
نیست که جوانان فارغ التحصیل و لائق دسته دسته بدوایر دولتی هجوم آورند
و لیاقت و فکر خود را بهیچ بفروشند؟ صنعتگری که با آرزوی بسک قران
شروع بکار کند آتیه اش هزار مرتبه بهتر از ماموریت که با ماهی کا و
دو تومان خود را بدوالت بفروشد زیرا این مستخدم دولت همواره متزلزل
و مجبور بحفظ ظاهر و تسکلفات است. در صورتیکه صنعتگر فکرش آزاد و

و خا طرش خرم و با انگاء به سعی و عمل خود عوایدش هر روز در ترقی و رو
به تکامل است

آری ممکن است من در «مقابل یکدسته اشخاص که همیشه اوقات مقامات
عالیه و دوائر مربوطه را به تقدیم عرایض و درخواست شغل ضایع میکنند مورد
تنقید واقع شوم ولی از چنین اشخاص معذرت می طلبم زیرا نظر من روی
کلیات است و از خصوصیات اشخاص اطلاعی ندارم و نباید هم مطلع باشم ،
ظرف من متوجه با اصول یمنی کولوژی بوده و روحیات جوانان این کشور
مخاطب من است من در زیر خاک خواهم بود و این کتاب را جوانان فعلی و
و آینده مملکت میخوانند و باید بدانند که انتخاب شغل میدان فعالیت
کجا و چیست ؟

همیشه باید کاری در پیش بگیرید که دائماً بار و عونس شما باشد ،
یگنفر از کشیشان امریکائی میگوید «من هر يك از اولاد خود را و ادار
خواهم کرد که در يك رشته از علوم میکائیکه داخل شده و کاری در فنون
میکائیکه یاد بگیرند تا آنکه بتوانند خود معشیت خود را اداره نمایند و اگر
حادثه رخ دهد بدون استعانت از غیر زندگی نمایند.

فقیر و غنی ، دانی و عالی باید بدون تفاوت کار یاد بگیرند و بقدر ممکن
در کار خود ماهر و هنرمند باشند زیرا احتمال فقیر شدن دولتمند بسیار
است و تعجیبی ندارد که یگنفر متمول و ثروتمند را فقیر ببینید همانطوریکه
يك نفر فقیر ممکن است دولتمند گردد » (کتاب و ظیفه) .

چیز دیگری که در انتخاب شغل و یا در دوام شغل قابل توجه است عدم
اضطراب و عجله و بی حوصلگی است بسا میشود از پیشرفت نکردن کارها

شکایت میکنیم نمی دانیم که هر کاری باید جریان خود را طی کند و بعد -
کمال برسد طبیعت بهترین نمونه تأمل و متانت است زیرا هر چیز را در
موقع خود پدید میآورد. چمن در بهار سبز میشود، لاله در بهار میروید. ابر -
در بهار میگریزد. بلی ممکن است باز حشرات بسیار چیز را قبل از وقت بدست -
آورد ولی باز هم طبیعی نخواهد بود.

«مادام دوساوپن لی» میگوید: (کسیکه مختصر صبری داشته باشد از -
بدبختی های بزرگ رهایی خواهد یافت).

من یکی از دوستان خود را سراغ دارم که جوانیست - نسبتاً تربیت شده
و آراسته ولی خیلی در جریان زندگی کم طاقت است. میل داشت از يك
اداره که در آنجا ماموریت داشت جواز گرفته جای دیگر مأموریتی که
بحال او وفق دهد بدست آورد. این وضعیت چون در جریان طبیعی خود -
سیر میکرد یکی دو ماه طول کشید. یکی از نزدیکان او روزی برای من صحبت
کرد که در خلال همان مدت سودا و خیال بر سر او زد تا آنکه بشخصیکه
بجادر کشی شهرت داشت مراجعه نمود و او بعد از اجرای مقدماتی که عادت
آنهاست از قبیل پرسیدن اسم و غیره وعده داد که فردا بیایید، چون فردا
نزد او رفتم گفت جا دوی شما را کشید. ام.

علت تعویق کار شما آن است که شمارا بچهارمیخ کشیده اند و شکلی در روی
که غذایشان داده که هر چهار دست و پایش به میخ کشیده شده بود. فوراً طرف مقابل سی
افغانی نزد او گذاشت و شکل را گرفت و با خوشی زیاد پاره کرد و گفت حالا کار
هایم درست میشود.

اشخاصی که سیر ندارند و بجریان طبیعی امورات متوجه نیستند خیالات بر

لأنها حکومت کرده عاقبت باینگونه موهومات و عجز خرفانی که معلوم نیست که کی
کر بیان بشر را رها می کند متوسل میشوند

باید هر کار را با نظر عقل دیدنه به غرض و نفع شخصی. (لرداو بیوری) در
کتاب (در جستجوی خوش بختی) می نویسد: «بندرت اتفاق می افتد که عجله و
شتاب نتیجه عقل و حکمت باشد و وقتی کاری در پیش داری که در خصوص آن دچار
تردد هستی بهتر آن است که دست بدامن صبر تا مل زده از شتاب و سبک ساری
ببریزی و کار را در این گونه مورد بقرا گذاری که بتوانی در اطراف چنانچه
لازم است فکر کنی»

وقتی هیولای شب بر روی دنیا خیمه میزند و شما بخواب میروید روح تان بیدار است
و برای حل مشکلات شما اندیشه می کنید بنزد خود نقشه میکشید همینکه بیدار شدید
راه حل آنرا پیدا کردید اگر فکر تان را بحال خود بگذرانید که با فراق در
اطراف کارهای روزانه قضاوت کند و در انتظار نتیجه آن اسوده بخوابید بهتر است
تا خود را بدست پریشانی و اضطراب سپرده شب را بخوابی بگذرانید و صبح
گاهان که هنگام کوشش و اقدام است خسته و فرسوده باشید همیشه باید بیاد داشته
باشیم که وقتی کاری را انجام دادیم دیگر بر آن تسلط نداریم و باز آوردنش محال
است هر فکر و دقت که لازم است باید قبل از شروع بشود بعد از شروع باید تا آخر
بدون تزلزل و تردید پیش رفت»

باین اصل مسلم متوجه شوید و آن را بچشم بی اعتنائی تنگناید در هر کار با
بزرگان و پیر مردان سال خورده گان «عجز بین مشورت کنید و افکار آنان را
اهمیت دهید و در جریان عمل و انتخاب شغل خود تطبیق کنید
(لرداو بیوری) در کتاب (در جستجوی خوش بختی) می نویسد: «شخصی عاقل و

هوشیار از تجربیات دیگران استفاده میکنند ولی مردم مغرور میشوند و خواهند همه چیز را خودشان تجربه کنند ولی این زنده گی چنان کوتاه و چنان ناپایدار است که اگر بخوانیم همه چیز را تجربه کنیم فرحتی برای کس نیست. تجربیات خود بخوانیم داشت بنابراین لازم است تجربیاتی که دیگران به مرور ایام با هزار زحمت و خون دل در نتیجه اتفاقات روزگار انداخته اند نصب العین خود قرار داده و در عین حال از حوادثی که برای خودمان رخ میدهد عبرت بگیریم.

و ای حال کسانی که نه از تجربیات دیگران استفاده میکنند و نه از تجربیات خودشان میگویند آزمایش مدرسه ایست سخت و ملال انگیز ولی اشخاص احمق میشوند به هر زحمتی است خودشان را راضی کنند.

عجب تر آن که از تجربیات خود کوچکترین نتیجه نمی گیرند! چه لازم است مدتی اوقات خود را برای آزمایش حوادثی تلف کنیم که نظائر آن هزار بار اتفاق افتاده و دیگران تجربیات خویش را در باره آن تکمیل کرده اند! آیا بهتر نیست که خلاصه تجربیات آنها را گرفته در راه زندگی بروی آن بیفتیم؟

برویم؟

در عصر امروز با ثبات رسیده است که ترقیات همه مملکت های متمدن منحصراً بوده است بکوشش اهل هنر و صنعت و مخترعین. این طبقه مردم که امروز عالم بشر را در عهد آسایش و لذت قرار داده اند همه مردمی بودند که در زندگانی پر از افتخار و لذت صنعت و هنر بزرگ شدند و به شغل آزاد متوجه گشتند و با فکر آزاد کار کردند و در فضایی خود مختاری فکر نمودند و آثار و اختراعات خود را برای بشر بیادگار گذاردند. در شرق عموماً و از جمله در مملکت ما اگر کسی باهوشی شغل حکومتی و ارداست.

و پسرین عضو يك اداره محسوب میشود طوری سلوك و رفتار دارد كه هیچكس از مردمان اهل حرفه و صنعت را در نظر ندارد در صورتیکه يك نفر اهل صنعت يك نفر کارگر ممکن است در اثر هنر خود يك ملت را اتمول کند و مایه افتخار سائرین گردد ولی يك عضو اداره و بایك نفر كاتب اگر صداقت و فعالیت کند ممکن است تا آخر عمر بسر کتابت الی مدیریت برسد و خیلی هم کم اشخاص پیدا میشود كه به معاش مشروع زندگي و نسبت به حقوق دیگران تجاوز ننماید.

(سا موئل اسمائیلین) در کتاب (اعتماد بنفس) خود بزرگان جهان را - (یعنی آنها ئی كه اثرات بزرگ برای عالم از خود گذا رده اند) میشمارد كه همه از اهل حرفت و صنعت بوده اند و از جمله میگوید مخترع ماشین بخار نیچار و تكمیل كنده او و كارخانه پنبه يك نفر شخصی كه معروفاست (جیمس وت) بود كه تنها فعالیت و كوشش و سعی او را باین كمال رسانید. مخترع ماشین ریسمان بافی كه انگلستان هر هون منت اوست يك نفر دلاك بود (اركریت) و او يك دكان زیرزمینی باز كرد و بر سر آن نوشت:

«بشما بید سلما ئی زیر زمیني كه هر سری را باده شاهي اصلاح میکنند» همین شخص عاقبت تعقیب كرد تا با اختراع ماشین مذکور موفق شد و اول تا آخر عمر هم خط درستی نداشت.

از جمله موسسین صنایع (ولیم لی) مخترع ماشین جراب است كه در یکی از قراء (نوتنهام) از خانواده خیلی فقیری تولد و بعد رسه كمبر بیج بعنوان تحصیل و نو كری داخل شد (۱۵۷۹)

(هتكوت) كه در ماشین جراب بافی ماهر شد تمام فكرش متوجه اختراع ماشین بود كه بتواند حاشیه هائی مثل آنهایی كه در فرانسه با دست می بافند.

بیرون بدهد در اثر فکر و زحمت موفق گردید و ماشین را اختراع و تکمیل کرد و آنچه ماشین که به اساس ماشین او ساخته شد دولت اجازه داد که از هر ماشین حق امتیاز بگیرد و مدت کمی شش صد ماشین ساخته بودند و ازین راه دخل سرشاری بدست آورد.

ژاکارد (Jacquard) شهرت این شخص هم کمتر از (هتکوت) نیست و یکی از رجال بزرگ بشمار میرود لیون از خانواده فقیری متولد شد چون بسن رشد رسید پدرش او را به صحافی گذارد و بعد از آنجا خارج شد نزد چاقو سازی شاگردشست پس از مرگ پدرش بشفل پدرش یعنی جولائی مشغول گردید و در این ضمن با این فکر افتاد که کارگاه پارچه بافی را اصلاح کند تا بعد از چند سال چرخى درست کرد برای بافتن پارچه های مطرز و منقش و چرخ مزبور بدرجه رائج گردید که پس از ده سال قریب چهار هزار کارگاه از آن در (لیون) ایجاد شد.

پس از آنکه مدتی رفته رفته قدر و قیمت او معلوم شد و دستگاه او رائج گردید بعدی که تا سال (۱۸۳۳) از شصت هزار دستگاه تجاوز نمود.

(هلمن) (در ماهوس) (الزاس) سال (۱۷۹۶) متولد و در سن ۲۵ سالگی با پدرش وارد کارخانه پنجه شد و از آنجا بیاریس منتقل گردید و مشغول خواندن ریاضیات شد چون بعضی از اقرایش میخواستند کارخانه ریسمان بافی دائر کنند او را در یکی از کارخانهای ریسمان بافی گذاشتند و با آنکه مدتی همه کارهای آن را آموخت و در آنزاس آمد و کارخانه دائر کرد و بواسطه حوادثی کارخانه اش مسدود شد و چندی در خانه اش رفت و در آنجا فکر خود را صرف اختراع ماشین گل دوزی کرد و با این فکر افتاد که ماشین تهیه کند که بیست سوزن با هم حرکت کنند. بعد از شش ماه موفق

گردید و در نما یشگاه (۱۸۴۴) آن را نشان داد از طرف دولت بمدا ل طلا و نشان افتخار مفتخر گردید. بعد از آن نیز اختراعات زیادی کرد که مهم ترین آن ماشین شانه است .

سه نفر چینی ساز :-

[۱] پالیسی. بر مازد پالیسی در جنوب فرانسه (۱۵۱۰) متولد شد والدینش بدرجه فقیر بودند که نتوانستند او را بمدرسه گذاشته تعلیم دهند پدرش شیشه گر بود صنعت پدر را بانضمام خواندن و نوشتن و تصویر آموخت اورنگ کردن شیشه را نیز خود به صنعت یدی افزود و مسافرت هائی به نواحی شمالی فرانسه و از آن جا به هلند و آلمان رفته و مدت ده سال بگردش و انتقال بود و در صد دبر آمد که سفال را روغن و رنگ داده چینی درست کند (این ظرف در آنوقت در اروپا مساوی طلا خرمی شد و تنها از راه هند وارد میکردند) در مسو رتیکه در موقع ارا ده چنین فکر از صنعت مزبور حتی خمیر کردن گل آن را هم اطلاعی نداشت ولی بلند ی همث این چیزها را در نظر او سهل می نمود.

میگو یند روزی پالیسی يك كاسه بدیع و قشنگ را دید و بقدری از آن خوشش آمد که شوق ساختن نظیر آن را او پیدا شد شاید هزارها افراد بشر آن كاسه را دیده بودند ولی هیچ يك طوری كه پالیسی متأثر شد تحت تاثیر و تهییج نیامدند. پالیسی شروع بعمل و تر كیمیات مخصوصی كرد و آن قدر عملیات اوبی نتیجه میماند كه هر قدمی كافی بود او را از غرضش منصرف كند اما او هیچ گاه مایوس نمی شد بلكه بشتر به فعالیت و سعیش می افزود و از طرفی فقر و بینوائی طوری باو فشار آورده بود كه عائله اش مدت ها گرسنه می ماند خود او میگوید « با وجود تمام مصائب و حرمانها روح امید در من نمرده بود لذا با نهایت خوش روئی و بشاشت

از مر دم ملاقات میکردم. من روز ها و شب ها در مقابل کوره خود زبر با ران و طوفان می استادم و غیر از صدای حشرات و کر به ها هیچ صدای مر انشویق و تقویت نمی کرد. بعضی اوقات دیگر طاقت استادن زیر باران و طوفان برایم باقی نمی ماند. آن وقت دیوانه وار بر از کل و رطوبت بطرف منزل خود می دویدم و امر وز از حیات و سخت جانی خود در مقابل این همه آلام و مصائب متعجبم.

باز به یالیزی اضافه میکنند: « بدرجه لاغر شده بودم که وقتی بندجوراب میبستم بعد از دو قدم بند جرابم پائین و نا میچ پایم می افتاد »

عاقبت خویشان و دوستان همه شروع کردند به تو بیخ و ملامت و سرزنش او لذا مجبور شد دست از این عمل برداشته بکار های خود مشغول شود. قریب يك سال سرو وضع خود را درست کرد و زبان مردم نسبت باو بسته شد باز بر کشت بکار محبوب خود تبحر به عمل را از سر گرفت تا بالاخره پس از هشت سال به تکمیل و اتمام آن موفق شد. در صور نیکه ده سال هم در کشف و پیدا کردن مواد آن رنج برده بود. واستقامت و پایداری و تجربه معلومات و آفری پیدا نموده خواص ترکیبات و ماهیت خاک های مختلفه و کیفیت ساختن کوره و تدهین سفال همه را در مدرسه علم آموخت و پس از هجده سال زحمت توانست خود را چینی ساز بگوید و مصنوعات او به قیمت های خوب به فروش میر سید و خانواده اش با آن سازش و رفاهیت در بین ثروت و هستی بی شمار زیست و زندگی می کردند.

یالیزی در اواخر عمر برای رهنمائی هم وطنان کتابی نوشت و همه رموز دقائق فن را در آن شرح داد و نیز در کیمیا و تاریخ طبیعی تالیف مهمی دارد (۲) جو هان فرد زیگ بتکر، این شخص دو مین صنعت گر معروف المانی است (۱۶۸۰) متولد و در سن ۱۲ سالگی در برلین در دواخانه شاگرد شد و از

همان ابام صباوت به علم گیما شوق داشت پس از چندی ر وزی بانر دمیستی
و نیرنگ مس راطلا نشان داد و در اثر شهرت پیدا کرد.

یاد شاه یروس در آن زمان خیلی کم پول بود اتفاقاً قطعه از طلا را میگفتند از آنرا
(بتکر) است. و شاه یروس او را خواست و امر کرد باید مس ها را طلا نمایی
تا بتواند مصارف لشکر و کشور خود را تأمین کند. او با ندا بیرزبادی از آن
جا فرار نمود و شاه یروس در تعقیب او بود و بیم آن میرفت آن را بقتل
برسانند. او با طریش آمده گوشه مخفی زندگی میکرد.

چند سال گذشت نه (بتکر) توانست طلا درست کند و نه هم میتوانست
هویدا شود. تا چار با این فکر افتاد که چینی بسازد و شروع
بامتحان نمود.

مدتی بدون اخذ نتیجه در این راه عمر تلف کرد عاقبت در اکتوبر (۱۷۰۷)
اولین ظرف چینی را به نائب کسونی (یکی از امرای اطاریش) تقدیم
نمود و طرف تقدیر او واقع گردید و چینی بتکر خیلی محکم و طرف جلب
نظر به ممالك واقع شد.

۳) (ودگود). سومین چینی ساز بزرگ (ودگود) انگلیسی است که
کمتر از آن دو نفر رنج برد ولی بیشتر موفق گردید زیرا زمان او مناسبتر
و قدر دان تر از زمان آن دو نفر بود.

(ودگود) یکی از اشخاصی است که گاه گاهی از میان توده ظاهر شده
و عملاً سعی و کوشش را به آنها بادمید و بلکه سرعشق زندگانی افراد
و اسباب عزت و آبروی ملت میشوند. وقتی پدر (ودگود) مرد ۱۳ اولاد داشت
و به (ودگود) بیست لیله میراث رسید و در اثر مرض آبله و دردی که از این

حیث در پاهای او تولید گشت مجبوراً پای راست او قطع شد.

(کلا دستون) میگوید: (بعید نیست که علت اشتها و تبوغ او همان مرض پا و بالاخره بریدن پای او شده باشد زیرا همین حادثه سبب شد که نتوانند اعضایش را مثل دیگران به کار انداخته مانند سایر کارگران انگلیس يك کارگر زرنگ و فعالی باشد لذا مجبور شد به کار دیگر پردازد و بقوة فکریه خود متصل شده آن را صرف پیدا کردن صنعت مزبور نماید و او بمراتب رسید که سزاوار حسادت صنعتگران یونان شد.)

(ساموئل اسمائیلز) در کتاب (اعتماد به نفس) میگوید: (اغلب کارهای بزرگ با وسائل خیلی ساده و عادی انجام گرفته است در راه زندگی و مسائل تجربه فراوان است زیرا راهی است که همه از آن عبور کرده اند. انسان میتواند از ضبط و صواب رفتار دیگران اندرز بگیرد.

يك نکته مسلم و بدیهی و غیر قابل تردیدی که در زندگی هست اینست که پیشرفت و موفق شدن مربوط با اقدام و ثبات است. فعال تر و پابراترین اشخاصی بطور حتم به فوز و ظفر نزدیک تر است.

غالباً مردم میگویند سعادت کو راست. نمیدانند بدر منزل چه کسی برود ولی سعادت کور نیست. آن کسانی که این حرف ها را میزنند کورند. اگر به زندگانی مردمان ساعی و فعال نظر افکنیم می بینیم آنکه بیشتر کار کرده و استقامت بخرج داده و بیشتر زحمت کشیده سعادت در خانه او را زده است.

همانطوریکه امواج و بادها با ناخدای ماهر موافق است هوش و ذکاوت فوق العاده فائده ندارد اگر فعالیت و کوشش زیاد باشد با هوش کمی راه زندگی روشن می شود. ذکاوت و هوش سرشار اما بدون عمل و فعالیت بی نتیجه میباشد.

این قبیل اشخاص از فکر خود کساری می گرفتند. این طور نبود که بخواهند تنها روز و شب را بگذرانند بلك اصطلاح خیلی غلط در بین ما مردم است که میگوئیم: (روز غنیمت است. همینقدر که وقت بگذرد خوب است) وقت خودش میگذرد و عمر چون برق از نظر عبور میکند محتاج نیست انسان هم خود را صرف این کند که روز را بگذراند خود روز میگذرد ولی باید انسان فکر کند اندیشه کند که در دقائق روز و ماه و سال که میگذرد چه کرده ایم و چه باید بسکنیم؟ نباید خود را معلق و آویزان نموده تنها پرده های عمر را تماشا کنیم باید باین فکر باشیم که اگر روزها میگذرد ما را هم با خود نبرد بلکه ما باید خود را ثابت و محکم کنیم.

ثابت ماندن و محکم کردن ما بچه صورت ممکن است اجرا شود؟ آیا جز باقی گذاردن اثر برای استفاده جامعه چاره دیگر است؟ میکلائتر، رفاثل و هزارها امثال او در صنعت و همینطور علماء اجتماع ثابت مانده اند گرچه ایام عمر آنها گذشته ولی آنها خود را ثابت و محکم نگاه داشته اند.

(هوشیاری و سعی و صنعت لازم کار کسر حقیقی است. اشخاصی بزرگ ممکن نیست از هیچکاری هر قدر هم کوچک باشد غفلت کنند یا از کار و تکرار و عمارت خسته شوند.

میگویند میکلائتر برای یکی از دوستان حکایت میکرد که بعد از اینکه شما رفتید این جای تابلورا اینطور نازک کردم آنجا را اندکی بر رنگ جای دیگر را کم رنگ تر یا پهن تر....

رفیقش گفت اینها کارهای جزئیست. میکلائتر باو گفت صحیح است ولی

کارهای بزرگ و کلی مر کب از کارهای کوچک و جزئی است .
گویند (نیکیولا بوسن) دستور زید گسانی فنی خود را این طور قرار
داده بود که هر کاری انسان می کنند باید آنرا متقن و کامل انجام بدهد .
از او پرسیدند این اسم بلند را چگونه تحصیل کردی گفت (با اینکه در هیچ
کاری احوال و بی اعتنائی روا نداشتم) (اعتماد بنفس).

باید سعی کرد باید فکر نمود . باید از جزئیات امور غفلت نکرد . اگر در
رأس فاعیل هستید . اگر آمریک دایره هستید اگر متخصص فن و صنعت هستید اگر
معلم و مربی هستید بدانید که غفلت شما در امور جزئی عواقب بزرگ و کلی دارد .
(در مقابل همه کس سیب بسزمین می افتد نه هاروزی در مقابل (نیوتن)
نیفتاد سقوط سیب برای (نیوتن) که سالها در کشف علت ثقل و نا موس جاذبه
فکر کرده بود فقط حکم یک اشاره بود که افکار او را متوجه حقیقت این
موضوع نمود که فیلسوف مزبور قانون جاذبه را کشف کند .

حبایبهای کف صابون راهمه کس دیده است ولی (یا نك) از حبایبهای کف
صابون به تحلیل نور هدایت شد (اعتماد بنفس) .

زندگی و پردهای آن . کائنات و مزایای آن از مقابل نظر همه کس میگذرد
ولی همه مردم مثل هم باشیاء نكاه نمی کنند . فرق و تفاوتی که میان افراد
بشر است در قوه ملاحظه و دقت و انتباه است .

يك ضرب المثل روسی است که میگوید : (شخصی غافل و فاقد قوه انتباه
غالباً در جنگل گردش می کند ولی هیزم نمی بیند) .

اشخاص فکور و دانا بهر چیز با نظر دقت می نگرند . مغایرات با سیم و بی
سیم مولود تأمل و فکر بشر است که از ابتداء در جزئیات آن دقیق شده

تدریجاً و رفته رفته تکمیل و بسپا به امروز رسیده است .

بقدری که مادقت و تدبیر و فکر خود را برای بدست آوردن يك علاقه داری ' مدیریت كمرک ' ما موریت بطرول ... صرف می کنیم اگر در راه کشف اختراع فن ، صنعت و هنر صرف نمائیم خیلی ها بهتر نتیجه می گیریم . اشخاصیکه این آثار را که سبب حیرت ما می شود برای ما گذارده اند که در هر دقیقه اخبار عالم در اطاق ما خبر داده می شود غیر از ما نبوده اند و بیشتر از ما از طبیعت و نعمت حیات و موجودیت استفاده نکرده اند و فکر آنها فوق العاده نبوده بلکه آنها فکر را بکار انداخته اند اگر چه نتیجه برای خودشان غیر مسلم بوده ولی برای اینکه ممکن است برای بشر نتیجه دهد تهداب هر چیزی را که يك در صد ثابت میدهند گذاردند و عاقبت به نتیجه رسیدیم .

تمام صنایع عالم هر يك مثال ادعای فوق است و در این خصوص (ساموئل اسمائلیز) اشخاصی زیادی را اسم می برد و ذکر آنها ممکن است موجب تطویل شود تنها بنباید تذکرات فوق سر گذشت (هنر) را بطور خلاصه از کتاب اعتماد به نفس اقتباس می کنیم :

(HouteR) از سن بیست سالگی شروع به تحصیل نمود تا این سن در کلاسکو به نجاری اشتغال داشت . برادرش در اندن معلم تشریح بود هنتر به برادر ملحق و در تشریح علمی با او معاونت نمود ولی بواسطه میل و شوق طبیعی بزودی بر او فائق آمد و او را این کیست در انگلستان که خود را وقف تشریح مقابل نمود و مجموعه که درست کرد و بعد هدایا کستور (اوون) با بیست سال زحمت آن را بدون و منظم کرد دارای بیست هزار فقره و موضوع بود که تا کنون يك فرد موفق بجمع آوری این مقدار نشده است .

با وجود این کار و زحمت فوق العاده مهم در منزلش طبابت و در هر بضاعتی
و در عسکری چه احو و در فن خود کنفرانس میداد و در منزل نیز هند رسه
تشریح را اداره مینمود. با تمام این کار ها چندین جلد کتاب دیگر تألیف
کرد شب ها فقط چهار ساعت می خوابید و یک ساعت هم بعد از غذا
بدون این ترتیب ممکن نبود از عهده این همه کار بر آید. از او پرسیدند
سر موفقیت و رستگاری شما چیست ؟

جواب داد : « من در مقابل هر کاری قبلاً میایستم و تأمل میکنم چون
تصمیم گرفتم آنکار دست از آن بر نمی دارم تا آنجا میسر کنم ».

(هنگامی) بعضی اوقات به کارهایی دست میزد که معاصرینش آنها را بیپرده
و بی فائده تصور میکردند مثلاً میگفتند هنگامی که خود را بی سبب در مطالعه
نموشاخ آهوتلف نمودولی او از این مطالعه به کیفیت قبض و بست شرائین
بی برد و جرئت او را در اعمال جراحی زیاد کرد حتی به بستن بیخ یکی از شرائین
فرعی مبادرت نموده و مریضی را از مرگ نجات داد.

(امروز یازده) جراح فرانسوی در (۱۵۰۹) در لاوال متولد شد. خانواده
اش بدرجه فقیر بودند که نتوانستند او را بعد رسه بفرستند بلکه او را بنوکری
نزد کشیش ده گذاشتند که هم نانی بخورد و هم شاید چیزی بیاموزد ولی آقای
کشیش او را بعد مدت قاطر خود و سایر کارهای پست منزل گماشت که ابتدا
وقتی برای استفاده او باقی نماند.

در همین اوقات جراح مشهور (کوئو) را در لاوال برای جراحی سنگ
مثانه خواستند (یاره) در میان نماشاچی ها بود چون کوئو از کار خود
فارغ شد (یاره) عزم کرد جراح شود.

بعد از این تصمیم از خدمت کشیش خارج شد و نزد دلا کی که جراحى هم میکرد نو کر
شدر زبردست ارباب جدیدش رک زدن و دندان کشیدن و یاره از این
قبیل عملیات كوچك را آموخت.

پس از چهار سال به یاریس رفت و در مدرسه طب مشغول تحصیل گردید و
امور معیشت خود را از دلا کی اداره میکرد. پس از چندى معاون مر یضخانه
(هوتل دید) شد و ضرب المثل حسن سلوك و سعى و كوشش گردید. بسد رجۀ
که رئیس مر یض خانه مر یضهای خیلئ سخت را بسر یرستى و مواظبت او نسایم
مینمود.

بعد از تمام شدن مدت لازمه تحصیل به معلمی مدرسه طب و جراحى در اردو
معین گردید اما فرقى که با سایر جراحان داشت این بود که به معلومات
تلقینى مدرسه و کتاب اکتفا نکرد و دائما در حکمت و صنعت خو د فکر
میکرد و میخواست طرق دیگرى در معالجه اتخاذ کند که براحتى مر یض ها
نزدیکتر باشد.

در آن تاریخ رفتار جراح ها با مر یض ها بر فنا و دشمنان با هم بیشتر شباهت
داشت و مجروحین از دست آنها دچار شکنجه و عذاب بودند. مثلا وقتیکه
میخواستند خونى را که از مجرای گلوله جارى بود بند نما یند با روغن
جوش بند میکردند. یا نرف الدم را با آهن سرخ جلو گیر ی مینمودند. اگر
میخواستند یکى از اعضا را ببرند با کارد سرخ شده در آتش مى بریدند.

(بارة) هم بدو همین اصول را تعقیب میکرد ولى روزى چون روغن جوش
داده را حاضر نداشت زخم یکى از مجروحین را با بعضى ضمادهاى ضد التهاب
بست و تمام شب را در فکر این مجروح بود که مبادا حالتش بد تر شود صبح

که بسر کشی مجروحین آمدید حالت این شخص بهتر از سایرین است
لذا از همان روز رویه خود را در معالجه مجروحین کلو له تغییر داد .

بعد از آن اصلاح مهم تر دیگری که از اولی بیشتر مفید بود در جراحی
نمود و آن این بود که در نزف الدم بجای داغ کردن شرائین را می بست بواسطه
همین ابداع کلیه جراحان برضد او قیام نموده او را به جهل و ناهمپی
نسبت دادند و گفتند چون زبان لاتینی و یونانی نمی دانند باین اقدامات
مخالف اصول و مبادی طبابت و جراحی مبادرت نموده و برای اثبات مدعای
خود چند عبارت لاتینی و یونانی را نقل می کردند .

اما پاره در مقابل تمام این هیاهو يك جواب داشت و آن عمل و جابری ضایت
مجروحین بود همه او را دوست داشتند و غیر از او کسی را برای معالجه خود
قبول نمی کردند .

پاره بعد از سه سال خدمت در عسکری با شهرت کامل پیا پی بر گشت و
جراح مخصوص پادشاه گردید .

با يدك مدت متمادی پشت يك كار را گرفت و با فکرو تأمل در جزئیات
آن آن را آموخت آنگاه همه حیات را بر سنگاری بسر برد شخصی صورتی
به نقاشی داد او در ظرف چند ساعت تکمیل کرد و داد طرف مقابل گفت
اجرت شما چند میشود ؟ گفت ۱۵ لیره گفت دو ساعت کار (۱۵) لیره ؟ گفت
ببخشید نتیجه دو ساعت کار نیست بلکه نتیجه سی سال زحمت است .

(بنیکس) نقاش مشهور می گفت اساس هر هنر دو کلمه است « کوشش و مواظبت »
خیلی اشخاص بواسطه سعی ز عمل از طبقات پایین در مر احل بلند و بذروء هیئت
اجتماعیه ارتقا یافتند و در عالم شهرت جهان شمول حاصل کردند که اصلاً از

حساب و شمار خارج است. خیلی از اشراف و اعیان هم بواسطه کار و کوشش جزء این طبقه شدند و اگر بودند مقام خود را بهمان سبب یعنی زحمت و سعی محافظه کردند.

(ساموئل اسمائیلز) در کتاب (اعتماد به نفس) میگوید: «غالبا اعیان و اشراف در سائر ممالک چون افریقا و چین و هند و شیراز و هند کی شان کسب نموده اند و در انگلستان تا هنوز اشراف حقوق سیادت خود را حفظ کرده اند و تا بعد از نسل ثروت و شرافت خود را نگه میدارند علت آن منحصر بیک چیز است که اشراف انگلستان مردمان با سعی و عمل بوده ثروت و عزت حس کار و فعالیت آنها را اغفال نمی کنند».

همه مردم از بزرگ نسل هستند امتیاز آنها سعی و عمل است خانواده های عظیم و دولت مند در نتیجه بی حالی و تنبلی از میان میررند و اشخاص کم نام از طبقات بائین به نیروی سعی و عمل جای آنها را می گیرند.

ساموئل اسمائیلز در این زمینه میگوید: «خانواده (ریچارد فو لی) در انگلستان از اشراف و خیلی معروف است. خود ریچارد در نهایت فقر و بیچاره گی شاگرد آهنگر شد و تنها میخ سازی را یاد گرفت ولی دید با خوبی و ارزانی میخ های سویدی از این کار نه تنها از فائده نمی برد بلکه همه همکاران او بیچاره اند».

لذا ریچارد از انگلستان غائب شد بصورت کدا از سوید سر بر آورد و در راه سازی نواخت. کارگران و صنعت گران سوید با او متوجه نشده نزد خود نگاه داشتند و او در ضمن آلات و افزار میخ سازی آنها را تحت دقت خود گرفت چون کاملا کار آنها را فهمید ناگهان غائب شد و در انگلستان آمد و به کمک

یکی دو نفر از اشراف آنجا آلات لازم را تهیه کردند و بزودی مثل میخ های
سوید و بهتر از آنرا اختراع نمود و ازان راه ثروت سرشاری بدست آورد
و اساس و شالوده خانواده بزرگ (ریچارد فولی) را بنا نهاد.

در آلمان مثل است که میگویند: «کره زمین مال اشخاص بشت کاردار
است» از يك آلمانی نقل میکنند که همیشه میگفت: «من از بت ها امیدی
ندارم از شیاطین هم نمی ترسم. تمام انکساء من بقوه جسمی و عقلی خودم
می باشد».

(شفر) میگوید «حیات يك نزاع و کشمکش متمادی بیش نیست و هر ثمری
نتیجه فکر و زحمت بدنی است. من به بشت کار و شجاعت خود افتخار میکنم».
(هیوملر) میگوید: تنها مدرسه که علم و معرفت حقیقی را در آن آموختم
مدرسه دنیا است که در آن دو معلم: زحمت و کوشش با انسان درس های گران
بهائی تلقین میکنند».

کسیکه در جهان مشهور شده و به نتیجه انانیت و بشریت معنأ و مادئاً
رسیده و با میرسد تنها در اثر فعالیت است. صحنه فعالیت محدود و معین نیست
کسب صنعت و خدمات اجتماعی همه برای انسان میدان عمل است ولی -
متأسفانه در مملکت ما کسب و صنعت طرف نفرت جوانان منو رو با هو شو با
سواد است هیچگاه باین فکر نیستند که میتوان از طریق کسب و صنعت و هنر
شخصی بزرگ شود. اولین فکر وارد شدن بخدمات دولتی است و چون بخدمت
دولتی هم وارد شدیم تنها فکر ما گذراندن وقت و اخذ معاش است باین فکر
وارد خدمات دولتی نمیشویم که مصدر کار فوق العاده در راه پیشرفت مملکت
شویم».

مشهورترین رجال دنیا برای کسب معاش از تصدی و انتفاع حرفه و صنعت
فنگ نداشته اند و در عین حال برای رسیدن به برتری درجات سعی و کوشش
نموده اند .

(نالیس) سرسلسله حکماء هفت گانه یونان و (سولون) موسس دوم آتن
(هیپراتیس) ریاضی دان معروف صنعتگر بودند . افلاطون حکیم و قتی در مصر
سیاحت میکرد خرج سفر خود را از روغن فروشی بدست می آورد .
سپینو زا (spinoza) (از بزرگترین فلاسفه مؤخرین -
۱۶۳۶ - ۱۶۷۷) در وقتیکه مباحث فلسفی را شروع کرده بود بایاک کردن
شیشه امرار معشیت می کرد .

(لی نیوس) گیاه شناس معروف کمش دوزی میکرد و پایه مجد و علمی خود را
در ضمن استوار نمود .

(شکسپیر) با اداره کردن تئاتر امرار معاش مینمود .
خلاصه هر کاریکه مانع قانونی و اخلاقی نداشته باشد خوب است همینقدر
از آن نفعی عائد گردد خواه دهقانی باشد یا پارچه بافی و یا مینو و فروشی یا
بالاخره پازو کشی (کناسی) هیچ فنگی بر شخص نیست ، (اعتماد بنفس) ،
(فلر) میگوید : « کسیکه حرفه پیش گرفته است نباید خجالت بکشد بلکه
شرمساری مال بیکار آن است » .

اگر شخصی از کارهای پست به مرتبه رسیده است بحق دارد افتخار کند و -
افتخار مال اوست « کسانیکه از کارهای پست به مراتب عالیه ترقی کرده اند
نباید شرمسار شوند بلکه مفتخر باشند که بقوه خود و لیاقت شخصی بر مصائب
غلبه کرده اند و دلیل واضح بر لیاقت و فعالیت اوست » (اعتماد بنفس)

باید در انتخاب شغل آزاد بود و هر کس مطابق ذوق خود کار انتخاب نماید مخصوصاً صاحب اختیاران نباید جوانان را برخلاف ذوق بکاری مجبور و بر آنها تحميل کنند چه اگر رضایت خاطری وجود نداشته باشد هیچ کاری خوب با انجام نمی رسد. همچنین مسلم است که موفقیت و پیشرفت کار بسته با استعداد ذاتی و دلبستگی کارگران بکار است. و دلبستگی و استعداد کودک کان بنوع کار از همان کودکی در نهاد مردمان جای گیر میشود. از بازیهائی که هر بچه ای بیشتر بدان رغبت دارد میل و استعداد آن معلوم میشود. نریباً همیشه اطفال بکاریکه میخواهند در آینده بدنبال آن بروند آگاهند زیرا احتیاجات و فوای درونی آنها الزام آن کارها را میکنند در اینجا بیابان حکایت کوچك تاریخی میبرداریم:

وقتی یکدسته اطفال پنجساله هاشتساله سرگرم بازی بودند موقعیکه بازی میکردند از همه چیز حرف میزدند تا سخن به (چکاره میخواهی بشوی) رسید هر کدام چیزی گفتند یکی من میخواهم جنرال بشوم و این طفل (مارسو) - ژنرال نامدار فرانسوی بود که بسال ۱۷۸۹ در شهر (شارتر) متولد شده و در جنگ های ایالت و انده (لوسون، شانتونه، ساونی) و هم چنین در (فلوروسی) داد مر دانگی داده و لیاقت خویش را ظاهر ساخت و در ۱۷۹۶ - فرمادهای سپاه (سامبره موز) را عهده دار بود و در همان سال در (التانکیرشن) - گشته شد.

لیاقت در آنکه علم هر چه باشد که عوامل ترقی بشمار میرود اگر با ذوق فطری توأم نباشد حس بشتکا زدا شدن وجود نخواهد داشت اگر شخص بشتکا را بگیرد با جرای هیچ امری موفق نمیشود.

مارك گر بسن (markGorrision) در كتاب (نغمه خوشبين) مينويسد:
چنانچه عوا ملي كند موجب ترقي و موفقيت انسان در زندگي ميشود -
تحت نظر قرار دهيم ملا حظة خواهيم كرد كه اسل جدبت و پشتكار مقام
مهمي را حائز ميباشد. قابليت ولياقت فطري ما هر قدر ميخواهد بوده
و آرزو و آمال ما هم همان اندازه باشد مع هذا چنانچه جدبت خود را در منظور
كه داريم مورد استعمال قرار ندهيم نبايستي اميد موفقيت داشته باشيم
فقط كار و پشتكار راست كه بكار ميخورد .

(فطرت بخاري) در كتاب (رهبر نجات) مي نويسد: « بدبختانه در مملكت
مادر گروه موجود است كه حركات شان شايدان تنقيد حتى سزاوارت قميص است:
اين دو جماعت از حقيقت غايبة حيات انسانيت بي خبر مانده اند و هر کدام
براه غلط افتاده اند:

اول: اشخاصي هستند كه خوردن و خوابيدن را مقصود بگما نه حيات
دانسته بمحض اينكه دم آبي، لقمه ناني را صاحب شوند تمام وظائف انسانيه
خويش را فراموش ميكنند و همچوقتي بهيج صورتي غم هيچكاري را ندارند
هر چه فكر كنند به طعام صبح و خوراك شام مربوط است. و به هيچيك و وظائف
اجتماعي كاري ندارند خداوند كريم (ج) اين قبيل اشخاصي را از در
سعادت محروم كرده است چنانچه مي فرمايد: « فمن الناس من يقرء و يكتب
آثما في الدنيا - و ماله في الآخرة من خلاق » (بقره) يعنى بعضي از مردم ميباشند
كه از خداوند تعالي تنها دنيا را ميخواهند بسعادت اخروي التفات
نميكنند. آنها را سعادت اخروي نصيبي نيست .

دوم: - جماعه هستند كه غايه حيات را منحصر بسعادت اخروي دانند و براي
تحصيل سعادت دنيا دست و پا نمي زنند بلكه سعادت دنيا را مخصوصي

کافران میدانند بابه عبارت دیگر دنیا را جنت کافران و دوزخ مسلمانان
میخوانند. اینها نیز - وظائف انسانیت و سر خلقت را بد رستی درک نکردند
اند خیال آنها نیز - موافق احکام الهی نیست.

مسلمان کامل آنست که طالب سعادت هر دو جهان باشد چنانچه
خداوند کریم (ج) میفرماید «و منهم من يقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
وفی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار» او لک لهم نصیب مما کسبوا و الله
سریع الحساب. (بقره) یعنی بعضی مردم ماندها میکنند که خدا یا ما را با سعادت
دنیا و آخرت برسان و از عذاب دوزخ تجات مان بخش این آدمها
بقدر کسب خود یعنی موافق عمل خود نصیب خواهند یافت. خداوند
سریع الحساب است. در این آیه شریفه خداوند تصریح فرموده که برای
سعادت دارین هر کس بقدر عمل و کسب خود نتیجه میگیرد از این نکته
ظاهر میشود که - دعای قابل قبول مثل دعای مایه را را نیها نیست. ما شب
ناروز بخواب و روز تا شب خود را بکارهای بیپوده صرف میکنیم بعد از آن
به فلان مسجد یا به فلان گورخانه رفته مقصد خود را از خدا میخوانیم
بازیر آمده بکارهای بی معنی و نالائق خود مشغول میشویم. هرگز برای
حصول مقاصد معقول خود سعی و کوشش نمیکنیم.

(فطرت بخاری) در کتاب بامدک و نحو د بعد از یک سلسله گفتارها به
تائید منظور این حدیث شریف را نیز از (الجامع الصغیر) نقل میکنند :
«عن انس رضی الله عنه قال النبی (ص) خبرکم من لم یترک آخرته الدنیا
و لا دنياه لاخرته و لم یکن کلامی الناس» یعنی بهترین شما کیست که ترک نمیکند
آخرت خود را برای دنیا و دنیهایی خود را برای آخرت و بار دوش مردم نمیشود

فصل هفتم

ارزش وقت و کار

يك ضرب المثل است كه همه جا ميگويند وقت پول است خيلي عاديست
اگر تاجري سرمايه خود را بكار مي اندازد هميشه مراقب است هدر نشود
اگر كاسب پول را در دكان خود مصرف ميكند سعي دارد تلف نشود
بالاخره اگر يک نفر دهقان گندم را در زمين مي باشد مواظب است بي ثمر نماند
اما انسان غفلت دارد و وقت كه سرمايه حقيقي مي باشد به غفلت گذراند
و بي نتيجه از دست ميدهد. اگر شما يك چيزي را هم ميكنيد با آنكه ممكن است
پيدا شود يا مثل آن را تهيه كنيد تا چه اندازه متاثر ميشويد و لي هزارها
ساعات را گم - ميكنيم كه ديگر ممكن نيست برگردو يا مثل آن را بدست
آوريم باز هم متوجه بشنيد ضرر نيستيم.

(Noslin) در كتاب (رهبر جوانان) ميگويد: «ساعات ذي قيمت
و دقيق پر بهاي عمر بزرگوار مي آيد و ميرود در حاليكه ذره اميد
ببازگشت يك ثانيه آن را هم نداريم. براستي هيچ چيز در اين موضوع مصداق
كامل را ندارد مگر بگوئيم، «ساعات كم شده عمر اوقات تلف شده زندگاني»
ما اگر باي هم گذشته خود جوان و پير نظري كنيم مي بينيم چه ساعتی را
هدر کرده ايم كه نه تنها فائده حاصل نكرده ايم بلكه ضرر هم ديده ايم
نه تنها سرمايه را از كف بيرون کرده ايم بلكه جريمه هم داده ايم. گوي
اين چنين ساعات اسلا متعلق بما نبوده و بايها علاقه نداشته ايم ولي
اگر بدانيم فردا اجل ما را مي برد خيلي افسوس ميخوريم و حاضر تيستم بمرگ

تسلیم شویم باید متذکر باشیم — که همانطوریکه مرگ باقی عمر تصور می
 مارا قطع میکند خود ما هم یکمقدار عمر خود را از بین حیات خود قطع کرده ایم
 گویند آن ساعات و دقائق چون مرده گذرانده ایم و باز زندگی شده ایم دوباره
 و سه باره بلکه هزار بار دیگر خود را کشته ایم و باز زنده نشده ایم. اگر
 مادر روزی د و ساعت وقت خود را هدر می‌کنیم در سال تقریباً هفتصد و سی ساعت
 و متجاوز از شصت روز میشود که جزو مرده گان محسوب بوده ایم. چون
 دوره عمر را حساب کنیم می‌بینیم چندین سال را از عمر کم کرده ایم.
 از طرفی ساعات و اوقات و زمان هائیکه به بی‌کفایتی می‌گذرد سنگین ترین
 اوقاتی می‌باشد که از عمر گذشته است. اشخاصیکه بی‌کار هستند تصور میکنند
 راحت هستند بلکه در تمام دقائق بزحمت روحی و شکنجه فکری مبتلا و مریض
 هستند که گویا هزار علت در بدن شان موجود است.

خود بیکاری زندانی است که بدن را ضعیف و فکر را مریض و احساسات
 و قوه مدبر که و عقلیه را خاموش میکند.

(Noslin) میگوید: «نداشتن کار و عدم شغل معین روح را پژمرده و عقل
 و ادراکات را تا ریک و نا چیز میگرداند»

این دسته مردم که همیشه بیکارند نه تنها قوا و فکرشان به تحلیل
 میرود بلکه چون طبیعت مهمل بحرکت و تفریح ندارد اعصاب هم ندریجاً ضعیف
 و برای قبول امراض مهیا میگردد.

اساسی تفبلی و ترسیدن از کارهای و دیدن زحمات در اجرای امور از
 بیکاری نشئت می‌کند: فعالیت، مهارت، آسان دیدن کارها مولود کار و عمل است
 اثرات بیکاری را (Mosifa) چنین می‌نویسد: «شدت ضعف و ناتوانی
 ادراکات آن ها افزایش یافته بسیمازی از بد پیمارت را

منکر می شوند مسائل ساده و قضایای مطروحه را ابتدا درک نمی کنند حدس های غیر صائب میزنند و آراء سخیف از خود بروز میدهند در عقاید نادرست و اعتقادات غلط خود لجاج و احتجاج مینمایند تا بالاخره حیوانات خرف و بی شعور که فاقد عقل و ادراک و خالی از تفکر و اندیشه هستند تا از احساسات دماغی محروم و باخراج از صنف جمعیت محکوم می شوند.

بعضی هستند که دارای ثروت و مکنث بوده و دارائی آنها ایشان را اغفال نموده دائماً به عیاشی و تفریح و خوش گذرانی مشغولند این عادت هم خیلی زیان و ضرر دارد زیرا رفته رفته طوری می شود که هیچ تفریح و هیچ عیش و هیچ منظره بدیعی آنها را قانع ننموده و همیشه در اضطراب هستند.

(Noslin) در مورد این دسته از اشخاص چنین میگوید:

(بیکارانی که به انواع لذایذ متعمند از يك تفریح به تفریح دیگر میروند و از يك خوشی بخوشی دیگر می شتابند اما هیچ يك قلبشان را مصفا نمی کنند و روحشان را نسلی نمی دهد زیرا هیچ کدام از حرکات آنها راحت جسم و لذت روح را در بر ندارد).

دکتر ویکتور پوше در کتاب (جوان بمانید) می نویسد: (بیکاری تولید پیری میکند زیرا زندگی عبارت از حرکت و توقف در حرکت بمنزله حرکت و گندی در آن علامت پیری است).

دکتر ویکتور پوשה بکلام خود ادامه داده می گوید: (آن بیچاره که از شدت بیکاری روز بروز چاق تر و سنگین تر میگردد و در اثر فشار خون صورت سرخ

و مهربانی پیدا می کند نمی داند دواى دردش و رزش و کار است بیکاری بیش
از کار انسان را خسته میکند

خانمی که جز لباس پوشیدن و آرایش ویر گفتن و جرائد مصور را
مطالعه کردن کاری نداشت بدکثور خود گفت. دکثور من نمی دانم چه
مرض دارم من چندان کار زیادی انجام نمی دهم معذالك احساس خستگی
زیاد میکنم. من خوب میخوابم با این هم صبح ها وقتی بیدار میشوم چنان
استخوانهایم کوفته است که کوئی سه کیلو متر راه رفته ام. ساق های پایم
خشک شده و درست نمی توانم راه بروم. اما خوش بختانه اتومبیل دارم و همیشه
حاضر است.

دکثور گفت 'خانم چون شما کار نمی کنید احساس خستگی میکنید این
تصور است که میگوئید خسته هستید شما مرض هستی و بدن تان رازنگ
زده و از راه مستقیم جانب پیری میروید بلی شما جانب پیری میروید اما در
اطاق در روی صندلی با انتظار او نشسته اید و گاهی هم اشاره میکنید که زود تر
بیاید.

عزیزم کار کنید. حرکت کنید بدن را به فعالیت بیندازید. آرام ننشینید
بزحمات دیگران خود را عادت ندهید که آسوده بمانید تا شما هم همیشه
پیر و مند قوی و سالم و جوان بمانید.

بیکاری مادر بیماریهاست و از لحاظ روحی نیز بیکاری نقایج بسیاری دارد
شخص بیکار هم از حیث جسم و هم از حیث دماغ خیلی زود پیر میشود چه جوانان
قوی و چه اشخاص باهوش و ذکاوت، چون مدتی بیکار میمانند بکلی تبدیل میشوند
تن لاغر و در آنکه ضعیف رفته رفته مجذوب غیر قابل حشر می شوند.

البته منظور ما این نیست که تمام اوقات خود را شخص بر ای کار تخصیص دهد زیرا ترا کم کار و فشار فکری خود ضرری دارد که اسلافا بل جبران نیست دماغ را از کار میاندازد و عوارض دماغی تسواید میشود بلکه منظور ما اینست که اوقات خود را تحت پروگرام صحیحی در آورده اوقات کار را کار کنید و در هر روز ساعت معینی را بعد از فراغ کار تفریح کنید مخصوصاً در هوای آزاد که.

«هر انسی که فرو میرود ممد حیات است و چون برمی آید مفرح ذات» (Noslin) میگوید: «بعد از فراغت کار گردش و تفریح در هوای آزاد و در زیر آسمان صاف بهترین وسیله و نیکو ترین طریقه برای رفع خستگی و استقرار سلامت است»

کماهی ممکن است در موقع کار و درس عاتی که بر ای کار کردن تخصیص داده اید خسته شوید در این صورت چون تلون و تحول خودش ذاتاً تفریح است بیکار دیگر ی که در مقابل نظر و تصمیم شما قرار داشته باشد مشغول شوید ولی این طور انتقال باید گاهی صورت بگیرد نه اینسکه اساس قرار دهید و رفته رفته عادت کنید بر آن اگر به چنین عادت معتاد شدید آنسکه همه کارها بطور ناقص بوده هیچ يك را نمی توانید به آخر برسانید. باید منظور اصلی خاتمه دادن يك کار باشد بجای اینسکه بر وید در هر ساعت گردش نموده تمدید دماغ کنید یا وقت خود را بحر فهای بیفائده و ملاقات های بی سود صرف کنید يك کار دیگر را روی دست بگیرید. (ساموئل اسپمائلیز) میگوید: «مواظب باشید که در وقت تفریح هم از خود فائده بگیرید که هم تلون کرده باشید و هم فائده ببرید».

مخصوصاً تا کید میشود چه در تحصیل علوم در جریان تعلم و چه در اقدام
بیکاری هیچگاه چند کاری را در يك وقت پیش نگیرید زیرا قوه فکری
مثل قوه بدنی است ممکن نیست يك نفر حامل در يك وقت چند بار را
بر دوش خود بشکشد فکیر هم اگر در يك موقع و در يك وقت چند موضوع را
تحمیل میکند ضعیف شده و قوه مقاومت ندارد مثلاً شخصی میخواهد چند علم را
بیاورد یا در يك وقت میخواهد چند انسان را تحصیل کند بهیچ يك موفق نمیشود
که بطوری کامل استفاده کند همه ناقص میمانند این یکی از کما رهای
خیلی زبان آور است که بعضی اشخاص روی شوق و هوس گرفتار شده و بعد
چون روح فکیر آنها يك بار خسته میشود بهمه آن چیز ها باید بین شده
و د بیکر هیچگاه تصمیم به تحصیل و یا اجرای آن امور را نغذا نمی کند
از همین جهت است که در صنوف عالیة مکاتب چون متعلم در مرحله رسید که باید
علوم فکری را تحصیل کنند بیک شعبه خاص: طبیعی حقوقی
مهندسی و غیره... منحصر میشود.

(ساموئل اسمائلیز) میگوید: ضعیف ترین مخلوق اگر قوای خود را
در روی يك چیز تمرکز دهد آن کار را انجام خواهد داد ولی قوی ترین
مخلوق اگر قوای خود را در روی چند چیز پراکنده سازد و هر دم دیر نقطه متوجه شود
هیچکاری را انجام نخواهد داد (اعتماد به نفس)

بعضی هستند که همه عمر را بیکار مشغولند و حقیقتاً از حمت هم میکنند
وای مدامت در يك کار ندارند ببلکه هر روز بیکاری مشغول و هر سال
بیک اداره و یا فتنی متوجه میشوند این ها هم چون دقت کشید وقت خود را
ضائع کرده اند و به نتیجه نمی رسند.

(Noslin) در این موضوع چنین می نویسد آنها اینکه بغوریت و در کمال آسانی از يك کار بیک کار دیگر - پردا خته وازان نیز بزودی دست کشیده بشغل دیگر مشغول و در واقع از روی کارهای جست و خیز موز نند و هیچ يك را دامه نمی دهند هر قدر هم که کارهای منتخبه سهل و ساده باشد بلاشك هیچوقت نتیجه مطلوبه حتی یسکی ازین کارها را بدست نخواهند آورد.

بنابراین سعی و امتداد در يك کار بر وز استقامت و مداومت در يك شغل از شروط و لوازم حتمیه محسوب میگردد و مخصوصاً در صنایع بدی این مسئله دخالت مهمی دارد يك ضرب المثل مشهور فرانسه میگوید .
(از کثرت دمیدن است که آهنگر میشوند)

بهر حال مراقبت فرمائید که چقدر این اوقات شما در وضائع نشو و نما بطوریکه ثروت های بزرگ از پول های کوچک تر کیب میشود و پول های کوچک ثروت های بزرگ را تشکیل میدهد ثانیه و دقائق و ساعات همه اساس و حقیقت عمر شماست برای حفظ دقائق عمر از تلف شدن حتی از اشخاص بر حرف دوری کنید . بعد اقل خواب اکتماء نمائید .

در این مورد حکایت بوفون (Bufonn) (۱) را اگر ذکر کنیم مناسب دارد. بوفون وقت را زیاد گران بهادانسته و فرصت را اغنیمت میشمرد و از اتلاف ساعات عمر شدیداً پرهیز می کرد چون بخواب صبح عادت داشت هر قدر سعی می کرد ترك نمی شد به نو کرش (ژرف) سپرد که او را همه روزه بیدار

(۱) بوفون نویسنده فاضل و طبیعی دان فرانسوی مصنف تاریخ طبیعی و صاحب تالیفات نفیسه دیگر متولد در (Montberal) (۱۷۰۷ - ۱۷۸۸)

کند ولی باز در مقابل او عذر ها می آورد که تا دیر نشده ام و غیره ... باز میخواهید عاقبت به نو کرش سپرد هر روزی که تو مرا نکند اری صبح بخوابم مبلنی انعام میدهم عاقبت ژرف ناحدی که یخ روی سینه بوفون میگذشت و او را از خواب مانع میشد تا این عادت را ترک کرد و او میگفت در حقیقت بکمک ژرف است که من به تالیف چندین کتاب تا ریح طبیعی موفق شده ام (Noslin) میگوید: «تلف نکردن ساعات عمر نگاهداری و اسفاده از دقائق حیات در اصول زندگی، مداخلیت مهمی را داراست».

(Zoqfli) نویسنده دانشمند و مشهور سوئیسی صاحب تصانیف دلیسند و مؤلف رسائل اخلاقی متولد در ژنو (۱۸۹۹ - ۱۸۴۶) میگوید: «باید کار کرد عزیز من و دیگر هیچ».

(ساول اسمایلز) میگوید: «طی کردن عمر با تکامل و تنبلی و زندگی کردن در حالت رکود و اغما، اخلاقی اسباب زندگی و تنزل شخصی میشود زیرا زندگی فقط در بر تو سعی و عمل شرافت مند و ارجمند میگردد. کارهای شرافتمندانه سعی و عمل که آمیخته با عفت و تقوی باشد بهترین مربی و آموزگار است. بیکاری و تن و بروری فاسد کننده کامل جسم و روح و وجدان است ۹۰٪ بدبختی ها و فساد های عالم ناشی از تنبلی و تن و برورست کار میایی و سعادت بشر بدون کار حاصل نمی شود».

بکنفر کارگر که نجیب و شرافتمند گفته است: «من با کار و زحمت زندگی را طای خواهم کرد و نخواهم گذاشت که عطالت و تنبلی مرا بیوشاند و از بین ببرد» (کتاب وظیفه)

بعضی در یک موقع عمر فعالیت میکنند و در یک حصه دیگر بیکار می گردند

به تصور اینکه هر حلقه کار و وقت فعالیت گذشته است حال آنکه تا آخرین مرحله پیری انسان باید کار کنند هر موقع و هر زمان و در هر مرحله عمر کار باقسام و انواع خود موجود است بیرونی انسان برای کار آماده و مهیا است. دکتور و یکنور پوشه در کتاب (راه خوش بختی) میگوید: «بیشتر مردم در آغاز عمر کوشش میکنند ولی پشت کار ندارند شاید ایند که در هر سن میتوانند خصائص مادی و معنوی خود را بکار ببرند».

باز در فصل دیگر کتاب مذکور میگوید «کامروائی و بد بختی شما نتیجه سوء اتفاق و تصادف نیست بلکه از خود شما یعنی زاده خطاهای خود شماست و این همه از آن است که در شما بیابانه اخلاق نیک نیست و بیایه صفات بد قوی تر است» باید کار کرد و همیشه بساید کار کرد نوع کار کردن ما باید با ممالک غرب تفاوت داشته باشد آنها تنها روز کار میکنند ما با بد شب و روز کار کنیم. ما حق نداریم دقیقه آرام بنشینیم آنها کار ما را بجائی میرسانند و شاهد مسرت را میتوانیم در سایه کار بد آغوش بکشیم. جوانان وطن ای کسانیکه به سعادت وطن و شرافت ملی خود علاقه دارید بدانید که باید هر فرد در وظیفه خود خود کار باشیم وجدی و وظیفه خود را اجرا کنیم ما بقدری که لازم بود خوابیده ایم دیگر خواب برای ما حرام است ما با باید موجود باشیم یا فانی موجودیت بدون کار موهوم است می بینیم می شنویم و میدانیم که مادر چه مرحله موجودیت هستیم چاره این همه عقب مانده گی تنها کار است و کار.

اوقات ما خیلی ها کمتر است از آنچه باید حتماً کار کنیم.
(ارد او بیوری) در کتاب (در جستجوی خوش بختی) میگوید: «دو مثال

در میان مردم روم معروف بود که هر يك از آنها حقیقت روشن حکمت گران بهائی را در بر دارد. یکی میگوید (کار بر تمام مشکلات غلبه میکند) این قسمت مسلم است و در جهان ما مشکلی نیست که بوسیله کار و کوشش آسان نشود. برای اینکه لذت فتح و فیروزی را که یکی از عوامل سعادت است ادراک کنیم باید کار را نصب العین خود قرار دهیم به عقیده ما مثال دیگر مکمل مثال اول است که میگوید: (کار کردن مایه مسرت است) بنابراین آن مانه فقط در نتیجه کار کردن مسرور و خوش میشویم بلکه در موقعی که کار می‌کنیم خوش بختیم این دو مثال با همدیگر خیلی نزدیک است و جای آن دارد که همیشه مفاد آنرا در خاطر داشته باشیم.

خداوند (ج) ما را برای کار خلق فرموده و راحت جسم و روح ما بوسیله کار تأمین میشود در نتیجه بیکاری غبار ضعف و ناتوانی اعضاء قوای ما را میپوشاند و چیزی نمیگذارد که همان جزئی بنیه جسمی و همان ذوق فکری که ممکن است موجود باشد رو بزوال و انحلال میرود.

گاهی ممکن است شخصی تمایل خود را متین معرفی کند و متانت را با تمبلی اشتباه نماید. شخصی تمایل با سم و قار و متانت از انجام کارهای مفید خودداری کند باید در این قسمت دقت کرد. شخص تمایل را از شخص متین امتیاز داد زیرا میان این دو و عواقب آن تفاوت از زمین تا آسمان است.

این تمبلی هم تفاوت دارد بعضی همیشه و در هر کار و در هر وقت تمایل هستند و همیشه برای اجرای کار فرصت و وقت را خیلی زیاد میدهند و هیچ تصور نمیکنند عمروایام کار و فرصت عمل خیلی زود میگذرد مثل بهار، تابستان، پاییز و زمستان هر کاری وقتی و هر فصلی خاصیتی دارد.

بک دوره، دوره طفولیت است بکلی با دوره جوانی متفاوت است. باندک زمان دوره جوانی و دوره فعالیت میگذرد و ابتدای پیری و خستگی و پژمرده گی و شکسته نفسی آغاز میشود. در هر موقع کاری و عملی مناسب است نباید کار امروز برای فردا و عمل امسال برای سال دیگر بماند. هر کار را در همان دقیقه باید اجرا کرد. برای دقیقه دیگر کار دیگر در پیش است همانطور بکه زراعت بهار را اگر در زمستان اجرا کنید خراب میشود در تابستان هم اگر تطبیق کنید نتیجه نمیدهد اجرای کار عجله بیش از وقت و همینطور تنبلی و موقع را از دست دادن هر دو در عدم موفقیت نظیر یکدیگر است.

(کاستلیون میگوید): «وقتی بزرگ میشویم کلهای نشاط مانند برگهای پائیزی از روح ما فرو میریزد. ما باید هر دقیقه را نسبت بدقیقه آئنده غنیمت بدانیم و استفا ده کنیم».

(شکسپیر) میگوید: «جوانی و پیری بسایکدیگر قابل مقایسه نیست جوانی مایه نشاط و سعادت است پیری موجب فلاکت و حسرت. جوانی نیم روز زندگانی بوده و پیری شبانگه. ظلمانی. جوانی دوره غرور و شجاعت است و پیری روز کار ترس و مذلت. جوانی چون آهوی وحشی با نشاط و غرور در وادی زندگانی میدود و پیری چون مردم لنگ آهسته با هزار زحمت قدمی برمیدارد»

(شکسپیر) از زبان یکی از پهلوانان داستان خویش میگوید «پیر شدم و نهال حیاتم که سبز و خرم بود زرد و پژمرده شد و عنقریب برگهای آن فرو میریزد دیگر نه عزت دارم و نه بار و هونس».

شاعر عربی میگوید: «ای قوم من پیر شده ام و با نزدیک است که پیر شوم بعد از پیر شدن مردان مرگ است»

(بایرون) نیز در سی و شش سالگی برزندگی گذشته حسرت میخورد
چنانچه میگوید: «نهال جوانیم شکست و اوراق آن پژمرده شد. شکوفه‌ها خسار
عشقم فرور بخت و موربان‌روزگار در آن رخنه کرد. شبهای عیش و نشاط گذشت
و دیگر بر نمی‌گردد. دوره فعالیت و کارسپری شد. روزگار بدبختی و ناگهانی
فرارسید و هیچوقت نمیرود»

(شکسپیر) میگوید: «روزگار در بانیست که کشتی زندگانی ما بر روی
آن بطرف ساحل مقصود میرود. این دریای بزرگ همیشه در جزرو مد است
اگر امروز آرام باشد مسلماً فردا طوفانی خواهد شد بنا بر آن وقتی آرام است
فرصت را غنیمت بشمارید و وقت را اهمیت دهید پس اشخاصی که در نتیجه
غفلت از فرصت استغفا نمیکردند و در عمیق این دریا فرو رفته اند.»
«گذشته در ورطه نیستی ریخته و آینده هنوز نیامده بنا بر این شما به غیر
از (حال) چیزی ندارید».

(توماس کامبس) میگوید: (فقط امروز در اختیار نوست و برخیز و برای کار
آماده باش و از هیچ چیز بیم مدار، تاب و تحمل داشته باش دشمنان را
از میان بردار. آیا برای کاری انتظار فردا را می‌بری؟ ممکن است تا فردا زنده
نباشید در این صورت چرا بیهوده با انتظار آن نشسته اید؟ همیشه در کارها
چنان باشید که گویا فردا خواهید مرد کاری را که امروز شروع میکنید
قسمتی از آن را به پایان میرسانید ولی اگر برای فردا بگذارید ممکن است
اصلاً فردا را نبینید گذشته از این کاری را که فردا شروع کنید چه وقت
تمام خواهید شد؟

همیشه این کفیار را در خاطر داشته باشید که (ای کشتی که دوزخ صیانت را میگذرانی و از فرط غرور گمان می کنی روز کار درازی و ادر بیش داری حساب کار خود را داشته باش که روز کار چون باد و بخار مستقرزل و ناپایدار است. عمر خود را تلف مکن و همانطوریکه مردم فقیر و پول خود صرفه جوئی میکنند تو نیز در وقت خویش صرفه جوئی کنی قدر امروز را بدان و کار امروز را بفردا میفکن. مگر نمی دانی که در اعماق قبر هستی. پیران سالخورده و اطفال خرد سال و جوانان مغرور همه باهم خوابیده اند. عمر تو و با همه درازی بیایان رسید و مرگ از راه رسیدم در کشید. (در جستجوی خوشبختی)

هوراس میگوید: (چون سایه ناپایداریم چون خاک بی مقدار از آنچه میدانیم که تا فردا زنده خواهیم بود باید قدر وقت و موقع را که دست ماست بدانیم) (یتیا کس) همیشه این سخن را تکرار میکرد (فرست را غنیمت بشمارید) به همین جهت رروی همینطور عقیده و تبلیغ یکی از حکمای درجه اول یونان بشمار رفت یکی از شعرای معروف میگوید: «خوشی های گذشته برای ما چه فائده ای دارد و از لذات آبنده که چون کیوثران نیز بال در فضای آمال پرواز میکنند چه ثمری می بریم؟ نه آن و نه این هیچ کدام بکارمان نمی خورد فقط امروز در اختیار ماست اگر عقل دارید از حقیقت غافل نباشید و دم را غنیمت بدانید»

(ژر می نایر) میگویند: «شما فقط امروز را دارید اگر من و من و من عقیده از برکات آن استفاده کنید و اگر غمگین هستید با سبب و غمگینی عازم را بدوش بکشید روزهای دیگر مال دیگران است. دیروز دو کهوار بودید

و فردا در قبر خواهید بود. اگر کسی میتواند امروز او را به امروز استفاده کند
باید او را در ردیف خوش بختان شمرد و اگر بدست غم و بد بختی مبتلا باشد
اهمیتی ندارد زیرا روزها چون باد در گذر است.

(دو لاری میگوید: «اگر جوانی در بهار زندگانی بمیرد آیا میتواند گفت
که زندگي او بکوتاه بود؟ اهمیت زندگي بعده روزها و شب هائست
بلکه مربوط باعمال و افعال ماست کسی که اوقات خود را به کارهای
ناشایسته میگذراند مثل آنست که زندگانی خویش را تلف کرده باشد.»
اگر زندگي قطعاً بکوتاه و معین می بود اهمیت نداشت بدتر از همه اینست
که زندگي دائمی مورد شك و تردید است و نمی دانیم تا چه وقت زندگي
مستقیم آیا سالهای درازتر خواهد ماند یا همین امشب می میریم و به
فردا نمی رسیم؟ کیست باین سوال جواب بدهد؟

نشاط و شتاب از جمله خصائص مربوط به جوانیست زیرا جوانان
هنوز بازندگي چنانچه باید آشنا نشده و از سرد و گرم روزگار خبری ندارند
اگر کسی آنها را در راه زندگي راهنمایی نکند ممکن است از راه راست
منحرف شده در نتیجه غرور و نشاط و هیجان جوانی در يك لحظه و صیله بد بختی
دائمی خود را فراهم آورند.

(کابل) میگوید: «وقت ما منحصر بیک آن است زیرا هیچکس نمی تواند
اطمینان داشته باشد که تا فردا زندگي خواهد ماند.»

بالاخره باید کار کرد و همان اوقاتی را عمر حساب کنید که کار
کرده اید لذا شش ماه همان ساعات کار شماست. (ساموئل اسمان بلز) در
کتاب (اعتماد به نفس) خود عبارت (هیو ملر) را چنین نقل میکند:

«پیر مشقت ترین کسارها پراز لذت است. مصلح حال مادی و معنوی شخص کسار است. بعد از دیانت مدرسه کسار در اصلاح اخلاق و شؤون حیاتی بهترین و موثر ترین عامل است.»

همین شخص عقیده دارد که صنعت بیشتر از تمام وسائل معاش مهذب اخلاق و مقوی بنیه افراد است. زیرا همیشه انرژی شخص بکار می افتد. بهر حال باید از وقت کسار گرفت اگر بنگویم غالب ملل شرقی و مخصوصاً افراد ملت ما شایسته سرزنش هستند راست میگویم زیرا می بینیم میشوند و میدانیم چه قدر محتاج و عقب مانده ایم با وجود آن عموماً دیده میشود اگر در روز چند ساعت کسار میکنیم تا فردا بر عائله نوکر فرزندان منت می گذاریم که ما کسار کرده ایم و خسته شدیم و باید استراحت کنیم! اگر اهل اداره هستیم بر ما فوقان منت میگذاریم که زیاد کسار میکنیم گویا کسار کردن يك کسار فوق عادت و طبیعت ما است...

(هکتور دورویل) در کتاب (خویشتن داری) می نویسد: «بسیار کسار کنید هیچگاه ازین طیفه مقدس اظهار خستگی نکنید و سر نه بیچید و با موانع مجادله کنید.»

باید بدانیم که ما از وقت استفاده نمی کنیم و کسار نمی کنیم کاری را که باید ما بکنیم این طور نیست! اگر بکنیم که علاقه خاطر داشته باشد مثلاً فرزندان برادر ما در عیال و پدر در شرف موت باشد و بیمار سخت مبتلا گردد تنبل ترین اشخاص را می بینید که به فعالیت افتاده عقب و کنور دوا چاره مید و دوا بد خستگی حس نمی کنند و نمی خواهند استراحت کنند بلکه استراحت او اجرای همان کسار هائست که در نزد شعور خود آنرا

ضرورتش را احساس کرده است.

اما يك ملت يك جا معه اگر در شرف مرگ باشد و با وطن بشکل ویرانه باشد حس نمی کنیم و بخواب غفلت گرفتاریم و جز استراحت و آرام نشستن و تنبلی کاربرد دیگر نداریم زیرا فرض اول را بچشم می بینیم ولی در فرض دوم چون مسئله اجتماع نیست محتاج بفکر است و حاضر نیستیم که فکر کنیم که خطرات اجتماعی با بعبارت دیگر احتیاج عمومی چگونگی زبان عظیمی است که از مرگ فرزند پدر و مادر هم برای فرد بیشتر نکبت آورده است.

ما باید با دقت خود استفاده کنیم باید نقائص خود را در ساعات عمر رفع و بر خفائل و اوصاف خود که حد و نهایت ندارد پیفزائیم تا کولنور عمومی بلند رفته بدرد های اجتماعی خورد چاره بسنجیم.

اوقات و ساعات هر فرد اوقات جامعه است. با بد فرد آ فرد بجزئی ترین وقت خود اهمیت دهیم. درین مورد يك سلسله عبارات (ساموئل اسمائلیز) را از کتاب (اعتماد به نفس) او نقل میکنیم تا معلوم شود اشخاص چطور از دقت وقت استفاده کرده اند:

«ارباب صنعتی و عمل از اوقات کوچک و زائد خود که معمولاً صرف کارهای بیهوده میشود استفاده میکنند. شخصی که قواء عقلیه اش در حد معمولی و متوسط باشد اگر روزی يك ساعت را صرف خواندن درسی نماید در ظرف ده سال درین علم کامل میشود.

و باید يك ساعت عمر بدون فائده عقلی یا مادی سپری نشود. میگویند کتور (ماردن کود) له کرده تیوبس (La cretius). کتاب اشعار فلسفی شاعر است

که بهمین اسم موسسه و در يك قرن قبل از ميلاد زنده گانی کرده است
 در ضمن رفتن از خانه این مريض بعبادت مريض ديگر ترجمه کرده .
 دكتور دارون (Dorwin) یکی از اطباء انگلیسی است که در (۱۷۳۱)
 متولد و در (۱۸۰۲) فوت شده و غیر از شارل دارون صاحب فلسفه معروف
 است تقریباً همه کتاب خود را باین طریق تالیف نمود .

دكتور بورنی (Burney) موسیقی دان انگلیسی که تار بنج عمومی موسیقی
 را تالیف نموده است (۱۷۵۹-۱۸۱۵) زبان فرانسه و ایتالیایی را در طی
 رفتن بخانه شاکر دانش آموخت .

(کرک هویت) زبان یونانی را در اثناء رفتن با داره و مراجعت
 یاد گرفت .

(دکسو) در فواصل غذای مختلفه که بر سر میز می آورند کتاب ضخیمی
 تالیف نمود .

مادام دو ژانی (mmedegenli) از زنان نویسنده فرانسه
 صاحب (۹۰) جلد تالیفات (۱۷۴۶-۱۸۳۰) يك قسمت از تالیفات خود را
 در ضمن دقائقی که در انتظار شاهزاده خانمی که نزدش درس
 میخواند نوشت .

(بوریت) (Boritt) (۱۸۱۱-۱۸۷۹) که (آهنگر دانشمند) معروف
 است (۱۸) زبان قمدیسم و جدید را می دانست غیر از (۲۰) فرع لغات
 اروپائی .

این شخص در ضمن آهنگری که تنها وسیله معیشت او بود تمام این السنه
 را آموخت .

تنها سرما به گران بهای ما وقت است و اگر رفت دیگر بر نمی گردد. اگر پول و ثروت انسان از بین برود شخصی میتواند با سعی و اقتصاد دوباره ثروت اندوزد ولی اگر وقت از دست رفت به هیچوسیله و حيله ای نمی توان آن را دوباره بدست آورد.

(ملنگتون) هر ساعتی را که بیهوده تلف می کرد آن را در دفتر یاد داشت خود ثبت می نمود که بجای آن بر سعی و کوشش خود بیفزاید. — میگویند چند نفر برای ملاقات (بکستر) بدفترش رفتند و برسم تعارف گفتند (میترا سیم وقت شماراضا بع کرده باشیم) جواب داد (حقیقتاً شما وقت مرا تلف کردید)

(هل) در مدت چندین سال روزی (۱۶) ساعت کار میکرد و وقتی از مطالعه حقوق خسته میشد بمطالعه ریاضیات و فلسفه رفع خستگی میکرد. (هیوم) وقتی تاریخ انگلستان را نوشت روزی (۱۳) ساعت وقت خود را صرف کتاب نمود.

(منتسکیو) بشخصی گفت: «تو این کتاب را در اندک مدتی میخوانی و این من موی سر خود را در نگارش آن سفید کردم».

اینست (وقت) که با آن باید اهمیت داد. وقت موقعی گران و عزیز است که منشأ اعمال حسنه و کارهای خوب گردد. از این جا است که یکی از فوائد محافظت وقت را بازماندن از کارهای غیر معقول دانسته اند زیرا همیشه مردمان بیکبار منشأ شرارت، غیبت و نفاق، بددلی، عداوت و پستی واقع میشوند و دانستن قیمت وقت انسان را بحفظ وقت مجبور میکند.

هیچ چیز مثل محافظه وقت سبب اعتماد مردم نمیشود زیرا اگر کسی

وقت و ارزشی وقت خود اهمیت نمی دهد و آن را تلف می کند به تلف کردن اوقات دیگران هم اعتنائی ندارد از این رو این قبیل اشخاص بیوسه مزاحم دیگران بوده و منقور طبائع واقع میشوند.

(ساموئل اسمائیلز) در کتاب (اعتما دبه نفس) خود میگوید: «خیالی زیاد متعلمین فقیری که مجبور بودند تمام روز را برای معیشت بومیه کار کنند و شبها را به تربیت و تهذیب خود بکوشند این اشخاص نمی گذاشتند يك دقیقه عمرشان به بطالت سپری شود و هر ثانیه را گران بهادا بسته آنرا بر حمت و کوشش خود زنده می کردند».

یکی از چیزهای که مسلماً در ترضیع اوقات بد طولادارد و بی ترتیبی و بی نظمی در کارهاست که چون نظری بسکذ شته بیفکنید می بینید وقت گذشته و هیچکار نشده بی نظمی و بی ترتیبی بهر کاری صدمه دارد. حتی در خوراك و در خوابیدن اگر ترتیب وجود ندارد اثرات آن خطرناك است.

ملاحظه میکنید اگر امور دفتر اداره اگر کارهای شما در منزل اگر انانیه و کتب شما در کتابخانه و یا اطاق کار ترتیب ندارد عندالاحتیاج مدتی وقت شما برای بدست آوردن شئی مطلوب میگردد.

دو کتر پوشه در کتاب (جوان بمانید) می نویسد: «باید در اعمال خود دارای نظم و ترتیب باشید. باید برای خوابیدن و بیدار شدن موقع و ساعت مخصوصی را انتخاب کنید. باید موقع خوراك شما منظم باشد. وقت معین برای کار کردن داشته باشید هر کاری را بوقت خود انجام دهید. خلاصه باید در نظر بگیرید. هر چیزی وقت دارد و هر وقتی کاری».

دو کتم پوشه بعد از نرج مفصلی که راجع با اهمیت وقت ترتیب و نظم اوقات

کار می نویسد آنگاه بطور نمودنه و مثال چنین میگوید: در ۱۹۲۸ یک نفر روزنامه نگار در نامه (اکودویاری) مورخه ۶ ژانویه ۱۹۲۸ مقابل جالب توجهی تحت عنوان (راز موسولینی) نوشته بود و از روی آن میتوان فهمید که وقتی شخصی تمام نگارهایش از روی نظم و ترتیب است تاچه درجه میتواند از وقت استفاده کند و چقدر میتواند موفقیت حاصل نمود.

موسولینی عهده دار هفت وزارت خانه و رئیس حزب ملی فاشیست است چطور میتواند این همه کار را انجام دهد؟ چطور در زیر بار خستگی از میان نمی رود؟ چطور با وجود این همه مشاغل سنگین و کمر شکن جوان مانده است؟ طلسم او چیست؟ یکی از خدمتکاران موسولینی از آن روزنامه نگار سیده بود: شما میز کار دوموچه سولینی را در قصر شیرینی دیدید؟ بلی، میز خیلی دراز و پهنی است از چوب بلوط خوب و بسا ختمه شده.

سیاه است برق میزد صاف بود خیلی هم روشن خورده بود. همین؟

روی میز هم یک دوات و دو قلم و یک دوسیه بسیار کوچک بود خلاصه هیچ نبود. بسیار خوب مفتاح طلسمش را دارد؟ نمی فهمم.

آن روز که شما را پذیرفت شما نمره پانزده هم بودید یعنی از ساعت چهار تا هفت بعد از ظهر پانزده نفر خارجی آمده و را جمع به پانزده موضوع مختلف بلکی راجع به اینجا، الی شصت موضوع مختلف با او صحبت کرده بودند، در این فاصله کارهای عادی خود را هم انجام داده بود.

مقصود من از کارهای عادی او کار است که هر رئیس دولتی دارد یعنی او را قی را امضاء کرده فرامینی را هدایت داده بود، تلفون کرد و چیزهای نوشته و در قفای خود را پذیرفته بود.

با این همه شما میگوئید که روی میزش هیچ نبود خوب راز موسولینی در همین است هیچ چیز روی میزش نبود.

چیزی نبود برای آنکه هر کاری را بوقت و موقع خود انجام داده است چیزی نبود برای آنکه موسولینی در کارهای خود بی اندازه منظم و مرتب است کار رئیس مملکت با نظم و با ترتیب است

اگر موضوع را مطالعه کند تا آن را خاتمه ندهد دست بر نمی دارد هیچ وقت مملکت نیست که در آن واحد بدو کار بپردازد.

هکتور دورویل در کتاب (خوب شدن داری) می نویسد: «اگر بخواهید در يك زمان با انجام دو کار مختلف بپردازید بي شك چنانکه مشاهده شده است هیچيك آن روبرو نیکی نخواهد رفت و هم چنین تعداد قوائی مصرف خواهد کردید که اگر بخوبی یکی از آن دو کار را پس از دیگری انجام می دهید هرگز قواء شما بئن میزان مصرف نمی شود.»

هکتور دورویل راجع یکسانیکه وقت خود را در انتظار تمام شدن وقت اداری میگذارند می نویسد: «مستخدمین و کارگرانیکه هر دقیقه ساعت خود را در انتظار گذشتن اوقات نگاه میکنند و علاقه ای بکار خود نشان نمی دهند کمتر می توانند کارهای شان را بخوبی انجام دهند هم چنین با انتظار (سوت) (نوله) ظهور یا موقع چهار و تعطیل خود را خسته و آزرده خاطر میکنند» زیرا دقیق این نوع ساعات بسیار به کندی میگذرد.

بدبختی این اشخاص همین بس است که هیچگاه نمی توانند لذت و شادی را بچشند و با از رضایت خاطری که پس از انجام هر کاری دست میدهد بهره مند شوند آشپزی که کار خود را گذاشته از پنجره به عابرین نگاه میکنند یا

نملک طعام را فراموش میکنند و یا هر چیزی را که سرخ میکنند میسوزانند) از این قبیل مردم است هکتور و روبل بعد از آنکه توجه و تمرکز فکر را در کار تا کید می کنند ضمناً میگویند: اگر اشتغال بکارهای مختلفی برای شما ضرور است با بد به ترتیب معین باجرای آنها پیر دازید که به هیچوجه خسته نشوید. در این صورت باز به محض احساس خستگی از کار دست بکشید زیرا خستگی زیاد در کار بدن را فرسوده میکند و به تحلیل می برد و از همین جهت است که خداوند کار را با استراحت قرار داده و خارج از وسع و قدرت امر فرموده و تغییر فصول را مقرر داشته چنانچه زمستان جانشین تابستان میشود. از پس روز شب است. خواب بعد از بیداریست حتی در عالم نباتات هم همیشه فعالیت یکسان وجود ندارد. گیاه ها بخواب میروند. همچنین برای تربیت نباتات محتاج با استراحت است آئین مقدس اسلام روز جمعه مذهب یهود روز شنبه دیانت مسیح یکشنبه را برای استراحت مطلق امر و مقرر فرموده است.

ولی نباید استراحت بدون کار و بدون خستگی باشد باید خود را در کارطوری خسته کنید که استراحت مفید و لذیذ باشد ورنه اگر استراحت به تن پروری رسید و تن عادت کرد که از کار فرار کند تازه استراحت بجای فائده مضر بلکه خودش يك مرضی است.

هکتور و روبل راجع به تن پروری چنین می نویسد: «تاجری را می شناسم که پس از بدست آوردن ثروتی فعالیت و زحمت را ترك کرده و بعد از مدت کمی در نتیجه عیاشی و تن پروری نه تنها هستی او رو به زوال گذارد بلکه تراکم خون، گرفتگی عظام در مفاصل هم به نوبه خود مزاج او را زیر تهدید گرفت طوری که در خطر مرگ و فلاکت افتاد».

(سا مؤئل اسمائیلز) راجع به فعالیت و پشت کار می نویسد: «بدینست که استفاده از وقت و عزم و اراده و زحمت در کار را از یکمفر شخصی معرو فی پیروی کنیم. این شخص (ژرژ ویلسون) معلم دارالانئون - ادینبورگ است. زندگانی ویلسون نمونه حیرت انگیزی از همت و فعالیت بشری است و در حقیقت می توان آن را مصداق ظفر و غلبه روح انسانی بر جسم دانست و آن را شاهد قول او دانست که گفته است: مطمئن باشید که این روح آسمانی هر وقت باشد جسم را از آلودگی های این جهان بیرون می کشد ویلسون در دوره صباوت چابک و باهوش بود ولی قبل از رسیدن به بلوغ علائم نقاهت و ضعف مزاج او ظاهر گردید و هنوز با پسن هفده سالگی نگذاشته بود که حالت عصبانی و بیخوابی بر او عارض شد و خودش در همان وقت بیشکی از رفقای خود گفته بود من تصور نمی کنم زند بهمان ولی معذالک فکر تا آخرین لحظه کار خواهد کرد و بدین نیز مجبور خواهد بود که از آن پیروی کند.

این اظهارات از طرف جوان هفده ساله قدری عجیب به نظر میرسید لیکن او حقیقت گفتار خود را بعدها به ثبوت رسانیده و بدون آنکه اعتنائی بحالت مزاج خویش نماید شرفا سر عمر و اوقات خود را صرف تحصیل و مطالعه و کارهای فکری نمود گاهی که بخیال ورزش بدنی می افتاد چون از روی شتاب حرکات آن را انجام می داد بیشتر باعث ضعف مزاج خود می گردید غالباً در دامنه کوهسار می گشت چون خسته میشد بر میگشت و مشغول کارهای هماغی میشد و دقیقه وقت خود را بیهوده تلف نمی کرد

در یکی از گردش های خود روی سنگ راه رفته بود در حین جستن

قوزك يا يش شكست و مد نی در بستر افتاد عاقبت یا يش را قطع کرد ند
این پیش آمد ذره از پشت کنار و فعالیت وی نکاست و از آن به بعد مشغول
نوشتن و تدریس علم شیمی گردید . کمی بعد گرفتار مرض (رما تیزم)
و چشم درد شد در نتیجه این امراض دیگر خودش نمی توانست چیز بنویسد
او میگفت و خواهرش می نوشت .

آلام و صدمات جسمانی او در این وقت بعد و حصر نمی گنجید و جز بوسیله
تیزریق ادویه مخدره نمی توانست دقیقه بخواب رود . در آن اثنا يك
مصیبت دیگری نیز بروی او آورد در حینکه از درد دیا و چشم می نماید علائم
مرض قلبی در سینه او ظاهر شد . اما این همه امراض و شداید نمی توانست
بر عزم و اراده او غلبه نماید و هفته يك روز در مدرسه صنایع ادب بمبورك مرتباً
حاضر میشد . در حضور جمعیتی كثير خطاب به های جذاب و سودمند و معروف
خود را ایراد می کرد تا وقتی که عهده دار این شغل بود - حتی يك روز هم از
حضور در مدرسه غفلت نورزید البته انجام این کار برای شخص علیایی
مثل او بی نهایت دشوار و خسته کننده بود و به همین جهت هر وقت در موقع
عصر از مجلس خطاب به بخانه مراجعت میکرد از فرط خستگی یا لتوی خود را
بگوشه انداخته میگفت ! (يك میخ دیگر بر تابوت من گفته شد) و آن شب
را تا صبح به بیخوابی و ناراحتی میگذرانید .

در سن بیست و هفت هر هفته ده دوازده ساعت در مدرسه خطاب به ایراد
می کرد و در تمام این مدت یاد در حالت تب شدید بود و با سر تا سر بدن او
پراز جراحت و آبله های دردناك بود . خود و مثل آنکه شبح مرگ را در
مقابل خویش احساس نماید و دوره عمر خود را با بامی محدود منحصر بداند

با کمال جدیت و کوشش کار می کرد و تلاش می نمود و لحظه از کار کردن فارغ نمی نشست. وقتی بیکی از دوستان خود نوشت:

(اگر همین روزها صبح از خواب بیدار شدی و شنیدی من مرده ام تعجب مکن) با وجود این همچوقت یأس و نومیدی بر او راه نیافت و همیشه مثل کسی که در نهایت صحت و سلامت مزاج باشد با کمال نشاط و شادمانی کار می کرد و میگفت زندگی در کدام هیچکس لذیذ تر از کسی نیست که نرس مردن را از دل خود بیرون کند و کار کند و از تضییع وقت جلوگیری نماید

بجای اینکه رنج تب و درد بر فکر و مزاج او مسلط شده باشد برعکس روح او دائماً با نشاط سرور و سب و استقامت ما نرس بود و در میان تمام بلیات و مصائبی که از هر طرف او را احاطه کرده بود فکر او کاملاً روشن و آرام و بی دغدغه باقی مانده و مثل آنکه احساس قوت چندین نفر را در خود کند منتحماً بکارهای روزانه خویش می پرداخت.

«سعادت مند کسیست که از هجوم مصائب و مقابله با آنها ملائمت خود را نیازد. یا سکان»

فطرت بخاری در کتاب رهبر نجات خود بعد از اینکه دنیا پرستان محض و آخرت خواهان محضر را شرح میدهد در نوع سوم می نویسد:

«بلك جماعة دیگر هم هستند که ذکرشان را فراموش نباید کرد زیرا

این جماعه در میان ملت ما مقام و موقع بلندی دارند و در خصوص این همه عقب مانده گی ها و بدبختی ها سبب عمده بوده و خیلی خدمت نموده اند:

این جماعت هم سعادت دنیا و هم سعادت آخرت را طالبند لیکن برای حصول هیچکدام این دو مقصد خود، کار و حرکتی نمی کنند. ر قدمی بر نمیدارند

اگر از خود شان پرسید که شما چرا برای تحصیل مطلب خود کوشش نمی کنید با کمال ناز و کرشمه جواب می دهند که: (اللہ کریم است) گویا این تنبلی و بی حرکتی خود را (توکل) می نامند همینکه از شدت فقر و مسکنت به تنگ آمده اند می روند بگوشه فلان مسجد و بر سر قبر فلان ولی و تاجان دارند دعا می خوانند و بر می زنند عاقل گستانی ها سستی. تنبلی عهده نابر آئی نادانی بی تجربه گی و احوال درد دنیا از همین او صاف ناشایسته هر قدری که موجود باشد همه اش را (توکل) مینا میم و بناءاً علیه همه اش را مشروع میدانیم مثلاً:

از فلان تاجر پرسید که چرا پوست و پنبه را با این بی اندیشه گی میخری از فلان کاسب که برای چه در هفتک یک بار دکان میکشائی. بفلان دهقان بگوئید که بهار می رسد اسباب کشت و کسارت کو؟ فلان حمال را املامت کنید که نان خوردن شب نداری خواب روزانه ات چیست؟

همه این ها اتفاق تمام همین جواب را میدهند که (توکل بخدا) بدبختانه در هیچ یک از همین کارها معنی (توکل) موجود نیست همه این ها از نادانی و از عهده نایرانی و تنبلی به عمل می آید و اگر نه باید دنبال کار بر وید و کوشش کنید و بخدا هم توکل داشته باشید تا کوشش و سعی شما بی نتیجه نماند و برکت کند.

(سید محمد مویلجی) در کتاب (درمان بدبختی) می نویسد:

(در دنیا بزرگترین کارها با پشتیانی اراده انجام پذیر است به نیروی اراده و کوشش و پشت کار میتوان بر سرکش ترین خواهش های درونی و نفسی غالب شد و آن را مطیع خود ساخت. و با همین قوت و نیروست که کسانی تصمیم می گیرند در مسدود عمر خود دخانیات استعمال نکنند یا مدتها روزه بگیرند و قادر میشوند و یا مانند بازیگران بر ریسمان راه میروند و توانا می گردند و یا بارهای گرانی را که نیرومندترین مردم از بلند کردن آن عاجزند برداشته چندین میل راه می برند و یا بسبب زمین را با پای طی میکنند و یا با امید جستن صدف به قعر دریا فرو شده زمای بس دراز نفس را در سینه نگاه میدارند و هزاران از قبیل که همه از معجزات قوه اراده و پشت کار و کوشش حکایت می کنند)

ختم فصل هفتم



فصل هشتم وظیفه

ما خیلی شنیده ایم هر کس وظیفه دارد، باید بوظیفه خود عمل نماید، وظیفه مقدس است. چون این-جملات قدری ذهنی و کلی است در این فصل سعی میشود جنبه های عملی و موثر تطبیقی آن را روشن کنیم.

در این مقدمه وظیفه را اولاً تعریف میکنیم و بعد در اطراف آن حرف میزنیم: «وظیفه عبارت از اجرای عملیاتیست که بحال بشر مفید باشد» بگفتار انسان باید بداند که خدمتگار بشر است که خود او هم يك فردی از آن بشمار میرود.»

«انسان برای خود تنها زندگی نمی کند بلکه برای خیر و صلاح دیگران که متضمن خیر و صلاح خود او نیز می باشد زیست و فعالیت مینماید. هر کس اعم از ثروتمند و فقیر وظیفه و تکالیفی بعهده دارد که باید بدان عمل نماید» (ساموئل آ سما ئلینز)

هیچ کس (HierDes) میگردد. «هر يك از ما بمنزله هر كری می باشیم که با چندین دایره متحد امر گزمحدود و محاط گردیده ایم. نخستین دایره از حوزه امتداد پیدا میکند که مشتمل بر والدین، اطفال و زوجیه می باشد و مین دایره اقوام و اقربا است و مین دایره هم شهری بوده و آخرین آنها نژاد و نوع بشر را در بر می گیرد

اگر کسی همیشه میگوید من وظیفه بشریت را اجرا کرده ام صحیح نیست چرا ای چنین وظیفه که منظور ماست با بدطوری باشد که ابتدا بر نظاهرات و خود نمائی ها علاقه نداشته باشد و سبب آن تنها وجدان باشد و بس

(وجدان صدای خداوند است) (لامار تین)

(در تمام مراحل زندگی فقط معتقدات شخصی و وجدان ره‌نمای من بوده است.)
(هیندنبورگ)

(از کلمه آزا دی کلمه محکم تری وجود دارد و آن (وجدان) است
قوت این کلمه را از بدو پیدا بش نم‌دن عالم همه کس شناخته و در مقابل
آن سر تعظیم فرود آورده است (مثلاً در) آن شاعر یونانی که سه صد سال
قبل از مسیح می‌زیست باین حقیقت اعتراف و اذعان نموده است چنانچه
می‌گوید «در سینه ما خدا نیست و آن وجدان می‌باشد» باز در جای دیگر می‌گوید
زنده گانی را برای منافع شخصی دانستن و برای خود تنها زندگی کردن
زنده گانی محسوب نمی‌شود وقتی اقدام بکار خیر و مقدس می‌کنید سرور
و خرسند باشی و بدانید که خدا با اشخاص خوش نیت و صحیح‌العمل همراه بوده
و خود معاون در کار آنها می‌باشد بزرگ ترین لازمه و احتیاج یک شخصی
داشتن يك قلب عالی و ياك است» (ساموئل اسمائلیز)

(ساموئل اسمائلیز) باز در کتاب (وظیفه) می‌گوید «عالیترین اقسام و وظیفه
آنست که در خفا و بدون توجه باشخاص انجام گردد در این حال شخصی با
خلوص نیت و صفای ضمیر و شرافت ادای وظیفه نموده و مجبور به تقلید از
اخلاق های متعارفی و دنیا پسندی نمی‌شود»

شخصی که میخواهد وظیفه خود را در مقابل بشریت انجام دهد نباید نصب العین
و منظور فعلی او سعادت و یا فرار از بدبختی باشد بلکه برای اینکه کاری
و وظیفه اوست باید انجام دهد.

(ساموئل اسمائلیز) می‌گوید «شخص لازم نیست همیشه متوجه سعادت و بدبختی

باشد و در این موضوع زیاد فکر کنند. انسان باید در راه انجام وظیفه با جان و دل و اخلاص تمام کار کنند اگر کسی این طور کار کرد سعادت و خوشی خود بخود برای او فراهم خواهد شد.

سعادت در میان يك زندگانی آمیخته با سعی و عمل و هزار اندیشه و محنت و محرومیت ظهور کرده و نمود می‌کنند.

همین احساسات عالیه است که يك نفر انسان حقیقی را از حیوان جدا می‌کند چنانچه در بین می‌گوید. وقتی قوای محرکه ضمیر با حس نوبه و نایبه و احساسات وظیفه شناسی توأم باشد تفاوت‌های زیادی بین انسان و حیوان ایجاد نموده از یکدیگر جدا می‌کند.

(کنفوسیوس) عالم چینی میگوید: وجدان امر می‌کند عمار با انجام اعمالی که در عرف بشر صحیح و خوب است و نهی می‌کند ما را از آنچه ما آن را غلط و خطا می‌خواهیم. ما حکم می‌کنند شادی و خوش بختی دیگران را فراهم کنیم و ما را نهی می‌کند که بر خلاف مصالح و سعادت افراد بشر قدمی برداریم. (افلاتون) عقیده دارد که باید مردم وظیفه خود را اجرا کنند اگر چه نتیجه به تصور او منفی باشد. چنانچه میگوید: «بهتر آنست که عمومی مردم از هر طبقه و صنف در مقام ادای وظیفه برآیند و به فراغ بالی و رفاهیت خاطر زنده گنی کنند اعم از اینکه در کار خود موفق شوند یا نشوند و به فتح و فیر و زی نا تل آیند یا نیا آیند» (کتاب وظیفه) خواجه حافظ هم این مضمون را بطور ساده می‌گوید:

(حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس در بند آن مباش که بشنید یا شنید)
شما اگر میخواهید اجرای وظیفه کنید ممکن است بموانع زیاد رو برو

شود بد، حسادت، بغاات، اشکال تراشی، باید به عزم خود و منظور خود تغییر ی نداده و با اراده قوی و عزم متین بر موانع غلبه حاصل کنید نه! بلکه از اراده و نیت خود منصرف گردید و بدبینی دیگران شما را در باره مقصد مشروع بدبین نماید (ساموئل اسمائلیز) میگوید: «کسی که طای مرا حل و تمام دور و وظیفه را وجهه خویش قرار میدهد باید با مخالفت ها و خصومت ها مواجه شود و بر مشکلات و مصائب غلبه نماید»

وقتی در اجرای وظیفه اراده شما محکم بود مخالفین را متوجه کرده و رفته رفته با حقیقت همراه میکنید، (ساموئل اسمائلیز) میگوید: «اراده قوی که با قوای محسوس که و نیات صحیح توأم و متحد باشد مملو از برکات است چنانکه عکس آن پراست از مغایرت و منافی، کسی که دارای این مواهبت باشد افکار دیگران را با خود در جستجوی چیزهای خوب و شایسته همراه میکند و افکار را جانب حقیقت و درستی معطوف میسازد»

مردمان قوی الاراده اشخاص جیون و محتاط را بکار خویش تشویق مینماید و ای تمیلان و فن پروران را دائماً هدف ملامت و توبیخ خود را قرار میدهند» باید بدانیم که در راه تحصیل منظور و اجرای وظیفه به تزلزل و وسوسه مواجهه میشویم اما هر نسلی مسئولیت هائی دارد که باید بردوش بگیرد، خطرات مخصوصی بخود دارد که باید با آنها مقابل شود. بالاخره باید از هر احل بیشمار آزمائش و امتحان بگذرد، همه روزها در معرض آزمائش بوده و طرف و سوسه نفس واقع هستیم «خیالات شیطانان زمانی ما را به تنبلی گاهی به پروش و نفس و عشرت طلبی، وقتی بشرارت و خباثت اغوا می نمایند حس و وظیفه و شهامت و جرئت باید این چیزها را جلو گیری کند و نگذارد بر ما غلبه نمایند، و لولاً اینکه جلوی گیری

از این احساسات مستلزم ضرر مالی هنگفتی باشد، کتاب وظیفه «اکمون تا اندازهٔ راجع بوظیفه و موضوع وظیفه مذاکره کردیم قدری در جنبه تطبیقی آن بحث میکنیم :

اجرای وظیفه در مقابل خود و در مقابل، جامعه فرقی ندارد بلکه در قسمت جامعه اهمیت خیلی زیاد تر دارد و باید بدانیم وظیفه در مقابل خود در مقابل جامعه و وظیفه در مقابل جامعه در مقابل خود شخص است. زیرا فرد از جمع جدائی ندارد. و جمع عین فرد است و فرد عین جمع است.

اگر فرزند شما از پولی که باو داده اید برای امر ضروری شما مصرف کند نصف آن را در راه کداری که منظور شما نیست صرف نماید به نظر شما چطور جلوه میکند؟

اگر کسی در خانه شما بیاید و او را آنها بگذارید یکی از اشیاء خانه شمارا بردارد و ببرد شما او را بچه نظر می بینید؟

شما که برای جامعه خدمت می کنید، تجارت دارید یا در دولت ماموریت دارید بمنزلهٔ همان فرزندی هستید که پول را با اختیارش گذاشته اید و مثل همان مهمانی هستید که در خانهٔ خود جای داده اید، اگر خیانت میکنید با خیانت آنها فرقی نداشته بلکه خیلی ها اهمیت آن زیاد تر است زیرا در آن حال خیانت ظاهراً متوجه بیک نفر است ولی در این حال خیانت در مقابل جامعه می باشد.

شما مثلاً کاتب، سر کاتب یا مدیر هر چه هستید از طرف جمعیت (که در بین آنها صغیر، بیوه زن نیز بوده) و تمام آن افرادی که تا قیامت نسل بعد از آن خواهند آمد و کالت دارند. همهٔ آنها در جزئی ترین کارهای

شما (حتی مصرف بیجای يك دانه نوك قلم) علاقه دارند.

شما اگر يك پول دراه عمل و اجرای و كمالات خود رشوه بگیريد در مقابل این همه جمعیت خارج از شمار كه خود شما والدین شما برادر شما نسل آینده شما نیز در جزو آنها هستند مرتكب خیانت و دزدی شده اید خیال نکنید کسی از آن رشوه كه در شب می گیرید یا بیچاره كه كارش را معطل میکنید باصرار دست بوسی پولی بشما میدهد مطلع نخواهد شد. خیر بدانید كه ذره عمل زشت شما پنهان نمی ماند. همان شخص را كه بمرگ می گیرید و به تب راضی میکنید و بادست بوسی بشما چیزی میدهد و شما بادست خیانت كماراته می گیرید در نزد هر كس برسد میگوید و بزدی و دزدی مفتضح و رسوا میشود.

از این هم بالاتر فضیحت و رسوائی و شرمنده گی و خجالات شماست در نزد وجدان و احساسات بشریت شما كه ممكن نیست بتوانید خیانتی و یا خدمتی بكنید و او آگاه نشود.

(ساموئل اسمانیلز) میگوید: «وای بر آن روزی كه مستخدمین كشوری و لشكری مورد سوء ظن عموم واقع شوند و بگرفتار رشوه مظنون و متهم گردند»

عجیب تر این است كه اگر به يك نفر مأمور دولت بگویند چاره رشوه می گیرید میگویند مگر میشود با این معاش زندگی كرد؟ اگر بگوئیم پس آقا حالا كه مصرف شما زیاد است بهتر است كه سر راه را گرفته دزدی كنید حاضر نیست بشنود ممكن است خیلی بدش بیاید زیرا رشوه گرفتن را يك دزدی با شرافت میدانند و خودش را شریف و نجیب.

ولی غافل است که رشوه خیلی دزدی پست تر از آن دزدی می باشد که راه
را می زنند زیرا آنها کسب خود را دزدی قرار داده اند و مقامات مربوطه
را اغفال نمی کنند ولی آقای بعلاوه سرقت و دزدی جامعه
را هم اغفال میکنند زیرا او وکیل جامعه و اجرای کاری به نفع آنها موظف است
و آنها منتظر ندادن وظیفه خود را چطور اجرا میکنند .

از این گذشته دزدی که سر راه را می گیرد هیچگاه مال خود را
و پدر و برادر و دوستان خود را غارت نمی کند اما در رشوه دزدی بر علیه خود
شخص وفا میل و دوستی است .

آنکس همی باید با آقای رشوه گیر گفت که منظور شما از مصارف زندگی
چيست؟ خوب است مصرف زندگی خود را با معاش حلال و مشروع خود وفق
بدهید نه اینکه اندازه مصرف معیشت و زندگی را با آنچه دزدی میکنید
مقایسه نمائید زیرا دزدی اعتباری ندارد ممکن است روزی بگوشه
زند آن تشریف ببرید .

هیچگاه معیار رج را نباید روی نفع موهوم استوار کنید هیچوقت نباید
اساس آمال و آرزوی خود را بر خیالات غیر مشروع بنا نمائید زیرا آنکس که
آرزو و هوس پابان و انجام ندارد و خیانت و دزدی نمی تواند شما را
بمقصود هوسرانی شما برساند و یقین است که دست حق و عدالت آه مظلوم
و بیوه زنان روی خائن را سایه نموده آن وقت زندگی چنین اشخاص
را با حقیقت حال تعدیل و تطبیق خواهد کرد .

آقایان اگر میخواهید زندگی خوب و حیثیت حقیقی و ثابت داشته
و در سایه آن ثروت و مسکنت حلال بدست آرید همیشه برای شرف و اجرای
وظیفه کنار کشید .

(ساموئل اسمائیلز) میگوید: «مردمان دلیر و باد بات برای تحصیل پول و اندوختن زر و وسیم کار نمیکنند بلکه آنها منظور خود را در کارها محبت قرار میدهند و برای کسب افتخارات و شرف و اخلاق اجرای وظیفه مینمایند. سقراط مرگ را برتر کب اعتقادات و نظریات اخلاقی ترجیح داده و تشنجات مردن را بر خود هموار ساخت.

همیشه خود را انسان بدانید و از انسانیت یا ثین تر نباشید و این فکر باید در خلوت ترین همگان باشما همراه باشد.

(ساموئل اسمائیلز) میگوید:

«در سنگماری و طهارت نفس هر مخلصا طریقه روحی و فساد اخلاقی را از شخص دور می نماید مناعت طبع و شجاعت و اعتلای روح که با مملکت ویر نسیم دست بهم دهد و توام گردد تار بود رشوه و هر گونه فساد و عمل بدی که اخلاق را بزوال و انقراض تهدید نماید پاره می کنند»

(ساموئل اسمائیلز) در فصلی که در این خصوص حرف میزند چندین نفر از اشخاص معروف انگلیسی و یونانی را اسم برده و سرگذشت آنها را در کف نفس و وظیفه شناسی بیان میکنند از جمله می نویسد:

«راجه گیتور ده هزار لیبره توسط گماشته خود برای اجرای مقصدی تقدیم (سرار تور) نمود ژنرال مذکور با کمال تغییر و اوقات تلخی تقدیم راجه را رد کرد و بگماشته وی گفت از قول من راجه بگو که ما کلیه صاحب منصبان انگلیسی این قبیل پوش کش ها را از طرف هر کس باشد اسباب هتک شرف و احترام میدانیم.

(مارکه وله لیلی) که از طرف شرکت هندوستان شرقی صد هزار لیبره

بوی نقد بم شد از قبول آن امنناع نمود. در جواب مدبر کمیانی - مذکور اظهار داشت: لازم نیست باستقلال اخلاقی و مناعت طبع خودم اشاره کنم و با اهمیت و مقام و علو مرتبت خویش بنمازم و بدان مباحثات نما بم. من فکر هیچ را جز فکر (عسکر) در مخیله خود راه نمی دهم اگر من بخواهم از شرافت آن سر بازان دلیر و جنگ آوران شجاع چیزی کم کنم وجدان خود را دچار عذاب و آزار بم نموده ام غنم رب بجز حمد الله دست من آلوده نشده است. کجا احتیاج به شستن داشته باشد و شمشیر پدران عزیز ما لکه دار نشده است.

در رأس همه مردم علماء و نویسندگان و دانشمندان قرار دارند. این طبقه باید در اجرای وظیفه غفلت ننموده و در مناعت طبع و وظیفه شناسی بهترین سرمشق دیگران باشند زیرا این طبقه در هر عصر و در بین هر ملت مربی و معلم جامعه بوده اند اگر این طبقه مادی و پول دوست باشند و اینگونه هواهای نفسانی آنها را از روش اخلاق و اجرای وظیفه باز میدارد باعث فساد اخلاق جامعه خواهند شد و جوانان آنها را دیده و پیروی از رویه آنها متخلق و عادی می گردند و قباحات کبارهای بد از ذهنیت آنان دور می گردد و چنین امر خیانت مسلم اجتماعی می باشد.

ما کاری نداریم بمقامیکه باید همیشه وضعیت اقتصادی این طبقه را یعنی کسانی را که مصدر کارهای مهم بوده و حرکاتشان قابل توجه و تقلید میباشد. در نظر بگیرد و حیات آنها را تا اندازه که لازم است تأمین کند ولی خود آنها باید در حاکمیت دیات دوری جویند و نیل باینگونه مقصودهای بیهوده مشوق آنها شود و نه بآس آن مانع اجرای وظیفه گردد. و هر قدر در عسرت باشند باید علو طبع و استقلال فکری خود را از دست ندهند.

علماء آنهائی که در جا معه قدر و منزلت دارند و هیچکس نمی میرند و همیشه نامشان در بین بشر زنده است و آنها همان کسانی هستند که آنچه می گفتند عمل می کردند اما چنین مردم سرمایه و وسایل لو کس زندگی درمو فقیه خود انکاء نداشته اند.

(سائوئل اسمائلیز) میگوید: «سرها مفری دیوی عالم جلیل بعد از زحمات زیاد چراغ سالم را برای تخفیف خطرات کنار گران معادن ذغال سنگ که در میان گازهایی قابل استعمال کار می کردند اختراع نمود امتیازی از دولت برای اختراع خود نس گرفت. بلکه آن را بجا معه وا گذار کرد یکی از درستانش بوی گفت: ممکن بود امتیاز این اختراع را بگیرد و سالی پنج هزار یا ده هزار لیره بدست آورد.

(دیوی) گفت: «نه! رفیق عزیزم و خوبم. من هرگز در فکر جمع آوری پول نبودم. ام و یگانه مقصد و آرزوی من خدمت به عالم بشریت بوده است. ثروت من بقدر وافی نهر منظور و مقصودی که در عالم زندگی باشد موجود است بیش از بن راطالب نیستم. زیرا ثروت زیاد باعث اختلال حواس و ضلالت فکر و انحراف من از جاده مقصود میگردد و مرا از تعقیب موضوع و مطلوب دلپذیر خودم باز میدارد.»

هر کساری را که اشخاص میکنند برای سائرین سرمشق میشود. شعاع در راه وظیفه ایثار کنید تا پیشوای سعادت باشید. نام (ژاندارک) در صفحه تاریخ ثبت است. در هر جامعه و در بین هر ملت نام همان اشخاص به یکی یاد میشود که وظیفه خود را در مقابل جامعه و وطن بدرستی و بی آلاشی انجام داده اند.

(ساموئل اسمائیلیزی میگوید: «مرد با جرئت و با شهامت روح نجا بست و اصلت
بزرگواری را در دیگران بر میانگیزاند و آن را در همه جا نعمیم میدهد.
هر فردی از فرد دیگر تقلید میکنند و در عقب یکدیگر سیر می کنند. حتی
دردم مرگ. تنها کسانی که همیشه در عرصه تراحم حیات موفوق کما میاب
می گردند شایسته نیستند بلکه اشخاصی هم که در روی ایمان و عقیده خود
یک دفعه در مبارزه زندگی شکست میخورند و بامدتی از حصول اعمال خود
نا امید میشوند قدرت نوافذی در میان نژاد و ملت خود اعمال میکنند.

بیشتر او قاندهی که آهنگه سفر پر خطری را میکنند ممکن است در میان کودالی بیفتند
ولی جسم و جسد او بمنزله یابی خواهد بود که بر روی آن دلاوران و فانیان داخل قلعه
مقصود خواهند شد. پهلای راه دیانت ممکن است دچار مخاطره شوند و برای حفظ
عقیده خود مرگ را استقبال کنند ولی حقیقتی که آنها در اعراس جان داده اند
از فدا گاری و جان نثاری آنها درخشندگی و نائلو جند بسدی پیدا
خواهد کرد.

مرد وطن پرست و با غیرت ممکن است سر خود را در روی کنده جلاد
بسگندارد و در نتیجه حصول مقصودی را که وجهه همت خویش قرار داده
و برای آن خود را در رنج و عذاب انداخته با فداکاری و ایثار نفس تسریع
و تسهیل نماید.

(گوته) شاعر شهیر آلمان میگوید: «آنکه نان با اشک چشم
از گلویش پائین نرفته است و شبها با چشم اشکبار و دل خونین سر بر بالین
خویش ننگ ندارد و با محنت و اندوه دمساز نبوده است از قوت آسمانی
بی خبر است.

چه کسانی بوده اند که برای اجرای وظیفه انصافیت خود را در تهلکة افکندند و دیگران را نجات داده اند چه بسا مردان و زنانی بوده اند که برای مردن حاضر و دار طلب بوده اند بدون اینکه مورد تحسین و تشویق مردمان واقع شوند. این قبیل اشخاص همست خود را صرف دستگیری و داجوئی بیچارگان می نمایند. آنها به تیمار و پرستاری مسریضان و شرکست در غم و اندوه ایشان کمر همت میمان میبندند و عاقبت با مراض مسری مبتلا میگردند و چشم را از صحت و سلامت بالا خیره از حیات خود می پوشند.

چون اشخاص که جان خود را در راه خدمت بخلق و ادای وظیفه فدا نموده اند پادشاهان و فداکاری در راه خدمت بخلق همیشه مقدس و مبارک است اما نه فداکاری برای منافع شخصی» (کتاب وظیفه).

منظور ما اینست که وظیفه عبارت است از فرائضی که برای خدمت بخلق بر عهده هر فرد بشر است هر فرد آنچه میتواند در باره افراد دیگر باید مضائقه نمکند اگر علم دارید دیگران ندارند باید در صددا فدا باشید خا نواده شما سواد ندارند باید در ساعات معین آنها در روز يك ساعت لا اقل قدری بکند تا چشم باز کنند و بینا شوند.

این کار اجرایی يك وظیفه مقدسی است. بی سواد بی بختی است. بی سواد کشور بیست. بی سوادی رسوا نیست. بی سوادی شرمنده کی و پستی است. آیا میل ندارید شخصی کوری را که عضای او را دستگیری میکند اگر بتوانید بینا کنید؟

پس اگر میل دارید بی سوادان منزل خود را (که بد بختانه در بین ملت ما

زیاد است: با سواد کنید، بیسوادان کو چه و همسایه خور را با سواد کنید،
بی سوادان جامعه را با سواد کنید. آیا هیچ قدمی در این راه بر داشته اید شما
صدها بار خود را وظیفه دان معرفی کرده اید ولی هنوز ممکن است یک قدمی
برای اجرای چنین امر مهم برنداشته باشید.

چه اشخاص بزرگوار و چه انسان های وظیفه شناس در عالم بوده اند که
اوقات خود و سر ما به خود را صرف تاسیس مکاتب و مدارس جهت اطفال
فقرا و مردمان بیسواد نموده اند و از این راه وظیفه مهمی را در مقابل جامعه
اجرا کرده اند اگر شما هم چنین کار ها نکرده اید هنوز وقت از دست نرفته
است اگر می توانید یک پل بنام خود بسازید و یک مسجد تعمیر کنید، یک شفاخانه
بنا کنید از مقدار خود به مؤسسات خیریه به سرهمیاشت تخصیص دهد با همت
و جرئت در صد برابر آنچه می توانید یک نفر را به تعلیم به نصیحت بیما کنید تا چشم
بصیرت باز کند و صفحات عالم و زیبایی و لطافت ادب باراه را از چاه ببیند.

من اگر بخواهم اشخاصی را که در این راه قدم گذاشته اند و نام شان را
نویسم که نام در آثار خود ثبت نموده اند که یک قسمت عمده دختران و زنانی
بوده اند که روح پاک و بزرگوار شان تا ابد خوشنود است بیان کنم از
پروگرام خود خارج میشوم شما خیال میکنید یک قوم یک ملت اگر
به ترقیات فوق العاده رسیده اند جز فعالیت عمومی و غیر از آن شنا شدن
همه به وظیفه اجتماعی علت دیگر داشته نه هرگز.

آنها معجزه یا سحر نکرده اند هر فرد خود را موظف به خدمت اجتماعی دانسته
و با یکدیگر معاوت و مساعدت مادی و معنوی نموده اند. شما خیال
میکنید در یک جمعیتی که اگر یک نفر متمول است اگر یک نفر عالم

است اگر بکنفر بزو دی تر فیع می کند. حس عداوت تنگ چشمی حسادت
بخالت از هر طرف تو لید می گرد ممکن است ترقی نما بد ۱۱۹
امسکان ندارد. سعادت ترقی و تکامل يك قوم و يك ملتی با چنین
افکار و غیر ممکن است بلکه روز بروز علائم ضعف زیاد تر میشود.

نا رفتی که حسیات خراب و نفاق، عداوت و بخالت، حسادت و همشمی
در بین يك ملت است امکان ندارد اتفاق و وحدت مز ابای آن وجود پیدا کنند.
ترقی و عزت مولود حسادت و نفاق نیست هر وقت دیدید در ضمیر شما محبت
اشخاص جای گزین گردد و نظر حسادت و بخالت شما بخوش بینی
و نیک خواهی تبدیل گردد است همان وقت بدانید. ادب. علم. عرفانیت
حس و وظیفه شناسی اتفاق در وجود شما موجود گردیده است.

اگر شما بخواید در بین مردم کم علم و بی سواد اجرای وظیفه کنید
اعمال صداقت نمائید و در خدمت خود جدیت بکار برید چون کارهای اجتماعی
به چندین نقطه اتصال و ارتباط دارد با نظر حسادت موا جبهه شده از هر طرف
حس مخالفت و اشکال تراشی تعربك میشود. حتی مواعع ایجاد نموده و.

موجبات دل سردی و انصراف شمارا فراهم می آورند. در نتیجه ملا حظہ میکنید
يك ملتی که ظاهراً در جنبش و حرکت دیده میشود ولی از جنبش و حرکت آن
ها نتیجه دیده نمی شود علت آن منحصر آجهالت و بی سوادی و آگاه نبودن
بو وظیفه اجتماعی است و بس اساس آن غیر از آن نیست.

مثل اینست که يك فابریکه بخرید ولی مواد اولیه نداشته باشد. در
فابریکه اجتماعی معاضدت، معاونت، اتفاق و خوش بینی مواد اولیه
و شرایط اساسی بشمار میرود اگر این چیزها وجود ندارد هر چند فعالیت

-دید. شود چون خود همان فعالیت ها ضد و نقیضی و مخرب یکدیگر است در محل خود میایستد مثل اینکه او میباید در بین نوده خاك بچرخد ولی قدمی پیش نرود. باید بدانیم که اگر خار کش در کوه خار میکند تا بازار آورده بیک نفر دانش بان با حمامی بفرود شد يك وظیفه اجتماعی را اجرا میکند سعی باید کرد تا برای او تسهیلات فراهم آورید . اگر سنگی در راه می بینید و آن را بر میدارید يك وظیفه اجتماعی اجرا کرده اید . اگر پیر مردی را از بین راه برداشته بوسیله موتر یا کادی خود بمنزل میرسانید يك وظیفه اجتماعی را اجرا نموده اید .

کسانیکه در فوت شخصی حاضر میشوند ' تشییع میکنند باز مانند گان را تسلیت میدهند. کسانیکه یتیمی را دلجوئی میکنند گرد از صورتش باك میکنند تن برهنه و پدای بی کفش آنها را می پوشانند کسانیکه بیچاره و مضطرب را دستگیری میکنند یا پیاده راه در راه موتر خود بر میدارند و وظیفه اجتماعی را اجرا میکنند .

نگذارید دل شکسته در جامعه باشد. اگر در يك فابریکه کوچکترین پرزه خراب باشد همه فابریکه معطل میشود .

يك دل در جامعه يك پرزه اجتماعیست . شما خیال میکنید اگر خودتان در روی تخت خواب خوابیده اید و همه نعمت های لازمه در دسترس شما است کار جامعه درست است ؟ نه مادامیکه سائر افراد جامعه پریشان و دل های شان شکست است این فابریکه نمی چرخد ..

اگر شما در باغ های فرحت زار گردش میکنید و کسی دیگر را نمی بینید بدانید اعضای شما علیل هستند همیشه مراقب باشید اعضای شما سالم باشد

بنی آدم هر يك اعضاى يكديگر مي با شنند

جوان بد بختى كه بواسطه نداشتن پول نمى تواند نامزد خو درآ بياورد
ار حال او دورى نكنيد يا بقدر لازم خود نان يا چندين نفر اعانت كنيد و با طرف او
را ديده از مصارف بيجا منصرف و بالاخره او را بمقصد مشروع و ضرورى او برسانيد
اگر بيوه زنى را سراغ داريد كه اطفال او بيچاره مويريشان هستند باد بدء تغافل
ننگريد خود را باو نزديك و از هر گونه مساعدت فرو گذارى نكنيد اگر خود
نان نداريد ر نمى توانيد بمقامات مربوطه: بلديه موسسات خيريه و نزديك اشخاص
كريم معرفى نموده سعى كنيد آسوده گى آنها را فراهم كنيد

اگر مريضى را سراغ داريد كه بواسطه نداشتن پول دوا و فيس
دكتور تسليم بمر ك شده و منتظر است زودتر روحش از دن خارج شو دخود را
برسانيد چون يك نفر عضو شماس و او هم مثل شما بحيات خود علاقه دارد
اگر نتوانيد مساعدت عادى كنيد بدانيد كه دكتورها در اين گونه موارد
مضائقه ندارند: آنها را اطلاع داده حاضر كنيد و يا مريض را به شفاخانه هاى
عمومى برسانيد و شب باو جدان خود ببيند كه چه لذتى حاصل كرده اين لذت
نظير ندارد طرف اين كارها خداست همان كسى كه شمارا آفريده و قدرت
حركات داده (عاسيلون) ميگويد: (پرستارى و عيادت بيماران: دلجوئى بيوه زنان
و يتيمان در موقعيكه گرفتار مصيبت و بيريشانى مى باشند همه اين ها اجر اى
وظيفه بشريت است و هر يك آنها مستلزم هوش و فطانت و ترحم و محبت است
اگر انساني را در راه مى بينيد كه به چنگال سردى و يا گرمى اسير شده
است با خون سردى عبور نكنيد و بدانيد كه يك نفر عضو شماس سعى كنيد و او را
از تهلكه نجات دهيد.

اگر خاله عمه و اقارب دارید بریشان و بیچاره هستند خود را دورنگه
ندارید از دل پزمرده و افسرده آنها غافل شوید زیر چشم آنها جانب احسان
شما متوجه است از حال شان خبر بگیرید

در مقابل اشخاصی فقیر و دل شکسته تحمل کنید از ناز و بهانه جویی
های آنها که ممکن است خیلی هم برخلاف منطق باشد آزرده نشوید و شما هم
معامله بمثل نکنید با کمال حوصله و حسن اخلاق و وظیفه خویش را
اجرا کنید زیرا اشخاصی مضطرب و مسکین دل افسرده هستند خیلی زود
رنج و روی توقعات خود ممکن است همیشه گله و شکوه داشته باشند اما شما
نباید ابداً بچنین کردار و گفتار و اظهارات آنها اهمیت دهید باید
با کمال رأفت و حس هروت و نرحم و عطف و رفقاً رفتار کنید.

اگر برای موسسات خیریه و یا مهمات و ضروریات اجتماعی وجوه اعانه
جمع آوری میشود با فراخ دلی اعطا کنید و بدانید که باندك همت شما يك
منصور مهم اجتماعی تأمین میشود.

به هر حال بدانید که باندك خدمت شما نسبت بمقادی اجتماعی اثرات بزرگی
دارد لازم نیست همه جا شما مساعدۀ مادی کنید نه همه اینها در حدود
امکان است. شما اگر اشخاصی پیر مرد را اسلام داده و احترام میکنید و در
اثر این کار و این طو و رفتار ایجاد محبت نموده و دلی را مسرور میسازید
يك وظیفه بزرگ اجتماعی را اجرا نموده اید.

فراهم آوردن يك جهتی و محبت و خوشنودی و مسرت اساس
اتفاق همکاریست روی همین احساسات میتوان عمارات بزرگ ترقی
و تعالی را بنانهاد اتفاق از همین چیزهای جزئی وجود پیدا میکند اتفاق
زائده همین بی اعتنائی های جزئیست.

ممکن است يك شخصى كه سالها با شما آشنا باشد بوا سطه ا ينسكه
 ميخوا هيد از او جلو تر از درخا رج شويد با از ا ر ز و د ترد اخل اطا ق
 شويد از شما ب ر جند و رفته رفته باهما دشمن شود و در حق شما بد بين گر دد
 در صورتيكه ا گر شها حق احترام خود را ب كسى كه فرضا شايسته آن نيست
 بدهيد توليد محبت و احترام كرديد و از شا هيچ چيز ي كاسته نى شود ولى
 د لى را بدست آورده ايد و با خود متفق كرده ايد زيرا اين چيزها خواهش
 و هوس نفس است ا گر تمرد ميكنند مثلا از همه عقب تر و ا ر د ا طاق مشوريد يك
 توا ضع بود . بر صفات معنوى شما اضا فه ميشود .

وظيفه در مقام بل جا معه خيلى مقدس است بايد هميشه در مد نظر باشد كه
 با جراى آن موفق ا ك ر د بد

(سرو الترا سكات) ترحم و عاطفه را چنين تعريف ميكنند « عاطفه و ترحم
 هر موز يا آن حلقه سيمين و گر ؤ ا برى شيمينى است كه قلب را به قلب و فكر را
 به فكر در روح و در جسم مى پيو ندد .

(ساموئل اسمائيلز) ميگويد: « ترحم و عاطفه يكي از اسرار بزرگ حيات است
 عاطفه بر بدى و شرارت فائق مى گردد و خوبى و نيكي را قوى مى كرد اند .
 مقام و مت را سلب مينمايد سخت تر بن قلبها را مى كد ا زد . خصلت هاى خوبى
 را كه در طبيعت انسان مخمر است مى پر ورانند ترحم يكي از حقائق بزرگيست
 كه بنيان ديانت بر روى آن قرار گرفته است . تعليم (يك ديكر را درست داشتن)
 متضمن مر دة بزرگى است كه براى تجدد جو ا نى جهان نثر بهر تر كيه
 آن كافىست . در مورد ديكر ميگويد: « اين حقيقت درهمه جا عموميت دارد رحم
 و عاطفه بر اساس محبت قرار گرفته است كسى كه د ا را ي اين حقيقت

باشد حالت روحی و فکری بکنفر دیگر را بخود می گیرد و از قالب خود بیرون آمده و در وجود و شخصیت دیگری ساکن میشود و با آن شخصی اظهار همدردی میکند. از او دلچسپی و استمالت مینماید و بار مصائب و آلامش را تخفیف میدهد. بدون رحم و عاطفه محبت و جو خارجی پیدا نمیکند. بدون عاطفه دوستی و دوست صورت نمی گیرد. عاطفه و خیر اندیشی با نیک خواهی مانند مروت از دو طرف فرخند و مسعود می باشد زیرا هم فاعل آن عمل و هم کسی را که مورد احسان واقع شده مسعود و متبارک میگرداند

این صفات و خصال قلب صاحب آن را بستان شادمانی و سعادت می گرداند و میوه های نیک و بار میاورد و در قلب کسی که مورد احسان و تفقد واقع شده مهر بانی و حسن ان و نیکو کاری بر می افکند.

(ساموئل اسمائیلز) باز در جای دیگر بعد از نقل این آیه شریفه از انجیل مبارک: «هر طور میخواهید دیگران باشما سلوک کنند شما هم همانطور با دیگران سلوک نمائید» چنین میگوید: «هر فردی باید فرد دیگر را کمک کند قوی ضعیف را غنی فقیر را عالم جاهل را و اگر ترتیب الفاظ را معکوس کنیم باید گفت کسانی که محتاج نرند زنده دار هستند که به آنرا اگران کمک کنند. تمام این ها توقف و منوط به زیاده بودن قوت و نیروی عقل است» زنده گانی درست انسان خمیر بامومی است که هر چه بخواد از آن میتواند باز در هر شخصی میتواند بقدر قوه خود زنده گانی خویش را بر خود و دیگران ذی قیمت و عقید گرداند.

(ساموئل اسمائیلز) در کتاب وظیفه خود عبارات (بارون ماک لئورد) را چنین نقل میکند: «من تصور میکنم اگر ملک مانحت تعلیم و تربیت دقیق و صحیحی

طوری که بتوانند از عهدۀ انجام وظائف فردی خود مثل انظم کارگران و حفظ
صحت و استقامت مزاج و قناعت و هر هنر و مهربانی و خرم و دور اندیش و عفت
و پاکدامنی برآیند و تکالیف داخلی و خانوادۀ کی خود را از لحاظ ابوت
درست انجام دهند بوظائف اجتماعی خود نیز آگاه بوده و در معاملات خود
باسائر افراد جامعه ادب و صداقت را شعار خود سازند و بایفای تعهدات خود
ملزم باشند و اطاعت را با استقلال مثل کارگران توأم نمایند و تکالیف
خود را نسبت بدولت ادا کنند اعم از اینکه آن تکالیف مربوط به حکمرانان
باشد یا مجربان و مدیران قانون اگر آنها اطلاع از تداریس و طرز حکومت
مملکت خود پیدا کنند آنوقت افراد مملکت توانا و جامعۀ قهرآقوی
و نیرومند می گردند ولی بعقیده من در تمام این موارد از تر بیت لازم در حق
آنها کونهی شده و بایست این نکات مورد التفات اولیاء امور و مردم قرار گیرد
اصلاحات فوق را مسبوفاً طرف توجه قرار دهند ولی این تعلیمات باید
بر مبنای دیانت قرار گیرد :

(تالفورد) میگوید : فقدان حسن همدردی و ترحم در جامعه بشری تأثیر
کردار است و در همه جا حکم فرما گردیده است ما یکدیگر نمی شناسیم
و بیکدیگر اهمیت نمی دهیم چنانچه باید بدیم . خود پسندی تا اعماق روح
ماریشه دوانده است . درمو فعیکه در جمع مال و مکنث یاد رک لذت جسمانی
متوجه میشویم و در مظاهر و مالا هی مستغرق می گردیم سنگینند و لا ابالی می گردیم
هر شخصی فقط در اندیشه آن است کلیم خویش را از موج بدر برد بدون آنکه
توجه و التفاتی بدیگران داشته باشد . ماهر گر بفکر اعداد و اغاث اشخاصی که
بارهای سنگین تری بر دوش دارند نمی افیم کسی که تنها بفکر مصالح خویش متن

باشد. اهمیتی به خدعه و خیانت نمی دهد این قبیل اشخاص که قائل باخوت بشر نیستند از روی خود پسندی وزیر کی منافع و مصالح خود را تعقیب مینمایند و منافع خویش را از روح و جسم و جان و اموال دیگران جلب و تأمین میکنند، (کتاب وظیفه)

يك شخصی تمسبل و خود پسند بغیر از خود کمتر بد یگران اهمیت میدهد. او برای كمك دیگران و مساعدت به بینوایان اقدامی نمی کند چنین شخصی بخود میگوید: «از وجود آنها چه فائده برای من مترتب است؟ آنها باید بفکر خود باشند بچه علت من باید بانها كمك كنم؟ زیرا برای من كیارسر کرده اند. خودش این كارها را بر سر خود آورده حالا باید تحمل كند و بكشد بمن چه ربطی دارد...». این گونه اشخاصی لایابالی و بی اعتنایان که بجهالت و خود پسندی غرق هستند با هیچ منطق نمی توان قانع ساخت و در راه خدمت اجتماعی برانگیخت ذکر فقر و مسکینت دیگران و صحبت عشقت و پریشانی بینوایان با نخت ملال خاطر و گذشت آنها شده و میل ندارند بشنوند.

این قبیل اشخاص باید بدانند با آن سهوات که تصور میکنند همیشه سنوات عمر را طی خواهند کرد کسی که بر وجود دیگران و بلیات آنها اهمیت نمی دهد و با دیگران همدردی و مساعدت نمی کند اغلب مکافات عمل خویش را می بینند. چنین اشخاصی بمساکن و معابر و منازل فقر که آلوده و ملوث با امراض است و در مجاورت او واقع هستند و یادشهر اومی باشند اعتنائی نکنند و اسی مرض که در آن محلات و کوچه های پیدا شد رفته رفته بمنزل او هم میرسد و عزیزترین افراد خانواده او را از دست او میر باید و او را درمان آنها میگذارد.

چنین اشخاص به جنایت کاری، جهالت فقر و مسکنت که گر بیان دیگران را گرفته اهمیت نمی دهد ولی دزدان و شب روان او را از بناء کاهش بیرون میا و رند.

بالاخره باید دانست که هر بد بختی که بر افراد جامعه استیلا کند افراد دیگر بد و ناصیه نخواهند ماند اگر مرض برنا توانی استیلا کند و چاره نشود با قویا سرایت خواهد کرد اگر فقر بر افراد عموم میبافت ناچارند بدزدی و خیانت نسبت با غنیاء شروع کنند لذا باید بحال فقر و بیچارگان اهتمام نمود و آنهارا عضو خود دانسته آسایش و رفاه ثروت و تمول خود را در آسایش و آسوده گی جامعه جستجو نمود.

(سیدنی اسمیت) میگوید «مکتب منفعت طلبان و آئین ماد یون انسان را جز ماشین بی شعور واد را که چیز دیگر نمیداند و چندان با انسان معامله نمیکند که پنداری با ماشین نمیکند» احساسات و قلب هرگز آنها را بخود جلب نمی نماید امانت و دیانت و بی طمع می ما کجا رفته است؟ وفاداری و صداقت مثل صنایع و فنون منسوخه زوال پذیرفته و معدوم گردیده است!

اکنون جز بول محبت دیگری در میان نیست حرمت و تعظیم متقابل و مشترک از میان رفته و منسوخ گردیده است هربرت میگوید کسی که دیگر را محترم نه شمارد و اجرای احترامات لازمه را قصور ورزد خود را بی احترام و بی وقار نموده است. (کتاب وظفه)

شما ممکن است تصور کنید که «مخدوم و خدمتکار» داشته باشید هیچگاه تصور نکنید و متوقع نباشید در مقابل مبلغی که میدهند آنها را خریدار بدهید بلکه کاری را که از آنها میخواهید در عوض محبت و انسانیت و حسن رفتار خود متوقع باشید. پولی را که میدهند بحیث

وظیفه و مساعدت بدهید. امروز قوانین کار کرو کار فرما در عالم روی کار آمد. تا بتواند مزایای انسانیّت را در خلال اینگونه پیش آمدها حفظ و مراعات نماید. اگر شما در باره نوکرو مستخدمین خود با کمال خشونت و درشتی رفتار نموده و در مقابل مبلغ معدودی که باو میدهید تمام موجودیت او را تحت استفاده خود قرار دهید چه فرق است بین شما و آنهایی که سیاهان افریقائی را خرید و فروش میکردند؟

(تالفورد) میگوید: «باید زندگانی عاقله را بر طبق اصول مبادله و معاوضه صرف جریان داده و اداره نمود مثلاً در مقابل این مقدار پول فلان مقدار کار از کسی خواست. خدمتگاران وقتی وارد خانه ما میشوند در ردیف سایر اعضای خانواده باید تصور شوند تا با بکرنگی خدمت کنند ولی در این دوره بر عکس این با آنها معامله میشود.

خدمتکار با آنکه خدمتش در امور زندگی روز مره ضروریات قطعی دارد ولی کار فرما در اجزایك بیش خدمت آشپز یا مز دوری که باید در مقابل فلان مقدار وجه و وظیفه هر جوعه خود را انجام دهد چیز دیگری نمی داند و در آشپز خانه زندگی میکند و در اطاق محقر و پستی می خوابد. با محیطی که از باب در آن قرار دارد از کاری ندارد مگر برای انجام کاری باشد بین این کار کرو کار فرما هیچ رابطه و علاقه مهر و محبتی وجود ندارد با آن درجه نسبت بیک دیگر بی علاقه هستند که گویا از دو مملکت مختلف و متکلم بد و زبان مختلف می باشند» (کتاب وظیفه)

(دیومنیوس) از اهالی (کارنوزیان) بچوان عروسی کرده چنین میگوید: «با خدمتگاران به نحوی معامله و تکلم نمائید که اگر شما بجای آنها بودید

میل داشتید با شما همان معمله را نمایند. آقا و خانم باید خود را نسبت به
 گذاشته گان و خدمتگاران خویش رؤف با محبت، صبور، متواضع و صالح جو
 و در عین حال منصف و عادل نشان دهند هرگز نباید تکبر و تفرعن به آنها
 بفروشند یا با خشونت با آنها تکلم نمایند ولی اگر یکی از اعضاء خانواده مرتکب
 خطائی گردد رئیس خانواده یعنی آقا و خانم باید از روی صبر و تقوی آنرا تحمل
 نمایند با روح عفاف و درستی به تصحیح و اصلاح آن خطاها درت و در زند
 و در نظر بیاورند که چه خطاها می رابند گان خدا مرتکب میشوند و خداوند
 از تقصیر شان در میگذرد و بآدمیده ترحم به آنها می نگیرد.

ما تنها برای خود کار نمی کنیم و تلاش نمی نمائیم بلکه تلاش و زحمت
 ماها منظور که برای خود ماست برای دیگران نیز هست یعنی نتایج آن
 هر چه باشد هم عائد به ما و هم عائد به دیگران می گردد. قوانین اخلاقی
 رشته های ارتباط خانواده کی مهر فامیلی، تدبیر منزل حکومت، هدایت
 و راهنمایی افراد خانواده همه اینها بروی يك سطح و پایه عالمترو نظریات
 و افکار - ارجمندتری قرار گرفته اند تا بر روی تن آسانی و تفتیش و نفس
 پروری باید از خود بینی بر حذر بود، (کتاب وظیفه)

سقراط میگوید: ((قبل از ظهور و تولد محبت و قایع و حشت آرد و سهمگین در
 اقلیم احتیاج بوقوع پیوست ولی وقتی این رب النوع تولد یافت - احتیاجات
 انسان بکلی مرتفع شد)).

هر کسی در بین فامیل خود و اقارب خود رشته محبت ندارد و از هم گسیخته
 باشد باید بداند چنین شخص نتوانسته است و نمی تواند وظیفه خود را در هیچ
 کاری انجام دهد.

(سرار نور هلیس) در یکی از خطا به‌های خود میگوید: ((اشخاصی را ملاحظه میکنید که روز بروز ممول تر میگردند یا در مقام خود پیشرفت حاصل میکنند یا بر شهرت کسب و کار خود می‌افزایند حرفت و شغل خود را بیش از پیش رونق میدهند شما این قبیل اشخاصی را در ردیف کامیاب شده گان قرار میدهید و آن‌ها را در کارشان موفق می‌پندارید ولی اگر خانه آنها خانه غیر منظم باشد با بطور بدی تنسيق و تنظيم یافته باشند و نجبر محبت و عاطفه افراد خانواده را بیکدیگر مرتبط نگردانیده باشد من مدعی هستم که چنین شخص کامیاب و موفق نگردید است .

چنین اشخاصی صاحب هر قدر مکننت و ثروت باشند و هر فرصت و طالع نیکی را در عالم دارا باشند باید دانست که هنوز يك اقلیم مهم در عقب سر دارند که آن را تحت تسخیر و مصرف خویش نیاورده اند (کتاب وظیفه) (سی‌سرو) میگوید: اولین هیئت اجتماع در از دواج و سپس در عائله و خانواده و بعد در يك مملکت تشکیل میگردد. پدری که بر خانواده و اشخاصی آن حکومت میکنند سلطانی است در خانه خود و لی اقتدار او باید نسبتاً با افراد خانواده و اشخاصی که او بر آنها حکومت و نفوذ دارد توأم با عطف و مهر بانی باشد تمام ترقیات و احساس هر تکامل از خانه شروع میشود و از آن منبع اعم از آنکه تیره یا زلال و روشن باشد پر نسب و حکمت هائیکه هیئت اجتماع را اداره میکند جاری می‌گردد قوای محرکه والدین عبارت است از حس همدردی و عطف و محبت (کتاب وظیفه)

باید بدانیم شرافت و عزت هر کسی مربوط بوضع و طرز زندگی فامیلی اوست. فامیل‌هایی را که میبینید با هم محبت و اتفاق دارند به نظر شما محترم

و مغرور هستند و هر فرد آنها را به نظر توقیر و تعظیم ملا حظہ میکنند.
خانواده او فامیل هائیکه عفو و نفاق و بدبینی ها به یکدیگر در فضای آنها
چون دود سیاهی تشکیل شده همه کس از آنها نفرت و دوری میکنند. نفاق و کینه
و دورنگی و بد دلی بین افراد يك فامیلی منظره شرم آور و نکبت باری را
جلوه داده باعث دوری و انفعال مردم می شود.

به کسانی که در بین فامیل خود نفاق دارند نمی توان اعتماد کرد همینکه
ملا حظہ کرد دید در بین افراد فامیل کسی کدورت و نفاق است گوش
بهرف هیچیک ندهید که خود را حق بجانب معرفی کرده و تقصیر را بر دیگری
ثابت میکنند بلکه همه آنها را محکوم بملامت و بی لیاقتی بدانید زیرا اگر
در بین يك فامیل بکنفر عاقل باشد میتواند وظیفه خود را انجام دهد کدورت
را در پرتو حوصله و صبر و تدبیر بر طرف و جلو گیری کند.

نفاق زاده غرور و خود پسندی بشراست آنها تیکه ظرفیت و متانت و عفت
ذاتی دارند بهر مرتبه و مقامی که برسند محبت و تواضع را از دست نداده
محکم می کنند. اما آنها تیکه کم ظرف و استطاعت شان کم است فوری
در اثر تبسم بی اساس روزگار فریب خورده طغیان می کنند و احدی را
نمی شناسند اوضاع و اطوار شان با مردمان پائین تر از خود که تا دیر
پس آنها رفیق و هم پایه بودند ناگهان تفاوت نموده و در دلها ایجاد کدورت
و کینه می نمایند.

همیشه صمیمیت 'حسن ارفاق' 'همدردی' 'اعانت در بین طبقات فقراء'
وجود دارد حقیقتاً روح انسان نادر مرتبه فقر و مسکنت است مقدس است زیرا
غرور و خود نمایی ندارند تا احساسات انسانیت آنها را مرغوب نموده خاموش سازد

(دکتر هاتینو) میگوید (اگر يك بار در میان فقیر ترین طبقات مردم دقت کنید کسانی پیدا میشود که منشأ حسنات و کارهای مفیدی میکردند فقرا از در دیکد بگر بهتر از اغنیاء مسبوق و مطلع هستند بیشتر از اغنیاء از بیچاره کی و احتیاجات خود خبر دارد گرچه گردش نامساعد روزگار غبار نکبت و بد بختی را بر چهره شان نشانده است. خانه بیچاره گان صورت خانه ندارد زنند گانی اغنیاء از فقراء جداست و بین آنها فاصله بسیار است. سدهای بسیاری مانع از معاشرت و ارتباط اجتماعی آنها گردیده است. فقراء اجتماع و جمعیتی خارج از محیط خود ندارند. با طبقات بالا اثر محسوس و معاشر نیستند. آنها وسیله برای خلاصی از مراد و آمیزش با مردمان تربیت نشده و خشن ندارند. اطفال مردمان فقیر با والدین خود در موضوع غذارقابت و هم چشمی میکنند و قبل از بلوغ و به رسیدن موقع مقتضی اطفال مزبور بحکم ضرورت داخل عرسه تراحم حیات می گردند. در نظر مردمان متمکن و اعیان فقراء و ساکنین يك مملکت غیر مكثوف می آیند.

تنها فقراء هستند که از روی واقع و حقیقت با بیچاره گان همدردی میکنند و در احساسات با یکدیگر شرکت مینمایند. تنها آنها هستند که از بیچارگی و مصیبت و محنت یکدیگر خبر دارند. تنها آنها هستند که احتیاج یکدیگر را بهمدردی و ترحم و محبت درك میکنند. بگذارید مردم هر چه میخواهند در موضوع سخاوت و دستگیری اغنیاء بگویند ولی این در مقابل دستگیری و صدقه محبت فقراء ناچیز است.

در ایام محنت و پریشانی و ابتلاء و دردمندی و عنف و شدت و در ماندگی و استیصال فقراء بحمايت و تسلیت و دلجوئی یکدیگر قیام می نمایند و بر دل

درد مند یکدیگر مرهم می نهند و گرد محنت و غبار غم را از لوح حساس
و سریع التأثير خاطر یکدیگر میزدانند .

اعتماد آنها درین کار بقدریست که در میان طبقات عالیه و صاحبان ثروت
به هیچوجه و در هیچ مرقع دیده نمی شود . برای اقمه نان شب و روز جان میکنند
و هر رنج و محنتی را بر خود هموار مینمایند و عذالسک وقتی یکی از برادران
و همشوعان خود را حاجت مند و پریشان و درمانده می بینند بقدری که درد
اورا ، دوامیابد با و میدهند .

هر گز اتفاق نمی افتد که رخت خواب بیماری شخصی درد مند را یکی از بیچاره
کسان نیندازد و بر بالینش نمیشیند و کمر بخدمش نبندد . این خدمت ها و پرستاری ها
که چه جزئی است ولی خیلی ملاطفت آمیز است که بیماری و مصیبت
و محنت را قابل تحمل میگردانند .

زنان طبقات بینوا در این موارد مخصوصاً فدا کار و جدی می باشند و هیچگاه
از کار اظهار خستگی نمی کنند . آنها در راه کمک بدردمندان فدا کاری
نموده خود را به مخاطره می اندازند و حرمان و احتیاج را برای خود گوارا
میسازند و شکمیائی و تحمل و مهر بافی را بدرجه میرسانند که هرگز دنیا بخود
ندیده اگر هم نظیر آن را دیده باور نمی کنند (کتاب وظیفه) .

بهر حال در این جریان مختصر حیات که هر روز وضعیت انسان تغییر نموده
و بیک حال ثابت نمی ماند باید از عظوفت اصالت و شرافت کار گرفت که
این ها لازمه انسان نجیب و نوع پرور است .

علامت و نشان حقیقی اصالت و علوهائ و نوازش و ترحم و اجرای وظیفه
آمیخته با بشارت و خوشروئی است (شکسپیر) .

چه ناله ها و ضجه ها می که از مردمان بیچاره در حال احتضار بلند میشود و مائمی شنویم چه فریاد های حزینی از بیوه زنان و اطفال بی پدر چشم تروچه صورت های که از محنت ایام غبار انغم گرفته و مائمی بینیم .

از تصادفات است همین امروز که من این صفحه را می نویسم جدای گریه و ناله از خانه مجاور من بلند شد معلوم شد پسرده ساله در اثر مرض قلب بفاصله چند ساعت مریضی فوت کرده و پدرش بکنفر خیاط خیلی پربشان است که در بازار نوآباد ده افغانان دکان خیلی محقری دارد و او در این خانه بطوری همسایه با دادن ۱۳ افغانی کرایه در یک اتاق سکونت دارد. در یک ساعت قبل از موت پسر بمادرش گفته (مادر جان من میمیرم و تو از اذات و آزار من آسوده میشوی). مادر بدبختش در ضمن ضجه های دلخراش خود میگفت راست گفت چون صاحب خانه راضی نبود که او در بین خانه بازی کند من او را بدشنام و اصرار از خانه بیرون می کردم تا برود در این کوه پشت خانه بازی کند. اکنون ای عزیزم ترا از کدام کوه جستجو کنم. تو یک بار بر گرد از این خانه بیرون میشوم و در زیر سنگ سکونت میکنم تا کسی من و ترا منت نکند و تو همیشه درسینه ام باشی .

این است حالت مسکینان و فقراء! این است کیفیت شورانگیز و دردناک مردمان بیچاره. اخلاق و حسن رأفت در جامعه بشری روبه ضعف گذاشته و رحم و عطوفت از بین رفته. اخلاق دیگر معنی ندارد. عاطفه و وجدان دیگر موجود نیست .

دست یقما گران زورمند است و هنوز هزاران اشخاصی هستند که در قید غلامی گرفتارند در صورتیکه آسیب و زیانی از آنها بمائز سیده است « (جان و دل من)

یکی از وظایف مقدسه اشخاصی این است که هر گونه نواقصی در قواعد اجتماعی ببینند یا داشت نموده بمقدمات مربوطه تقدیم دارند زیرا همیشه تشکیلات عمومی دارای نواقصی بوده و خواهد بود و دریر توفیق کرات و تشخیص عیوبات رفته رفته اصلاح میشود.

اگر در کارهای اجتماعی نقصی و عیبی بینید در نزد هر کسی و همه چایان شکایت باز نکنید بلکه بمقام صلاحیت دار تذکر دهید. اینگونه اظهارات در هر جاجنبه آنها بیرو با گنبدی دارد بحال شما و جامعه مضرت است اشخاص بیست بر دمان خائن موقع میدهند تا بخیانت جرئت کنند اظهارات بی دلیل و بی مأخذ در محیط اجتماعی مضرت میباید شد ممکن است هر کس نظریاتی داشته باشد معیتو اند نظر بات خود را بمقام مربوطه متذکر شود.

خلاصه باید فهمید که وظایف اجتماعی و بشری و انسانیت خیلی مقدس و مهم است باید شخصی باجرا و رعایت آن اهمیت بدهد.

(سا موئل اساتیلز) در کتاب وظیفه میگوید: وظیفه باحیات شروع میشود و با مرگ خاتمه پیدا میکند وظیفه در اطراف موجودیت از هر طرف حصار کشیده و حیطی بدور ما ترسیم نموده است. وظیفه ما را با انجام امور و اعمال نیک و ادا می کنند و از کارهای بد و منتهیات منع میکنند. وظیفه با تربیت اطفا ل شروع میشود و ما را امر میکنند که آنها را تغذیه کنیم تعلیم دهیم و تریب کنیم و خود را سر مشق آنها ساخته در طریق سعادت و نیک بختی رهبر و راهنمای آنها شویم.

وظیفه در طول حیات و در تمام مدت زندگی همراه و هم عنان میباید شد

آقا نسبت به نوکر خود وظیفه دارد و نوکر هم در مقابل آقا و از باب خود دهنه دار وظیفه می باشد .

ما نسبت به همسایه و نسبت به دولت و نسبت بجا معه وظایفی داریم که انجام آنها از فرائض زندگی گمانی ماست . انجام وظایف و تکالیف مزبور مسئولیت عظیمی بر گردن ما وارد میکند تا کس دارای این حس نباشد و از این حس متحسی نگردد و از روی قوت و انرژی بر طبق آن عمل ننماید هرگز روی يك زندگی صحیح و پسندیده را نخواهد دید .

جمعیت بشری که زاینده و بوجود آورنده انسان و الف است يك سلسله حقوق اجتماعی پدید می آورد که رعایت آنها بر افرادی که جمعیت را تشکیل میدهند لازم و ضرور است .

حس مسئولیت باید همیشه تیز و حساس باشد زیرا وقتی کنند شد جمعیت دستخوش فساد و نیستی میگردد و شیرازه اجتماعات از هم گسیخته میشود . (سروا لتر اسکات) میگوید: «اگر چنانچه نژاد بشر از مساعدت و امداد یکدیگر خودداری کنند نابود خواهند گردید . از موقیع مگر مادر سر طفل خود را میبندد تا زمانی که یک نفر دیگر بعنوان معاون عرق سرد را از پیشانی شخصی محترمی یا ك میگذارد ما محتاج مساعدت متقابل و مشترك میباشیم بنا برین عموم اشخاص که اجتماع بكمك دارند بر طبق قوانین اجتماعی حق استمداد هموگان خود دارند .

کسانی که واجد قدرت و توانائی هستند اگر از اجابت تقاضای هموع خود دریغ کنند و در اجرای حاجتش مساعدت ننمایند مقصر و خاطی شمرده میشوند .

(ساموئل اسمائلیز) این جمله را نیز اضافه میکنند: (یکی از وظایف ما یا کدامنی و محبت است. وظیفه باعفاف و صفای باطن و رأفت تکمیل می شود عدالت و انصاف کلیه اشکال خود پسندی و ظلم و ستم و فشار و تعدی را از انسان دور می کند. ایمان بخدا بخودی خود مورت اطمینان و ايقان با این نکته است که در محیط بشری خوبی بر بدی غلبه می کند.

«دو کتور و یکتور پوشه» در کتاب (راه خوش بختی) میگوید: (هر چه بخلق محبت و خدمت کنید بیشتر کامروا خواهید بود چه آنکه خدمت و رفاه و فایده بیکدیگر متلازم است. مجال است آنکس که برای مردم سودمند است برای خوشتر شدن مفید نباشد)).

شخصی که برای جامعه خدمت میکنند و نظرش تنها خدمت است و میخواهد وظیفه انسانیت را اجرا نماید. محبوب جامعه قرار گرفته و چون نور افاده و روشنی میکند و مردم از طلیعه او استفاده میکنند.

امرسن (Emerson) حکیم امریکائی میگوید: «آنکس که بهترین نغمه موش گیری را میسازد یا نیکوترین پند را میگوید یا بهترین کتاب را می نویسد از نقطه نظر اجتماع اجرای وظیفه نموده و چون کنجی را میماند که در دل جنگلی انبوه و بی پایان جای گیرند اما مردم چون خواستار او بشود راه های گوناگون یافته و خود را با او میرسانند» (راه خوش بختی) (دکتور و یکتور پوشه) میگوید: «برای آنکه خودتان سودمند باشید دیگران را سودمند باشید» دکتور پوشه عقیده دارد که تحصیل علم و صنعت به تنهایی کافی نیست بلکه باید انسان دارای رأفت و همنوعی بوده و این حس طوریکه لازم است تربیه شود چنانچه میگوید:

وای پدران خا نواده! اگر شما کودکان خود را با آئین مردی پرورش
دهید برای آنها سرمایه و ثروتی انتقال نپذیر گزاشته‌اید آیا این سرمایه
کفایت میکند که همواره آنان را خوش بخت بدارد؟ آیا علوم و استعدادانی
که موجب تن آسائی و آسوده گئی بر تو می باشد برای بدست
آوردن خوش بختی حقیقی کافیت؟

ارواح بونانی و لائینی که در قلب فرانسوی من جای دارند بمن میگویند
که در برابر این برش ها پاسخ منفی بیاورم.

در این گونه علوم کمال مطلوب یافت نمی شود من نمی یابم که میتوان
خوش بختی حقیقی را بدون سیر در مراحل جمال و عدالت و حقیقت بدست
آورد.

بنابراین از پرورش ذوق و قریحه غفلت نکنید و بدانید که اگر وجود
حال و لذت نباشد خوش بختی وجود ندارد. بگوید که آن چه از آغاز
زندگائی باد دهید که با آثار صنعتی نقاشی بناائی مجسمه و زینت و زبور هائی
که آثار افرا گرفته است بادیده تحسین نکرند بساطت برآز رنگ و بوی دبست
و بلند طبیعت و آثار موزون و متناسب آراستارین کنند فرزندان خود را با
روح صنعتگری بار آورید تا چون بزرگ شوند میتوانند زندگی خویش را
نیز چون یکی از آثار صنعت بیارایند.

شما اگر میخواهید خوش بخت باشید و راه خوش بختی را بفهمید بدانید باید
دیگران را در خوش بختی خود شریک کنید و سهم دهید بر نومهر خود را بر
آنان بیفکنید و با آنها مساعدت نمائید تا خوش بخت شوند
خانم های محترمه روی سخن من با شما هاست سرشت شما با اخلاص و لطف

طبیع و نیکی آ میخته است خود پسندی و لاف زدن را بست میدانیید پسران
و شوهران شما اگر میتوانند جسم و جان خود را به نیکی و ورش دهند و انگر
و عزیز خواهند شد اما اگر شما مخرهید که آنها خوش بخت باشند به
آنها بسیارید که مثل شما با صفا و لطف طبع باشند

توانگران! شما آنها بخود نپردازید به آن مردم کارگر و معجوب نیز نظر
داشته باشید بکدام مردم که در اثر تصادف و فراهم بودن وسائل از طریق تربیت
و تحصیل حیثیت مبرور و مانده اند بدیده نفرت و حقارت نبینید آنها مثل
شما بشرو و دارای آرزو و آمال هستند آنها را اطراف رحم و شفقت قرار دهید
بدانید که ارزش زندگانی شما بکردار و عمل است و کردار شما هنگامی
سودمند میشود که آسوده گئی و شادی دیگران را در بر داشته
باشد آنها در این صورت شما خواهند توانست بگوئید که
کامیاب و خوش بخت می باشید. سعادت حقیقی آنست که یا از
آنچه دار بد بد بگران بهره دهد و یا در هیچ بر دن آنان و تسهیلات
ا موزشان شرکت جوئید. ارد آدیو ری در کتاب (در جستجوی
خوش بختی) می نویسد: «همیشه کوششی کنید که فضیلت باطنی خود
را تا همین نمائید و در عین حال برای دیگران مفید باشید شخصی هر
قدر هم که چک باشد میتواند دنیا را از شما بیجا اعمال خود بهره مند
سازد. شما وقتی کار مفیدی را انجام مید دهید سعادت مند هستید کار
مفید که چک و بزرگ ندارد».

(توماس ا کمیس) میگوید: «ما برای این آفریده شده ایم که برای
دیگران مفید باشیم».

(اردآد بیوری) در جای دیگر کتاب خود می نویسد: «مردم دود بسته اند: کرمی برای راخت دیگران رنج میبرند و گروه دیگر برای آسایش خود باعث رنج دیگران میشوند و دومی ها در عین حال که مایه بد بختی دیگران میشوند خود شان هم از دست بد بختی آسوده نیستند ولی اولی ها خوش بختی خود را در ضمن خوش بختی سایرین پیدا میکنند».

کارها نیکه بمنظور دستگیری و مساعدت دیگران بعمل می آید هر قدر کوچک باشد نتایج بزرگ دارد. شکسپیر میگوید: آیا چراغ ضعیف را دیده اید که در شب تاریک چگونه اطراف خود را روشن میکند؟

همینطور در این دنیا ی پر محنت و رنج کارهای خوب اگر چه کوچک باشد مانند چراغ میدرخشد و روح را از ظلمت رنج و محنت نجات میدهد، همیشه وجدان شخص در اجرای وظایف انسانیت نظارت میکند اگر کار خوب از شخص سر میزند در نزد وجدان خود سرفراز است و اگر کار بدی را مرتکب شود در نزد وجدان خود شرمزده است همین حالت محاکمه است که در نزد وجدان میشود.

لرد اد بیوری در کتاب فوق الذکر میگوید: «چه خوب است که آغاز شب همینکه زندگی آرام میشود و تاحدی از کارهای روزانه فراغت پیدا میکنیم خود را بمعرفه حساب در آوریم و ببینیم روزگار گذشته را چگونه بسر برده ایم آیا از آن دقائق فراری که چون مرغان وحشی پشت سرهم در یک ردیف رفتند ثمری گرفته و در دفتر خاطرات خود در ستون اعمال در مقابل این روز رقمی که قابل ذکر باشد ثبت کردیم؟»

آیا برای حفظ صحت و بقای نشاط خویش قدم برداشته ایم؟
آیا زمام هوای نفس را بکف گرفته و از هجوم امیال و شهوات بفرشته مهر بان عقل جلو گیری کرده ایم؟

آیا در مقابل حوادثی که روزگار برای آزمایش ما پیش آورد، بیافشاری کرده و از عرصه امتحان سرازیر و فرار می‌کنی؟ و بالاخره آیا کاری کرده ایم که بعدها بر گذشته این روزها حسرت و تأسف نخوریم و جان خویش را بناخنندامت نخرانیم؟

آیا نسبت به کسی خوبی کرده و برای تخفیف مصائب و آفات نوع خود کوشیده ایم؟ آیا او را آبا و اجداد؟

با اینکه بر عکس آنچه گفتیم نه برای خود و نه برای دیگران کار مفیدی کرده ایم بلکه بضرر هم اقداماتی نموده و با ازدست دادن وقت اسباب صدمه خود و دیگران شده ایم.

خلاصه باید برای دیگران و برای خود مفید بود افلاطون میگوید:

«ثروت مادی و معنوی آنست که بتوانید به دیگران افاده کنید».

باید خیر خواه بود و حسن نوع پروری بطور حقیقی داشت و در این صفت همیشه روح و وجدان شما قاضی بوده و خودتان تشخیص می‌دهید که آیا حسن نوع پرستی دارید و یا بواسطه بک‌علت شهوی کاری را کرده اید.

(مارک کریسن) کتاب (نغمه خوشبین) می‌نویسد: تقدیم بک مبلغ معتدایی

از طرف شخصی مایه نر و ثروت مند ممکن است آنقدر مهم نباشد اگر شما با مسکن و یریشانی ده فرانک بکسی اعانه می‌دهید در این صورت غیر از وجدان باک چه کسی می‌تواند این فرق را تشخیص دهد؟

شما در اعماق قلبتان میدانید که در روی چه خیالی عملی را اجرا کرده اید و کدام عامل در اقدام آن مؤثر بود. آیا در این کار خودتان دارای حسن و قلب وسیع بودید و یا ابتلاعات و جهات دیگر شمارا وادار کرد؟

نوع دوستی عبارت از فدا کاریست یعنی همان چیز ها و اشیا نیکی برای راحتی خود ثان ضرورت دارد صرف نظر کنید و بیچاره دیگر را کمک کنید اینست حقیقت فدا کاری و مخالفت نفس و احسان بمعنی حقیقی و ممکن است دنیا از عمل خیر شما بی حیر باشد و یا بی خیر بماند و این تصور نباید از اقدام شما مانع شود و شما را از فدا کاری باز دارد.

(ساموئل اسمائیلز) در کتاب اخلاق خود میگوید: «بزرگی و عظمت واقعی انسان در آن نیست که شخصی در طلب آسایش و لذت و یا کسب مقام و شهرت برای نفس خود باشد بلکه جلال و افتخار حقیقی هر کس عبارت از آن است که وظائف و تکالیف شخصی خویش را در مقابل جامعه بدرستی انجام دهد». این فصل را به آخر بن جملات (ساموئل اسمائیلز) خاتمه میدهم: «در اینست که ما نند و اشتیاق شما را خود را وظیفه شناسی قرار داده بود و هیچکس مثل او در بن قسمت اسرار بخیر چ نمی دارد. خود او در يك جا گفته است: «در دنیا هیچ چیز قابل آن نیست که انسان بخاطر آن زنده باشد مگر خدمتگزاری و انجام وظیفه اجتماعی».

حقیقتاً روح وظیفه شناسی را باید بزرگترین نعمت و موهبت اقوام و ملل عالم دانست. هر ملتی که افراد آن دارای این روح شریف باشند به عظمت و ارتقاء آئینه آن میتوان کاملاً امیدوار بود.

اما اگر بر عکس این روح از میان ملتی رخت بر بست و جای خود را بحس عیاشی و خود خواهی و نفع پرستی بسپارد بحال آن ملت بد بخت باید زار کرد. بیست و یکم از بحکم طبیعت فرمان انقراض و اخلاص آن دیر بازودامضاء خواهد شد.

ختم فصل هشتم

فصل نهم

تعلیم و تربیت

قبل از همه چیز لازم دیدم که لطائف و اسرار طفل را منذر کرده و اهمیت این شکوفه را در گلستان زندگانی یادآور شوم. گرچه این يك موضوع است که شاید هیچ يك قوه بیان و نیروی قلمی نتواند طوری که لازم است شرح داده و همه زوایای این جهان محبت را آشکارا سازد و تنها میتوان اهمیت و محبوبیت آن را از آثار آن که عبارت است از فریفته گی و بیخودی مادر درك کرد و بی با اهمیت آن برد.

در عین حال باید بداییم وظیفه مادر و پدر درباره این غنچه های نو شکفته چیست؟ مؤلف کتاب (راه نو) در این زمینه اقوال حکماء و بزرگان را جمع نموده است که اینك در این جا عیناً نقل می نمایم:

- ۱) در هر طفل يك معمای حیرت بخش پنهان است (شو مان)
- ۲) قوه ایمان و عصمت را تنها در اطفال میتوان پیدا کرد (دانت)
- ۳) نكته از بد اطفال اشك های فراوان بریزند چونكه بار ای ز ناد غنچه ها را خراب میکند (ژان پول).

۴) ای عهد کودکی که از حساسات دلتوازی سرشار بودی! ای عهد با زمین چقد رمن ترا در این طوفانها بگیر یاد میکنم. بسا چیزها که در آغوش شب ناز يك زندگانی از دیده پنهان شده است اما ترا زد و رمانند ستاره باعداد هنوز می درخشی و رو شنائی می بخشی (سایس).

- ۵) در آنجا که کود که منذر يك عهد را برین سلطنت میکند (نووالیس)
- ۶) يك جفت چشم کود که نو يك روز بهاری دو نعمت آسمانی هستند که قلب

انسان خود را برای همیشه از آنها سیراب میتواند (اونك فلو)

(۷) ای دهان پاك كودك! بر تو سلام! ای خنده می آلايش كه رنج های تلخ زندگانی را شیرین میسازد. هنوز حرف های تو مانند جلوه های آسمانی در دل كوچك نومی شكند و هنوز زكران بهانه های اشیاء عالم یعنی شدی با خطوط روشن در آینه سیمای تو تجلی میکنند (را بتر).

(۸) آیا بهتر از معصومیت كودكان كه برای ما يك آینه می باشد چه چیز هارا بیشتر متاثر میتواند؟ آیا بالای این شادمانی یا كك كه روح كودك در آن كاملاً ظاهر میشود و با كمال معصومیت بوسه چشم های او حرف میزند چه ذوقی تصور میتوان کرد؟ (یا كوئی)

(۹) ای ذوق عالم = نود كی؟ مسرت های بیاكی را كه از آسمان فرو میریزد باشوق كامل میبکشی؟ هر صدای تویك نوید مسرت و درخنده تویك شكران آتشین است (كاكك هوفه).

(۱۰) كودكی برای خود اسرار و غرایبی دارد اما كسیست كه بتواند آنها را حكایت كند و آنها را تفسیر نماید؟ ماها همه از میان این جنگل خموش آباد سیاحت کرده ایم. ماها همه يك وقتی چشم های خود را باذوق روحی باین جنگلستان باز کرده ایم حقیقت دلبازی زندگانی روح ما را هم وقتی غرق امواج خود ساخته بود در آن وقت دل های ماها مانند گلهای بنفشه ترونازه مانند بامداد روز عید خاموش و مقدس بود اما كس موالسار -- او كه فورده).

(۱۱) آیا دنیا بچه درد می خورد اگر در روی چشمان كودكان دیگر نمی خندید؟ بلی آن وقت پشت سر ما يك بیابان بی آب و گیاه و هو لنك تر از شب هر ك نمایان می گشت.

اونك فلو

(۱۲) بازی کنی ای کودک در آغوش مادر در این جزیره مقدس غمها و دردهای تاریک تو را پیدا نخواهند کرد بازوان مادر با کمال مهر بانی تو را در بالای پرنگاه زندگی حفظ خواهد نمود و در مقابل این کرداب مواج تو معصومانه خواهی خندید (شیلار)

(۱۳) آه چقدر شیرین است مکیدن از واقع جهان و قنیهی نهال دل و حس با هم شگوفه در آورده باشند؛ اما چشم آن توای نور دیده من جهان را بیک بار دیگر ترو تازه دیدن ز آنهم شیرین تر است (کما یمل)

(۱۴) آن تو بد ها که روح يك كودك با پرنگاه بدنامی بخشد بقیماً فصل بهار از حیت امید بیای او نمی رسد چنانکه يك بنفشه در ماء فروردین در و د بهار را خیر میدهدم چنین ای دل مادر. كودك تو برای تو بهاری میاورد. این غنچه بزرگ خواهد شد و خواهد شگفت و در روی زمین مقام مخمر سی و روی برای تو خواهد آفرید (می' هو فغان)

(۱۵) ای کودک کن ای از نینان كوچك و دلشاد كه با نقاید مردان بزرگ بازی میكنید؟ اگر از درد های زندگانی خبر میداشتید از این تقلید و نفرت میگردید (بورنس)

۱۶ ای مادر نور دیده خود را گرم نگاه دار كه دنیا روشن و بی سرد است. تو او را در آغوش خود و در با این دل خود محفوظ نگاه دار (۱ بر' تقانو)

(۱۷) كودكان يك معمايی خدائی هستند كه حل آنها از همه سخت تر است اما اگر محبت خود را مطیع سازد این معماها را هم حل میتواند (هه بل)

(۱۸) اگر هیچگونه شادمانی دل ترا سیراب نمی کنند و اگر دل تو از غم و درد پاره میشود پس با نگاه های ساکت بدیدگان كودك خود نماشا كن در اعماق این

چشم ها يك آسمان رو شن نمايان می گرد د که تو هرگز تصور آن را
نمی توانستی (شهرر)

۱۹ هیچ چیز دگر با تو را از این منظره نیست که يك كودك با گرمی و
اطمینان کامل و با نگاه های پراز زرق و شادمانی در آغوش مادر
خود غنوده باشد (کورنر)

۲۰ در همه زمان ها زیبا ترین و جاذب ترین پرده نقاشی عبارت از آن
یکی بوده که كودك را در کنار مادرش تصور کرد ماست. در مقابل این تصور
هر انسان خواه مر و خواه زن يك تماس با عالم علوی و روحانی در قالب خود
احساس میکنند (البرت کوروی)

۲۱ خنده ما در یکی دلش پر از محبت آتشین است يك نغمه تشکیل
میدهد که در تمام دوره های زندگی اهتزازات آن نغمه متموج
می نماید (او تو فون لایکسر)

۲۲ همی یکی كودکی یابجهان گذاشت اما درش نشان دادند چشمان
وی پراز اشک شادمانی شد و باخاطر عجیب و مخصوصی میدرخشید و میگفت
باذوق همه دردها را تحمل کردم و باز هم ای جگر یار من بسیار دردها
را برای خاطر تو نوش خواهم کرد (شامیو)

۲۳ ای مخلوق عجیب و با کدامن که در گهواره می جنبی آید در این حال که
چشم های کبود و درخشان تو در نور سپیده دم زرین تبسم میکنند از آن عالم و از
آن عشق بهشتی خواب می بینی؟ عشق نور را خورش آمد گفت عشق نور را به آغوش
گرفت و عشق بخواب شیرین تو با کمال دقت مواظبت میکند :

شادمانی و غم این سر زمین استراحت شیرین تو را بهم نمی راند و قتی که

بتو نگاه میکنند ایمان معصومانه و احساس کودکانه ما را احاطه میکند.
ای ۱ عجبونه کوچک یاکو کهواره نشین؟ (نره زه کو ستلین)
۲۴) روح کودک که از افراط در محبت و رقت باید محافظت کرد چونکه
این حال او را زود رنج و خشم جو و بداخلم میسازد. هم چنین بر او نباید
سخت و بیش از اندازه زیر مراقبت گرفت زیرا در این حال به زبانی و اسارت
وزیر دستی خو میکند. بلکه تا میتوان روح او را شاد و آرای جوشش
و شوق باید نگاه داشت. (ا. غلاطون)

۲۵) بگذارید اطفال تن از ایام سباحت درخشان بوده و خاطرات بر از
شادمانی داشته باشند این خاطرات برای پاره از مردم بگانه عهد سعادت حقیقی
را در زندگانی تشکیل میدهد.
بگذارید این خاطره ها مانده ستاره درخشان روزهای و یسین و تاریک
ایشان را روشن سازد. (سوفن فرنس)

۲۶) با صبر و تحمل فرزند خود را دوست دار. آنوقت زندگانی او
روشن و زرین خواهد شد. (و. یلبرانت)

۲۷) هر يك نگاه که بدون محبت بیرون میفرستیم هر يك کلمه که آغشته
با قهر از دهن خود بیرون میدهیم در دل نو شکفته کو دک يك قطر از هر
می گردد که ما آنرا نمی بینیم (هر بل)

۲۸) تا آن روز که با کودک کان متیوانی کودک بمانی کلید بهشت هم در
دست تو خواهد بود (زان پول)

۲۹) اغلب پدران و مادران پرشش های کودک کان خود را بجدیت گوش
نمی دهد و فکر نمی کنون که پشت سر این پرشش يك قوه روحی میدان فعالیت

برای خود می جوید (شاره امان).

(۳۰) تربیت برر گترین مسئله و سخت ترین و ظریفه انسانهاست که باید از ابتدای طفولیت طرف توجه قرار گیرد (کانت).

(۳۱) هیچ چیز موثر تر از تربیت نیست. بوسیله تربیت است که افراد انسان حقیقی میشوند. این تربیت باید در تمام حیات از طفولیت تا کهنات طرف اهمیت قرار گیرد (افلاطون).

(۳۲) بزرگترین اسرار تربیت اینست که هر د بطوری اشتغال است کودک را اداره نماید که ورزش های بدنی و دعاغی کودک همیشه بهمد یکر باری کند و حفظ میزان اعتدال و صحت طفل خدمت نماید (روسو).

(۳۳) زیبایی عالم و ساختمان آن بقدر دو چشم کودک که با کامل نیاز بسوی تو معطوف شده است دل انسان را بر می تواند (لوهمایر).

(۳۴) در هر صدای احتیاج مادر بگهواره طفل خومی شتابد و در ساعات گرسنگی پیش او میدود و در موقع تشنگی او را سیراب میکند. همینکه طفل صدای قدم های او را می شنود صداکت و آرام میشود و همینکه او را می بیند دست های کوچک خود را بسوی او دراز میکند در سینه او چشمهاش میدرخشد. مادر و سیر شدن برای او یگانه اندیشه و آرزوست. تخم های محبت و اطمینان و شکران بزودی در دل وی سر میزند. او صدای قدمهای مادر را میشناسد و بسایه او می خندد و هر کس را که شبیه به مادرش است دوست میدارد و در نظر او خوب دیده میشود. او بشکل و قیافه آن تن تبسم میکند هر گه را که مادرش دوست دارد او نیز دوست دارد و هر گه را که مادر از نیز می بوسد (بستالوجی).

(۳۵) چشمان طفل ستارگان زربین است. تبسم طفل نغمه مرغان است لبهای

طفل عطر کلمه است. ای روح بیش از این چه میخواهی! اگر مسرت پاک درین دنیا میخواهی سیراب تنفس کن. ستار کن مرغان و گلها را جستجو نما یعنی به حیاط طفل قدم گذار (بادل البرس).

(۳۶) يك كودك شیرین در يك خانه برای همان روزانه و مایه رفت گذرا نیست او برای ما روزهای دراز را کوتاه میکند و با هزار حرکت كودخانه خورد افکاری را که خون ما را غلیظ میکند سالم میآورد و شفا میبخشد (شکسپی).

۳۷ در دوغم هر فرد میخواهد باشد هیچ چیز برای ما بهتر و امید بخش تر از چشمان بزرگ كودکان کوچک نیست اگر در روی زمین گلهای دیگرانک ریخته انداشت و اگر تبسم كودکان روح ما را خوش وقوی نمیساخت نمی دانم درین دنیا چه کار می کردم؟ (ی'ترو ژان).

اینك بعد از ذکر آنچه مقدمه بود لازم است درین فصل نر بیت و تعلیم را از سه نقطه ملاحظه کنیم.

(۱) نر بیت و تعلیم از نقطه نظم محیط فامیلی.

(۲) " " " " " مدرسه.

(۳) " " " " " عمومی.

الف نر بیت از نقطه نظر محیط فامیلی.

در این قسمت هکذا دور و بل در کتاب (خوبستن داری) چنین میشود:

(نر بیت طفل از موقعیکه در آغوش مادر است شروع می شود از همان ساعتیکه طفل بدنیامی آید به هوا و نور حرارت معتدلی محتاج است که وسائل استفاده از آنرا باید پدر و مادر موافق اصول صحی فراهم آورند.

طفل باید آزاد باشد بتواند هر قسمی که میخواهد دست پای خود را حرکت دهد

طفل نمونه انسان کامل است پس حرکت برای او لازم است.

طفل را نباید قنடاق کرد و دست و پایش را بنواختنی در فشار گذاشت
ماه مکی دلباخته آزادی هستیم طفل همچون ماطالب آزادست طفل باید آزاد
باشد تا هر موقعیکه لازم است و میخواهد بتواند با آزادی دست و پا بزند
و بر فاهیت در کهواره دست و پای خود را حرکت دهد.

برای حفظ طفل از سرما خورده گی و عواقب وخیم آن هم تا میتوانیم
و ممکن است زیاد نپوشانید وقتی طفل خرد را برای زمین کشیدن مستعد
مینمایید طفل را از کهواره روی بتو یا لحافی بزمین بگذارید که به آزادی
حرکت کند بالا آخره از هر گونه حرکت طفل نباید جاو گیری کرد.
زیرا این حرکات در نشو و نما ی جسمی بسیار موثر و لازم است.

وقتی طفل به چهار پنج سالگی رسید به هیچگونه نباید از مجهز کردن او
برای معارضه با نامالایعات فرو گذاری کرد. بلکه باید طوری طفل را بار
بیا ورید که بتواند در مقابل سختی ها مقاومت کند مثلاً در زمستان مانند
تابستان با آب سرد بتواند استحمام کند تا هیچوقت اعضایش بی حس و حرکت
نشود و کم کم (بسخنی) عادت کند اگر رنجوری و سخنی دید شکایت نکند؛
اصول صحی را در خواب و خور و نشست و برخواست باید با و فهمانده شو
تا با آنها عادت گرفته و بر خلاف میل و خوی و طبیعت او تلقی نشده در آینده
دشوار نگردد.

شکایت و شکوه بزرگترین دشمن نیک بختی و توانائی است زاری و شکوه
مردمان تند رست را ناتوان و بیچاره میکند پس طفل های خرد را از آغاز
کودکی برضد این دشمنان آماده و مجهز کنید در تمام سال ها نشو و نما ی

روحی کودکان با محیط ایشان تطبیق میکنند بخصوص با آنچه می بینند و با می شنوند .

اطفالی را که چندان مواظبت نمی کنند و یا اینکه فوق العاده محبوب و تاز دانه پدر و مادر نیستند همیشه کمتر در چهار محطو رات و حوادث میشو ند زیرا با تکیاء خویش رهنما و هادی خود میشوند و خوب را از بدو راه را از چاه بزودی تمیز میدهند و خواهند شناخت .

بمعقیده (هکتور دورویل) طفل را ارش باهشت سالگی آزادی مخصوص بدهید تا کم کم با دانه کردن خود آشنا شود . مثلاً به خطرهای که در کوچه ها پیش بیا ید از پیش باید آگاه شوند تا از تنها بگو چه رفتن مطمئن باشند و شما هم مطمئن باشید زیرا طفل از همین جاست که بفوائد تیز هوش و استقلال نفس می برد .

منظور اینست که کاری کنید تا اطفال به نفس خود قائم و به شخص خود تکیه داشته باشند این طور نباشد که در همه کار و در هر حرکت حتماً رفتن بمکتب بکملک لاله 'دایه' پدر و مادر و نوکر عادت کنند . هیچگاه اطفال را از همان کوچکی از چیزهای موهوم و غیر مرهوم نترسانید .

خوف و بیم را در دل اطفال راه ندهید زیرا نه تنها از همان کوچکی ترسو و بز دل میشوند حتماً و همتا اطفال را در خواب هم آسوده نمی گذار دیکی از علمای عالم النفس می نویسد : «من درش و هفت ساله گئی در کتابی شکل کج و معوج و هیولای ترسناک شیطان را که رسم کرده بودند دیدم و ترسیدم و تا حال همان خوف در دلم باقیست » (از کتاب روحیات علی جارم و و صطفی امین مصری) این طرز زور و یه غالب ما دران درباره اطفال خیلی خطرناک است نتیجه

ن میشود که هزارها بار طفل شان در خطر وهم و ترس بیفتند حتی تا بزرگی این عادت بر سر شان میماند. چه بسا مردان بزرگ هستند که تنها نمی توانند جائی بروند و یا شب از منزل خارج شوند این ها برای چیست؟ این توهمات فقط نتیجه همان ترس و بیمی می باشد که در ابتدای طفولیت درد ماغ اشخاص تلقین شده و با آسانی زایل نمی شود.

پس اینگونه توهمات از همان اول از طرف مادران بد ماغ اطفال جاداده میشود بیشتر اینگونه تلقینات از طرف مادرهائی میشود که در مقابل اطفال خود کم حوصله شده و نمی توانند تحمل کنند برای آنکه طفل را از گریه و یا بهانه جوئی های آن ساکت کنند هر سیاه که ممکن شود بکار میبرند اما باید بدانند که روزی خود شان طفل بوده اند طفل طفل است اگر عاقل و بزرگ بود طفل نبود؛ باید حوصله کنند و کاری نکنند که برای چند دقیقه زودتر آسوده گی خود و طفل یک مرض خطرناک را برای طفل خود یادگار گذارند. بماند بید آنچه ذکر شد میخواهم بگویم که خود مؤلف تأملها و اگر مبالغه نکنم آن هم در مصلحه من یک رعب و بدبینی از مرده شوها موجود است و مخصوصا تا چند سال قبل اگر چشمم بیک نفر و مرده شومی افتاد و رحم مشمئز میشد یقین دارم ریشه این تخیل و بیم از طفولیت است زیرا زن ها و بعضی از مردها چون طفل را تو بیخ میکنند معمول است میگویند: «مرده شو ببرد» همیشه باید با طفل ملایمت کرد و از راه محبت و لطافت الحیل او را ساکت نمود و بر فرضی ساکت نشود خیلی ها بهتر است از اینکه او را بواسطه خوف و بیم و توهمات باطله مجبور کنید که ساکت شود در این صورت نه در بیماری آرام خواهد داشت و نه در خواب.

د بگر اینکه دریا کیزه کی اطفال خود به نظافت بدن آنها خیلی اهمیت بد هید و توجه کنید زیرا در اثر آن طفل شما با نشاط و مسرت بزرگ شده و از اضطراب مدش بی نظافتی رهائی می یابند. بعلاوه پا کیزه کی طفل همیشه دلالت بزرگ بر سلیقه و نظافت مادران دارد. پا کیزه کی طفل نماینده تربیت و ذوق مادران است از این جهت هم باید خانم های محترمه دقت کاملی بفرمایند.

همیشه دقت کنید اطفال شما خوش حال و با جرئت تر بیت شوند از همان کوچکی اگر طفل را ترسو و کم جرئت بار آورید و از هر چیز او را بترسانید در نتیجه نا آخر پیری هم با روح بتر مرده و سری افکنده زندگانی میکند با اصطلاح ساده تر (پس رفته میشود)

میدانید انسان اگر همه صفت ها را داشته باشد ولی سرا فکند و شر منده باشد هیچ ارزش نداشته و از حق حیات هم در جامعه استفاده نمی کند. اساس این صفت مربوط به تربیت مادر و محیط فامیلی است.

هیچگاه با طفل دروغ نگوئید حتی در نزد او دروغ گفتن مضرات و دروغ گفتن را اوقتی که طفل معنی او را فهمید تقبیح کنید و اگر در نزد خودتان دروغ گفتن خوب باشد ولی برای اینکه طفل شما دروغ گو نشود دروغ را خیلی بد و مضر معرفی کنید و آینده او را شرافت مندا نه بسازید. اندک حرکت زشت و بر خلاف ادب نزد طفل مرتکب نشوید.

یکی از چیز هائیکه در رذالت و سوء اخلاق طفل اساس و ریشه میشود تعلیم دادن دشنام و کلمات زشت است. بعضی از اشخاص که خود شان بد بختانه

در محیط پست و یا با اشخاص پست بسر برده و از قباحات اینگونه چیزهایی نمرده
 اند اطفال خود را از همان آوان اول که زبان شیر بن بحرف زدن باز میکنند
 دشنام تعلیم داده و صفحه يك خاطر او را با این نوع خاطر ات رذل ملوث
 و در نتیجه بروی طفل می خندند و او را تشویق میکنند و نمی دانند که در این
 موقع که صفحه زهنی او چون آئینه است اگر چنین عادات منعکس گردید
 دیگر رفع آن خیلی دشوار است بلکه غیر ممکن است .

روی منظور فوق باید اطفال خود را تمامی توانید از رفتن بکوچه و محشور
 شدن آنها با اطفال بی تربیت که همیشه در بین کوچه ها کثیف بسر میبرد
 جلو گیری نموده و در عوض آن اسباب بازی آنها را طوری دیگر فراهم
 آورید تا از آن پروبال زدن و بازی کردن که طبیعت اطفال مایل است
 محروم نمائند زیرا رشد و نمو طفل به آنست که روی میل و خواهش طبیعت
 خود بگر دند و بازی کنند .

اطفال را زیاد در بند و اندرز اصرار و حتی تشدد نکنید زیرا کم کم
 خیره شده و نادید شما بی تاثیر میشود باید همیشه وقار شما محفوظ بوده
 با تدبیر و فکر طفل را در راه تربیت سوق دهید .

(ب) تربیت از نقطه نظر محیط مکتب
 (الف) وظایف معلم .

معلم باید در هر حله اول هر گونه امر و پیش نهادی که به متعلم میکند
 باید ممکن بوده و خارج از امکان نباشد یعنی باید دقت کند که اجرای امر میسر
 است ورنه همینکه امری اجرا نکرد بد متعلم دلیر شده و اگر باو امر قابل
 امکان هم ارجاع شود توجه نمی کند .

«باید او امر را قبل از صدور سنجید و هر امر بکه در آن شک و تردیدی
نصور شود یا تصادف آن را باینکه مانعی ملاخط نمائید اصلاً! بلاغ و
اخطار نه نمائید» (رهنمای تربیت).

معلم نباید دروغ بگوید بلکه باید از جزئی ترین دروغ گفتن متعلم تنفر
شدیدی از خود ابراز دارد و بدین وسیله سنجیه راست گوئی و راست کرداری
را در نهاد متعلم پرورش داده و آن‌ها را طوری عادت دهد که از دروغ نفرت
کنند و اجتر از جو بند. بلکه معلم باید: «آچه را میگوید بدین بجای آورد مثلاً اگر
معلم بگوید که اگر فلان کار را کردی نادیب خواهی شد اگر متعلم در تکب شد باید
بهر طوری باشد نادیب کند زیرا اگر معلم بقول خود عمل نکرد عث لاقیدی
و سستی عقیده شاگردان میشود. رهنمای تربیت».

مجازات را نباید شدید کرد زیرا در این صورت متعلم برای نجات خود
از مجازات «بهر اندازه که درجه مجازات سخت باشد بهان نسبت بدروغ
گفتن بیشتر متوسل می گردد».

معلم نادلیل موجه و صحیح نداشته باشد هیچوقت بطفل نگوید تو دروغ
گو هستی بلکه در این مورد هم یعنی بر فرض داشتن دلیل بدروغ گفتن
متعلم باید بگوید که تو گرچه هیچوقت دروغ نمی گوئی ولی با این دلائل در این
موضوع بخصوص سهو کرده دروغ گفته‌ای زیرا در این صورت یعنی او را
بطور مطلق دروغ گردانستن طفل قساوت قلب پیدا کرده و چون خود را متهم
بدروغ دید کم کم اهمیت دروغ گوئی از نظرش کاسته میشود.

هیچگاه سوالی که متعلم خود را مجبور بدروغ بداند از طفل نشود مثلاً دیروز
که تعطیل بود کجا بودی؟ یا در کنار دریا چه چه میکردی؟ و یا تو در آنجا
ها چه کسی بودی؟

باطفالی که ممکن است وظیفه خود را کابی و نقل کنند نبا بد موقع داد
مسئله کابی و رونویسی دروس و وظائف و اوراق امتحان یکی از طرق غیر مستقیم
دروغگوئی و فساد اخلاق اطفال می باشد. باید معلم از این نوع تقلب ها شدیدا
جلو گیری نماید و در طرز نشستن آنها دقت کاملی بکار برد. موافقت اطفال
در چنین امر خطرناک سبب میشود که استعداد طبیعی اطفال تحول نموده
بلکه ذکاوت و هوش شان صرف اینگونه اعمال نا شایست میشود.

« باید به اطفال فهماند که خطائی را که ایشان مرتکب میشوند دو قسم است :
يك قسم آنست که او را نزد مردم خجل و شرمسار مینماید و قسم دیگر
آنست که وی را در نظر خود و وجدان او شرمنده میدارد. و این نوع کار
های تقلبی را هرگز نباید بجای آورد زیرا اگر ظاهراً هر شود باعث خجالت
در نظر غیر او اگر مخفی بماند سبب شرمنده گری پیش وجدان است » (رهنمای
قر بیت).

معلم باید بادقت تمام بوقت پروگرام دروس مقید بوده و بکدقیقه
دیر تر وارد نشود و همچنین بطور یکدقیقه زود تر و یا دیرتر از صنف خارج نگردد
و این نکته را فوق العاده باید اهمیت داده خودش عمل نموده و متعلمین
را هم مقید بعمل گرداند و همیشه فائده دیپلین و وقت شناسی و ضرر بی
انتظامی و بی انضباطی را برای آنها شرح و گو شزد نماید.

باید معلم به نظافت متعلمین متوجه بوده و همیشه به آنها تذکره دهد و برای
این کار نه تنها گفتن و مراقبت آنها لازم است بلکه باید خود معلم هم در
کمال نظافت خود دقیق باشد و عملاً هم آنها را امتداد نموده - خودش نمایند
نظافت باشد. اگر معلم بی قید بوده سر و وضع او درست نباشد و به نظافت

خود مقید نگردد تا تأثیر خیلی بدو زبان آور بلکه - غیر قابل جبران نموده و بروحیات و عادات متعلمین خیلی انعکاس بد دارد زیرا بقدری که متعلم از گفتار و کردار و وضعیت معلم کسب عادت و تعلم میکند از هیچکس آنقدر راستفاده نموده معتقد نیست.

معلم باید از تمجید و سرزنش استفاده کند با این طور که هر يك را در محل و موقع خودش اجرا نماید. و اگر بی مورد تمجید کرد بی موقع سرزنش نمود نتیجه خیلی تأسف آوری تولید میکند. تمجید و سرزنش باید خیلی فوری باشد نه اینکه از زمان و موقع آن گذشته باشد.

معلم باید بداند که اطفال و نسل آینده مملکت من جمیع الجهات با امید تربیت و حفاظت آنها و گذار شده است بنا بر این آنها نه تنها مربی روح هستند بلکه باید خودشان از قواعد عمومی حفظ الصحه آگاه بوده اطفال را هم با دقت کامل بقواعد حفظ الصحه - آشنا و آگاه نمایند.

«باید معلم در حوزه مأموریت خود وظیفه يك را هنمای - حفظ الصحه را تعهد کند» (رهنمای تربیت).

روی اصل فوق باید معلم مراقبت کند که اطاق درس حتی موقعیت مکتب در مقابل آفتاب بوده و جریان هوا در اطاق طبق اصول صحی کامل باشد و در محیط مکتب باغ و سبزه بوده نظافت عمومی مکتب را نظارت نمایند.

(۲) وظیفه متعلم.

هر فرد متعلم باید بداند که چون در محیط مکتب قدم گذاشت وضعیت و زحمت او از سه نقطه نظر قابل توجه است:

اولاً: وطن. مادری که شمارا پرورش میدهد همان مادرى که شما را

در آنغوش امنیت و افتخار بزرگ می‌کنند. همان محیطی که شمار بین آن چون بلبلان در گلهستان می‌خوانید و شادمانی می‌کنید منتظر است که چون از تحصیل فارغ شدید بتوانید برای او و برادر او خدمت کنید و یک فرد مؤثر و لایق باشید.

ثانیاً :- خانواده پدر، مادر و خواهر و برادر بالاخره همه دوستان و اقارب شما بلیاقت شما، بزرگوار شما و آینه شما افتخار نموده و هر وقت شمار می‌بینند که یک متعلم لایق و یک فرد قابل تقدیر شده‌اید بخود می‌بالند و در بین مردم سرافراز هستند.

بالعکس اگر یک متعلم تنبل باشد و یک عضو ناقابل بار بیاید اسباب تأسف و شرمنده کی آنها را فراهم آورده‌اید.

ثالثاً :- آمال و آرزوی شخصی شما : خودتان طبیعتاً آرزو دارید که یک آنبد و روشنفکر و پرافتخار داشته باشید. هر کس به شما با نظر احترام دیده و بتواند مقاصد شما را قوت مندانه و منظورمادی و معنوی خود را تأمین کنید.

این مقصود وقتی حاصل می‌شود که شمار طریق تحصیل و درآمدی که مشغول تعلم هستید و اوقات شما مخصوص به آن است سعی کنید استفاده نمائید.

بنابر این باید همیشه و ناآخریات در تکمیل خود اخذ معلومات ساعی باشید و تصور نکنید حد و تحصیل شما مکاتب است بلکه مکاتب فقط شمارابر ای آنکه خود را تکمیل کنید آماده می‌کند.

خیلی‌ها تصور می‌کنند که چون از مکاتب فارغ شدیم و دوازده

صنف مکتب را خواندیم دیگر احتیاج نداریم ولی بدانید و یقین کنید
که هنوز در اول مرحله نادانی هستید ولی برای دانستن مهیا شده
اید.

(لرداویبوری) در کتاب (دستورزندگانی) میگوید:

(وقتیکه معلوماتی را بدست آورید نباید از آن سرمست باده غرور شوید و این
صفت از کوه نظران است ورنه حکیم و فیلسوفها از این شرم سازند که
آن چه را که نمی دانند خیلی بیشتر از آن است که میدانند).

مقصود (لرداویبوری) اشاره بکلمات بزرگان است چنانچه کلام سقراط
معروف است.

(تا بدانجا رسید دانش من که بدانستم اینکه نادانم).

همینطور حکیم دانشمند و فیلسوف بزرگ شرق شیخ الرئیس ابوعلی سینا
میگوید:

دل گرچه در این بادیه بسیار شگافت یکموی ندانست ولی موی شکافت
واند ردل من هزار خورشید بتافت آخر بکمال ذره ای راه نیافت
جوانان! کلمات و اندرزهای حکماء و بزرگان سرمشق قرار دهید نصیحت بزرگان
و پیرمردان خود را قبول کنید و در راه زندگی خود تطبیق نمائید هر چیزی را
که هزاران بار مردم تجربه کرده و ضرر دیده اند و بما و شما می گویند
نوشته اند نباید خودما دو باره تجربه کنیم ورنه (عمر و باره لازم است
(لرداویبوری) می گوید: ((قریبست صحیح نسنها چیز است که در
جوانی دانش و در پیری توانایی و قدرت بمامی بخشد ما نباید برای دانستن
هر کساری تجربه کنیم چنانچه فرانکلن میگوید تجربه مدرسه است که

سرمایه بیشمار را تمام کرده باید از تجربه دیگران استفاده نمائیم نه اینکه سرمایه و هستی و وقت خود را بعد از قرون زیاد که بشر تکامل کرده فدای تجربه کنیم و خود ما از سر هر چیزی را امتحان نمائیم .
(دستور زندگانی) .

تمام هوش و قوه و استعداد خود را صرف پروگرام مکتب کنید و مطابق نظریه معلمین مضامین را تعقیب نمائید در نتیجه شما یک انسان قابل زندگانی در جامعه و شایسته خدمت بوطن تربیت میشوید .

اوقات خود را به چیزهایی که موجب شهرت شما میشود در آوان تحصیل صرف نکنید زیرا مانع از مطالعه و دقت در مضامین تدریسی میشود من متعلمین را می شناسم که در تعلیمات و مضامین درسی خود خیلی خوب بودند ولی در جریان تحصیل شروع به تالیف و مقاله نویسی کرده رفته رفته در چند صنف بکلی ناکام شده و از درس باز مانده اند .

لردا و یوری در این خصوص می نویسند : ((جووانان منتظر نباشید که در جووانی انگشت نما گردید و عمر خود را برای کسب شهرت تلف کنید بلکه ایام جوانی را صرف آموختن علم کرده و زود و خورد جا طلبان و خود نمایان را از دور شما کنید زیرا مردم آخر الامر قدر اشخاص را در موقع خودش می شناسد و هر کس به قدر و قیمت خود در جامعه معرفی میشود .

(لا بریر) میگوید : ((قیمت شخص معلومات اوست)) .

بالاخره متعلم باید بداند که همانطوریکه پدر و مادر او از خود و وظیفه دارند و وظیفه خود را اجرا می کند وظیفه متعلم

هم بلند بردن نمرات امتحانی است و ست و چیز بکه از او می خواهند همان است و بس

ج. تربیت از نقطه نظر عمومی

درین قسمت شرحی را که پیر فیسر دو کتور شا کر طورال در مجموعه که مؤلف در ضمن مصاحبه با ایشان نوشته است اظهار نموده عیناً نقل می شود و ضمناً متذکر می گردد که سیاق و روش عبارات و جملات هم عیناً بیان خود پیر و فیسر مذکور است :

((در وقتیکه در اندلس حکمدار یک شهر اسلامی برای اخذ انتقام از یک شهر دیگر اسلامی از (کر امهای کاستر یا) استمداد مینمود و برای کشتن برادر اسلامی خود با آنها تشریک مساعی میکرد آدم های اسکوچیهای رومانیها و فلو رانسی از یک مدرسه اندلس به مد رسه مصر و از بغداد به (بیزانس) میگشتند و علوم اسلامی را تحصیل می کردند و آنها به لسان عربی ترجمه می نمودند -

مالکیت این علم ازها به آنها همینطور منتقل گردید. برای گرفتن مکرر و بالا اقل مساوی شدن با این ترقیات حاضره جهت تسل و انساب آینده علمای قدیم و طرز حمت و تدریس آنها با بد مثال قرار داده شود. عمارات، لابراتوارها را انسان محافظه میکند و ترقی میدهد. اگر انسان وجود نداشته باشد در ظرف مدت قلیلی معموره ها، ویران و بیابان میشود. هر سطر تاریخ از این مثالها پر است. عمارتها را انسان لائق ساخته مد تیت را انسان لائق بنانهد و آنها را مردان نالائق ویران میکنند. برای ترقی کردن و رسیدن به آن مرتبه بلند باید :

اولاً: این روح و آتش که (خیلی زیاد پیش نه) در دل جدما سوزنده بود
بیدار کنیم هر فرد ملت مسلمان در سلاله شان برای اکتساب این قدرت مثال
های زیاد میتوانند مشاهده کنند.

بناءً علیه در انتخاب و تشخیص متعلم موسسات عالیّه عقیده دارم که خیلی
اهمیت دارد. در حال حاضر طرز تحصیل خیلی به نظرم عجیب و غریب است
یعنی يك طفل هفت ساله یا نه ساله را میگیرند بلا انقطاع از درجات اولین
تا در جات عالیّه تحصیل ادامه میدهند.

فقط در این جا خواهمش علمی طفل بصورت صحیح معلوم نمیشود
زیرا مثلاً طفلی ذکای فطری و ذوق طبیعی او به نجاری مائل است اما
بواسطه جبر و فشار ابویین خود درغا کولته حقوق و باطرب شامل میشود.
از طرف دیگر يك متعلم هر قدر که خواهش علمی داشته باشد اگر در طی
مراحل در طرز معیشت عائله شان يك عارضه و مانعه توأید گردد
و یا ابویین او به خواش علمی فرزندشان التفاتی نکنند در نصف تحصیل
میماند فلاکت اینست که این تحصیل نیم مانده. از سبب گذشتن سن معین
شان مادام العمر از طی مراحل عالیّه محروم میشوند.

بناءً علیه انتخاب متعلم برای موسسات عالیّه نظر به عقیده من نباید در
مکتب صورت بگیرد بلکه بعد از فراغت از تحصیل مکاتب با آنها موقع داده
شود تا روی ذوق و شوق طبیعی خود آزادانه بکاری تمایل و رغبت نشان بدهند
و ۲-۳ سال داخل حیات اجتماعی شوند. آنها یک به ذوق خود در چنین حال
آزاد به توسعه علمی خود سعی و ادامه میدهند انتخاب کردند.

عالم کیمیا و فیلوف (اوسوال) در سال (۱۹۱۰) يك کتابی را اشاعه

کرد. نام این کتاب Les grands hommes (آدم‌های بزرگ) نهاد در مقدمه این کتاب این عالم شهیر بطرز ذیل شروع میکنند (شا بدحیرت کنید من این کتاب را نوشتم قبول کنید که بیشتر بفکر نوشتن این کتاب نبودم فقط خود بخاطر میاورم که بیست سال بیشتر در حجره‌مسا‌عی خود مشغول تقیم بودم نو کرم آمد و کارنی آورد. کارت را خواندم اسمش (۲۰۰۰ جایایی و شته و عضو مجلس امپراطور بود.

من ملاقات او را قبول کردم و او این طور بسخن آغاز کرد.

من اولاً سلام شاهانه امپراطور (میژی) را ماً موزم بشما

ابلاغ کنم

ثانیاً... امپراطور من! باین سبب مرا فرستادو گفت که ما نظر بمدنیت غریبه يك مملکت پسمانده هستیم و برای ما لازم است که این اساسات علمیه را اخذ کنیم.

برای آن لازم است که ما جایایی ها بمالک غریبه اشخاص بفرستیم تا علوم و اساسات آنها را اخذ کنند و لی انسان را از خارج شناختن ممکن نیست یا خیلی مشکل است.

تجارب اثبات کرد که بسیاری از اشخاصیکه برای این مقصد فرستاده شده بودند پول ملت را صرف کردند و بنا کامی و غیر موفقیت مر اجمعت کردند که از وجود آنها استفاده نمیشود. اگر يك حکومت يك برهزار آنرا موفقیت بدست آورد باید خود را خوش بخت بداند.

من شمارا امر میکنم که بممالک غریبه بروید و يك لست عالم های حقیقی

و مشهور بین المللی را تنظیم کنید و بهر یکی از آنها رجا ها و سلام های ما را
ابلاغ و هکذا زیارت نمایند و از آنها جواب این سوال با علائم و دلائل
استدعا کنید که :

ای پر و فیسر شهیر شما که ۲۰ الی ۳۰ سال مشغول تدریس هستید
هر سال از پیش میز تدریس شما صدها بلکه هزار ها طلاب میگذرد و در این
مدت زیاد تدریس نیز شما ملاحظه کردید که از این هزار طلبه يك چند نفر
شان موفق و کامیاب شده اند در مراتب علمی از روی حقیقت دارای مدارجی
گردیده اند و ۹۹ فیصد آن اسم های شان از بین رفته و هیچ مقامی را احراز
نکرده اند! آیا در این تعداد بیکه موفق شده اند در آثمای تحصیل شان چطور
خصائیل و اصاف تشخیص کرده اید؟

برای ما و اصاف ممیزه آنها را لطف کنید تا روی همان
اساس جوانان جایانی را تشخیص و برای مؤسسات عالیہ انتخاب
کنیم .

من در مقابل این سوال مبہوت ما قدم و از این شخص خواہش
کردم ۱۵ روز به من مهلت بدید تا به شما جواب بدهم .

چون اواز نزد من خارج شد در مقابل عظمت این سؤال مات بودم
ایراد سوال ، بلندی و عظمت امیر اطوار را در نظر من مجسم کرد و همان
وقت اعتراف کردم و ایمان آوردم که این ملت در زمان خیللی
قلیلی از هر حیث نه تنها با ما رقابت میکنند بلکه از ما هم تجاوز خواهند
کرد .

از آن وقت تا حال به این مضمون فکر کردم و بواسطه

این تتبع این کتاب به و جو د آمده، من نه تنها در این کتاب آدم
های بزرگ، کاشف ها، نابغه ها در کیمیا را گرفته ام، چون این
اشخاص و طرز مساعی آنها را بواسطه تخصصی که خودم در این
فن دارم بهتر می شناسم)) .

تا این جا از یادداشت و بیان پر و فیسرد کتور شاگرد
طور ال نقل شده همه می دانیم که در آسمان شرق و در عالم
اسلام حضرت امام غزالی یکی از کسواکب درخشنده علم و ادب
است . و عالم جلیل را در هر علم آثار برجسته است از جمله راجع
به تعلیم و تربیه در احیاء العلوم فصلی دارد که از کتاب (رهنمای
تربیت جوانان) و قدری هم از (غزالی نامه) که هر دو اثر
متوجه به احیاء العلوم است استفاذه میکنیم :

نظر باین که از امام غزالی در تعلیم و تربیه وارد گردیده
به حدیست که این مختصر گنجایش ذکر همه آنها را ندارد و به
طور کلی نظریات مذکوره با آخرین تظریات تیکه در موضوع
تربیت بیان گردیده است منطبق و اینک محض نمونه قسمتی از آنها
و اخلاصه و از لحاظ خوانندگان محترم می گذرانیم .
شرافت شغل تعلیم .

امام غزالی رحمه الله علیه بدلائل عقلی و نقلی شغل تعلیم را شریف ترین
مشاغل شمرده میگوید که از حضرت پیغمبر (ص) روایت شده است که
(علی خلفائی رحمه الله)

عرض کردند خلفای شما کیانند فرمود (الذین یحبون سنتی و یعلمونها

عباد الله) و نیز در جای دیگر از آن حضرت (ص) روایت شده که معلمین را بر عبادوز هادیکه بیرون مدینه بمو به و انما به اشتغال داشته اند تفضیل فرموده است .

اما دلیل عقلی او اینست که چون انسان اشرف مخلوقات و شریف ترین عضو انسانی قلب اوست از این جهت کما نیکه به تربیت قلب و روح او می پردازند شریف ترین گارها را انجام میدهند .

غرض اصلی از تربیت در نظر غزالی (۱) همانا کسب فضیلت و قرب بدرگاه خداوندیست بنابراین میگوید سعی پدر در رهائی فرزند خود از آتش دنیا خوب است ولی اگر سعی خود را در نجات او از آتش آخرت بخرج دهد اولی خواهد بود و نجات او در اینست که اخلاق را بطریق تربیت تهذیب در او پرورش دهند و نیز میگوید که خلق نیکو از صفات سید المرسلین و لازمه دین و ثمره جهاد متقین می باشد و بر معام واجب است که بداند غرض اصلی از تحصیل تقرب بخداست نه بر ریاست و مباحات بردیگران (جزء سوم احیاء العلوم . کتاب ریاضت نفس و تهذیب اخلاق)

عقیده امام در { چنین به نظر می رسد که غزالی تاثیر غرایز و صفاتیکه بطریق فطرت اصلی طفل و رانست از پدران باطفال انتقال می بایسد انکار دارد (بر خلاف عقیده علماء امروز) و عقیده دارد که لوح خاطر طفل ابتداء مانند صفحه آئینه یا کوبی آرایش است که شایسته قبول هر گونه نقش و تصویری می باشد .

نظر امام در طریق { در کتاب احیاء العلوم فصل مخصوص به تربیت و تأدیب طفل عنوان تربیت و نشوونمای طفل از امام غزالی ذکر شده

شد و تربیت را از لحاظ بدنی، عقلی و اخلاقی گرفته و اینک به طور خلاصه بیان می گردد.

(۱) باید از بدو ولادت متوجه گردید که دایه کی و زاله کی طفل بزین متدین و شخص یا کدامن و اگذار شود چه اگر نسبت به تربیت اودر آغاز نشو و نما غفلت شود در آن حال به اخلاق، دروغگو، تمام، حسود، دزد، فضول پر خنده، مکار، دغل، باز بار می آید و هیچ چیز او را بیش از حس تربیت اولیه از آسودگی بر ذائل مذکور باز نخواهد داشت.

(۲) باید طفل را به سادگی و خشونت در غذا عادت داد که غالب اوقات نان خشک خود را بدون چیز دیگر تناول نماید و خیال نکند که نان بی چیز دیگر غذا شمرده نه می شود بلکه باید به قسمی شود که خوراکی ساده را بر اغذیه کوتاه کون ترجیح و حاضر به بذل و بخشش آن بغیر شود و همچنین باید او را عادت داد که استعمال جامه های سفید را بر البسته رنگارنگ مزیت دهد و به نظر او مجسم گردد که آرایش و زینت کار زنان و مردانی است که به صفات زنانگی متصف باشند و نیز باید او را از اعتیاد به خواب در بسترهای نرم جلوگیری کرد تا اعضای او سخت و بدنش محکم گردد.

(۳) قرآن و احادیث و احوال نیکان سلف را در مکتب باید بطفل بیاموزند تا محبت و میل به آنها از خرد سالی در نهادش متمکن گردد و او را از آمیزش با شعر و نظر و استماع اشعار عاشقانه باز دارند تا قلب او مزرعه اخلاق ناستوده نگردد.

(۴) طفل را وادارند که در يك قسمت از روز راه برود تا اعضای قوی و با

نشاط گردد و او را اجازه دهند که پس از مرخصی از مکتب بیک نوب بازی های مفرح بپردازد تا از افسردگی و خمود رهایی یابد .

۵) او را با اخلاق پسندیده معتاد و از ذائل صفات دور نموده و صبر و شجاعت و حسن معاشرت و احترام بزرگمرو کم گفتن و سخنان غیر را بکشداده و نوبی شنیدن و ترک قسم و اطاعت والدین و معلم را از طلبایع اصلی او قرار داده عیوب سخنان لغو و دشنام و عیب افتخار بعال و منال والدین را در نظرش محسوس دارند .

۶) از معاشرت هم صحبتان بدبر که تارش نموده سرایت مرض اخلاق نا ستوده را نسبت بوی جلو گیری نمایند .

۷) برای کارهای نیک او را پاداش دهند تا از این راه تشویق و به تکرار آنها تشجیع شود .

۸) بر حرکات ناسزائی که بجای می آید و ملامت و توبیخ بسیار نشود زیرا به تدریج شنیدن ملامت برای او آسان تر است و توبیخ کم میگردد پدرها باید اصرار زیاد در سرزنش فرزندان خود نداشته و مادرها باید طفل خود را در تقصیری که میکند باخبر پیدا نفرمایند .

۹- اگر به سن تمیز برسد باید آنچه از حدود مقررات شرع که طرف احتیاج اوست بوی حالی نمایند و مخصوصاً اجازه دهند که طهارت و نماز را بهیچوجه ترک نکند :

۱۰) هرگاه طفلی بن بلوغ برسد واجب است که او را با سرار شریعت و آداب که سابقاً بوی تعلیم شده است آشنا و قوای عقلیه او را برای فهم و ادراک اینگونه مطالب مستعد گردانند (جلد سوم احیاء العلوم کتاب ریاضته النفس)

نظر امام در { برای تکوین ملکات اخلاقیه و فاضله و امحاء عادات ناستوده
 تربیت اخلاق طفل { عقیده غزالی بر این است که ابتداء نفس را مجبور با اجرای
 افعال خوب و ترك افعال بد نمایند و بهمین منوال مدتی رفتار کنند تا به
 تدریج عادت حکم طبیعت را حاصل کند مثلاً اگر کسی بخواد خوب شدن
 را سخی گرداند و لوازش روی تکلف باشد خود را به بذل عادت دهد تا این صفت
 در او طبیعی شود و هم چنین است علاج تبدیل صفت کبریه به تواضع و حال صفات دیگر.
 یکی دیگر از نکات بسیار مهمی که در ترك دادن عادات ناستوده اطفال
 متذکر شده اینست که میگوید چون عادتاً ممکن نیست اطفال را دفعتاً به
 ترك عادات بد و اخذ صفات نیک واداشت لذا خوبست که تدریجاً با انجام
 این منظور نایل گردید باین معنی که آنها را از خلق بدتر به خلق بدسوق
 داد و هم چنین پیش برد تا سر ته کمال برسند .

عقیده امام در { چون مقام علمی امام غزالی بدرجه بود که برای تدریس
 تحصیلات عالی در مهم ترین دارالعلم های زمان خود (نظامیه بغداد)
 انتخاب گردید (۴۸۴ هجری) لذا نظر باینکه راجع به تعلیمات عالی در کتاب
 احیاء العلوم خود ذکر کرده مورد توجه بوده و خلاصه آنها را ذیلامینگاریم:
 ۱) بر طالب علم لازم است خود را از اخلاق رذیله پاک نماید زیرا هیچ علتی
 برای حرمان از مراتب علم بدتر از اخلاق فاسده نیست

۲) علاقه خود را از خانه و وطن قطع و منحصر به تحصیل نماید:

۳) بر معلم خود کبر و غرور بخرج نداده بلکه زمام اختیار خویش را بکف
 اختیار او واگذار و نصایح و دستورات او را چون مریضی که از طبیب مشفق
 استماع مینماید قبول و بموقع اجرا گذارد:

۴) خیال خود را در بدو امر به شنیدن اختلافات علمی بر ایشان نسکر ده فقط آنچه را که ثابت و مسلم است اخذ نماید تا زمانی که استعداد تعقیب مراتب خلاف را پیدا کند.

۵) بر طالب علم لازم است که از رشته‌های پسندیده فنون نادر چه ای کسب اطلاع و در صورت مجال وقت خود را نسبت به آنها متبخر نماید.

۶) در آن واحد خود را بفرا گرفتن چندین رشته مختلف دچار نکند و باز عایت تر تیب پیش برود.

۷) تا وقتی که از تکمیل رشته علمی که در دست دارد فارغ نشود وارد رشته دیگری نگردد زیرا در تحصیل رعایت ترتیب شرط و بن آن فائده مطلوبه متصور نیست.

۸) قصد عمده محصل باید صفای باطن و قرب الی الله باشد.

۹) نسبت بین علوم و مقصدی را که در نظر دارد ملا حظہ و آنچه را تحصیل مینماید اگر نتواند لذت دنیا و آخرت را از آن درک نماید و خود را مجبور بقبول یکی از دو لذت بیابد لذت باقی آخرت را بر لذت بسی دوام دنیا ترجیح دهد.

مؤلف (راه نو) در آخر کتاب خود صدماده راجع به تربیت از مطالبات عمومی خود و مؤلفات علماء علم الروح و تربیت 'تربیب داده است که حقیقتاً هر يك ماده میتواند اساس يك فصلی را تشکیل دهد که ما هم عیناً در اخر این فصل نقل مینمایم.

تربیت طفل در خانه

۱) بقدر امکان باید خود مادر کودک خود را شیر دهد شیر مادر تنها غذای

طفل نیست بلکه با همان شیر احساسات و محبت و خواص روحی مادر نیز بخون طفل انتقال میدهد .

۲) قنذاق کردن اطفال زشت ترین و مضرت ترین عادات است زیرا نمی گذارد اعضای طفل با آزادی طبیعی بزرگ شود و نیز سبب بعضی ناخوشی ها و عصبانی شدن طفل و اضطراب و عذاب وی می گردد .

۳) طفل محبت و نفرت دیگران را نسبت بخود بخوبی حس میکند با محبت دل و روح او مانند کلمی شکفتد و در مقابل نفرت و خشم دل و روح او تاریک میشود .

۴) از کوچکی باید طفل را به تنفس هوای صاف و آزاد عادت داد هوای پاک بزرگترین دافع امراض و ضامن صحت است تا ممکن است طفل را در آغوش طبیعت بایستد و درش داد و خود طفل برای قبول هر گونه عادت مستعد و حاضر است .

۵) در جنبش و حرکت و بازی و در موقع احتیاجات و انجام دادن آرزوها طفل را بقدر امکان آزاد و تنها باید گذاشت تا با استقلال نفس عادت کند مثلاً وقتی که چیزی را میخواهد که دور تر از اوست نباید آن چیز را پیش او آورد بلکه او را موقع دهند که خودش نزد آن چیز برود تا بداند که تملک هر چیز محتاج بترحم خود اوست .

۶) بقدر امکان اطاق مخصوص برای بازی و مشغولیت اطفال باید تهیه کرد و تمام لوازم و اثاثیه آن را بمناسبت سن و قدایشان کوچک و کوتاه و سبک قرار داد .

۷) رخت های تنگ و کلفت برای صحت اطفال بسیار زیان دارد و از ابتدای حیات نباید با آن عادت داد .

۸) کودک را با تقلید و مستعد گرفتن است بهر چه از کودک عادت دهد .

فوری فرامی گیرد و خو میکند پس باید بگرماوسرملو جنبش و آزادی تنهایی عادت دهید. در خوراک و خواب و پوشاک هر طور از ابتدا عادت دهید بهمان معتاد میشود.

۹) در حرف زدن پوش طفل احتیاط باید کرد چونکه حرف های بد و زشت گرچه او معنی آنها را تفهمد در دماغ او جا میگیرد و در آیند. افکار و خیالات او را با آن سو می کشد و او را اسیر آن کلمات بد و زشت ساخته و بد بخت میکند اگر شما حرکات زشت و عیوب دیگران را پیش کودک شرح دهید و ضمناً همه آنها را مذمت و تنبیح کنید آن حرکات در دماغ او نقش می بندد و لی آن مذمت و تنبیح اثری نمی گذارد.

۱۰) گریه طفل اگر از روی درد ورنج بدن نباشد ضرر ندارد بلکه — مقتضای طبیعت است مثلاً اگر چیزی را میخواهد و نمی دهید گریه میکند نباید قوری داخلواه او را حاضر کنید تا عادت بگریه نکند و هم چنین اگر بزمین افتاد و گریه کرد نباید قوری بر داشت و به آغوش کشید زیرا بمساعتد دیگران عادت میکند همینکه توجه ندید و تنها ماند و هم گریه را قطع میکند و هم از زمین بر می خیزد.

۱۱) اطفال را زدن و نرین کردن و حرف های زشت و سخت گفتن از مضر ترین عادات است چونکه روح آنها را خفه میکند و قوای روحی آنها را از نمو کمال باز میدارد. این نوع حرف ها با اندازه سوزن زدن در دماغ و روح آنها اثر دارد.

۱۲) هیچ چیز بقدر محبت و آوازش مادر در حفظ کردن صحت بدن و نشو و نما و قوای روحی طفل مؤثر نیست اگر مادر آن با اسرار

این محبت بی می بردند اولاد خو در افرشته می ساختند .

طفل و مربی در مدرسه

(۱۳) زندگانی مکتب را نباید از زندگی زیاده تر متفاوت ساخت

ناطفل خود را در يك محیط بکلی بیگانه نبیند .

(۱۴) تعلیم و تدریس باید تکامل همه حواس و قوای طفل را در نظر بگیرد

و برای نمو هر يك از آنها مشقت ها و ورزش های مخصوصی قرار بدهند .

(۱۵) درس ها باید بطور تعلیم شود که پس از هر درس سختی درسی آسان

تر بیاید و درس های سخت طرف صبح که ذهن طفل صاف و مستعد قبول و هضم است داده شود .

(۱۶) ورزش بدنی را باید بقدر دروس دیگر اهمیت داد چونکه بی ورزش

بدنی قوای دیگر و مخصوصاً قوه فکر و حافظه نشوونما نمی کنند و دچار فلج

میشود باید دانست که ورزش بدنی نیز خستگی می آورد دلها و ورزش هایی

را که محتاج صرف کردن قوه فکر و وقت و اراده است طرف صبح باید

گذاشت و آنهایی را که بیشتر مخصوص به تحریر يك اعصاب است به طرف

عصر .

(۱۷) تدریسات هر قدر ممکن است باید عملی باشد یعنی بوسیله نقشه ها

و لوحه ها و سینما ها و تجربه ها و نشان دادن و غیره . مطالب را حل و مشهود

و نزدیک به فهم باید ساخت تا دماغ اطفال بیشتر خسته نشود .

(۱۸) بحفظ کردن متن کتاب ها و یا اشعار و غزلیات نباید بیش از اندازه

اهمیت داد مگر چیزها ئیکه برای حفظ قواعد و ریاضی و یا برای آوازه

خوانی و موسیقی لازم است مخصوصاً حفظ کلماتی که اطفال معنی آنها را

امی فهمند بسیار مضر است و شبیه است بحال مادر نادانیکه بخیال سیر کردن شکم طفل خود غذاهای درشت و دیر هضم را بزور و با انگشت خود بکاموی او فرو بر د.

(۱۹) اسرار کامیابی در تعلیم و تدریس عبارت از این است که در نفس اطفال با انواع وسائل ذوق و هوس را برای قبول و اخذ معلومات تولید باید کرد یعنی طفل بدون اجبار خودش طالب آن معلومات و حاضر بزحمت کشیدن برای آنها شود.

(۲۰) مربی و معلم نباید معلومات و عقاید و ذوق خود را مأخذ قرار دهد بلکه احتیاجات و ذوق و استعداد اطفال را منظور دارد زیرا طفل يك شخصیت و يك سر نوشت جدا گانه دارد.

(۲۱) زیاد خواندن و زیاد گرفتن هنر و شرط نیست بلکه بکار بردن یعنی هضم کردن آنچه یاد گرفته میشود هنر و منتج قائده است. یاد گرفتن بذات خود صنعی است که باید انجام شود.

(۲۲) هر طفل یاره استعداد های فطری دارد که ذوق و هوس او را بیک چیز و يك اشتعال مخصوص بیشتر جلب میکند و از آن کار بیشتر لذت مییابد معلم و مربی باید آن استعداد و ذوق را کشف کند و به تدریس و تکمیل و تبدیل مجرای آن بکوشد.

(۲۳) باید طفل آنقدر آزادی داشته باشد که هر چیزی را که تمی داند بتواند بیسود و یقین کند که مربی و معلم با کمال میل و محبت جواب خواهد داد.

(۲۴) معلم و مربی باید باتدقیق حرکات و سکنات طفل بوسیله بعضی تجربه ها معبر ذوق و استعداد طفل را کشف کنند مثلاً در بازی ها و در انتخاب

بازیچه ها و در جواب دادن باره از سوال ها در چنگو یکی آرزوها و در ترجیح
بعضی درسها بدرسی های دیگر در ترسیم اشکال و صورت ها و در میل طفل به باره
غذاها و در رفتار او و با رفیق های خود و حتی در حرف های بتواند مقدار ذوق
و هوس و استعداد غریزی او را کشف نماید .

۲۵) تبارك درس را بخوبی بفهمیده و بذائقه سپرده و مطالب و حقائق آن را
فکراً هضم نموده اند نباید درس تازه داد در تعیین يك مقدار قطعی هر درس
معلم با بد تبارك انداره آزاد باشد و درجه هوش و فهم و مقاومت دماغی طفل ها
و میزان قرار دهد .

۲۶) وقتی که طفل مطلبی را نمیفهمد او را به فهم آن اجبار نباید کرد بلکه
آن مطلب را قابل فهم یعنی نزدیک ذهن و آسان و بآبارت های ساده تر
و مثال های محسوس باید مجسم نمود .

۲۷) معلم و مربی باید بداند که اطفال اجناس و اشیا نیستند که هر چو
بخواهد بگذارد و هر طور آرزو کند با آنها رفتار نماید بلکه بقدر خود او موجود
است ذی روح و صاحب اراده احساسات میباشد مربی هم مد قی و هم بساید
مهر بان باشد .

۲۸) آنچه را که اطفال در مدرسه و صف یاد میگیرند باید بطوری تعلیم و تدریس
شود که چیز تبارك و نامفهوم در مطالب باقی نماند و در خارج مدرسه ذهن
ایشان را مشغول کند و بر نجا ند بلکه باید درس ها را کاملاً فهمیده از
مدرسه بیرون بروند .

۲۹) چون طفل متعلم مربی را همواره تقلید میکند و سر مشق خود و قری را
میدهد لذا مربی و معلم باید مسئولیت خود را در این باب اجرا کند و رفتار

و کردار و افکار خود را همیشه پاک و روشن و متین نگاه دارد.

(۳۰) تربیبات داخلی مدرسه در عقید شدن تعلیم و تدریس دخالت کلی دارد لذا در صنف ها و اطاق ها و در باغچه مدرسه يك نظافت و طراوت و انتظام كامل بايد حكممران گردد تا قوای روحی و حیاتی بدیعی هم در اطفال بسپارد و کارگر شود.

تکامل جسمی و روحی طفل:

اقتباس از کتاب پرفسور ادوار کلارد 'معلم روحیات در دار الفنون ژنو:

(۳۱) اگر مربی و معلم چگونگی نشو و نماي بدنی و روحی طفل را بفهمد و قواعد آن را نداند و در رعایت نکند نه تنها از زحمات خود نمی تواند نتایج خوب ببرد بلکه غالباً مساوی او نتیجه معکوس و مضر میدهد

(۳۲) طفل در سال اول قدش بسرعت دراز میشود و ناشی و هفت سالگی از سرعت می افتد بعد دوباره قدش بسرعت دراز میشود ولی زیاد دوام نمی کند و بعد کم کم رو بکندی میرود تا سال ۱۲ و سپس تا ۱۵ سالگی باز دراز میشود و با بطائت کامل تا سال ۲۰ بطور غیر محسوس تر اید میکنند:

(۳۳) طفل تا سال ۱۵ پیش از وزن بقدر خود می افزاید و از سال ۱۵ برعکس شروع به تنزید وزن میکنند و چاق تر میشود:

(۳۴) طبیعت طفل سپس از هر دوره سرعت در تنزید و وزن يك دوره سکونت استراحت میکند و او را شدیدترین دوره سرعت در نمو. دوره بلوغ است (۳۵) نشو و نماي قوای روحی و ملکات عقلی نیز در زیر تاثیر تکامل جسمی است در دوره های که طبیعت تمام قوه خود را برای تنزید وزن و یا دراز کردن قامت صرف میکنند در تکامل قوای عقلی و روحی بطائت حاصل میشود و برعکس

در دوره های سکوت و استراحت طبیعت این قواء و ملکات زهنیه قوت میگیرند
(۳۶) بنابراین این قاعده در دوره های طبیعت مشغول تر بید نمو بدن طفل است
کارهای ذهنی و مشاغل فکری طفل چندان رونق نخواهد داشت و آن وقت نباید
اطفال را مجبور بزحمت و کوشش ذهنی کرد چو نکه طبیعت در این موقع قوه خود
را در راه دیگر صرف میکنند .

(۳۷) و نیز به همین جهت وقتی که مری و معلم 'تحول و انقلابی در کوشش
و ذکاوت يك طفل حس میکنند بدون تدقیق نباید حمل بر تنبلی و کجروی
نمایند و سزاوار مجازاتش بدانند بلکه باید وقت کنند که شاید این تحول نتیجه
طبیعی يك انقلابی است که در عضویت و تکامل جسمی او بعمل آمده است
که خود طفل نیز ملتفت نیست در تشخیص علت سستی و تنبلی و خستگی طفل
ترتیبات زندگی خانگی او را هم باید تدقیق کرد :

(۳۸) درد و دوره مهم که عبارت از سال ۶-۷ یعنی زمان ورود به مدرسه و سال
۱۴-۱۵ یعنی پر زحمت تحصیل و امتحانات بوده و مستلزم خستگی ذهن و فکر است
بد بختانه طبیعت مشغول صرف قوه به تربید قوای جسمی می باشد و سرمایه
زیادی برای صرف کردن در تغذیه قوای فکری و روحی درد ست ندارد .

(۳۹) باین مناسبت رعایت حال اطفال درین دوره ها بسیار واجب است و بقدر
امکان باید درس ها و تکالیف این دوره را ملایم و سبک و شیرین ساخت و نباید
گذاشت زندگی مدرسه فشاری وارد کند و ضرر به تکامل طبیعی طفل برساند
(۴۰) طفل طبیعتاً به تکمیل نفس خود مجبور است و برای ادای این وظیفه
دو وسیله دارد که بر حسب سوق طبیعی و شعور غریزی آنها را بکار می اندازد
و آن دو عبارت است از بازی و تقلید .

(۴۱) بازی ها با برای تشویش اعضای نحر یکی و با قوای حسی و فکری

خدمت میکند و طفل بر حسب فطرت مجبور به بازی کردن است.

(۴۲) تقلید، شکل ابتدائی تجربه های شخصی است و یکی از بزرگترین نشو و نما ی طفل است.

(۴۳) طفل هر چیزی را که ذوق و هوس او را تحریک کند تقلید مینماید. بنا بر این تولید يك چنین ذوق و شوق در طفل یکی از شرائط تعلیم و تربیه است.

(۴۴) طفل در سال اول فقط از عالم خارجی کسب معلومات میکند و در سال ۲ و ۳ باید اگر فتن لغات و زبان نماید. نشان میدهد و از سال ۳ تا ۷ حس و ال و کنجکاوی در او غلبه دارد و از ۷ تا ۱۲ به چیزهای خصوصی و محسوس علاقه دارد میشود. از ۱۲ تا ۲۰ که دوره حس می باشد بمسائل اخلاقی و اجتماعی و جنسی (مادی) علاقه پیدا میکند.

(۴۵) درد و روزه بلوغ حیات دینی هم نشو و نما میکند و نباید از آنکشاف این قوه مانع شد چه این قوه نیز مانند قوه عشق از احتیاجات اجتماعی طفل است و جلو گیر از آن موجب اختلال اعصاب او میشود.

(۴۶) هر يك از ادوار و حالات عالم طفولیت برای طفل حقیقت است گرچه در نظر بزرگان يك نوع تظاهرات موقتی و خیالیست چنانکه مثلاً عروسك (کودک) که در نظر ما بازیچه ای روح است در نظر دختر ك و وجود زنده و جاندار است. حالات طفل را باید از نقطه نظر منافع او باید تدقیق و محاسبه کرده از نظر بزرگان.

(۴۷) بنا بر این نباید احساسات طفل را خفه کرد و سوال های او را بی جواب گذاشت و کنجکاوی های وی را ملامت و هوس ها و ذوق های او را تحقیر و تکذیب نمود.

(۴۸) تربیت صحیح آنست که تکامل طبیعی طفل را تعقیب و تسهیل کند و بر خلاف جریان احکام آن قدم بردارد.

(۴۹) قوای فکری و دماغی طفل را همیشه در حال طراوت و زنده باید نگاهداشت و از طبیعت عبرت گرفته پس از هر زحمت فکری يك استراحت و سکوت باید بخشید تا دماغ قوه صرف شده خود را از نو تلافی کند.

(۵۰) در تعیین پروگرام درس ها و در تقسیم ساعات کار و حتمی در تعلیم و تدریس لغات و مطالب باید درجه تفاوت ذهنی و دماغ طفل را در نظر گرفت و نگذاشت درس ها و تکالیف سخت هم دیگر را تعقیب کند بلکه بقا صله های متنوع و ذوق بخش آنها را از هم جدا باید داشت زیرا هر درس بمقدار مختلف تولید خستگی دماغ میکند

مکافات و مجازات

(۵۱) یکی از اساس های تربیت صحیح این است که طفل را از مکافات و مجازات های خارجی بی نیاز کرد. یعنی طفل در ایفای وظائف خود يك شادمانی و در عدم آنها يك درد درونی حس کند و بداند که این درد در خود او و از خود اوست.

(۵۲) مکافات و مجازات شخصی و خصوصی راجز در مقام ضرورت نباید بکار برد چون در صورت تکرار طفل بهر دو عادت میکند و تأثیرات آنها از میان میرود.

(۵۳) تشویق و تهدید تا يك درجه در بعضی مواقع لازم و مؤثر است ولی افراط هر دو هم مضر است. در صورت امکان تشویق را بر تهدید مقدم و مرجح باید داشت.

۵۴) اطفال حس علیت و غرور و مردانگی دارند و با تحریک و تغذیه این حس ' بیشتر به تکمیل اخلاق و تقویت هوش و فعالیت ایشان مؤفق می توان شد. اما نباید گذاشت این حس به درجه حسد و تحقیر دیگران برسد.

۵۵) اطفال را باید بطوری عادت داد که تکلیف خود را از روی میل و احتیاج درونی ادا نماید نه از راه امید و ترس. چنانکه برای خوردن غذا مکافات می دهیم هم چنین برای اداء وظیفه مدرسه نیز نباید مکافات بخشید مگر در مواقع مخصوص و نادر.

۵۶) بیم و ترس ضررهای بسیار دارد و یکی از آنها اینست که اعصاب طفل همیشه در انقباض مانده و پروبال نمی کشاید. ازان رو قوای دماغی او علیل بلکه مفلوج میماند.

۵۷) مربی و معلم نباید بکوشد که با جبر و تحکم و نهدید خود را محترم سازد بلکه بطوری حرکت و رفتار کند که اطفال ناچار بحرمت نمودن شوند.

۵۸) بهترین معلم و مربی آنست که حس محبت و حرمت و قدردانی را در اطفال نسبت بخود و دیگران بخوبی بیدار و فعال کرده باشد.

۵۹) کامیابی طفل در کارهای خود بهترین مکافات است. چنانکه طفل در بازی کر دن لذتی حس میکند که خود مکافات او ست هم چنین باید در سایر کارها و وظائفك چنین لذت احساس کنند. گرچه این کار سخت است ولی هنر معلم و مربی هم در همین است که او را باین مقام برساند.

۶۰) مجازات بدنی از قبیل زدن و سر یا نگاهداشتن حبس کردن از غذا ممنوع داشتن و امثال این ها بکلی باید رفع شود این قبیل مجازات ها بخیرالاصلاح نفس طفل کاری میشود که ضررش بیشتر از نقصیرات طفل است.

۶۱) چنانکه گریه و بیقراری طفل شیر خوار علتی دارد که خودش نمی تواند اظهار کند هم چنین تمبلی و سستی و ناهمپی طفل متعلم نیز لابد حکمتی و علتی دارد و قبل از مجازات دادن او باید سبب این حال تدقیق و فهمیده شده برفع آن کوشیده شود. اگر باین ترتیب مدققانه رفتار شود در صد نود و نه مجازاتها از میان میرود.

۶۲) اطفال ناهموار و بی آرام و شوخ را از اطفال دیگر جدا نگاهداشته شود. امانه بیکار بگذارند بلکه باید از یک طرف از شرکت بازی و مجالست دیگران ممنوع شوند و مقایسه کردند و از طرف دیگر برای خودشان کار و مشغولیتی داشته باشند تا بیکاری افکار و طبیعت سرکش ایشانرا محکم تر نکند.

تربیت اخلاقی طفل

۶۳) نخستین قدم برای تربیت اخلاقی طفل این است که طفل به تشخیص نیک و بد عادت کند. نیک را بداند که برای خود و دیگران فائده دارد و بد را بداند که برای خود و دیگران ضرر میرساند. و نیز باید یاد گیرند که هر کاری نتیجه و هر عملی عکس العملی دارد یعنی هر چه طفل میکند ثمر و اثری خواهد بخشید.

۶۴) طفل بر حسب حس فطری همه چیز را تقلید میکند. کثرت تقلید عادت را تولید مینماید و کثرت عادت سبب و اخلاق و طبیعت او را مشخص مینماید.

۶۵) بنا برین اگر محیط طفل با اشیاء و اشخاص و اعمال بد و مضر باشد ناچار آنها را تقلید و صفات آنها را قبول خواهد کرد و برعکس اگر محیط با اشیاء و اشخاص و اعمال خوب باشد خواص آنها را اقتباس و ضم خواهد نمود.

۶۶) چنانکه اگر بخواهیم يك چیز مضر را از دست طفل بگیریم باید قبلاً

يك چیز بی ضرر یا مفید را پیش او بگذاریم تا خود او اولی را کنار بگذارد
هم چنین در اصلاح خصال اخلاقی باید نمونه های صفات حسن را پیش نظر و عمل
او بگذاریم یعنی او را محاط با آنها کنیم تا با اختیار خود اخذ و هضم کند.

(۶۷) در مسئله اخلاق مخصوصاً نظریات فائده ندارد باید نیکی و بدی يك
عادت و يك کار را عملاً برای طفل محسوس ساخت.

این را با نشان دادن نتیجه کارهای خود او و دیگران میتوان بها آورد.

(۶۸) مربی و معلم باید بداند که میان او و طفل تنهاییك علاقه موقتی و ظاهری
و مادی نیست بلکه يك رابطه روحی نیز میان ایشان تولید شده است و يك جذب
و انجذاب معنوی در کار است یعنی روح طفل نیز از افکار و عقاید و تمایلات
روحی مربی و معلم خود را تغذیه مینماید.

(۶۹) بنابراین حسیات افکار عقاید و تمایلات روحی مربی نیز گرچه آنها را
با اعمال و اقوال خود هم ظاهر نسازد با عمق طفل انتقال میابد و عبارت واضح
تر طفل همیشه در زیر نفوذ و تموجات روحی معلم و مربی است و از این جادوچه
مسئولیت او را در سر نوشت طفل میتوان سنجید.

(۷۰) همینطور افکار و خیالات و تمایلات مادر بیکه حامله است در طبیعت
و بنیه طفل آینده خود نفوذ و اثر دارد و از این جهت مخصوصاً در ماه های
اخیر حمل خیلی دقت و مواظبت باید کند که افکار و خیالات و تمایلات خود
رایا نکند و روحانی نگاه دارد.

(۷۱) همیشه پیش از وقت باید وقت کرد که طفل حرکت رفتن و کردار
بد و زشت یاد نگیرد تا بعد احتیاج به تصحیح اخلاق او لازم گردد. این هم
ممکن نمی شود مگر باینکه همیشه طفل را با کارها و رفتارها و گفتارهای خوب
و زیبا محاط کنیم.

(۷۲) اگر طفل از روی غفلت مادر و یا مربی پاره خصلت های زشت را یاد گرفته است و با استعداد های فطری او را بدان طرف سوق میدهد این حالات را هم بقدر امکان نباید باز جرو تو بینج جلو گیری کرد بلکه با نشان دادن ضد آن حالات طفل را به کسب صفات نیک عادت داد.

(۷۳) د ر حوالی سن بلوغ انقلاب هائی در مزاج بعمل می آید که نه تنهادر سمی و هوش و تحسیلات تأثیر دارد بلك نفوذ بزرگی نیز در اخلاق و حالات روحی او بعمل می آورد.

(۷۴) در دوره بلوغ بلك قوه جدیدی در وجود طفل تولد و تراکم میکند که او را در زیر فشار احساسات عشقی و تمایلات جنسی نگه میدارد و اگر برای این قوه بحران های صحیح و مفید قباله اندازك نشود این قوه مایه ضرر و خرابی و سوء اخلاق بلکه بد بختی میشود.

(۷۵) جلو گیری از تولد و تراکم قواء طبیعی موافق حکمت و عقل نیست بلکه باید بوسیله مجراهای صحیح از آن قوا استفاده کرد و اگر نه این قوه متراکمه مجرای نامشروع پیدا کرده مایه پاره امراض و ضعف اعصاب میشود و شخص را به پیروی اعمال و احساسات ناشایسته سوق میدهد.

(۷۶) مهم ترین و سیله برای تهیه مجرای صحیح و مفید دو قسم است:
۱) ورزش های بدنی و سیورت و گردش ها و آب تنی ها که قوه متراکمه را برای تقویه و تغذیه تمام بدن بکار میبرد.

۲) خودداری کردن از مأكولات مجرکه.

(۷۷) برای تلقین فضائل اخلاقی و بیدار کردن احساسات ملی و دینی مفیدترین

وسا ئل مطالعه شرح حال بزرگان تاریخی و قدانیان مکارم الاخلاق است که
یا تحمل انواع شکنجه ها و سختی ها شرافت و ناموس و عفت و ایمان خود را
حفظ کرده و برای نوع بشر رجسته ترین نمونه همت ، قدرت و متانت را بیاد کار
گذاشته اند .

(۷۸) رفاقت و مطالعه کتاب هم درین دوره بسیار مؤثر است و اغلب بدبختی
ها جوان ها از مصاحبت يك رفيق ناجس و با از مطالعه يك كتاب ناشایست
شروع میکنند . کم گشتگان این وادی خطرناك آنقدر زیاد است که بهر سو بشکرید
نمونه ایشان را می یابید .

(۷۹) پدران و مادران ، مربیان و معلمان راست که در حوالی دوره بلوغ تمام
حرکات و سکنات فرزندان خود را تحت نظر تفتیش و مراقبت بگیرند و بایک
محبت صمیمی دست این نو نهالان را گرفته از میان این دوره خطرناك بگذرانند
(۸۰) در مسئله اخلاق راستگوئی را سرچشمه فضائل یا بدقرارداد و اطفال
را از خردی با آن معتاد باید کرد .

شخصیت و استقلال طفل .

(۸۱) بزرگترین وظیفه تعلیم و تربیت عبارت است از بیدار کردن حس شخصیت
و استقلال در نفس طفل .

(۸۲) اساساً طبیعت طفل را باین شخصیت و استقلال سوق میدهد ولی تعلیم
و تربیت تا کنون بجای همدستی با طبیعت ، برخلاف او رفتار کرده است .

(۸۳) طبیعت از روز نخست به تدریج قوت و قدرت های جسمی و روحی بطفل
می بخشد ولی بکار انداختن آنها را به عهده خود او وامی گذارد .

(۸۴) باریکترین نکته که مربی و معلم و مادر باید بدانند اینست که کودک را چه درجه باید به طبیعت طفل کمک کنند.

(۸۵) بهترین میزان در ادراک و ابعای این وظیفه این است که مربی و مادر او لا قوا عد و مراحل تکامل جسمی و روحی طفل را بدانند تا با طفل را با دبد بد تا احتیاج های خود را خودش رفع کند و باری خود را به رفع احتیاجی کند که طفل به تنهایی از عهده آن نه می تواند بر آید.

(۸۶) اگر ما به جای طفل کار کنیم یعنی در خوردن و خوابیدن و حرکت کردن و سایر احتیاج های زندگی 'وظایف او را انجام بدهیم او را عروسک بی اراده و بی قدرت می سازیم.

(۷۸) بزرگترین محبت نسبت به طفل این نیست که تمام احتیاجات او را فوری و با دلسوزی بجا بیاوریم بلکه این است که او را یاد بدهیم تا این احتیاجات را خودش برطرف سازد.

(۸۸) ذوق شادمانی و حس غرور و غلبه که پس از رفع یک احتیاج به دست خود بر ای طفل حاصل می شود مهمترین محرک و مربی و شوق و مقوی تکامل او است.

(۸۹) وقتی که طفل بر ای گرفتن چیزی که چند متر از وی دور است خودش حرکت می کند و آن را بر می دارد شوقی که از این تملک حاصل می نماید بقین کنید که ده مرتبه بیشتر از آن مسرتی است که اگر شما آن چیز را برداشته بدست او می دادید. شوق اولی نتیجه حرکت فوای بدنی و انتباه حس غرور و شخصیت و استقلال و غلبه بر موانع و حاکمیت

اراده اوست در صورتیکه در شق ثانی هیچکدام از این عوامل بیدار و کارگر نیست.

۹۰) در صورت اول طفل يك نوع اعتماد بر نفس حاصل میکند و در صورت دوم ما بجای او کار میکنیم یعنی خادم او میشویم نه مربی او خدمت غیر کردن غیر از تربیت کردن است.

۹۱) خادم حقیقی طفل در نفس خود اوست و آن عبارت است از حس تقلید و قوه تخیل و تصور که پیوسته او را بسکار انداختن اعضاء و قوای او وامیدارند و او را تغذیه میکنند.

۹۲) قوه تخیل و تصور بی اندازه در تکامل طفل مؤثر است ولی مانند يك سلاح برنده مایه خیر و باعث شر میتواند شود.

۹۳) بوسیله تحريك قوه تخیل و تصور میتوان طفل را به کنجکاوی و فعالیت بدنی و فکری و تزئید معلومات و حتی با اختراع و غذا کساری موفق ساخت کتاب های افسانه با تصاویر خنده آور و سرگذشت های غریب برای این کار خدمت میکنند.

۹۴) ولی قوه تخیل و تصور از طرف دیگر طفل را به مبالغه و بزرگ کردن حرف ها و توهمات و تصورات خود سوق میدهد و این برای تکامل او مضر است زیرا غالباً دروغ از مبالغه آغاز میشود و مبالغه در توهم تولید ترس از اشیاء مینماید.

۹۵) از این جهت وظیفه مربی و مادر در کار انداختن قوه تخیل و تصور بسیار سخت و باریک است و دقت و احتیاط و حذاقت کامل در این باب لازم است زیرا دروغ سرچشمه ذماتم اخلاق و ترس هم کشنده قوای عقلی و

روحی است .

۹۶) اگر قوه تخیل و تصور طفل به خوبی و بدرستی تغذیه و اداره می شود به تلاطیف احساسات روحی و به تحکیم خصال حمیده در نفس او خدمت می کند .

۹۷) تربیت قوه و اراده و فکر نیز در سر نوشت و تکامل طفل تأثیر مهمی دارد ولی در این باب نیز خیلی احتیاط و دقت باید به کار برده شود . طفل باید بفهمد که هر طور ما فکر می کنیم همان طور هم می شود یعنی نفوذ قوه فکر نیز در سر نوشت و اعمال ما بی اندازه است .

۹۸) اراده سست و اراده جوال بی محاکمه ، هر دو مضر است و بدبختانه یکی از این دو حال در اکثر طفل ها حکمران است و باید با سلاح هر دو پرداخته شود .

۹۹) باید اراده طفل را پرورش داد و نامیتوان اراده او را شکست ولی بدو شرط اول باید اجرای اراده او را موقوف به زحمت کشیدن خود او ساخت و ثانیاً یاد داد که فقط آن اراده که مقرون به محاکمه و تمیز است قابل اجر است نه هر اراده که محصول یک هیجان و تعریک آنی و بی محاکمه است .

۱۰۰) تولید حس فداکاری و خدمت و محبت به دیگران در نهاد طفل آخرین هدف آمال و تاج فن تربیت است . با تولید و تحلیم این حس و این ذوق طفل را برای ایفای وظائف اجتماعی و دینی و اخلاقی حاضر و مسلح میسازیم .

کتاب و مطالعه

در اخیر این فصل لازم دیدم که عنوان فوق را نیز در نظر گرفته و آن چه

راجع با این دو موضوع گفته شده است اضافه نمائیم
 (لرداویبوری) در کتاب (دستورزندگانی) خود می گوید:
 کتاب به مثابه حافظه انسان است. تاریخ ملل، اکتشافات علماء، حکمت های
 عقلا و فلاسفه خلاصه تجربه های قرون گذشته همه در آن ضبط است.))
 «اما اغلب کتاب را بدوست تشبیه میکنیم ولی در کتاب مزیتی است که
 در دوست نیست که شاها و بزرگان همیشه بهترین دوستان شما را می ربایند
 ولی کتاب تا آخر حیات با شماست» (دستورزندگانی)
 پیر وین گنابادی در کتاب (رهنمای مطالعه)، خود اقوال آئینه الذکر
 را جمع نموده است:

چه کنی با حرف بی معنی بس کتابی خیل آخر دست
 پس ندیم تو شعر چون شعری نالگو بدبخلق نیک و بدست
 (سنائی)

کتاب بهتر بن هدم است اگر از باران افسرده شده ای با کتاب خلوت کن.
 اسرار را نگاه میدارد و بر او صواب راهنمایی میکند.
 (مثنوی شاعر عرب)

ای کتاب میارک و میمون ای دل افروز و دلکش و دلخواه
 بر کمال تو وقف کردم عقل تا شدی بر کمال عقل گواه
 در تو جمع است نظم ها که بلفظ سوی هر خیر می نما یسد - راه
 از خرد ها نتیجه هاست در آن که هنر ها همی کنند آگاه
 (مسعود سعد سلمان)

افکار رمن متوجه مردگان است و با آنها در قرون و ازمنه گذشته زندگانی

میکنیم تقوی و فضائل شان را دوست میدارم و از خطایا و معاصی شان عبرت می گیرم در امید ها و بیم های آنها شرکت می جویم و با عقل^۱ از تعالیم و اندرز آنها پند میگیرم. (سوزی)

کنجی و کتابی و حریفی دوسه با هم باید که عدد بیشتر از چار نباشد
این دولت اگر دست دهد ابن یمن را هیچکس در د و جهان کار نباشد
(ابن یمن)

بجز کتاب از میان همه دوستان ملکات فاضله رخت بر بسته است .
(یکی از بزرگان)

کتاب عالم جاودانی ریا کیزه و روحانیست که اوقات فراغت مادر آنجا
بسعادت حقیقی نائل می گردد.
(ورد زورت)

کتاب ارهست کمتر خور غم دوست که از هر دوستی غمخوار تر اوست
نه غمازی نه نمایی شناسد نه اواز کس نه کس از او هر اسد
بسکوبد از برایت داستان ها حکایت ها کند از بستان ها
چو باران زود رنج و زود رو نیست رفیق بول و در بند پلو نیست
(ابرج میرزا)

کتاب رکن اعظم سعادت و نیک بختی انسان است
(فردر یک)

پرورش جان به سخن های خوب نزد خردمند همین جنت است .
(ناصر خسرو)

هیا کل و معا بد با شکوه خراب و معدوم میگردد و پرده های نقاشی

و مجسمه های کران بها ضایع و تباه میشود، لیکن کتاب بی هیچ عیب و خللی در طی از منته و قرون باقی مینماید.

(ساموئل اسمانلیز)

بهترین اوقات من همان است که از مکالمه با کتب اندوه خود را زایل نمایم و تیره گی های خاطر را تا ثبات کنم. ندیمان من بزرگانی باشند که هنگام گفتگو فقط شخص ایشان از نظرم پنهان باشد. (یکی از ادبای عرب). کتاب 'بستان مزینی' است که گل های آن از سینه های بزرگان میروید از مردگان سخن میگوید و اسرار زندگانی را ترجمه میکند. (حافظ)

همدمی و مصاحبت با کتب و چراغ راد و کلبه محقر دوست تر دارم از زندگانی در عالی ترین قصور و عهده داری با لاترین مشاغل با محرم و بودن از مطالعه.

(ماکونی)

جز صراحی و کتاب نبود یا روندیم تا حریفان دغا را بجایان کم بینم بگانه دوست من در دنیا کتاب است - احتیاجم جز با و بدیگری نیست کتاب ارواح را بیکدیگر نزدیک میکند و وصالی با آنها می بخشد که هجران ناپذیر است هنگام نشستن در دامن خود و وقت خواب بر سینه ام جا میدهم. (یکی از شعراء عرب) هنگام مطالعه طرف صحبت من فقط علماء و عقلاء هستند و لایه رخسار رج اجتناب از حمقاء محال است.

(از مجله مهر و الو)

هنگام لذت زندگانی را در می یابم که در کنج خلوت با کتاب هم نشین باشم هیچ چیز در نزد من از علم لذت تر نیست به همین جهت بجای کتاب همدمی نمی جویم.

(شاعر عرب)

ما را هم نشینان خرد مندی است که از گفتار شان افسرده نمی شوم در
آشکار و پنهان درستکارند نه از رنج و سرباری و نه از سوء معاشرت شان بیمی
داری و نه از زبان شان پرهیز میکنیم. اگر بگوئیم مرد گانند دروغ نگفته ام
و اگر بگوئیم زند گانند راه خطا را نه پیموده ام.

(شاعر عرب)

کتاب ظرفی پر از علم ظرائف است گاهی از نوادرش میخندی و هنگامی
از غرایبش شکفتی میکنی. کتاب ساعت تنهایی همدم خوب و در بلاد بیگانه
آشنای تازه تین است.

(جاوید)

با آن چه که از اقوال بزرگان ذکر کردیم معین است که کتاب بهترین
ناصح و بهترین دوست شماست. ممکن است اگر کسی بشما نصیحت کند
گاهی بجهانی جنبه خود نمائی داشته بجای اثر خوب افسرده شود و ولی
کتاب بشما میگوید چه تاثیر خوب علمی برای رنجش ندارد.
لذا کتب اخلاقی را بخوانید و از کتب علمی بدون منت تعلم استفاده
کنید و از گلستان های علم ورق ببرید و از تجربهای جهان اندرز بگیرید
و بدانید هر کتابی که با برصه وجود میگذارد دارای يك فائده و
مزیتی هست.

البته در این خصوص عقائیدی در آثار مولفین بزرگ به نظر میرسد و لی به
مقتضای محیط ما که از حیث کتاب خیلی فقیریم مناسب ندیدم تذکره دهم
که باید کتاب را برای مطالعه و استفاده انتخاب کنید زیرا امروز در کشور
عزیز ما بر کتابی که بوجود میاید اول فائده آن اثبات آنکاء طبع میشود

(ساموئل اسمائیلز) در کتاب اخلاق خود يك فصل مفصلی را در استفاده از کتاب تخصیص داده است. که مؤلف (رهنمای مطالعه) از این فصل استفاده نموده و او در این فصل می نویسد:

«کتاب بهترین رفیق و مونس ایام پیری و موثر ترین مشوق و راهنمای دوره جوانی نیست».

در حبه دیگر این فصل عبارت (تماس هود) را چنین نقل می کند:

«میل و علاقه طبیعی من به مطالعه کتاب کشتی زندگانی مراد را و ایل عمر از غرق شدن در گردآب جهالت و فساد اخلاق رهائی داد در صورتیکه هر کسی مثل من در آوان طفولیت از نعمت مراقبت و غمخواری والدین محروم باشد به ندرت می تواند از این گردآب ها نل خلاصی یابد. کتاب من مرا از قمار و شراب و رفت و آمد از مجالس عیش و سرور محروم می نمود».

راستی هم کسی که با (پاپ) و (ادیسون) محصور باشد و از افکار عالی و بیانات (شکسپیر) و (میلتون) استفاده نماید محال است که بحشرو معاشرت فرومایگان رغبت کند و به صحبت او باش و ارا ذل بکراید»

ختم فصل ۹



فصل دهم خطرات زندگانی

صحنه حیات و دوره زندگانی خطرات زیادی دارد. باید جوانان با مخصوص وافر ادب و عموم همیشه چون کما روان کمین گاهای خطر را با دقت پیش بینی و خود را از مضرت و زیان حفظ کنند

خطر تفریح

ما در جای دیگر این کتاب تا کید کرده ایم که باید در ساعات خارج از وقت کار برای استراحت دماغ و بدن تفریح کرد. لغت تفریح و استراحت دارای معنی مخصوصی است ولی طبیعت گاهی آن را طوری میکند که همین ساعات تفریح موجب ضرر و زیان است.

شبهه نیست همانطوریکه چون معده از غذا پر میشود برای آنکه بتوانیم به غذای دیگر میل داشته باشیم و در مرحله دوم ما کول دیگر را هضم کنیم محتاج با استراحت و گردش و وقفه هستیم. در امور دماغی هم عیناً همین قاعده جاریست. اگر متصلاً انسان مطالب دماغی را تحصیل و فرست تثبیت و هضم آن را در ذهن ندهد نمی تواند دماغ را برای قبول موضوع دیگر مهیا نماید.

(Nosliu) میگوید: «بعد از انجام کار با بستی بارانی به تفریح و تفرج بر داخت تا آنکه آثار خستگی و مشقت اقد ام عملی که بدان اشتغال داشته ایم بر طرف و نتایج اساسی آن حاصل گردد و برای اعاده و ادامه کار مجدداً با قوای تازه و نیرو کمال ذوق و مسرت حاضر شویم» (رهبر جوانان).

(ما کولی میگوید: (وقتی چرخ کارها متوقف میشود چرخ بزرگتر و عالیتر که مولد حقیقی ثروت است بکار می افتد. این چرخ انسان است

که در روز تعطیل خستگی ایام گذشته را رفع کرده خود را برای کار روزهای آینده مهیا میکند. همچون ساعتی که فتر آنرا کوک میکنند در آینده مثل گذشته منظمأ کار خود را تعقیب میکنند (در جستجوی خوش بختی .)

اما باید مراقب باشیم که حقیقتاً اوقات تفریح و ایام تعطیل ما طوری صرف نشود که در عوض نتیجه صدمات دعاغی و ضرر مالی حاصل شود و بار دیگر بر همه خستگی ها اضافه کنیم .

مردم میدانند چگونه کار کنند ولی ساعت بیکاری را بیهوده تلف میکنند و نمی دانند آنرا بچه طریق مورد استفاده قرار دهند. شش روز کار بسیار خوب است ولی روز هفتم باید استراحت کرد در روز تعطیل روح خود را از قید و بند های زندگی عادی رهائی داده در ماورای این دنیا و در فضای آسمان ها پرواز دهید و در عالم صلح و صفای ابدی تفرج و تفنن کنید .

چنانچه بدی از چیزهایی که خود را تفریح جلوه داده ولی باعث فضاحت و رسوائی و فساد اخلاق است مسئله قمار است که اشخاص جوان و آنانی را که در مراحل اولیه زندگی واقعی هستند خیلی زود منحرف میسازد مخصوصاً در این مورد (Noslin) عبارات خوبی دارد و میگوید .

«خیلی جای تعجب است علاوه بر عده بیکاران و لوده گرد و آنهایی که توشه و مایه از علم و اخلاق ندارند بسیاری از جوانان تربیت شده نیز که بعقیده رفع خستگی و تفریح عزیمت مینمایند در بجای از فکر اصلی خود منحرف گشته ناگاه اوضاع خارج در گوش آنان اصوات مخصوص و نغمه کمراه کنندۀ خود را میخوانند مثلاً به بهانه تفریح و بر حسب دعوت بعضی از رفقاء در حاشیۀ مجلس قمار نشسته همیشه با خیال و امید آنکه شانس کماک کرده و مبلغی خواهند برد

بدو شروع و در صورت عدم موفقیت با نوید تازه تری باز هم کار خود را تجدید
مینماید.

اگر ببازند، بامید جبران و اگر ببرند، بامید بیشتر بردن درین دام مبتلا شد.
تدریجاً بقمار عادت میکنند. با این تصورات واهی و خیالات بی رویه سر ما به خود را
بسرعت از دست میدهند و عاقبت به علت نهی گشتن کیسه باستقراض مجبور میشوند
که بدو با اعتماد به شرافت خود قصد آن دارند که بموعده تعهد بپردازند اما در نقطه
آخر یعنی آن وقت که باخت هایی در پی اساس تمام کارها را برهم زده و سر انجام
بدینگونه بدبختی و انکبت کشیده شده موضوع ادای دین و وفای عهد نیز کهنه شده
صدای وجدان و فریاد شرافت در گوش خویش نمی شنوند و با همان عنا دولجا ج
باز هم خیال را قوت داده و همان راه زبان آور را در پیش گرفته میروند.

برخی ازین گروه را عقیده بر این است که همیشه بخوابند یا خت و بخود
میگویند (البته نوبت بردن هم میرسد) و گاه در فرصت کمی جزئی برد خود
با دیگران را دلیل صحت تصور خود قرار داده و این فکر را بقدری تقویت مینمایند
که به تصورات خود صورت حقیقت میدهند چندی بار نیز در اثر همین عقیده جلسات
قمار را ایجاد بدو تکرار مینمایند.

غافل از اینکه همین بردن های موقتی و ناقابل هم که دیده یا شنیده اند
بخودی خود موجب تبذیر و اسراف در خارج شد و هو او و هوس آنها را به خرید
اشیاء قیمتی لو کس تحرک مینماید که آن هم خود نوعی از باختن و ضرر و زیان است
در پایان کار یشیمائی و بدبختی جدیدی روی خواهد داد.

خیلی نادر است که بازی (قطعه) از نظر تفریح و رفع خستگی بکار برده شود طمع
کاری انسان و علاقه بردن پول اضافه گشته و غالباً همین تفریحات بسیار

خطر ناك و مضر واقع میشود و در زندگان آرام و طبیعی جوانان تغییرات مهم و غیر قابل جبرانی ایجاد میکنند .

عادت به تنبلی و بطالت و اعمال در کار که تمام امور را از سیر منظم و ترتیب اساسی خود منحرف میسازد از نتایج همین قمارها نیست که بدو خیلی که چك و مختصر به نظر می آید و به تدریج از کان هستی و اساسی حیات را متزلزل کرده است .

هر روز می بینیم جوان بد بختی که دچار این خطر گشته رو به پستی و سقوط سیر میکنند آن هوشی و استعدادی که در پیشرفت کار و با صنعت خود بروز میداد و آن دقت و مراقبتی که بایستی موجب ترقی و شهرت او گردد باطل و مضاعف شد و فقط موضوع قمار جای نشین آن گردید . است :

افسوس که استخلاص ازین بلا مشکل و بازگشت ازین خطا دشوار است . بیچاره و بدبخت جوانی که بدین یلبه دچار شود سرگذشت رقت باری خواهد داشت بعضی را می بینیم که منحصر تحصیل عایدات و تائمین زندگانی خود را در کار قمار دانسته بپایان مدت آن اساس زندگانی خود را متزلزل و واضع کار و شغل معمولی خویش را مفشوش و درهم میسازند سر رشته امور حیاتی را بکلی از دست داده فقط با مرقمار که مانند يك عادت قوی ظهور کرده است می پردازند .

این عادت به تدریج قوی گشته و رفته رفته جای نشین طبیعت اصلی شده بطوری که دیگر جدائی از آن مشکل و شاید محال به نظر میرسد این بدبختی و مصیبت بزرگ تا موقع هلاکت و اضمحلال قطعی ادامه خواهد داشت و هزاران یادگار شوم از خود بجای خواهد گذاشت .

عادت بقمار شخصی را کم ظرف زودرنج، ترسو، سست عضو و بی ثبات
 میسازد. مداومت در این کار با احتیاج مبرم و غیر قابل مقاومتی که بول ایجاد میکند
 و با اندوه و حسرتی که غالباً آمیخته به تغییر و تشدد است در مغز و روحیات قمار بازان
 افکار مخصوص ایجاد میکند و از آنها اعمالی سر میزند که منافای عزت و شرافت
 نفس و مخالف اصالت و نجابت ایشان است. و وقتی که موفقیت و حالت مر نکبین را
 به نظر آوریم تصدیق خواهیم کرد که بد و ن تأثرات شرم آور قمار ارتکاب چنین
 اعمالی از آنان حتی قابل تصور هم نبود است.
 بالا آخره این رفتار که بالطبع باید شانشی و باختن های متوالی همراه میگرد
 ابتدا به کشمکش و مجادلاتی بی معنی و سپس بحقه بازی و تقلب و نادرستی آنان
 خاتمه می یابد.

مادام (Deshauliere) شاعره شیرین سخن فرانسه (۱۶۳۸-۱۶۹۴) در دو قرن قبل
 در شعر خود چنین گفته است:

(يك نفر قمار باز واقعی (به تصدیق عموم) فقط از مراتب انسانیست صورت ظاهری
 داراست زیرامیل و اشتیاق سرشار ببردن پول او را در عذاب و لذت می اندازد
 و خیالات واهی چون خزندگان موزی بایش های خطرناك ویرامی آزارند
 و گاه با اینکه بدو آدرای عمل صحیح و قلب سلیم بود مانند در اثر مداومت این
 رختا را ببداء گول میخورند و سپس احمق میشوند و عاقبت بد زدی و تملق
 می پردازند).

خطرناك تراز همه اینکه عمل قمار بازی و بلای بنیان سوز اغلب در قضای
 مخالف صحت انجام می گیرد و در این مجامع ضمناً جوانان با استعمال مشروبات
 و دخانیات خارج از حد و اندازه عادت میکنند و این عادت شوم و خطرناك

نیز به تنهایی اساسی زندگانی را بریشان و بنیان هستی را واژگون خواهد ساخت
خطرات مسکرات

البته موضوع قمار و مسکرات و نیز همه آن چیزهایی که برای انسان مضر است
در قواعد مقدسه اسلامی کاملاً تصریح شده و باشدید قرین امری ممنوع
قرار داده شده است و روی همین اصل علمای غرب و ملل دیگری به مضرات
آن برده و شدیداً نهی میکنند که اینک اظهارات آنان را اقتباس
میکنیم:

(Noslin) در کتاب (رهبر جوانان) می نویسد:

«ملیاری در معروف (earnie) که الحق با بستی تصاحب و نقدیر شود
و کلمات برقیمتش آویزه گوش کرد میگوید:

«بزرگترین سببی که در زندگانی بشر موجب شکست کار و عدم موفقیت
دو امور حیاتی می گردد همان اعتیاد با استعمال مسکرات است این عادت بیشتر
از سایر افعال مذموم و موجب فساد میگرد و این عمل بسیاری از ذائل اخلاقی
را سبب میگردد.

از بسیاری مفاسد میتوان برگشت. از بسیاری معایب میتوان دست کشید از
بسیاری عادات مضره میتوان منصرف شد از بسیاری اعمال قبیحه میتوان چشم
پوشید. خیلی از خراب کاری ها و بی تربیتی ها را میتوان اصلاح نمود و بالا اقل
وضعیت آن را تغییر داده و روش بهتری ایجاد کرد اما.

رهائی از عطش سوزان و بی تاب کننده مسکرات و خلاصی از این عادت بنیان
سوز و خائمان برانداختن تقریباً محال است و من کمتر از این قاعده استثنائی
مشاهده کرده ام

فر بیندگان و آنهایی که در پی گول زدن هستند میگویند یک کیلاس مشروب در موقع غذا مضر بود و از ترقی جسمانی و موفقیت در امور زندگی جلوگیری نمی کند. ولی مسلماً این ترتیب از روی حزم و احتیاط انجام نمی گیرد زیرا شرب مسکرات با الطبع فزونی می طلبد و میزان و مقدار آن تدریجاً اضافه می گردد پس بهتر این است شخصی مطلقاً لب بمسکرات نیلاید تا از عادت ابتلای با ین بلا محفوظ بماند تا این جا عقیده (Carnegie) بود اما من این مطلب را اضافه کرده و مخصوصاً بشما توصیه می کنم و با صراحت تمام یادآور می شوم اگر اعتقاد و ایمان با احترام و شرافت خود دارید اگر میخواهید آنطور که شایسته نجات و اصالت شماست معرفی شوید و ترقی و سعادت خود را نامین کنید هیچگاه بشراب خانه یا ننگذارید. عزت شرافت خود را حفظ و صیانت کنید و مطلقاً به میخانه وارد نشوید.

تا اینجا عقیده (Noslin) بود اما من میگویم اگر بسدی است و شرافت خود علاقه مند هستید با کسی که عادت بشراب دارد آشنا نشوید و از معاشرت خودداری کنید تا مبادا بچنین آتش سوزنده مبتلا و با اصلاً در نظر متهم شوید.

هیچ شخص دیده نشده است که عادات با ین عمل زشت و قبیح داشته باشد مگر اینکه تمام وجود او درد میکند و مبتلا به هزاران امراض استخوانی، جلدی بوده و بعلاوه فکرو دماغ او مختل می باشد.

از عقل نور و از چشم بینائی و از بدن قوی و بنیه رازائل میکند تنها در حالت مستی و بیخودی یک تحریکی در جسم و روح خود مشاهده می نماید و خیلی زود بر طرف شده بعد وجود لاشی و بی معنی میشود.

امراضی که در بدن الکلیست تولید میگردند علاج پذیر نیست زیرا خود مسکرات
مولد امراض و مؤید آنهاست هیچگاه طبیعت را نمی گذارد که در دفع
مرض موفق گردد. بنابراین هیچ دوائی در مقابل آن مقابلهت ندارد.
(لرداویوری) در کتاب (دستور زندگی) می نویسد: «من شراب را
بدبختی های جمع شده در خم نامیده ام و این مثل قدیم یهودچه قدر شیرین
و پر معنی می باشد: (وقتی که شیطان نتوانست بیک خانه وارد شود اول
شراب بدانجا می فرستید)

(بیلین) که از علمای طبیعی روم بود در هنگام آتش فشانی ویزو (VISO) هلاک
شد (۷۹۰ ق.م) میگوید «شراب دست را از آن چشم را اشک ریز، نفس را
زهر آلود و ذاکره را معدوم میکند»

در تاریخ کترین نقطه دنیا و در بین وحشی ترین ملت و همینطور در روشن ترین
نقطه جهان و در نزد منورترین اقوام عالم کسی که عادت بشراب دارد
از اعتبار و حیثیت می افتد و در نزد مردم دیگر وقار نداشته و کسی باو اعتماد
نمی تواند بنابراین آیا چنین کسی را می توان یک فرد جامعه بشریت شمرده
(سررالی) از مشاهیر نویسندگان و سیاستیون و دریانوردان انگلیس ۱۵۵۱
۱۲۱۸ میگوید «کسیکه عادت بشراب دارد اعتماد مردم را از خود سلب می نماید
زیرا دیگر اسباحت حفظ اسرار را ندارد و طوری دیوانه میشود که از
جماد هم پست می گردد» اگر بشراب خوری میل کردید منتظر باشید که
اسباب مسخره گی زن و اولاد خواهید شد»

حالا باید دید در مقابل این همه امراض و عوارض روحی و جسمی و اجتماعی
چه فائده دارد و برای چه این مائع بد بود گفته اند «رامی خوردند»

فقط و فقط برای اینکه نیم ساعت از حال برده و دیوانه محض میکنند و در عین این دیوانگی (که لذت می نامند) چه مفاسد را که مرتکب نمیشوند:

بامادر خواهر، اقارب خود زنا نموده و بنا موس دیگران حمله میکنند یا تفنگچه و کارد دیگری را میکشند. در خیابان و بازار بر آمده عربده میکشند فریاد میکنند کف از دهنشان ریخته دشنام میدهند. گرفتار پلیس میشوند بها کم جزا چلب میگردند.

اینست نتیجه که بر (لذت دیوانگی) آن مترتب می گردد که هزارها مثال دارد (شکسپیر) میگوید: (آب لازم است که شخص دشمنی را در دهنی جای دهد که عقلش را از وی دزدیده و او را يك حیوان بی خرد و هوش بسارد؟

آیا بواسطه اینکه از نژاد آدمی هستیم میکوشیم که خود را مثل حیوانات احمق کنیم؟ استغفر الله مر با این تشبیه به حیوانات توهین کردم). (ارداویوری) در کتاب (در جستجوی خوش بختی) می نویسد:

«استعمال مشروبات الکلی برای بدن خیلی مضر است شکسپیر میگوید: ینا . بر خدا از موقعی که مردم دزد عقل، یعنی شراب را بدهان خود داخل کنند، واقعاً کسی که نداری عقل باشد نباید بچنین عمل مبادرت کنند. یکی از حکماء میگوید بد بختی و بیچاره گی، ضعف و بیحالی نصیب کسانیست که به اتمام شراب سر و کار دارند اگر ضرر و سکران منحصراً بفقرو فلاکت بود آنقدرها اهمیتی نداشت. شراب خوار نه تنها درو رطه های فقر و فلاکت سرنگون میشود بلکه از این درجه نیز پایین تر رفته وحشی و از وحشی هم پست تر میشود. لازم نیست عواقب این کار را در نظر بگیرید. از همان اول تلخی و مرارت و دیوانگی آن با صفات انسانیت و تمایل طبیعی مخالفت دارد.

الكل نه تنها چون آتش جسم را میسوزاند و مبتلا با امراض لا علاج میکند بلکه روح را نیز از عواقب و خیم خود در امان نمی گذازد. مردم الکلی تندخود، عصبی و در مورد اندک چیزها برای مجادله و نزاع و خصومت آمده میشوند.

خطر معاشرت.

اصلاً اگر دقت فرمائید همه خطرات زندگی از معاشرت با اشخاص فاسد و بد اخلاق نشئت میکند از محیط فامیلی، اطفال باید مراقبت شوند تا آخر عمر طفل اگر با اطفال پست و نالائقی که چوچه بازی نکنند هیچگاه دشنام و صرفهای زشت و رکب را یاد نمی گیرد. طفل اگر در محیط مکتب تحت دقت قرار داده شود و همیشه جز عادات پسندیده چیزی دیگری نبیند چون از مکتب خارج شد منزله و جوان نیکخو و فرشته محض است.

چون از این مرحله گذشت باز مرحله سوم میرسد که جوانان تربیت شده با جوانان بی تربیت و بیسواد و بیعلم تماس می کنند این مرحله خیلی خطرناک است. با آنکه باید اطفال فارغ تحصیل و با اطفالی که در مکتب تعلیماتی دیده اند سائر بن راتحت تاثیر خود بگیرند آنها از طریق هوا و هوس خواهش های نفسانی اینها را ممکن است تحت تاثیر بگیرند باید جوانان بدانند که با چنین اشخاصی اصلاً نباید معاشرت کنند معاشرت با اشخاصی فن پرور، بیگانه و لافیدسبب میشود که جوانان خون سرد شده بیکبار گشتن بر گشتن، اصطلاحات مسخره آمیز، کلمات بی فائده و پست و هزارها عادت سوء دیگر عادت کنند.

باید از اول بدانند که چنین اشخاصی خطرناک و دشمنانی هستند که

بدون آتش خانمان هستی را میسوزانند و حیثیت را بباد فنا می دهند و آبروی جوان و فامیل آن را میریزند. این قبیل اشخاصی سعی دارند دیگران را هم مثل خود بدبخت کنند و بشرافت دیگران نیز آگه و آرد سازند.

از اشخاصیکه غالباً در کافه ها، هتل ها و امثال این ها وقت خود را میگذرانند جداً دوری کنید زیرا این ها دارای عادات پست هستند و حاضر نیستند بزحمت فکری و لذت علمی تن در دهند.

(noslin) میگوید: (اشخاصیکه اغلب در کافه ها هستند و بیشتر وقت خود را در آنجاها میگذرانند عموماً از مردان کارآمد و ساعی نمی باشند حرف ها و مذاکرات ایشان مطلقاً عالی و قابل استفاده نیست.

گروهی که در کافه ها، قهوه خانه ها با آن جمعیت لافید و بتی بیاک معاشرت می کنند بزودی بهمان جمعیت شباهت یافته حرارت کار و قدرت اقدام را ازدست میدهند اساس شغل خود را متزلزل و کارهای زندگی گانی را معشوش و خراب گذاشته فقط با رتکاب منہیات می پردازند و تمام فرست خود را در این راه صرف میکنند

با نهایت حقارت و پستی با همه طور اشخاص بدون رعایت شخصیت و شئون و شرافت خود می نشینند و به یاوره گفتن و مهمل شنیدن مشغول میشوند باز هم قطعه بازی را بدست گرفته ساعت متمادی را در آن محیط آلوده و کثیف میگذرانند. (رهبر جوانان)

در ساعات تفریح همیشه سعی کنید اگر نمی خواهید تنها بسر ببرید با اشخاص متور و موقر و محترم حشر نمائید.

(noslin) عقیده دارد که اگر میخواهید در ساعاتی که برای تفریح

تخصیص داده‌اید بیک نوع بازی مشغول شوید آنها بازی شطرنج اشتغال ورزید
و روی این نظریه اقوال فرانکلین (Banjamin Franklin) مرد نامی و معروف
امریکا را بشرح ذیل نقل میکنند.

«بازی شطرنج روح و فکر را تقویت میکند. بعقل واد را کمک کرده
بسیاری از مجهولات را برای انسان معلوم میکند. این بازی حزم و احتیاط لازم
در کار و پیش بینی در امور را عملاً تعلیم میدهد. وقتی که شروع بازی
کنند گان همواره بخود میگویند: (اگر من این مهره را حرکت بدهم چه پیش رفتی
حاصل خواهد شد؟

و وضعیت جدیدی که در اثر این اقدام حاصل میشود چگونه است؟
حریف در مقابل من چه تدبیری میتواند بیندیشد!
سپس چه اقدامی خواهد کرد؟

راه عمل برای او تا چه حد باز است؟

هر نظری که شطرنج بازان بدفعه شطرنج خود می اندازند حرکات و فرمان مختلفی
را که بهر يك زمهره ها ممکن است داده شود بدقت می نگرند و با کمال توجه
مطالعات لازمه می نمایند و وضعیت بازی خود را کاملاً تحت رسیدگی قرار داده و
ترتیب مهره های حریف را نیز از نظر دقت و ملاحظه گذرانده و برای هر حرکت
تمام حالات مختلفه و خطرهای ممکن الوقوع را به نظر می آورند.

حزم و احتیاط با هوشیاری و بصیرتی که در همه کار لازم است و تفکر و پیش بینی
ها تنها در تمام امور باید قبلاً ملاحظه شود بطور کلی در این بازی موجود است
کاربرد همیشه بازی شطرنج بهما تعلیم میدهد که در مقابل هر پیش آمد ها
و حوادث روزگار هر چگاه مأیوس نشویم و عزم و اراده خود را از دست

نداده و قتی که مشکلاتی در کار بروز نماید با سعی و تدبیر و بکمال
عقل و ادراک آن را از میان برداریم .

این بازی برای موفقیت در کار همیشه امید را تقویت میکنند و شخص را
عادت میدهد که در تغییرات و نهادهای حوادث همیشه وضعیت بهتری را انتظار
داشته باشد و هیچگاه مأیوس نشود .

در این بازی بسیاری تغییرات و تبدیلات ، کشمکش ها ، گیرودارها
و پست و بلندی ها است که مایه عبرت و بهترین سر مشقی برای حوادث حیاتی
و فراز و نشیب زندگی است .

چه بسا اوقات در نتیجه فکر طولانی و تحقیق و تفتیش در اطراف کار و مسائل
برای نجات از خطر و احتراز از ضرر بدست می آید که در بادی امر ابتدا تصور آن
را هم نکرده و لاعلاج و غیر قابل تغییر فرض شده است .

همانطوریکه فرمان مهره شطرنج در صفحه این بازی مستلزم دقت و توجه
و حزم احتیاط و پیش بینی های لازم است همانطوریکه از قدری عقب
ماندن و شکست خوردن در این بازی نباید هراس نموده یا س و نو میدی را
بخود راه دهیم و میدان را برای حریف بکلی خالی بگذاریم . همانطور که در
بازی های عقب افتاده با قدری استقامت دیده شده است بزودی از فرمان
حرکت چند مهره در کار و رونق ناز حاصل گشته و مقصود بدست آمده است
همانطور که امید بردن و ظفر تا آخرین مرحله حرکت مهره این بازی
موجود است همانطور هم در صحنه حیات و صحنه زندگی مائیز همین اوقات همین

مشکلات همین حوادث همین کشمکش ها همین گرد و دار ها روی میدهد و در این میان
فیروزی و ظفر مندی نصیب کیست که منشأ و مبدأ هر کار اذقت نموده و نتیجه
بر اقدام و حادثه را در نظر گرفته استقامت و پایداری را پیشه خود بسازد و از
یأس و احمال و سستی و بی قیدی احتراز جوید و تا آخرین نقطه مقاومت خود
را بیابان رساند در این صورت خیلی مشکلات در هم خواهد شکست و برابری
سعادت و کمالی خواهد نشست

بهر حال منظور ما در این بحث معاشرت که اساس معاشرت خود را روی چیز های که
فائده فکری دماغی معنوی داشته باشد قرار بیاورد و از مواقع مضره و معاشرت
های فساد آور دوری باید جست حتی برای يك مرتبه هم در نقاط و میجا لسیکه موهون
باشد و نزد اشخاص بد نام و بداخلاق و در مجامع رذل نروید (Carnegie) میگوید:
« احترام و شرافت خود را نگاه دارید و هیچگاه با آشیانه های فساد قدم نگذارید »
(رهبر جوانان) با نظرات صاف دقت کنید اگر کسی را می بینید که بکنفر آدم بداخلاق
و پست قدم میزند و معاشرت میکند آیا این شخصی هم به نظر شما پست جلوه نمی کند؟
اگر تصدیق دارید خود شما هم از این گونه اشخاص کناره گیری کنید و اگر
کسی باشید که عادات و اخلاق غیر مستحسن مبتلا باشید و این کتاب را
میخوانید کوشش کنید که اخلاق خود را تبدیل و از آن مجرای پست تغییر
داده و کم و کم حیثیت و آبروی رفته را اعاده کنید.

انسان قابل تبدیل است همانطوریکه خیلی زود به بدی معروف میشود
ممکن است ندریجاً از بدی بخوبی معروف گردد. جوانان چون دارای يك
عاطفه با لک و جذاب هستند همیشه مائل میشودند رفیق و دوست برای خود انتخاب
کنند چون نچر به ندارند آنها وضعیت ظاهر آنها فریفته نموده و تا آخر

عمر هزار ها رفیق عوض نموده و صدها بار توبه میکنند.

با ید جوانان در این مرحله اولاً وقت کنند که با جوانانیکه هرزه کرد و متعلق باشند رفاقت نکنند مخصوصاً آنها نیکه منظور داشته باشند زیرا هر کس چون بدیگری کاری دارد همیشه طوری جلو می کند که طرف مقابل را اغفال نموده و او تصور می نماید خیلی باوصیمیت دارد ولی همینکه کارش تمام شد دیگر میل ندارد شکل طرف مقابل را ببیند مخصوصاً وقت کنید هر کس شما را و بر و تعریف و توصیف و مدح میکند مقصود دارد می خواهد شما را اغفال کند و در به محبت لازم نیست که رو برو گفته شود.

با ید نصیحت اشخاص مجرب را که در این راه صدمات کشیده اند و تداوت ها برده اند قبول کنید و در آن تأمل نمائید نه اینکه نصیحت آنها سبب نفیج شما شود زیرا آنها به نظری اشخاص را می بینند که شما جوانان هنوز درک نمی توانید مگر بعد از بدیدن ضرر تضییع وقت.

باور کنید کسی که با شما با انعام جهت صمیمیت داشته باشد بقدری شاذ و نادر است که تقریباً میتوان گفت وجود ندارد. برعکس بدانید اشخاص متلون در و دروغگو. بی وفا. مطالب آشنادر هر قدم. زندقه می بخورند هر يك دامی می باشند که افرا در اینجا نژاد و فریب خود گرفتار میکنند با بد با این تیپ مردمان معاشرت نکنید زیرا عیاز و ارزش افراد از آنها معاشرت آنها با اوج مردم فهمیده میشود.

اگر دیدید شخصی دروغ میگوید دیگر سعی کنید با او از هیچ حیث در تماس نباشید زیرا دروغگو از دروغ لذت می برد آنکاه برای التذاذ نفس نایاب خود با هر کس دروغ میگوید و با دروغ هم نمی توان زندگی نمود.

همیشه سعی کنید با دروغگو هم مقدم. هم معامله و هم راز نشوید. حتی آشنای
را ترک کنید زیرا روزی میشود که متأثر و منضر رویش میماند. اشخاصیکه
دروغگو هستند دارای هیچ حیثیت نیستند. دروغگو حق ندارد در محیط
انسانیت زیست کند و باید جامعه در تماس باشد.

اشخاصیکه وفادار دارند دلیل بر ضعف عاطفه. وجدان و ایمان است کسی که
ایمان، عاطفه و وجدان بشریت دارد نمی تواند از وفاداری بقول عهد دوستی
و وظیفه خود امتناع نماید اگر دیدید حس وفاداری ندارند بدانید که قساوت
قلب و سیو عیت او قویست البته از او دوری کنید.

کمانیکه مطلب آشنا بوده برای اجرای مطلبی نزد شما اظهار ارادت
میکنند حتی در برابر خلوصیت خود افراط هم میکنند ولی همینکه کار
شان تمام شد و احتیاجشان رفع گردید دیگر حاضر نیستند باشما رو برو شوند
بدانید که صمیمی نیستند و ارزش ندارند و این تیپ مردم را بجوی نخرید
و اهمیت ندید بگذارید در عالم خود بچرخند و هر قدر میتوانند به تملق و
چایلوسی افراد مردم را بازی دهند و کار خود را انجام دهند ولی عاقبت حقیقت
ظاهر و با آنچه شایسته شان می باشد معروف می شوند.

باید مردمان دروغگو مطلب آشنا. دور و متملق را با دقت شناخته و با چنین
اشخاص حتی الامکان در تماس نباشید این قسم افراد از دشمن خیلی خطر
ناک ترند زیرا دشمن معلوم است ولی این ها عقرب های مخفی و مضر
هستند.

اگر در سلسله دوستان شما این تیپ افراد باشد همیشه احتیاط کنید
(وولرس) سردار معروف وقتی بفراواندهای عساکر فرانسه مهاجم وور شد

بلوئی ۱۴ چنین گفت: مرا از شر دوستانم حفظ کنید از آسیب دشمنان باز
ندارم. بدون تردید دوستان دور و منافع از دشمنان خونریز ترند.
(جستجوی خوش بختی)
بالا آخره در این مورد مطالب و گفتار (Noslin) را اقتباس میکنیم:

«جوانها بایستی از رفاقت و دوستی با اشخاصیکه هم عقیده و هم مسلک
آنان نباشند دوری بسته و با آنها که مخالفت عقیده و معایرت اخلاقی دارند
بهیچ وجه نیامیزند و سپس باقی طبقات را باید بطریق ذیل بحساب آورده و
بهر طبقه دقت لازم را مبذول دارند:
رفقای خیلی ثروت مند.

آنهائی که خیلی تهی دست و فقیرند.
آنهایکه در حد متوسطه زندگی دارند.
اشخاص خراب و فاسد.

تنبلها.

عیاشان خوش گذران و هرزه کاران افراطی.

رفقای خیلی متمول یعنی آنهائیکه وضعیت و موفقیت شان بطور محسوس
و مسلم در درجاتی خیلی بالا از شما واقع است هر قدر مطبوع و خوش رو
و هر چه مهربان و نیکو خوب باشند بطور کلی برای جوانان از معاشرت آنان
حظ و لذتی میسر نیست و غالباً خطرناک و موجب زحمت و ضرر نیز واقع
میشود.

جوانانیکه با این گروه معاشرت میکنند غالباً دچار استیصال و اضطراب

میشوند و همواره در رنج و ملال می افتند زیرا با میخواهند در حلقه آمیزش
 و در مهمانی ها بازديد و گردش ها فریج و غیره با آنها معامله متقابل نموده
 و طرز زندگی گانی خود را روی همان پایه قرار دهند که از دوست نرو تمتد
 خود مشاهده مینمایند و این البته با نداشتن سرمایه کافی غیر مقدور و
 بالا آخره به تحمل قرض های کمر شکن مجبور خواهند شد که خود مخرب اساس
 زندگانی است و با این قید ها راز ها کرده و راضی میشوند که همیشه تمام
 مخارج و مصارف را بعهده رفیق معظم خود گذاشته و خویش را مطیع و سر
 بار او سازد. این رویه نیز برخلاف عزت نفس و باطمع موجب پستی و حقارت
 و نشانه نقصان استعداد و لیاقت است به علاوه آنچه به تجربه رسیده است در ابتدای
 امر رفیق دولت مند معاشر جدید خود را بخوبی می پذیرد و نوازش میکند
 او را تحت حمایت مادی خویش قرار میدهد و همواره میل دارد که او را راضی
 و خوشنود گرداند چند بار با قیافه مهربان رضایت خاطرش را بعمل میاورد
 اما بزودی (و غالباً بدون سبب) دل سرد و کدو متغیر و نازا ض شد دوست
 دیروزه خود را می کند و با اولین کدورت و رنجش مختصر او را با بن پول
 طلب پول دوست. اخاذ کلاش لجوج و طماع میخواهند و چون او را با این اوصاف
 معروف کردند معلوم است در بین مردم اعتباری برای او باقی
 نمی ماند.

حقیقاً یکی از خطر های بزرگ زندگان هوس و آرزوی بیجا است و با
 خود را در موقعیتی قرار دهند که مجبور شوند مصارف بیچاره متحمل شوند
 همبیطوری که طبیعت کم کم هر صفت پست را عادت نموده و اهمیت آن از نظرش
 کاسته میشود یک بار دو بار بالا آخره چند بار قرض کردن شرم و حیای این عمل

زشت را تخفیف داده و عادت میشود. آنگاه شخصی با هیچکس نمی تواند بسر
برد و همه از او دوری میکنند مگر آنهایی که دیناری هستی ندارند که قادر بر پول
دادن باشند ممکن است با استخاضه بقرض کردن عادت دارند و رفاقت
کنند.

بخطرات دارید دفعه اول که محتاج بقرض شده اید تا وقتی که اظهار کرده اید
چقدر قلب شما طپیده و عرق بصورت شما ظاهر شد است. برعکس دید اید
«شخصی را که طوری قرض میخواهند که گویا بعیراث پدر یا شما شریک هستند
البته همان اثر زشت عادت و تکرار است که شرم و حیا که از صفات خیلی مقدس
بشر است رفته رفته زایل میشود.

۱ انسان بالعموم و جوانان مخصوصاً باید دارای پروگرام و انتظام وقت بوده
و در رأی و کار و طرز زندگی مستقل باشند و عوامل دیگر به نفع دیگران نباید
او را منحرف و تحت تأثیر بگیرد معاشرت و دوستی با اشخاص متمول از يك جنبه
دیگر هم خطر بزرگ است و در این خصوص نیز (نویسنده) بشرح ذیل بیاناتی
دارد:

«قسم دیگر معاشرت جوانان نیست که بضاعت کافی ندارند و آنها نیز با
فروغندان طرح رفاقت میریزند و آن به نحو است که خیال استعانت و استفاده
مادی هم ندارند ولی بزودی خود را زیر دست آنان قرار داده زیر بار قیام میروند
و قید اطاعت را بگردن می نهند در این حال دیگر کار تمام است. خطرات حیاتی
بسیار و معایب اخلاقی بیشمار در این گونه معاشرت بالطبع بوجود می آید.
زیرا وضعیت محدود آنها در مقابل کثرت قوای رفیق شان بزودی
استحکام استقلال و حیثیت خود را از دست میدهد و حتی اختیار و آزادی اراده

آنها نیز معدوم و دستخوش میل و فرمان رفیق متمول که حتی قیمت وقت را هم نمی
شناسد میگردد. بشتد ریج رفیق متمول تمام وقت معاشر مجسوب
و با حیارا گرفته تا آنجا که از او گذاری فرصت و فراغت که بکار و زندگانی
و شغل روزانه خودش هم برسد مضائقه میکند در همه وقت همه جا او را مصاحب
و ندیم خود قرار داده بهیچ وجه مجالی برای او باقی نمی گذارد و بدین
صورت اراده و شخصیت و حس فعالیت او را از بین می برد.

(سا موئل اسمائلیز) میگوید: «شخصیت را از دست ندهید زیرا به و ن شخصیت
آزادی مفهوم و معنایی ندارد. شخصیت شماست که اساس هر چیز است»
(کتاب وظیفه).

ولی باید نا گفته نماند که منظور در این موضوع همان ثروت مندانی می باشد
که هیچ کاری برای خود انتخاب نمی کنند تا ارزش وقت را بداند
و همیشه مشغول بی عاری و بیکاری بوده موجب تضییع وقت خود و دیگران میشوند
و رنه اشخاصی که ثروت و هستی خود را از طریق سعی و عمل و جدیت و تدبیر بدست
آورده اند یا متمول خود را بدرايت و فعالیت حفظ میکنند برای معاشرت جوانان
خیلی مفید است زیرا نجر به و تدبیر بالاخره افکار آنها در زندگی همه در سهائست
که در محور زندگانی فوق العاده مفید است جوانان باید این دو طبقه را از
یکدیگر تفکیک و از اولی اجتناب نموده و بدومی بگردند و نزدیک شوند.

و اجمع بتأثیر اشخاص تنبیل و ضائع کنند اوقات و فساد
العقیده بایوت (Payat) میگوید «این جمعیت عیاش و طبقه فاسد بک رشته افکار
و اوصافی دارند که بر فکری کم فکر و ضعیف النفس خود زود تزییق میکنند
و آنها که اخلاق و اراده متمکن نداشته باشند خیلی آسان به سلیقه و عقیده
ایشان تسلیم می شوند».

بهر حال باید جوانان بدانند هما نظوری که صیاد در کمین آهومی گردد
مفاسد اخلاق و عادات زشت و اشخاص فاسد العقیده در اولین مرحله جوانی
در اطراف شما دور زده و میخوابند شمارا صید کنند باید بیدار باشید و از هر
گونه وضعیت که در نظر شما مظنون باشد فوراً از غفلت نفس و شهوات فکری کار
گرفته دوری نمائید محبت های بی سبب عطاقت های شیرین نزدیک شدن های
بی علت تملق و یا بخشش ها مصرف هائیکه شخصی بی مناسبت برای دیگری
میکنند ممکن است هر يك مقدمه دام و فریب و یا وسیله بدست آوردن
يك منظور باشد باید جداً اجتناب کنید حتی در مقابل سخن ها و مکتوبات
که در لفافه آن ابر از محبت مظلون تشخیص دهید باید با شهوات نفس و
شرافت حسب مقاطعه کنید

هم چنین اگر نسبت بکسی جنبه بخود حس کنید که ادامه آن لکه بر شرافت
شما باشد با قوه عقل و نظر به حیثیت خود قطع مجامعت و مراوده نمائید
زیرا هیجانات جوانی گاهی عقل را تحت تأثیر قرار داده بخطر می مواجه
میکنند که جز شرمساری و ندامت نتیجه نداد.

(Noslin) در این مورد میگوید: * از آنها نسیکه باشیفتگی مخصوص
بمدح و تحسین شما زبان می کشا بند بیر هیزید و هر چه زود تر دور شوید
از اشخاصیکه برای عشرت و شادمانی خود را شربك و سهم قرارداد. باعمال
منافی تربیت و ادب و مخالف عزت و شرف دعوت میکنند بگریزید
رفقای خوش سابقه و خوش اخلاق و با شرف برای خود انتخاب کنید و
دوستان فاضل و خوش قریبه دانشمند را جستجو کنید و از مصاحبه و معاشرت
آنان استفاده نمائید و در عین حال از صمیمیت و دوستداری آنان
لذت بیرید .

از اعمال پست و ناستوده از نقش های فریبنده هوس رانی و از آنها که تا
 باو های مغاشقه و عشرت را بشما نشان میدهند و شما را مست و مجذوب
 مینمایند و بگر داند و خود را سرگرم اعمال و مطیع اقوال آنها نکنند: به تعریك
 و اغسوی جـ و ان های فاسد و هرزه کرد که یراز عیب و خطا هستند تسلیم
 نشوید گول نخورید آنها قصد و نیت های خود را فریبنده جلوه میدهند
 مذاکرات صحبت ها و یادآوری های آنها خطر ناك است :

(NosIm) جمله دیگری دارد میگوید: « ملتفت باشید دیگران
 متوجه شما هستند همه شما را می بینند افعال و اعمال و حرکات و اقدامات
 شما بهترین معرف شما خواهد بود همین معرفی در تمام ادوار زندگی شما
 مؤثر و در موفقیت امروز و اجرای مقاصد دخالت نامه خواهد داشت .

در طریق حیات خیلی ها برای شما اثبات شده است که قاعده « القلب یهدی
 الی القلب » یا اینکه (دل را بدل رهیت در این کشید سپهر).

نقض گر دیده و به نظر صحیح نیامده است اشخاص هستند که بشما اظهار
 محبت میکنند حتی روبروی شما میگویند که من خیلی شما را دوست دارم
 و شما ارادت دارم ولی چون شما به ضمیر خود مرا جمع میکنید بقدر ذره
 او را دوست ندارید همینطور شما با اشخاص علاقه خاطر دارید ولی از طرف
 مقابل ابتداً اثری در باره شما نیست .

باید دقت کنید که این طرز محبت ها و علاقه مندی ها چه از طرف اشخاص
 نسبت بشما و چه از طرف شما نسبت بدیگران در حقیقت محبت نیست بلکه يك مهر
 کاذب بوده و علاقه ایست که بوا سطه غرض و يك منظور وی در ضمیر شخصی
 موقتاً پیدا میشود ولی طرف مقابل چون آن غرض و منظور را ندارد متأثر نیست .

اما اگر با کسی و یا کسی باشم یا يك محبتی از روی موافقت اخلاق و
نظایق حیثیت پیدا میکند مسلم است که قلب طرفین چون بله نراز و مساوی
و مثل هم متأثر و علاقه مند است

البته ممکن است با چنین شخصی هم در طرف دوستی بایکدیگر غرض و
احتیاج پیدا کنید و این گونه غرض و احتیاجات لازمه بشریت است انسان
باید و برادر دوست و رفیق بالاخره جامعه احتیاج دارد و ای باید دقت کرد
که علاقه مولود غرض نباشد بلکه غرض مولود محبت باشد یا بعبارت دیگر
غرض علت علاقه نباشد بلکه محبت و سمیمیت علت غرض باشد

بنابرین از نظرات و چالوس که پیش روی غرض و مقصود باشد متأثر
نشوید و باور نکنید زیرا این هادم است نه محبت فقط تا وقتی در امداد
که بشما کاری دارند

خطر عشق

شویسن ها و را نشمنند معروف الانانیه گویسد «عشق با سیر
طبیعی و فطرت اصلی خود قادر تر بین و فعال تر بین قوای عامله
است» ما اول اعتراف میکنیم عشق بنیان و اساس ریشه و اصل هر کار و عمل است
اما عشق در نزد بعضی و مخصوصاً مردمان شهوت پرست چنین تصور شده است
که شاید مقصود از عشق همان اعمال شهوت و هوس وانیست روی این نظریه
غلط و پست اشعار عاشقی شعر از بدوقی خود تعبیر مینمایند و يك تکیه فکری
آنها قرار یافته است

اشخاصیکه چنین تصور کرده اند راه غلط پیموده اند. عشق عبارت
از يك قوه سائقه (راننده) جانب مقصود است باید يك امری را که عقلاً اختیار

میکنیم برای حاصل نمودن و اجرای آن عشق داشته باشیم یعنی اراده غیر قابل تغییر
 عزم آهنین علاقه مفراط که هر دقیقه دستخوش تغییر و تبدل واقع نشود .
 عشق ممکن است به تعبیر صحیح آن سرچشمه سعادت بشر گردد عشق ممکن
 است بمعنی دیگر (شہوت رانی) سبب ذات بد بختی نکبت رسوائی و بی شرفی گردد .
 من عقیده دارم معلمین و مربیان اگر معنی عشق را تجزیه نمی کنند محکوم به
 ملامت و سرزنش هستند بعقیده من اگر هزارها طفل در طریق خطا افتا میشوند
 باید اول معلمی را که در تعلیم خود غفلت دارد پدیری را که در تربیت فرزند خود
 کوتاهی میکند محکوم و مسئول دانست .

عقیده دارم که اشعار عاشقانه را که منظور شاعر برای جوانان و خانم
 هامختی بوده و سهل الفهم نیست باید سوخت و از بین برد . لب شاعری را که
 در محیط اجتماعی شعر عاشقی میگوید و در شعر خود منظور خود را توضیح
 نمی دهد باید دوخت .

چه جوانان عجیب و چه اشخاص با شرف و چه دختران با عفت در اثر ذوق
 سرشار باد بیات در قعر بحر هوا و هوس پرتاب شده است سبب این
 جنایت چیست ؟

معلمین بی ذوق شعرای مهمل با ف !

(Noslin) میگوید . (منشأ غلط فهمی در عشق و مبدأ بعضی گرفتاری ها
 و ابتلاات همان میل و علائق بی پایه و کور کورانه است که شاید شما آن
 را عشق مینامید و این لغت را بعیل خود تعبیر میکنید .)

عشق بمعنا ظرطبعیت ' عشق بمطالعه کائنات برای انسان هادی
 سعادت است !

عشق با مو ر غیر مشروع و ناپسند سبب فضیحت و بشیما نیست (Noslin) میگوید
 «عشق هزاران رنگ، هزاران لباس و هزاران اثر و هزاران حاصل دارد»
 نتایج آن نیز در هر هنگام و در هر مورد بکلی متفاوت است.
 جوانان کم تجربه که تحت تأثیر رفیق بد ربا تهییج جوانی واقع شده و عقل
 و شعور آنها ذلیل و مغلوب میشود و بی‌وسسته توجه آنها بخواهش های طبیعت
 مصروف میگردد هیچگاه آسوده نیستند و روحاً در فشار بوده دقیقه آرام ندارند
 دائماً بفکر لباس خوب، پول زیاد و شمایل و چهره زیبا هستند و از آنچه لازمه
 بکنفر انسان عاقل است محروم میمانند.

در این زمینه (Noslin) میگوید «غالباً جوانانیکه هنوز
 قابلیت و ایاق و ورود به مراتب بالائی را ندارند دچار تأثیرات محیط و اغوای
 اطرافیان خود شده هوای نفس را تقویت میکنند بوالهوسی را شعار خویش
 و خواهش های موقتی را پیمانه خود میسازند و این احوال را عشق نام
 میکنند».

اینگونه جوانان عشق و علاقه ها و امیال مخصوصی را پیشوای رفتار و حرکات خود
 قرار میدهند مثلاً به بوالهوسی و خودسازی و قبود بی اندازه خود بهیچ
 وجه اهمیت نمی دهند و این موضوع را ناشی از هوس ها و سلیقه های جوانی
 خود فرض میکنند در حالیکه حقیقاً اشتباه است این رفتار باعث آن میشود که
 جوانان کارها جدی و اساسی خود را فراموش نموده بیشتر اوقات خود را
 بخودپردازی و ظاهر سازی خویش مشغول و در نتیجه زحمات و گرفتاری های که
 گاه خیلی هم مشکل و لا ینحل میشوند برای خود فراهم
 سازند. رفته رفته این حالت بک عادت ثانوی و غیر قابل اجتناب میگردد

زحمت بسیار و ضرر بیشمار در بر دارد.

قیود بی اندازه در اجرای سلیقه و ظاهر آرائی خود نیز یکتوقع هوسرانی و خودخواهی است که يك دشته جوانان دچار وبدین عادت بطور افراطه گرفتارند همواره در فکر آرایش خویش بوده و برای تأمین این خیال در نشو ویش و این هوس بازان ظاهر ساز و این عشرت طلبان خود پردازان خود را با آراستن سر و وضع ظاهر خود بیش از حد لزوم اهمیت میدهند و از این رهگذر همیشه دچار ضرری گردند و باینداشمن وقت و مخصوصاً سرمایه کافی عاقبت بیچاره و درمانده میشوند.

کوچکترین نمره و خیم و کمترین ضرر و خسارت این احوال برای جوانان همانا اجبار به تحمل قرض ها نیست که برای اجرای هوس خود در دازی شان اقدام میکنند و گاهی نتایج اینگونه استقراض در اساس زندگی تأثیرات مهمی بجای میگذارد که اصلاح آن بی نهایت مشکل و اساس زندگي را متزلزل میسازد.

جوانان نباید بدانند که رفتار روی هوس و احساسات طبیعی رفته رفته شخص را اسیر و سرگردان و عاقبت خسته و پشیمان میکند هر جوانی که باین عادت زشت و هوس رانی مبتلا میشود حتماً بی وفا در دغو و متلون میگردد زیرا هو سرانی زود پشیمانی و سردی دارد باز جای دیگر و بکس دیگر متمایل میشوند روی این اساس بزودی بکفر لایبالی و شخصی بی وفاء و هرزه گردویی ثبات معروفي می گردد.

همینطور زنهای نیکه در اثر فریب اشخاص پست آهسته آهسته حیا و عفت را از دست میدهند دارای هیچگونه وفا و عاطفه و حسن قول و اطمینان نیستند

اینگونه اشخاص چه مرد و چه زن که خودشان بدام بلا افتاده و حیثیت خود را از دست داده اند ابداً سمیمیت ندارند بلکه پیوسته میخواهند دام هائی برای دیگران گسترده و آنها را صید خود نموده و در حلقه بینوائی و بی‌عنیتی و نکبتی خویش داخل کنند.

جوانانیکه از طریق وقار و عفت منجر میشوند اولین مرتبه بفشار اقتصادی رو برو میگردند که ناچارند برای تأمین بوالهوسی هزارها برادر الهوسی دیگر را مرتکب شوند.

(بوسلین) میگوید: «این طور اشخاصی ناچار بگول زدن دروغ گفتن باقوام و نزدیکان پرداخته قرض خواهی را نزد دوستان و رفقا و آشنایان شروع میکنند این کار هم تا حدی ممکن است عاقبت نتیجه نداده بگوش بری و کلاه برداری شروع میشود در انجام بخت برگشتگان جوانانیکه در سراشیبی این راه لغزیده و با چنین عناصر ساده می‌پیوندند با سرعت عجیبی اصول و ارکان کارهای اساسی خود را درهم شکسته بنیان محکم معاش و امور روزگاری شان مختل می‌گردد و در بجا یک نوع انقلاب و شوریده‌گی کاملی در تمام کارهای شان تولید میشود که خود نیز دروادی حیرت‌کم میشوند و همه جا اظهار محنت و تألم و تأسف می‌کنند».

(ساموئل اسمائلیز) میگوید: «همان اشخاصیکه خود را تسلیم هواهای نفسانی نموده و خلوت دل را گذرگاه خیالات شیطانی قرار میدهند و اقف بخطای خویش بوده و میداند که برای خطا رفته اند بالاخره نوا میس طبیعی آنها را رسوا و در بیشگاه وجدان محکوم شان میسازد» (کتاب وظیفه).

(ساموئل اسمائلیز) روی این اصل که متمایل شدن بیک عمل زشت مستلزم

هزارها کارهای بدمی باشد چنین می نویسد: «عیب این جاست که هر عمل
ناشایسته و بد باعث تولید بدی و خطاهای دیگر میشود یعنی در واقع بدی و شرارت
مولود بکند دیگر بدو دور و تسلسل پیدا میکنند و جدان نمی میرد و انسان نمیتواند
و جدان خود را مانند مرده در چائی مدفون سازد. و جدان را ممکن است یا بمال
نموده ولی مع ذلک از بین نخواهد رفت» باز در مورد دیگر میگوید:

«ما در این دنیا نیامده ایم که از هوا و هوس خود پیروی کنیم یا آنکه تنها موجدیات
رضایت خویش را باله و ولع فراهم نمائیم این تصور غلط محض است و طبیعت
هم برخلاف آن کار نمی کند و اساس آن بر روی پایه این قرار گرفته است که
کاملاً منافعی این فکر است. چون عقل دارای مقامی ارجمند و بالاست پس نماید
آن را تابع و مطیع اجزای پست و ادنی وجود خود قرار دهیم.

یکی از بزرگان گوید: «اگر لذایذ پوچ و کارهای بیهوده وجود نداشت
سائر مصائب زندگی قابل تحمل بود»

انسان نباید در طریق انسانیت عقب برود بلکه باید همیشه در صدد ترقی
آدمیت و انسانیت خود باشد در این خصوص دکتور و بکتور پوشه در کتاب
'(راه خوش بختی) جمله دارد و میگوید: «ای موجود مختار و مسئول یا با صالت
شخصیت خود دلمان و یا به بهتر از آن برس پست تر شدن از انسانیت دور است».
ار داو بپوری در کتاب (در جستجوی خوش بختی) میگوید: «بعقیده من قدرت
حقیقی و سعادت ابدی آنست که انسان عثمان خویش را بدست داشته و در راه های
پر بیخ و خم دنیا اختیار خود را بدست نفس سرکشی ندهد عقل چراغیست
که در ظلمات دنیا ما را رهبری و بافتخار و شرافت میرساند هوس چون
کودک سبکسر و کوتاه فکر مردم ما را با خطری مواجهه میکنند».

(روبرت) میگوید: «خوش بختی و بد بختی در اختیار خود ماست و بقیه بدست خداست»

(لرد اویبو ری) میگوید: «باید اعتراف کنیم که منبع سعادت و بد بختی ما دنیا نیست که در سینه ماست نه دنیائی که ما را احاطه کرده است. اگر بتوانیم بر هوس های خود تسلط پیدا کنیم همه کارها آسان میشود. هر مشکل که در راه زندگی پیدا میشود چیزها نیست که هوس های بی جا برای ما ایجاد میکند».

خطرات مجرد

جوانان چه مرد و چه زن همینکه داخل مرحله بلوغ گردید قوه شهوت و احساسات طبیعی بر نفس آنها حاکم شده و در سرد و راه همیشه در تنما زع قرار میگیرند.

يك راه همان خواهش نفسانیست و راه دیگر طریق عقل و عفت است. هر قدر تربیت جوانان عالی و دارای سجه نيك و شرافت مندانه باشد از طرف دیگر آثار طبیعت در تهییج بوده جانب خطر میکشاند. باید اولیای جوانان حتی خود آنها در این مرحله برای از دواج تصمیم گرفته از طریق عقل و موافق با دیانت و شرافت ر عفت خود از لذات طبیعت استفاده نمایند و را ضی نشوند یکنفر جوان در معرض تخیلات واهی و با تأثیر معاشرتهای بد قرار گیرد. از مرحله بلوغ چون بگذرد و جوان مجرد زندگی کند خیلی خطرات دارد. گذشته از تأثیر اخلاق فاسد معاشرین بد، اصلاً بر حیات خود شخص مجرد تأثیرات عمده دارد. علی العموم شخص مجرد دارای اثرات ذیل است: خیلی عصبی و تند است و در عین حال ترسو و جبون است، اندک مانع جزئی سدی

در راه منظورها و خیللی بزرگ جلوه کرده و از تعقیب منظور خود باز میماند .
شخصی مجرد و خیللی متلون است هر دقیقه و هر ساعت يك قسم تصمیم دارد
پرو گرام زندگانی شخص مجرد همیشه تغییر میکنند

شخصی مجرد دارای حس نخوت و خود پسندیت - همیشه تصور میکند هیچکس
مثل من نمی داند و باید آنچه من بگویم دیگران قبول نمایند. منتظر است
همه او را احترام کنند و انتظار دارد از تألم و تأثر او دیگران هم باید
حتماً متأثر شوند .

شخص مجرد از طرز زندگانی دیگران هیچگاه نمی تواند آگاه باشد
در حقیقت از جامعه دور و منزویست .

طرز زندگانی شخصی مجرد همیشه پیریشان و بر روی اساس حقیقت تنظیم
نمی یابد چنان مجرد همیشه در انظار مردم متهم است . (نوسلین) میگوید:
(بعضی بزرگم خود و یا بر ایهنی که البته تصدیق آن آسان نیست حالت
انفرادی و زندگانی تجرد را می ستایند و خود را منزوی و پاک دامن جلوه میدهند
اما چگونه میتوان باور کرد که در زیر سقف اطلاق تجرد جوانی از هر حیث
آراسته و منزله وجود داشته باشد چطور میتواند اخلاق چنین جوانی را عموماً نظور
که حالت و صورت ظاهر خود را نشان میدهد کاملاً پسندیده و خالی از معایب
انگاشت؟

من بجز نت میگویم جوانانانی که زود ترزندگانی تجرد و تنهایی را رها
میکند از معائب و مقاصد اخلاقی عمومی دور ترند آنها فرصت زیادی برای
خرابی کار و نه کردن و کار خود نداشته اند و علاوه بر این زود تر در محیط
زندگانی اجتماعی وارد شده و فرسنگ ها از آنها که حالت انزوا و انفراد

خود را ادامه میدهند جلوتر میروند و زودتر بمقصود میرسند.

در عین حال باید متذکر گردید که اگر بطور ندرت دیده می شود اشخاص سراسر عمر را به مجرد گذراندن و یا باین وضعیت ادامه میدهند و در عین حال دارای اوصاف پسندیده و مالک عفت هستند نباید بر خوبی مجرد دانست زیرا این قبیل اشخاص فوق العاده بوده و عمومیت ندارد و آنها دارای *بك سجيۃ باله* و طبیعت باشرافتی هستند که بر هوس های نفسیه غالب شده و دارای روح ملکوتی می باشند و قابل مقایسه نبوده و نباید با آنها تأسی نمود.

خطر ازدواج

ما آنچه راجع به مجرد گفتیم و خطرات آن را بیان کردیم در عین حال لازم میدانیم خطرات ازدواج را نیز ذکر کنیم با آنکه ازدواج از جمله لوازم طبیعی و عقلی بشمار میرود اگر طوریکه لازم است اجرا نشود خطرانی دارد که خیلی های بیشتر از مجرد مضر است همین ازدواج های غلط و بی معنی است که هزارها نتایج وخیم و رقت آور دارد و سبب میشود که جوانان به مجرد دزدگی نمایند.

همیشه اولیاء جوانان و خود جوانان باید بادیستة عقل طرف مقابل را تشخیص نمایند و در این خصوص خیلی ها دقت لازم است.

بك مدت زشت و *بك* رسم خیلی مضر در بین ما مردم آسیائی رواج دارد که همیشه عمه و خاله و امثال آنها زن را برای جوانی انتخابی میکنند. این قبیل زن ها همیشه از عینك خود دیده و روی طبیعت خویش می پسندند.

همه امتحان کرده اند که اشخاص همیشه روی عادات 'طبیعت' خلق شخص

خود با دیگران انس می گیرند ' تنبل با تنبل ' هرزه کرد با هرزه کرد شاعر با شاعر نویسنده با نویسنده دزد با دزد. اشخاص فعال با مثل خود ... فرضاً اگر جوانی یک عمه و یا خاله دارد که فطر تأویطیعتاً تنبل و همیشه میل دارد بکوشه خانه بنشیند و کارهای او را دیگران انجام دهند چنین شخص همیشه مثل خود رامی پسندد و اگر دختری را ببینند که مثل پر وانه می پرد و همه کارها را بفوریت انجام میدهد چنین یک خاله یا عمه او را به نظر نفرت دیده می گوید : (این دختر خیلی سبک و ور دارد و است) همینطور بعضی از ازدواج های دیگر مثلاً دختری از یکی منسوبین موجود است باید به پسری که زن ندارد داده شود - مثلاً عقد دختر عمو و پسر عمو را در آسمان بسته اند ولی غافل از اینکه چه دختر عموهاست که پس از ازدواج وفق اخلاقی نداشته و در گوشه متروک شده و بر کسایکه سبب چنین ازدواجی شده اند نفرین میکنند .

با اینکه فلان زن و دختر چون کم خرج و مفت است باید گرفت . برادر فوت کرده چون صغیر دارد میراث او از بین نرود یا بیوه برادر است باید حتماً ازدواج شود که این گونه عوامل با آنچه که مربوط با ازدواج است ربط ندارد .

این ها عوامل خارجیست گاهی هم خود جوان ها در انتخاب خود اشتباه میکنند زیرا احساسات شهوانی عقل او را مغلوب نموده و بجلوه های ظاهر فریب میخورند و اغفال میشوند مسلم است اگر همسر از روی حس شهوت انتخاب میشود پس از تسکین شهوت و کمی بعد از ازدواج همسر او در نظرش منفور میگردد زیرا احساسات شهوانی زائل میشود

هیچوقت و جاهت و قشنگی را اساس انتخاب قرار ندهید بلکه وقت
 کنید همسر شما از حیث روحیات تربیت اخلاق زکاوت و هوش متابع
 شما باشد اگر انتخاب روی این اساس صورت میگیرد همیشه دوام داشته
 و بی دریغ محبت زیادتر میشود اگر در عین حال با این اوصاف و جاهت منظر هم
 اضافه میگرد نعمت کاملی خواهد بود.

(Noslin) را در این مورد عبارت است که ذیلاً اقتباس میکنم
 و يك حقیقت ثابت و غیر قابل انکار در امر تأهل وجود دارد که بایستی کاملاً
 مرغی و ملحوظ گردد و آن اینست که ازدواج و اتصال جوانان با همسر خود
 از روی کمال میل و رغبت طبع خویش بوده و هیچ نوع دلائل و ملا حظات
 و موجبات خارجی در آن راه نداشته باشد و این تمایل در انتخاب باید از روی
 عجله و شتاب و حس شهوانی نبوده مطالعات لازمه بکار برده شود.

آنچه تجربه شده از دواج ها ئی که برخلاف این رویه انجام گیرد هیچ
 وجه بایدار و استوار نخواهد ماند و هیچ نوع لذت و شاد کامی در بر نخواهد داشت
 اما میل و رغبتی که در این امر لازم است نباید از چربان اساس و فرمان عقلانی
 منحرف گردد باین معنی که عوالم روحی و معنوی در این جنبه و تمایل
 بایستی بیشتر بکار رود مراتب صوری و ظاهری کمتر مورد توجه قرار
 گیرد حقیقتاً مایه بسی قنأس است که زبانی رخسار و وجاهت ظاهر را بر
 ضمیر پاک و اخلاق نیکوتر جیح داده آرایش صورت را بر محسنات باطنی
 غالب شمارید این بك اشتباه بزرگ و خطای پر خطر است که در این رفتار بلاها
 و مصیبت های بی شمار پنهان است که در ابتدا مشهود نمی شود اما بزودی با ظهور
 خود غفلت و اشتباه کاری این طرز انتخاب را کاملاً ناسبت مینماید.

آنچه مسلم است انعطاف به زیبایی چهره و موزونی اندام زن با توجه کامل
 با خلاق آراسته و تربیت شایسته بایستی توأم باشد و بلا تردید مرآتپ ثانی
 باید بکلی مقدم شناخته شود و اساس مطالعه و انتخاب بر روی آن قرار گیرد و اگر نه
 مجذوب گشتن به زیبایی و محو شدن در جمالی دل آرای بارو ایجاد عشق
 و تعلق بروی این پایه سپس انتخاب همسر این رویه قطعاً انعام وقت با ر
 و پایان پر آزاری در بر خواهد داشت و چندی نخواهد گذشت که مطالعه این
 فصل کتاب زندگانی ما تقدیر که در بادی امر شیرین و دلپذیر است در آخر
 کار برای طرفین بسیار ملامت انگیز و بی اندازہ گردد و رت آمیز خواهد بود
 و به همین سبب که می بینیم بزودی عبار بدبختی بر چهره شان می نشیند و هزاران
 قلمه و فساد از میان شان بر می خیزد.

خیلی یادیده شده است که پدر عمه خاله و اقارب جوانی را باز دواج
 دختر ی که اخلاقاً با او مناسبت ندارد مجبور میکنند و نیز اضافه میکنند
 (اهمیت ندارد اگر نخواست باز زن دیگر خواهد کرد)

غافل هستند که اگر این جوان از این زن متنفر شد و زن دیگر کرد
 چنین زن هم دارای حس بوده او هم میل دارد بک شوهر و بار فیق دیگر برای
 خود پیدا نموده خوش بگذارد اگر بگوئید که برخلاف انجابت است و نباید
 بکنند باید گفت مجرم شما هستید که برخلاف عدالت و انصاف زن بیچاره را
 در آتش افکنید و جوان بدبخت را دچار خلق تنگی و خساره همیشه گی کردید
 که هزارها فساد و بی عدالتی و فشار اقتصادی را سبب میگردد شریعت مقدسه
 اسلام این موضوع را طرف اهمیت قرار داده است و ما را مأ مور فرموده که
 همسر خود را باید هم گفتو و هم اخلاق و متناسب انتخاب کنیم حتی باید کسی

که میخراهد طرف مقابل را انتخاب کند با بدبینند و علم خود را در موافقت با او حاصل نماید چنانچه..

«یکی از صحابه روزی حضور مبارک رسول الله (ص) عرس کرد ازدواج نموده ام آن حضرت (ص) فرمودند آیا زوجه خود را بدید گرفتید یا نه جای دیگر فرمودند چون میخواهید زن بگيريد ببينند آنگاه انتخاب كنيد زيرا نديده ازدواج كردن ممكن است باعث ندامت و افتراق شود جلد دوم كتاب فقه تاليف مولوى نصرالله خان در فائده حقوق

مسئله ازدواج با هیچیک کارهای انسان شایسته ندارد در این مسئله باید تمهیداتی حقیقت رفت و تناسب دو نفر را از هر حیث سنجید اندک خطای این مرحله سبب هزار هاجرم و فساد میشود.

ممکن است چند روزی جوانی را بواسطه غرور و هیجان طبیعت راضی ساخت و او را بازواج غلطی مائل کنید ولی خیلی زود محبت از بین رفته دیگر آن خنده های دلفروز و آن تبسم های دلکش را از یکدیگر ندیده و در هر دقیقه مرد وزن جام زهر را از خلق تنگی می نوشند و در زبان و دل بر کسانی که سبب چنین وصلت شده اند نفرین میکنند.

انصاف کنید. رحم کنید از چنین جنایت بزرگ بفرساید و پیرهن بد جوانان را روی میل و عقیده خود سوق ندهید و آینه آفتاب را تاریک نکنید و چنین جرمی را که غیر قابل جبران است مرتکب نشوید سعی کنید از روی عقل مسئله ازدواج صورت بگیرد و طرفین با هم وفق و تناسب داشته باشد. شماراضی نیستید بکنفران درجوی آب بیندازید راضی نشوید يك فامیل را در چاه بیفکنید و تا آخر عمر در شکنجه و عذاب گرفتار کنید. هوا و هوس عقائد شخصی خود را تحمیل نکنید.

جوانان! جز اینکه همسر خود را از حیث نجابت، عفت، شرافت اخلاق و کثرت تربیت اگر ممکن شود و جاهت با خود موافق نبینید اصلاً تحت تأثیر عوامل دیگر نروید.

چه اشخاصی هستند که ضعف نفس و پستی طبیعت آنها را وادار میکند که میخواهند دختر شخص ثروت مند را بگیرند تا ثروت مند شود یا دختر شخص محترم را بگیرند تا محترم شوند و یا برعکس دختر عقیقه خود را بیک عفریتی میدهند تا شاید عزتی حاصل کنند و یا مالی بدست آورند.

اینها جنایات 'جرم و گناهان غیر قابل عفو است که شخص انسانی را که تحت اثر خود دارد بسوزد بامید آنکه نفس خودش لذتی ببرد و با آن بندد؛ زندگانی خود را تحت نهید قرار دهد بامید اینکه از این از دواج ثروت و یا عزتی حاصل میکند.

باید هر کس بشخص خود، عام خود، حبشیت خود بالاخره بصفات خود متکی بوده و اساس از دواج راروی چنین توهمات و خرافات و خیالات موهوم قرار ندهد و بفکر این نباشد که پسر و یا دختر بیچاره را فروخته و با آتش افکند. خودش نتیجه ببرد خیر خیر!

نتیجه حقیقی در این چیزها نیست 'راه عزت و طریق بدست آوردن ثروت اینها نیست. این تصورات غلط است و این منظره هاسر آب است. شخصی از ظلم 'جور' آدم فروشی 'خیانت' بی عدالتی بجائی نمی رسد. آه مظلوم ناله اسیر 'اشک سوخته گان سو زنده است.

باید بدانید برای مرد وزن هیچ ثروتی بالاتر از این نیست که شخصی در منزل خود همسری موافق با اخلاق و فکر خویش داشته باشد. اگر شخصی

دارای هر گونه منصبی باشد و مالک هر مقدار ثروت باشد ما همسر او موافق باطبع و اخلاق او نیست ابد الذلت زندگی را نمی داند و هیچگاه آسوده نیست. چه زندگانی شیرین و چه حیات با شرفیست اگر همسریك و موافق اخلاق باشد همیشه سعی کنید دوفری را با یکدیگر هم آغوش سازید که از هر حیث موافق باشند آنگاه ببینید تا آخر عمر با چه يك حیات پر از افتخار و مسرت میگذرانند.

جوانان و همینکه ازدواج کردید و آنچه لازم عزم و احتیاط و وقت در مقدمه کار لازم بود بجا آورید بعد مواظب باشید طوری رفتار کنید که در هر دقیقه تولید محبت و يك جهتی کنید نه اینکه ایجاد کدورت و رنجش شود. همیشه در منزل خود دارای حوصله و صبر باشید و همسر خود را محترم بشمارید. همیشه يك بیمنی، ادب و احترام را در باره همسر خود رعایت کنید و بدانید که برای احدی چنین همسری ممکن نیست که طوری موافق باشند که موجبات رنجش و آزرده گی فراهم نیاید باید با صبر و تحمل چاره نمائید و مواظب باشید هیچگاه رنجش و کدورت وجود نیابد و اگر موجود شد این جرعه کوچک را خاموش کنید و آن را توسعه ندهید.

اگر از طرف غفلتی بشود باید چشم پوشی کنید و در صدد تعقیب و کنجکاوی نباشید زیرا تعافل شما سبب تنبیه طرف میشود ولی توجه و تعقیب شما سبب تجری و قساوت شده روز بروز کدورت زیاد تر میگردد.

خانم ها! باید بدانید که شوهر شما دارای حق زیاد است و شما تنها کسی هستید که تکیه گاه خاطر و پشتیبان قلب آنها می باشید. اگر شوهر وارد منزل میشود باید بدانید که تنها عزم او این است که در منزل و در نزد شما

آسوده و مسرور بوده و از خستگی های کار را استراحت کند، باید از اولین دقیقه که وارد میشود و تا آخر یسن لحظه که از نزد شما خارج میشود اندک بدخلقی نکنید و متوجه باشید که موجبات خلق تنگی فراهم نگردد و همه کارها مطابق میل او اجرا شود.

با اطفال و خدمتکاران خود در حضو شوهر با تشدد و خلق تنگی رفتار نکنید بلکه بادهن خنده، پيشانی باز و حوصله زیاد در مقابل او رفتار نمائید زیرا مبادا بواسطه عوارض زندگانی قلب شوهر افسرده باشد در نتیجه حسن رفتار شما آن را فراموش کرده و محبت شما در دل او قوی میشود.

باید شوهر از تفع و ضرر و زندگی همسر خود را آگاه و او را در جریان امور شریك کنند زیرا بهترین شریك است. کاری نکنند که همسر او از جریان امور بی اطلاع مانده کم کم دورو بی علاقه بماند زیرا در حالت همسر در امور تأثیرات خوبی دارد:

اولاً: - شوهر را از مصرف های بیجا جاو گیری میکنند.
ثانیاً: - چون همسر از خرج و دخل شوهر و از موازنه اقتصادی آگاه شد خواهش ها و هوس های خود را هم محدود نموده و در حدود امکان رفتار میکنند چه سعادتست اگر همسر باشوهرود دخر مسرت و اندوه در دخل و خرج شریك گردد و چه سیه روزیست اگر زن خود را دورنگاه داشته و تنها بفکر آسوده گی و زیبت خود باشد.

Noslin را در زمینه گفتار است: (خوش بختی و سعادت شما فقط در موقعیست که

بازن مهریان خویش یك رنگ و متحد و هم عقیده باشید، آنگاه از زیبایی جهان و آثار قدرت و طبیعت که برای سعادت بشر فراهم میگردند برخوردار شوید و شکر خداوند را بجا آورید.

نوسلین' در اینکه همسر مطابق ذوق و سلیقه نبوده و وفق اخلاقی نداشته باشد
 میگوید (چقدر در زحمت و عذاب خواهند بود و قتی که با کمال شوق و حرارت
 به تناسب موقع شوهری برای زن و بازاری برای شوهر خود یک صفحه از گفتار
 شکسپیر (chakaspar) یا قسمتی از تا لیف شیرین (Varlain)
 را بخواند و تصور کند طرف مقابل هم با همان شوق و لذت گوش
 میدهد و محظوظ میشود ناگاه ملتفت شود که ابداً متوجه نگشته و در آن حین
 بخواب رفته است»

(ساموئل اسمائلیز) میگوید: «وظیفه پدر در خانه حکومت کردن و وظیفه زن
 اداره کردن می باشد» ولی آیا پدر میداند که باید با مهربانی و تملک نفس بر
 خانه حکومت کند؟

آیا زن میداند آن فنون و صنعت ها ئی را که باعث آسایش افراد
 خانواده میگردد؟ آیا روز و اسراری بکار میبرد که در پر تو آن خانه آسایشگاه
 و مأمن و آرامگاه شوهر و اولادش گردد؟

اگر زن و مرد باین وظائف عمل نکنند و واقف باین نکات نباشند ازدواج
 صورت زشتی بخود میگیرد و خانه میدان مناقشه و جدال میگردد» (کتاب
 وظیفه) (ساموئل اسمائلیز) در کتاب (اعتماد بنفس) میگوید: «میسو الکسی دو
 تو کوئل یکی از بزرگترین نویسندگان سیاسی قرن ۱۹ فرانسه در تحصیلات
 و تعلیمات خود مرهون و ممنون زحمات و کمک های خانمش بود و او میگفت که
 زن فاضله اسم شوهر خود را بلند و اخلاق او را عالی میکند برخلاف زن بد که
 شوهر را حقیر و بیست مینماید و او میگوید که من خیلی از رجال را دیدم که در
 زمره نجبا و فضلا محسوب میشدند فقط برای اینکه زن های آن ها آنها را

باین راه انداخته نه بطور ارشاد و تخدیر که علامت تسلط زن است بر مرد بلکه فقط ازین راه که زن های آنها مائل به کارهای خوب و اعمال نجیبانه بودند و هم چنین اشخاصی زیاد دیگری را میشناسم که ذاتاً با شهامت و استعداد ترقی در آنها زیاد بود ولی بواسطه اخلاق زن های شان رذیل و پست شده و هیچ اهمیت به شئون وطن خود نمی دادند مگر اینکه منافع شخصی آنها اقتضا نماید»

بهر حال توافق اخلاق بر تناسب خوی و طبیعت زوجین بسر نوشت زنده گی تأثیر عمده دارد. یکی از چیزهایی که باید گفت اینست که هیچگاه زن نسبت بشوهر و شوهر نسبت به زن نباید بدبین باشد. بدگمانی و ابراز آن بالهجه شدید سبب دلسردی ورنجش گردیده و رفته رفته عواقب بدی دارد.

(Noslin) میگوید: «اختلافات بسیار» و سوء تفاهم و بدگمانی های بیجا که زنند گمانی با شرافت نمأهل را چرکین و لاسکه دار مینماید زائیده همان مغایرت اخلاقی و مخالفت نظر است که در میان زن و شوهر بروز میکند و رفته رفته با کدورت زیاد روابط معنوی و اساس زنده گی را برهم میزند و عاقبت بجدائی منجر شده و یا با تلخی با ید بسر برند.

باز (Noslin) در جای دیگر میگوید: «زن و شوهری که اخلاق و تربیت مختلف و عقیده و مذاق متفاوت دارند و یا یکدیگر زنند گی میکنند مانند اینست که پروانه و زنبوری را بیک نخ بسته و رها نموده باشند هر يك بمیل خود بطرفی میپزند و سعی میکنند که خود را از شر دیگری نجات داده و بمقصد برسند»

(لرد و بیوری) در کتاب (در جستجوی خوش بختی) خود می نویسد: «هیچ سخن بهتر از گفتار سلیمان نبی نیست که فرموده هر کس میتواند زن خوب پیدا کند قیمت آن از درو گوهر بهتر است روح شوهر خود را آرامش میدهد

نیکو کاری میکنند از بد کاری می پرهیزد. کارهای خانه را انجام میدهد
فقر او بیچارگان را دستگیری میکند همیشه می خندد و با طرف خود نور می
باشد وقتی زبان می کشاید سخنان خوب میگوید اهل خانه را مواظبت میکند
از تنبلی و بیکاری دوری میجوید فرزندانش را دوست دارد.

(ساموئل اسمائیلز) در کتاب (اخلاق) می نویسد: «زن دایه و پرستار است که
طبیعت او را برای پرورش نوع بشر معین نموده است و با بن جهت است که
از اطفال ضعیف و ناتوان نگا هداری کرده و بسا ثقه فطری آنها را در آغوش
مهر و محبت خویش می پروراند.

زن فرشته محافظ خانه است و با حسن سیرت و رفقا و خویش آرامش
ورقاء خانواده را فراهم میسازد که بهتر بن متصدی و پرورش دهنده و اخلاق
و ملکات فاضله می باشد».

با همه این ها باید دانست و فهمید که زندگی عاقل و اگر طوری که
لازم است از طرف مرد و زن اداره شود مهد سعادت است و اگر غفلت شود
خطرات بزرگی دارد.

اینک روی این سخن را منحرف کرده میگوئیم:

ای کسانی که دختران با عفت تحت اختیار شماست و ای اشخاصیکه جوانان نجیب چشم
بعقیده و اقدام شما دوخته اند و دختر و پسر مقدرات خود را بفکر و اراده شما
و گذار نموده اند سعی کنید همیشه دو نفر از حیث روحیات و اخلاق با هم
مناسب بودند مشکلات ازدواج و مصارف کمر شکن را از بین بردارید
بگذارید آنها به همدیگر برسند.

چه بسا دیده شده است دو نفری که از هر جهت با هم وفق دارند بواسطه

سنگین منی مخارج بیپرده مشکلات عروسی و رواج های بی معنی و هرزه خرچی
بی جا مؤفق باز دواج نشده و هر يك همچنگال کسی افتاده اند که تا آخر
عمر پشیمان و بحسرت گذرانده اند. اینگونه آدم فروشی انرات بزرگ و
خطرات مهم دارد و جنایت های غیر قابل عفو است

(فطرت بخاری) در کتاب (رهبر نجات) بعد از آنکه عادات زشت بخارائی
هارا در اسراف عروسی زیر تنیقد می گیرد می نویسد! بطوی های زمان ما اسراف
است. خلاف امر اسلام است گناه و مخالف عقل است کودکان ده ساله هم
میتواند قباحات این طوی های ما را درک کنند. اما چه چاره که این همه
آدمان عاقل و بالغ خودشان را بفهمی میزنند.

امروز ما خیلی بای های اسراف کار را سراغ داریم و می شناسیم که
سرمایه حلال خود را در راه طوی و ضیافت نابود کرده از کار برآمده و یا کمال
بی اعتباری خانه نشین شده اند از آن ها می پرسیم که آن پنجاه هزار
و شصت هزار تنگه که بطوی ها صرف کردید آیدر همین روزان فائده
رسانید؟

آن همه آدما می که جامعه ز قند داده آیدر همین زمان (تا آمد کار)
بشما پنج تنگه اعانت رسانیدند؟

البته نه!...

این است معنی آیه مبارکه (فتقعد ملوماً مجسوراً) بعلاوه اینگونه طوی ها
بجای اینکه سبب ازدیاد محبت و برادری گردد غالباً واسطهٔ نفاق و دل
سیاهی حتی گاهی باعث قتنه و فساد میشود چنگ ها و بی آبرویی هائی که
در انمای طوی بعضی از بای ها واقع میشود گواه این مدعاست. اما فلان

(دائرة دست) را از فلان نقطه دنیا در بدل پنجصد تنگه دعوت کردن. فلان جوان را از فلان گوشه جهنم در مقابل هزار تنگه آور دن و شب های هزاره ها بی سرو پای بدست را جمع کرده بزم دادن حرام محض است. فتق است. باعث رو سیا هی دارین است .

خداوند کریم (ج) میفرماید: (و لا تؤنوا السفهاء اموالکم الی جعل الہ لکم قیاماً) یعنی خداوند اموال شما را واسطه قیام و نظام حیات شما قرار داده است او را برای سفیهان بی سرو یا صرف نلایند)

مؤلف کتاب (چگونه باید متمول شد) می نویسد: (مسئله ازدواج و مقدمات مخارج آن و رسوم و عادات پلیدی که انجام مواصلت ها را مشکل و سخت نموده و در عوض آنکه اساس زندگانی يك زن و شوهر را محکم کند و از اتحاد و یگانگی عائله فارغ البالی تشکیل دهد بواسطه آداب و رسوم بیجا يك تیشه شده که بنیاد هر دو را قطع نموده تا آخر عمر بزم و انند و مبتلا میسازد .

چه خوب بود اگر معمول شود در عوض این همه تظاهرات فساد گشت بار و زینت های بی لزوم و لباس های باقیمت که هیچوقت در عمر خود يك بار زن ها نمی پوشند شهادت نامه داماد در تخصص يك فن و شهادت نامه عروس در امورانی که برای زندگی او لازم است اعتبار داده می شد .

تا کی این خرافات و وهومات شمارا دستخوش خود نموده و جانب بد بختی سوق خواهد داد ؟)

خطر اسراف و بد خرجی

اگر شما در فعالیت و جدیت نظیر و مانند ندارید. اگر هیچگاه برای اجرای

امور خود مسامحه نکرده شب و روز زحمت میکشید؛ لیکن در مقابل اگر جریان زندگی شما دارای نظم و ترتیب نیست هیچوقت نباید منتظر باشید بتوانید حیات خود را بخوشی بسر ببرید.

برعکس دائماً با ختلال و فشار اقتصادی مبتلا خواهید بود (نوسلین) را عباراً نیست که میگوید: (تجربت و مهارت در عمل دقت و جدیت در کار، زحمت و استقامت در شغل با آنکه از مرائب و لوازم قطعی موقعیت محسوب است مؤثر و مفید واقع نمی شود مگر وقتی که تنظیم و ترتیب اساسی کار از طرفی و صرفه جوئی و اقتصاد از طرف دیگر چون دو عامل مهم و دویشتیمان محکم در اطراف کار قرار گیرند و کمک های لازمه بنمایند).

شما همیشه آرزو دارید که کاش هزار افغانی 'يك لك افغانی' (هر کس بقدر آرزوی خود) پول نقد بدست شما بیفتد. اما از آن طرف سه پول و ده پول را ابداً اهمیت نمی دهید هزارها ده پولی بدست شما آمده و به مصرف های بی جا صرف کرده اید. هزارها قران را از دست داده اید. اگر دقت کنید بزمان کم چون همه آنها را جمع کنید می بینید مبلغ زیادی را بی جا و بی سبب از کف داده اید.

اگر باقتصاد اهمیت میدهید و اگر میدانید خرج های بی سبب غلط است باید همان ده پول را طرف توجه قرار بدهید زیرا چیزی که بی جا مصرف میشود همان ده پول و يك قران است شما هیچوقت هزار افغانی و یاده هزار افغانی را بیجا صرف نمی کنید ضرر های بدخترچی همیشه متوجه همان جزئیات است که همه آنها يك کلی را تشکیل می کنند.

امریکائی ها میگویند: (حقیقت اقتصاد و اساس صرفه جوئی عبارت از

نگاهداری و قدر دانی از سکه های ناقابل و کوچک است که غالباً بطور معمول آن را بیهوده خرج میکنند و بدان اعتنائی ندارند* (رهبر جوانان)
یکی از اصطلاحات خیلی غربی در بین بعضی مردم مروج است که میگویند:
يك افغانی کجا را میگیرد. از يك افغانی مثلاً چه کاری ساخته است. یا از
يك افغانی نه دارا میشود و نه گدا.

با ید فکر کنند که اگر در روزی دو افغانی را بی جا خرج کنند در ماه
شصت افغانی و در سال هفت صد و بیست افغانی میشود آیا این قدر پول در حیات
اقتصادی شما دارای اهمیت نیست؟ اگر شما در آخر سال هفت صد و بیست افغانی را
در چاه بریزید یا در کاری بی معنی صرف کنید بشما نخواهند گفت دیوانه است؟
آیا اگر بشما یک و نیم هفت صد و بیست افغانی را بفلان صغیر بدهید قبول میکنند؟
غالباً جو انانیکه به خرج های بی معنی عادت دارند و بزودی برای جزئی پولی
محتاج و معطل میشوند کسانی را که صرفه جوئی دارند خدمت میکنند بسایند
جوانان بدانند که اساس صرفه جوئی بیول های جزئیست از همان مبلغ خیلی
جزئی پولهای خیلی زیاد جمع میشود.

باید جوانان بدانند که همیشه بدر آن نیاز نده نیست. همیشه پول ندارند حیات
وزندگانی بقدری رنگ و رنگ و متلون است که ابد اعتباری در آن نیست. يك
روز انسان دارای پول و ثروت و منصب و عزت است يك روز معطل و بواسطه فشار
کمی و صدمه غیر انتظار در مضیقه واقع شده محتاج میشود.
جوانی به پیری مبدل سلامتی هم مریضی دارد. انسان هیچوقت يك حال نیست
(لردا و بیوری) میگوید: «هیچوقت فراموش نکنید که روزهای تمکدستی

و پیری در پیش دارد، هیچکس فردا را ندیده است مادر ایام آستان معلوم نیست چه میزاید، بنا برین حال اندیشی کار خردمندان است.

(ساموئل اسمانلیز) در کتاب (صرفه جوئی) می نویسد: «عدد زیادی از مردم اند که بفکر آنیه نیستند آنچه داشتند میخورند و با بدآور صدقه نهیه آذوقه نبودند و برای فامیل شان علاجی نمی اندیشیدند. چه بسا اتفاق می افتاد معاش خوب و مقام عالی داشتند عائلهات شان زیاد بود ولی اغفال شده صرف خوردن و آشامیدن و اغلب بمصرف شهوت پرستی که از گفتن و شماردن آنها حیا می کنیم میرسانیدند از فردا خبر نداشتند که شاید دست شان از کار کوفت شود آنوقت باید این جا آنجا قرض و التیجاء کنند و یا از گرسنگی هلاک شوند. با بدآور عتراف کرد چنین اشخاص اساس ثابت در حیات خود نداشته و بزودی نادم و بشیمان میشوند و این قبیل اشخاص بفوربت گرفتار غریبت فقر گردیده و از هستی و فاقد میگردند» باید در عین عزت و ثروت پریشانی و مسکنت و در وقت جوان دور پیری و در وقت سلامتی موقع مرض را در نظر داشت. شخصی تنها مسئول حیات خودش نیست اطفال و بازماندگان هر فرد نیز مربوط باوست و شخص مسئولیت دارد که آینده آنها را تأمین کند.

بنا بر این هر شخصی مجبور است که دخل خود را معین کند و در مقابل آن مخارج خود را در نظر بگیرد و از هر ماه و از هر عائدات خود مقداری را ذخیره نماید تا در رجاء يك سرمايه احتیاطی پس انداز شود و برای روز احتیاج و وقائع غیر انتظار بدرد بخورد.

بلی ما اعتراف داریم که اگر جوانی زندگانی رفیق و هم نوع و هم مسلک خود را می بیند طبیعتاً میل و آرزو دارد او هم مثل او زندگانی خود را تزیین

و با بهتر بگوئیم تکمیل نماید ولی باید هر کسی در حدود استطاعت خود اقدام کند زیرا اعمال دنیا ابداً آخر ندارد هر کسی را که می بینید نسبت به بالا دست خود فقیر است و هر کسی را که ببینید نسبت به زیر دست خود ثروتمند است.

بعلاوه اگر کسی خارج از اندازه معقول خود تعملات تهیه میکنند یا مصارفی متعطل میشود مورد سرزنش مردم قرار میگیرد و هر کس او را تنقید میکند مسلم است هیچ عاقلی مصرفی را نباید بکند که دیگران او را سرزنش و ملامت کنند.

اگر يك چیز را توجه کنید و به عیب يك عملی پی ببرید خود نان از اسراف و خرج های گزاف و بی مورد خود داری نموده و موازنه خرج و دخل را حفظ می کنید و آن چیز قرض کردن است.

کسی که قرض می کند آبرو، اعتبار، حیثیت، استقلال نفس، عفت و وفار خود را از دست داده و طوق بندگی در گردن می نهد.

(نوسالین) میگوید: (اشخاصی که در زیر بار و فشار سنگین قرض میافتند و این بار را بدوش میکشند هیچگاه روی آسایش را نمی بینند مراتب لیاقت و شایستگی یا استحقاق و سزاواری يك نفر قرض خواه هر چه باشد بهر حال در موقع قرض خواستن باید مقروض رول يك شخص مغلوب و شکست خورده را بازی کند و در حقیقت خود را ضعیف و حقیر و کوچک و مطیع بشمارد). واقعاً جزائی بالاتر از این نیست که شخص محترم و باثروتمند بواسطه اینکه نتوانسته است زندگی خود را اداره کنند و با از خواهش ها و هوس های خود جلو گیری نماید در نزد کسی که از او بیست برابر ضراً بالاتر است

کردن خم کنند و یا مقدمات گفتار عاجزانه قرض بخواهد کسی که ازین جزا باز توبه نمی کنند و به فکر کار خود نمی افتد باید اعتراف کرد که چنین شخصی بزندگی خود علاقه ندارد.

بلی گاهی شخصی مجبور می شود قرض کنند این را قبول داریم و ای مجبورت عرق خجالت را در موقع قرض خواستن و طپش قلب را در موقع دیدن قرض دار چاره نمی کنند. چاره اساسی کف نفس، جلو گیری از هوا و هوس، قناعت و ذخیره نمودن يك مقدار از عائدی برای روز مجبورت است و بس (ساموئل اسمائلیز) می گوید: «مردم تصور می کنند که هر کس باید بهر نوع نعمتی متنعم باشد و از اشیاء تجملی و آنچه لارمه يك زندگانی مرفه و آسوده و باشکوه است خانه خود را پر کنند حال آنکه زندگانی يك شخص عیال دار نیست از وفور احتیاجات و لوازم زندگی تقلیل و قطع چیزهای تجملی و زائد و غیر ضروری حتی کاستن چیزهای بالنسبه ضروری بمنزله شاهرآهی است که انسان را بطریق انکار نفس رهبر می شود و بر چشمه اخلاق و سعادیای پسنیده میرساند.»

(ارداو بیوری) در کتاب (دستور زندگانی) می نویسد: (این مثل دردناک چه خوب حقیقت دارد: (وقتی که فقر از در وارد شد محبت از دریچه بیرون میرود). چه قدر حزن انگیز است که انسان عیال و اولاد خود را محتاج لباس یا محتاج مواظبت و اکثرو مجروح از تغییر هوا مشاهده کند و از تهیه تأمین آن عاجز باشد و بعد فکر کند اگر قدری احتیاط به کاربرد و از تفریح های خود و مخارج غیر لازم کاسته بود میتوانست وسائل راحت ایشان را فراهم آورد.)

(مکوبر) میگوید: (وقتیکه در سال یا نصف فرانک دخل داشته و چهار صد نو دونه فرانک خرج داشته باشید خوش بخت خواهید بود ولی اگر یا نصف و یک فرانک خرج داشته باشید باید برای بدبختی خود گریه کنید در صورتیکه فرق معامله دو فرانک است)

باز (ارداوپوری) اضافه میکند: چیزی که خیلی مهم است مسئله قرض است اگر بگویم قرض نمودن بنده کی حقیقی است اغراق نگفته ام (هواراس جریلی) چه خوب میگوید: تحمل کر سنگ و سر ما، پوشیدن لباس های کهنه و مندرس، کارهای خسته کننده و تحمل توهین و تحقیر همه اینها اسباب حزن و اندوه است ولی مقررض بودن از تمام اینها غم فزاتر و این بار از تمام بارها بیشتر گمراهی میکند. پس هیچگاه نباید قرض کنید اگر باده پول مقداری جواری را بخورید و شکم را سیر کنید خیلی بهتر از این است که قرض کنید.

لازم است در این فصل اضافه شود که برای حفظ پول و داشتن ثروت هم نباید بدرجه رسید که ذات پول را دوست داشت و بمر حله دنائت و لثامت و پستی رسید بلکه باید مقتصد بود.

اشخاصی هستند که هستی و ثروت دارند ولی هیچگاه نمی توانند خود را راضی کنند که در راه خیر و در راه شرف و آبروی خرد دیناری خرج کنند این طور اشخاص دارای طبع دنائت و لثامت هستند.

آنانیکه پول را بموقع خود صرف میکنند و در غیر لازم خرج نمی کنند مقتصد بشمار میروند و در این خصوص (ارداوپوری) میگوید:

(حسن تصرف در پول موجب خوش بختی زیادی خواهد بود زیرا پول است که از عهده انجام مقاصد انسان بر می آید اگر راحت هوای خوب،

منزل قشنگ، کتب مفیده، مطالعة دنیا، سیاحت در عالم، مساعدت به دوستان
 دستگیری از افتاده گان همه توسط پول انجام می گیرد ممکن شخصی نیات
 حسنه داشته باشد ولی بواسطه نداشتن پول بکار خیر هم موفق نمیکردد در این
 صورت چنانچه (سویفت) میگوید؛ باید قسمتی از وقت خود را وقف تحصیل پول
 نمود ولی نه اینکه بکار محب پول کشور قلب را مسخر ساخته و بگذارد شخص
 بکسب فضائل پردازد؛ دنی و لیثم کسی است که پول را فقط برای اینکه پول است دوست
 داشته و خودش آلتی برای جمع کردن پول بیش نیست).

البته منظور ما از اقتصاد و تاکید بصرفه جوئی این نیست که کار به
 اثبات بکشد باید چنین فهمید که مقصود اقتصاد اینست که از مصارف بی
 معنی جلوگیری نموده و آسایش خود و فامیل خود در شرافت و حیثیات خویش
 را حفظ کنیم.

در این خصوص فطرت بخاری در کتاب (رهبر انجات) چنین می نویسد:
 (ما مسلمانان را خصوصاً مادر کستانی ها را يك حالتی عجیبی است که معنی
 هر کدام از فضائل اخلاقیه و اوامر شرعیه را سهواً یا قصداً غلط می فهمیم
 مثلاً امروز هر کدام مادر خانه نشستن 'سعی نکردن' بلب نان خشکی راضی
 شدن را قناعت می بشماریم و بنابر این نه برای امروز میکوشیم نه غم فردا را
 بخاطر می آوریم دائماً اهل و عیال خود را از يك قسم لذائذ دنیویه محروم
 می گذاریم و همینکه از گرمی جان مان بلب رسید فوراً بخدمت حکومت
 و بزرگان کردن کج کرده عریضه نگاری میکنیم که شاید پولی بدست آید
 و بدین صورت ناز کانه بگدائی میکنیم و گمان داریم که خداوند (ج) از
 این قناعت ماراضی میشده باشد هرگز این کار را قناعت نمی گویند.

و ثواب هم نخواهد داشت خدا (ج) هم از این کار راضی نخواهد شد .
اگر بلب نانی راضی شدن برای طلب مال و ملك نكوشیدن کار خوب
میشد خداوند (ج) زمین و آسمان ها را برای استغاده ما خلق نمی کرد
(هو الذی خلق لكم ما فی الارض جمیعاً بقره) خدا آن خدا نیست (ج) که
هر چه در زمین است همه را برای شما آفریده است .

(إله الذی سخر لكم البحر لتجری الفلک فیہ با مره ولتتیغوا من فضلہ
ولعلکم تشکرون- جانیه) خدا آن خدا نیست (ج) که دریاها را برای شما
مسخر کرد تا بقدرت الهیه اش کشتی های شما در روی آنها روان گردند
و شما به طلب نعمت های الهی بهر طرف سفر نمائید و شکر کنید .
حالا شکر چیست؟ شکر عبارت است از صرف نعمت های الهیه در محل
خودش) .

(ساموئل اسمائیلز) میگویند: هما تقدیری که تحصیل ثروت را کنایت و
کار دانی لازم است نگاهداری و بمصرف رساندن آن را دانش و عقل در
خور است نباید مانند بعضی از فیلسوف مثلاً مال را تحقیر کرد و نباید
هم آن را یگانه مقصود و منتهای آمال فرض نمود چه آنکه مال اصل فضائل
و منشأ ذایل است .

در عین حال نباید اقتصاد را با املاک اشتباه نمود زیرا اقتصاد علم است
که باید شخص بداند مال را چه قسم بمصرف برساند شخص مقتصد مال
بیجا و بی سبب بمصرف نمی کند ولی در راه آوردن نفع مادی و معنوی
مجبور است خرج کنند .

اما ممسك خود مال و قبول را عین سعادت و خوش بختی میداند

و در مقابل نفع مادی و حفظ آبروی خود هم نمی تواند از کف بدهد
بنابراین اقتصاد را میتوان بر حکمت و برادر عفت حافظ آبرو و آسایش
خانواده دانست .

خلاصه باید موازنه خرج و دخل را از دست ندهید و در مقابل هوس ها
و آرزو های غیر لازم مقاومت کنید اگر امر دائر شد بین قرض کردن
و صرف نظر نمودن از ضرر و زیان باید حتماً از ضرر و زیان خود صرف نظر
کنید و قرض نکنید .

(دوک و لنگتن) گویند: (قرض انسان را به بندگی دعوت میکند اما من
گاهی قرض نکرده ام با آنکه بسیار اوقات شد که محتاج بول شدم ولی
عزم خود را محترم شمرده اقدام بدین کار نکردم)

اگر موازنه دخل و خرج منجمد شود باندک زمان ثروت و هستی بدست
می آید ولی اگر این نکته را دقت ننمائید ثروت های بزرگ تسدیر یحاً
و بزمان اندکی از کف میرود .

(استرولد) رئیس بانک پاریس در اوائل مرد خیلی فقیری بود و بر این
عادت داشت که هر روز بمیخانه مخصوص میرفت. قدری نوشیدنی می آشامید
و هر چه چوب پنبه می یافت جمع میکرد در مدت هشت سال مقدار زیادی
از این چوبهای پنبه را جمع کرده بود که بهشت لیره فروخته این هشت
لیره اساس تمام ثروت هنگفت وی که هنگام مردنش به میلیون فرانک
می رسید محسوب میشد) (ساموئل اسمائیلز)

خطر حسرت

(ارداویری) در کتاب (در جستجوی خوش بختی) خود در اجماع بحسرت بردن

اشخاصی به ثروت و همتی دیگران بسدین جهت عنایان متناهی و عزت نفس را ازدست دادن شرح مفصلی می نویسد مناسب دیدم که مطالب او را خلاصه و ذیلاً اقتباس کنم :

ثروت خوب است ولی نه آنقدرها که ما تصور میکنیم . حقیقت اینست که ثروت را بیش از حد لزوم اهمیت میدهیم و گمان میکنیم بدون آن نمی توان خوش بخت و خوش وقت بود . وقتی ثروت کسی تلف شود میگوئیم بیچاره . بوی بحالش . چه خواهد کرد . از این قبیل سخنان که از فرط شهرت در ردیف (امثال عامه) در آمده فراوان است که شدت علاقه ما را بمال و ثروت نشان میدهد

مصیبت اینجاست که وقتی بمقصد رسید ثروت خود بهره ای نمی برند چون مرغی که بر لب رود خانه نشسته از تشنگی میسوزد و آب نمی خورد مبادا آب های رود خانه تمام شود و او تشنه بماند .

غالباً ثروت باینکی ازد و صفت همراه است که هر یک به نوبه خود مایه بد بختی میشود یا اینکه ما را از راه اعتدال بیرون برده و در ورطه هوسبازی پرتاب میکند و بواسطه خرج های گزاف و سیاه فلات و سیاه روزی خود را فراهم میسازیم و با اینکه ما را بعشق خود پای بند میسازد بطوریکه همه چیز خود را در راه آن فدا میکنیم .

(هاریا کون) بنهلوان داستان (مولیر) یولهایش را ازدیده اند دنیا در چشمش سیاه شده در حالت اضطراب بایول های خود وداع میکند و میگوید :

ایول های عزیزم ! کجارتنه اید ! آه صندوق محبوبم . آرام جانم را بردند و مرا از دیدارش محروم کرده بفراقش مبتلا ساختند ! آه طلاها بمرفت

و دیگر بر نمی گردد. پول هایم. قوت قلبیم. نور چشمانم را اگر فتنه و مرا
بخاک سیاه نشاندند.

کار از کار گذشت و آنچه نباید بشود شده منم باید بمیرم. بعد از پول های
عزیزم دنیا و زندگانی دنیا 'بچه درد من میخورد'.

حقیقتاً پول دوستی و فریفته شدن پول بقدری ممکن است بر انسان استیلا
پیدا کند که قوه مغنویه شخص را زائل و شب و روز بحسرت و آه و افسوس
بگذرد. وقتی چنین علاقه بد رجاء افراط میرسد تمام خصائل و خصائص انسانی
را با مال و مغلوب کرده و سر و پا برهنه عقب پول میدهد و در مقابل پول
اندکی حاضرند از همه وجدانیات و اخلاقیات و فرائض بشریت چشم پوشند.
ولی این را تصور نمی کنند که هستی و ثروت را اگر شخصی بحکم عقل
یا حدی برایش قائل نشود اصلاً اندازه معین ندارد هر قدر داشته باشد
می بیند نسبت بشخص دیگر فقیر و محتاج است با ید انسان برای آرزوی
خود حدی قائل شود و بداند که در هر حالی که باشد سعادت و خوش بختی
یا فلاکت و بد بختی به دست خود شخص است.

بسیک نفرده خان که روز وظیفه خود را انجام میدهد و کار خود را تمام
میکند چون شب در کنار عیال و اطفال خود می نشیند عین خوش حالی و سعادت
اوست ولی آن شخص که دماغ او پر از حسرت و آرزو است و در عمارت
قشنگ خود در بین باغی نشسته و مو تر از در دم باغ حاضر است در تمام
دقائق ممکن است خون بخورد و او قاتلش چون زهرمار المیخ باشد.

(لرد او بیوری) میگوید: «مردم در التذاذ از زندگانی مساوی هستند
همه کس در شبانه روز بیست و چهار ساعت وقت دارد نه زیاد تر و نه کمتر.

همه کس در شبانه روز هشت ساعت میخوابد و اشخاص فقیر مانند ثروتمندان از این نعمت بهره مند میشوند در حال خواب همه باهم مساوی هستند زیرا در عالم خواب تمام تعینات از میان برمی خیزد بلکه فقراء بیشتر از ثروتمندان از خواب استفاده میکنند زیرا فکری آسوده و خیال راحت دارند و میتوانند در حال آرامش بدون اضطراب و آشفتگی هشت ساعت تمام بخوابند در صورتیکه ثروتمندان ناچارند قسمتی از ساعات آسایش خود را برای تنظیم امور خویش صرف کنند و هنگامیکه از دست کارهای مختلف و ملالت انگیز فرار کرده به بستر میروند تازه اول بدبختی است زیرا خیالشان راحت نیست و حتی در موقع خواب از افکار روزانه آسوده نیستند بنابراین تمام مردم در شبانه روز هشت ساعت وقت خود را مانند ثروتمندان بلکه بهتر از آنها می گذرانند.

بدنی دوساعت اوقات شبانه روز بخوردن و آشامیدن میگذرد در این قسمت هم اگر بدقت بنگریم تفاوت زیادی میان اشخاص نیست گر سنگی و بموقع غذا خوردن وسیله ایست که غذا را مطبوع و لذیذ میکند عملی که چند ساعت کسار میکنند غذاهای ساده خود را بالذاتی تمام صرف میکنند در صورتیکه بسیاری از اشخاص با داشتن غذا های مطبوع و لذیذ از بی اشتهائی و سوء هضم و درد شکم در عذابند.

قسمتی از اوقات ما در میان فرزندان ما میگذرد و انسان طبعاً زن و فرزند خود را دوست دارد و ساعاتی را که با آنها بسر میبرد غنیمت می شمارد چه تفاوت دارد که فقیر باشد یا ثروتمند. انسان باشد یا همان که در آشیانه خود با چوچه های خود بسر میبرد. آن مزدور هم وقتی از کار روزانه خود

خسته شده بخانه میرود وزن محبوبه و فرزندانش را بر سر می بیند بقدر
یک نفر ثروتمند معروف. خوشحال و سرور میشود. اگر یکی دو ساعت با استفاده
از تفریح و هوای آزاد میگذرانیم باز هم با هم مساری هستیم در این قسمت
هیچیک از یکدیگر برتری ندارد.

وقتی لباس می پوشیم بر خود مسرت می بینیم و این مسرت مر بوط به
نظافت و پاکیزگی لباس است نه به قیمتی بودن آن هر شخصی میتواند بواسطه
نظافت و پاکیزه گی از لباس خود محظوظ شود.

وقتی ساعات خواب و خوراک و تفریح را کنار گذاریم اوقات کنار
باقی میماند در کار هم مسلم است ثروتمندان بیشتر بکار دماغی و فکری
و سنگین مبتلا هستند. برعکس کارگران چون بکار جسمی ویدی مشغولند
راحت ترند تا اغنیاء زیرا مسئولیت آنها همیشه بیشتر و خطرات آن مهم
تر است

(در جستجوی خوشبختی)

(نیکول) میگوید: (انسان نمی تواند تمام دنیا را تحت تسلط خود در آورد
ولی میتواند از تمام دنیا چشم پوشد).

یکی از بزرگان وقتی ببازار میرفت میگفت: (چه بسیار چیزهایی را که
می بینم و میخواهم ولی احتیاجی بدان ندارم)

(لردا و بوری) بسخنان خود ادامه داده میگوید: (گذشته از اینکه فقرا
میتوانند با اندازه خود دیگران را دستگیری کنند با عواطف خود نیز کار
های مهم تری را انجام میدهند. ثروتمندان نمی توانند بدر دلبیچاره گان
برسند ولی آنها که خودشان بحال فقر و فاقه گرفتارند از آلام و رنج

های در بدران خبر دارند و میتوانند بوسیله دلسو زی و ترجم مرهمی بر دل
های مجروح آنها بگذارند .

ثروت تنها بد رهم و دنیا نیست خیلی اشخاص بظاهر فقیرند ولی
اگر دقت کنیم باید آنها را در ردیف ثروتمندان بزرگ بشماریم . عزت
نفس و شرافت و سایر فضائل انسانی ثروست معنوی که از دستبرد زدن
و عوارض دیگر در امان است . پس اشخاص است که بوسیله این صفات بدون
ثروت مادی مورد احترام و توجه صاحبان ثروت مادی واقع شده اند .

البته ثروت خوب است تا اندازه ای که احتیاجات واقعی ما را بر آورد
بلك مشال قدیم است که میگوید : « خوردن برای زنده بودن است نه زنده بودن
برای خوردن » نه افراط باید کرد نه تفریط . بلی اگر با شرافت و با
عزت و با حفظ اخلاق انسانی و در عین حال با حفظ شرایط صحت بدن
تحصیل ثروت میکنید هر قدر سعی کنید خوب است زیرا کسی که دارای چنین
قوه باشد میداند از ثروت چگونه استفاده کند .

« مردم غالباً ثروت ها و باغ های وسیع و مزارع دید - ران را می بینند و حسرت
میخورند که چرا مالک آن نیستند غافل از اینکه میتوانند باندازه خود از
آن استفاده کنند بسیاری از هموطنان ما . موقع تابستان بسوی رفته یکی
دوماه در آنجا کناره دریا و در آغوش مناظر سحر آمیز آن سرزمین بسر
میرند هیچوقت فکر نمی کنند که سواحل دریا مال کیست یا آن اراضی
وسیع بچه کس تعلق دارد ' بدون تردید داشتن يك باغ با صفا یا يك مزرعه
وسیع مایه مسرت است ولی استفاده از آن منحصر بصاحبش نیست و دیگران
هم میتوانند از زیبایی و صفائی آن بهره مند شوند .

شما اگر در ردیف عاشقان طبیعت باشید از منظره طلوع و غروب آفتاب لذت می برید و از لطائف کائنات و مخلوقات که آثار قدرت خداوند است محظوظ میشوید و وقتی هنگام زمستان بر تپه‌ای خورشید روی برف هاویخ ها می افتد از دیدن آن شاد می گردید.

شبانگاهان که اختران از فراز کنبید نیلگون بجهانیاں چشمک میزنند از مشاهده زیبایی آنها نشاطی در روح خود احساس میکنند.

شب های مهتاب که ماه از غرقه آسمانی خود سر بر آورده از لبخند خویش دنیا را نور باران میکند از جلوه اوسر مست میشود - اما هیچ وقت فکر نمیکنید که این خورشید درخشان و این ماه تابان و این اختران فروزان مال کیست ؟

برای شما چه تفاوت میکند مال کسی باشد یا نباشد همینقدر کافست که از دیدار آن لذت ببرید و جز این چیزی نمیخواهید خوبست همه چیز های دنیا را باین چشم نگاه کنیم و بیهوده حسرت نخوریم که چرا مثل دیگران زمین های وسیع و باغ های باسقا نداریم در جستجوی خوش بختی.

خطر عادات

همه میدانیم در آثار روحیه نوشته اند که عادات قهرمان بزرگ است و بر جسم و روح استیلا پیدا میکند بقدری که عادت مؤثر است شاید کمتر عاملی تا این اندازه تأثیر داشته باشد عادت يك قوم يك ملت را کور کورانه سوق داد و اصلاً مجال فکر و مرقع تأمل را نمی دهد از چیز هایی که اراده را از بین میبرد عادت است. شما چند روزی گراز خیابان بکوچه میروید مسلم است

روزی بی اراده ملتفت میشود که داخل همان کوچه شده اید چون بخود می آید بر میگردد و این اتر عادات است.

پاره سوم وعادات در بین مردم هم همین طور است. در کشور ما و در بسیاری از ملل دیگر پاره سوم وعادات مثلاً در عروسی معمول است اگر چه دیانت مقدسه ما چنین عادات ناپسند را منع کرده است باز عادات مردم بر آن استیلا دارد اگر یک نفر شبی در بین قبائل افغان وارد شود حتماً يك گوسفند را برای احترام مهمان ذبح میکنند اگر مهمان منع کند قبول نمی کند زیرا عادات آنها چنین جاریست اگر کسی در بین خیلی از قبائل ملی مافوق کند بیوه و اوراد رخصت خود نگاه داشته و موقع شوهر کردن باو نمی دهند بدون آنکه متوجه شوند که شرعاً چنین امری ناپسندیده است ولی عادت بوده و خود را عقید باجرای آن میدانند

همینطور در بین زیادی از مردمان و طوایف ملی ما و اراج وعادات است که تا چهل روز همه اقوام و اقارب زن و مرد در خانه عتقی و در از دور نه او میمانند و تا يك سال هم رفت و آمد بنام تسلیت جاریست که صدها خانمان در اثر این خساره از بین رفته اند و چون عادت بوده ترك نمی شود.

چون وقت کنیم هزار سوم وعادات از این قبیل وجود دارد اگر از تشیع و تدفین میت مراجعه نمایم سر راه آنش افروخته شده و سپنج روی آن میریزند و باید از روی آن عبور شود اگر بپرسیم برای چه این کار اجرا میشود دلیل وجود ندارد ولی بهر حال باید دقیق شود در این موارد عقل و دیانت را حاکم قرار داد و عادات بی معنی و گاهی زشت را ترك و آنچه معقول و با دلیل است ادامه داد نباید انسان کور کورانه عادات بی فائده و بی معنی را تعقیب و اوقات گران بهای خود را در چنین عصر فعالیت خراب و همیشه با نارینح حیات ملی و تمدن خود نهاید این

چیزها را همراه ساخت بلکه، رِعوض خود را با آداب و رسوم معقول معتاد نموده مورد ستایش عقل قرار دهند.

(هکتور دور ویل) در کتاب (خویشمن دارای) می نویسد: «اگر گو سفندی از جوی با ما نعی بگذرد تمام کله گو سفندی بکی بعد از دیگری از آنجا میگذرند توده و کله مردمان هم درست همین حال را دارند یعنی وقتی مشاهده کردند که کسی يك کاری میکند بی هیچ توجهی بحقیقت و علت آن از او پیروی میکنند. اگر وقتی بر اصول غلطی عبور از راه باریك و خرابی عادت ایشان شده است هیچ فکر نمی کنند که ممکن است راه کوتاهی هم باشد که ایشان را زود تر بمقصد و مطلوب رهبری کنند.

به همین جهت است که عادات رسوم و آداب از ازمنه بسیار پیشی مثل از زمان یونانی ها و رومی ها هنوز متداول است. فکر نمی کنند که میان این رسوم و عادات آنچه پسندیده و نیکوست باید حفظ کرد و هر آنچه نیکو نیست و ناپسندیده است باید متروک نمایند.

این مردم اگر عاداتی را ترك كنند بواسطه حرف مردم است نه ناشایستگی آن اطمینان دارم اگر برخلاف عادات چیز بهتر بخوانند چون عادت باینگونه مطالب ندارند قبول نمیکنند.

شاید این حقیقت چندان تأسفی هم برای ما نداشته باشد زیرا ترقی و تعالی با کام های آهسته و آرامی سوی مای آید و تمام آنچه در این راه مطلوب است و حالا انتظار آنرا داریم هر يك بموقع خود فرا خواهد رسید.

تمام مصلحین و مجددین بزرگ از رفتار و کردار افراد بشر و عادات
با ستوده آنها انتقاد و عیب جوئی کرده اند لیکن چون هنوز جماعه آن
شایستگی را نداشته است توده مردم از تعصب و نادانی و فشار رسوم عادات
بی دلیل بسیاری ازین مصلحین را سرزنش و توبیخ کرده اند از قبیل سقراط
و امثال او .

اما برای اصلاح اینگونه مردمان که در مقابل فشار عادات بی اراده
شده اند باید مصلحین دارای نیرو و قدرت و حوصله باشند که در برابر
استهزاء عامیانه و انتقاد و سخنان نیش دار مردمان عامی در مانده نشده
و از میدان فر روند .

بکلمات (هکتور دورویل) پروگرام و آرزی من خاتمه یافت و خدای را
سیاس گذارم که موفق شدم در ظرف چندین سال نصب العین و آرزوی
خود را عملی نموده و این اثر ناچیز را در راه خدمت اجتماعی تهیه و حاضر نمایم

سید محمد ابراهیم «عالمشاهی»

اول حمل ۱۳۲۰



غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۱	معنا ج	مجتما ج
۱	۱۲	هید	هه
۲	۲۱	دورس	دروس
۳	۱۰	خوشی	خوشی
۴	۱۰	Wier	WSTER
۵	۱۲	هستید	هستند
۸	۷	دروموانع	درموانع
۹	۲	کس	کسی
۹	۱۹	با نتیجه	با نتیجه
۱۰	۱۹	یکى	يك
۱۱	۱۴	بر عه	برای
۱۱	۲۱	شخصی	شخص
۱۲	۱۷	شخصی	شخص
۱۴	۲۰	تس سی	تس
۱۵	۱۱	برانند	برانید
۱۶	۶	بدیگوان	بدیگران
۱۸	۷	ا لب	البو
۱۸	۹	تغیر	تغییر

صنحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۱۳	آن	این
۲۳	۴	نمی تواند	نمی تواند
۲۵	۱۴	امیغهمیدن	امیغهمیدند
۲۶	۸	کند	کنید
۲۷	۴	کشند	بکشند
۳۰	۳	کشود	نشود
۳۰	۷	ابد	ابدأ
۳۰	۱۰	ما اینست	ما نغ نیست
۳۰	۱۶	خوا او	خود او
۳۰	۲۰	که بامن	که من
۳۱	۲	شوقی	مشوقی
۳۱	۶	یسی	یس
۳۲	۱۴	ابطالیاثی	ابطالیاثی
۳۳	۲	داند	دادند
۳۳	۱۰	باطفال	باطفال
۳۳	۱۴	ار	کار
۳۳	۱۵	لبات	نبات
۳۴	۴	شخصیتی	شخصیت
۳۳	۷	را	
۳۴	۱۰	علاقه	عقیده

صنعه	سطر	غلط	صحیح
۳۲	۱۳	دهد	د هید
۳۵	۴	میترسید	میترسد
۳۵	۱۱	مرحله	بهر حله
۳۶	۱۲	جز ز	جز از
۳۷	۴	هشت	هست
۳۷	۷	لطیفی	لطفی
۳۱	۸	میشود	میشود
۳۷	۱۸	میکنند	میکنید
۳۷	۲۰	جانی	جانی را
۳۸	۶	درست	درخت
۳۹	۹	نیمداشته این و	نیمداشته اید
۴۰	۱۲	بزدل	بزدلی
۴۱	۱۵	صیر	نیر و
۴۳	۸	کسانی	آسانی
۴۴	۱	خشکین	خشمه کین
۴۴	۴	ها	با
۴۵	۱۶	یهود	یهود
۴۸	۱۵	لا	الا
۴۷	۱	ار	از
۴۹	۱۳	میکنند	میکنند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۶	۱۵	نکویش	نکویش
۵۹	۱۲	هرگز	هرگز
۶۱	۳	لاکن	لیکن
۶۲	۱۷	واشربوا	واشربوا
۶۷	۱۰	چون	چون
۷۸	۱۲	وقت	وقت
۷۸	۲۰	بتواند	بتوانید
۸۴	۱۹	فمسی	فمسی
۸۶	۴	باو رتقاء	با رتقاء
۸۶	۶	شخصی	شخص
۸۷	۱۱	Passimistat	Pessimists
۸۸	۱۵	ز خود	از خود
۹۱	۸	نکبت	دچار نکبت
۹۱	۱۵	میگیرند	بیمگیرند
۹۱	۱۴	les-optimists	Les-optimistes
۹۴	۱۱	رای	برای
۹۴	۳۰	رزالت	ردالت
۹۶	۹	اشخاصه	اشخاص
۹۶	۳۰	هر دو	هر دو
۹۸	۸	آ پله	ا پله
۹۹	۱۳	رفق میدهند	رفق میدهند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۰	۱۵	نکر بد	ننگر بد
۱۰۰	۱۶	آن	آنچه
۱۰۲	۱۹	آن	آن را
۱۰۳	۲	آرام	آلام
۱۰۳	۲۱	مینوانیم	بتوانیم
۱۰۸	۴	گمین	گمنند
۱۰۸	۱۸	د	دها
۱۱۰	۶	دشمن	دشمنی
۱۱۰	۲۰	نفس	نفسی
۱۱۳	۶	فقط	نه فقط
۱۱۴	۱۰	نیست	است
۱۱۸	۱۰	sou[ɐ]	JalouX
۱۱۹	۱۴	فم	نفع
۱۱۹	۱۵	اولا دها	اولاد
۱۲۰		!	
۱۲۰	۱۶	نسبت	نسب
۱۲۱	۷	آ	با
۱۲۲	۶	نأ	نأ مل
۱۲۶	۱۰	مشاعر	شاعر
۱۲۶	۱۲	خورد	خرد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۹	۹	نسبت	نسب
۱۳۰	۵	تزا بق	تزر بق
۱۳۶	۲۰	زرزه	روز
۱۴۲	۱۲	کدر اندن	گذراندند
۱۴۳	۱۴	يك يك	يك قرن يك
۱۴۸	۱۵	عكس	مكس
۱۵۶	۱۶	اخلاق است	اخلاق
۱۵۸	۱۹	عنائیت	غناء نیت
۱۶۰	۲۰	سماجت	باسماجت
۱۶۳	۱۶	تغیر	متغیر
۱۶۷	۲۰	آن	آنرا
۱۶۸	۱	سفرار	با اقتدار
۱۶۹	۱۷	شق	مورثق
۱۶۹	۱۸	شکيبا ثبت	شکيبا نیست
۱۷۵	۱۰	صیحی	صحی
۱۷۶	۱۱	موفقیت	عدم موفقیت
۱۸۲	۱۹	ڪا	يك
۱۸۵	۱۳	بخوابی	به بیهوشی
۱۸۶	۳	فرحتی	فرستی
۱۸۹	۷	وايحال	وای بهال
		(و)	

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۹	۱۷	مخصوصی	مخصوصی
۱۹۰	۱۶	جوب	خوب
۱۹۲	۱۲	بدبوی	بدبوی
۲۰۴	۲۱	دنیای	
۲۱۰	۱۶	دیه	دریک
۲۱۰	۱۸	بصعی	بعضی
۲۱۲	۱	مقابل	مقابل
۲۱۲	۶	استفاده	استفاده
۲۱۴	۳	اضحلال	اضمحلال
۲۳۲	۲۰	جرای	اجر ای
۲۳۳	۱۱	باشی	باشید
۲۳۴	۱۵	عمومی	عموم
۲۳۵	۱۵	خود را	خود
۲۴۵	۵	همشمی	همیشمی
۲۴۸	۱۳	منفود	منظور
۲۵۰	۵	نی	نمی
۲۵۱	۱۲	مستوطا	مستوطا
۲۵۷	۱۳	بااخت	بااعت
۲۶۰	۹	الذات	الذیت
۲۶۲	۱۶	مختفر	مختصر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶۹	۱۴	با رای	با ران
۲۶۹	۱۷	طوفان	طوفان
۲۶۹	۲۰	ارین	زرین
۲۷۱	۵	ازواق	اذواق
۲۷۱	۱۶	وبی	ولی
۲۷۲	۴	زوق	ذوق
۲۷۲	۶	جاذب	جاذب
۲۷۲	۱۰	ماوریکی	مادری که
۲۷۲	۱۳	همگی	همین که
۲۷۳	۲۱	کنیون	کنند
۲۷۶	۹	با لله خره	با لا خره
۲۷۷	۱۱	می برد	بی میبرد
۲۷۷	۱۳	حتا	حتی
۲۸۱	۲۱	ها چه	ها با چه
۲۸۵	۶	شرم سازند	شرم سازند
۲۸۹	۱	Grran no	Grands
۲۸۹	۵	=	
۲۹۲	۷	(۱)	
۲۹۴	۱	نوی	نوع
۳۰۳	۱۵	تغز به	تغذ به

صنحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰۳	۱۹	عزیزی	غریزی
۳۰۹	۱۰	بحران	مجرای
۳۱۴	۱۰	خیل	خلیل
۳۱۵	۵	میجکش	بهایج کش
۳۱۷	۳	داری	داریم
۳۱۷	۲۱	برگماهی	هرگماهی
۳۲۲	۱۴	متذلل	متزلزل
۳۲۳	۸	بالا آخره	بالا خیره
۳۲۳	۱۷	رخسار	رفسار
۳۲۶	۷	می فرستید	می فرستند
۳۲۶	۱۶	۱۲۱۸	۱۶۱۸
۳۲۷	۶	بعاکم	بمعاکم
۳۲۷	۱۱	استغفراله	استغفراله
۳۲۸	۳	تند خود	تند خو
۳۳۲	۳	پراقدام	هراقدام
۳۳۳	۱۷	از آنها	تنها از
۳۳۶	۱۴	باین	با این صفات
۳۳۹	۱۹	قریه	قصر بحسه
۳۴۳	۳	مقفا بر	متمفا بر

